



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



روض الجنان ودرج الجنان فی تفسیر القرآن

شماره ۱

تفسیر شیخ ابوالفتح رازی

تألیف

علی بن ابی حمزہ عثمانی

ترجمہ محمد شفیع

جلد ۱

مؤسسه انتشارات و کتابخانه دارالحدیث، قم

پیشانی

دارالحدیث، قم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

ابوالفتوح رازی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن - جلد ۱
۹	مشخصات کتاب
۹	[جلد اول]
۹	پیشگفتار
۱۱	سپاسنامه
۱۲	مقدمه تفسیر
۱۳	مقدمه
۱۴	نسب مؤلف کتاب و شرح احوال بعضی از مشاهیر خاندان او
۱۹	شرح احوال مؤلف کتاب
۲۶	تعیین عصر مؤلف و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر حاضر
۳۳	در باره سال وفات ابو الفتوح
۳۴	از لا به لای نسخه‌های خطی
۳۵	در پیرامون سال تألیف کتاب:
۳۶	نام کتاب
۳۷	چاپهای پیشین روض الجنان و سخنی در شیوه تصحیح چاپ حاضر
۴۰	آغاز مجلدات بیستگانه
۴۰	نسخه‌های روض الجنان
۴۲	کتابشناسی ابو الفتوح و تفسیرش
۴۳	شرح نسخه‌های جلد اول
۴۴	مقدمه مولف
۴۵	در اقسام معانی قرآن و بیان تفسیر او که رسول ما «۳» چند وجه باشد
۴۶	در اقسام قرآن

۴۸	در نامهای قرآن و معانی آن
۵۱	در معنی سورت و آیت و کلمت و حرف
۵۲	در ثواب خواننده قرآن
۵۴	در فضل علم قرآن و رغبت در وی
۵۵	در معنی تفسیر و تأویل
۵۵	الاستعاذه
۵۶	اختلاف فقها در استعاذه
۵۷	سوره فاتحه الكتاب
۶۳	آیه التسمیه
۷۳	[سوره الفاتحه (۱): آیات ۱ تا ۷]
۷۳	[اشاره]
۷۳	[ترجمه]
۸۷	[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۵]
۸۷	[اشاره]
۸۸	[ترجمه]
۹۴	[سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷]
۹۴	[اشاره]
۹۵	[ترجمه]
۹۷	[سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۲۰]
۹۷	[اشاره]
۹۷	[ترجمه]
۱۱۲	[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]
۱۱۲	[اشاره]
۱۱۲	[ترجمه]

- ۱۱۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]
- ۱۱۶ [اشاره]
- ۱۱۷ [ترجمه]
- ۱۲۳ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷]
- ۱۲۳ [اشاره]
- ۱۲۳ [ترجمه]
- ۱۲۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹]
- ۱۲۷ [اشاره]
- ۱۲۷ [ترجمه]
- ۱۳۲ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۴]
- ۱۳۲ [اشاره]
- ۱۳۲ [ترجمه]
- ۱۴۰ [سوره البقره (۲): آیات ۳۵ تا ۳۹]
- ۱۴۰ [اشاره]
- ۱۴۰ [ترجمه]
- ۱۴۹ [سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶]
- ۱۴۹ [اشاره]
- ۱۴۹ [ترجمه]
- ۱۵۷ [سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۳]
- ۱۵۷ [اشاره]
- ۱۵۷ [ترجمه]
- ۱۶۷ [سوره البقره (۲): آیات ۵۴ تا ۵۷]
- ۱۶۷ [اشاره]
- ۱۶۷ [ترجمه]

۱۷۱ [سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹]

۱۷۱ [اشاره]

۱۷۱ [ترجمه]

۱۷۳ [سوره البقره (۲): آیات ۶۰ تا ۶۲]

۱۷۳ [اشاره]

۱۷۳ [ترجمه]

۱۷۸ [سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

۱۷۸ [اشاره]

۱۷۸ [ترجمه]

۱۸۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن - جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، قرن ۶ق.

عنوان قراردادی : روض الجنان و روح الجنان

عنوان و نام پدیدآور : روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن/ تالیف حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری مشهور به ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳-.

یادداشت : فهرست نویسی براساس جلد شانزدهم، چاپ ۱۳۶۵.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ: ۱۳۷۰).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ: ۱۳۷۲).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ: ۱۳۶۶).

یادداشت : ج. ۱۸ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۱۹ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : ج. ۲۰ (چاپ اول: ۱۳۷۵).

یادداشت : عنوان دیگر کتاب " تفسیر ابوالفتوح رازی. "

عنوان دیگر : تفسیر ابوالفتوح رازی.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۶ق.

موضوع : نثر فارسی -- قرن ۶ق.

شناسه افزوده : یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶-، مصحح

شناسه افزوده : ناصح، محمد مهدی، ۱۳۱۸-، مصحح

شناسه افزوده : آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۴/۵/الف ۹۲ ۱۳۰۰ ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۵-۲۰۲۲

شماره جلد : ۱ صفحه : ۹

[جلد اول]

۴۷۱ به نام خدای بخشاینده بخشایشگر ربّ تمّم و یسر

پیشگفتار

امروز تقریباً هیچ تردیدی نیست که هر گونه پژوهش درستی که بخواهد پیرامون متون گذشته، بویژه آثار مربوط به گذشته‌های دور صورت بگیرد سزاوار است که بر پایه‌ی متنهایی باشد که با قطعیتی نسبی بتوان گفت همان چیزی است که مؤلف فراهم آورده است. معمولاً چنین چاپهایی با استمداد از روش علمی تصحیح متون و تکیه بر کهنترین نسخه‌ها و بویژه نسخه‌های بازمانده از روزگار مؤلف، به دست می‌آید و ادعای مصحح در واقع جز اینکه نیست که رابطه پژوهنده را با صاحب اثر به طور مستقیم برقرار کند و چیزی فرا روی او بگذارد که تا حدود زیادی به تألیف اصلی نزدیک باشد. امروز محققان ما بر اساس نسخه‌های خطی بر جای مانده از روزگاران کهن با مجموعه میراث فرهنگی خطیر و در عین حال دگرگون شده‌ای رو به رو هستند که شناختن و شناساندن آن به نسل حاضر فریضه‌ای کفائی و ملّی تلقی می‌گردد و چاپ و نشر یکایک آنان گام به گام ضرورت پیدا می‌کند. و برای آن که بتوانند صورتی پاکیزه و قابل اطمینان از کتابی به بازار عرضه کنند، باید شکیبایی و آهسته کاری در پیش گیرند و از دشواری کار و گرانی بار نهراسند، راه خود را بی شتابکاری و از روی حوصله و صبر برگزینند و با تکیه بر اصول تصحیح و نقد متون سرانجام با مقایسه و مقابله دستنوشته‌های کهن و قابل اعتماد و تأمل در سبک و سیاق اینکه دستنوشته‌ها برای همیشه چاپی مناسب و در خور توجه به دست دهند. تردیدی نیست که اینکه کار برای همیشه تنها یک بار ضرورت پیدا می‌کند و چه خوب است که در همان بار نخست تمام احتیاطها و مطالعات لازم صورت گیرد و طبعی در خور و شایسته عرضه شود تا به دوباره کاری و صرف وقت اضافی نیازی نباشد. اتفاق می‌افتد در روزگاری که نشر و چاپ متنی به دلایلی ضروری تشخیص داده می‌شود، نسخه‌ای کامل و مطمئن از آن متن یا در دست نیست یا پس از کوشش و استقصای لازم، در حوزه اطلاع مصحح قرار نمی‌گیرد و زمانی دیگر فرا می‌رسد که همان مصحح یا کسان دیگری بر نسخه‌های مضبوطتر و سزاوارتری دست پیدا می‌کنند و به ویرایش تازه‌ای حاجت می‌افتد، در اینکه صورت از دوباره کاری گزیری نیست و در واقع اینکه کار دوباره می‌تواند دنباله کوشش پیشین تلقی گردد. اینکه نکته در مورد صفحه ۱۰: متنهای مفصّل و مربوط به روزگاران دور بیشتر اتفاق می‌افتد و گر نه بسیاری از کتابها هست که در همان بار نخست، به علت آن که نسخه‌های دقیق و مربوط یا نزدیک به عصر مؤلف در اختیار مصحح هست، آخرین ویرایش آن کتاب به بازار می‌آید و هیچ گونه صرف وقت دوباره‌ای هم ضرورت پیدا نمی‌کند. در هر حال آنچه باید بر سری باشد همت و کوشش و استقصای مصحح است که می‌تواند نسخه‌های کهن و دقیق را به چاپهای انتقادی و تمام و کمال تبدیل کند. ده سال پیش که اندیشه تصحیح انتقادی تفسیر روض الجنان و روح الجنان معروف به تفسیر ابو الفتوح رازی برایمان پیش آمد سه طبع دیگر از اینکه کتاب در دست بود و دست کم یکی از آنها به مناسبت اینکه که تجدید چاپ شده بود، حتی در بازار کتاب نیز وجود داشت، همین امر بویژه وجود دانشمندان متبحری که سه چاپ پیشین را تصحیح و تحشیه کرده بودند. یعنی علامه محمّد قزوینی، حکیم متاله آیه الله مهدی الهی قمشه‌ای و از عالم مفضال آیه الله ابو الحسن شعرانی، تصحیح و چاپ جدیدی را که می‌خواستیم آغاز کنیم مورد تردید قرار می‌داد، اما وقتی برخی دستنوشته‌های اصیل و کهن اینکه کتاب را در کتابخانه آستان قدس رضوی می‌دیدیم و صفحاتی از آن را با چاپهای موجود مقایسه می‌کردیم، بیش از پیش لزوم تجدید چنین چاپی را حس می‌کردیم. مشورتهایی هم که با برخی از ارباب فضل و متن شناسان پیشگام می‌کردیم ما را بر اینکه کار دلیرتر می‌کرد، بویژه که هر روز نسخه‌ای تازه به حیطة آگاهی ما در می‌آمد و در واقع گویی اسباب کار بیشتر از پیش فراهم می‌گشت. اینکه بود که نخستین اقدام جدی برای تصحیح اینکه کتاب را، پس از مشورتهای آغازین در تابستان ۱۳۶۰ هجری خورشیدی به عمل آوردیم. در آن ایام امور آموزشی دانشگاهها برای تدارک انقلاب فرهنگی بطور موقت تعطیل شده و مجالی دست داده بود که ما فارغ از دغدغه‌های کلاس و درس، دل به دریای پژوهش بزنیم و بی‌خبر از گرانی بار به پهنای اینکه کار بزرگ باز شویم. در آن سالها گرمای مهربانیها و خاطر انگیزیه‌های استاد دانشمندمان دکتر غلامحسین یوسفی - که به تازگی از دانشگاه فردوسی مشهد بازنشسته شده بود - به ما امید می‌داد. راه زیادی نرفته بودیم و کار چندانی نکرده بودیم، اما او تجربه سی سال کار و معلمی خود را فرا روی

ما قرار داد و تشویقها و پایمردیها نمود تا گامهای نخستین را استوار برداشتیم. شناسایی و گردآوری نزدیک به چهل دستنویس ناقص و کامل، از گوشه و کنار کتابخانه‌های داخل و خارج و سنجش و ارزیابی اعتبار هر کدام و دستیابی بر شیوه‌ای پسندیده و مناسب پس از هم‌رایی و مشاوره با صاحبان رای و نظر و سرانجام مقابله و تصحیح سه مجلد شانزده (بر اساس پنج نسخه)، هفده (بر اساس هفت نسخه) و یازده (بر اساس ده نسخه) نزدیک به سه سال زمان برد. در اینکه فاصله دانشگاه بازگشایی شده بود و ما به مصداق «العود صفحه: ۱۱ احمد» به کار همیشگی خود بازگشته بودیم. مهمترین مسأله‌ای که بعد از شروع به تصحیح و عبور از مراحل دشوار انتخاب روش و سان و سیرت کار، پیش رو داشتیم، موضوع نشر و چاپ کتاب بود که به دلیل حجم گسترده کار و زمان دراز و هزینه زیادی که می‌برد، نمی‌توانست تا پایان مقابله، در بوته اجمال بماند. به دانشگاه و اصولاً ناشران دولتی نمی‌توانستیم دل ببندیم. ناشران خصوصی هم - که عمده در تهران بودند - نمی‌توانستند نظر ما را جلب کنند، زیرا طبیعت کار و گستردگی زمان چاپ نظارت مستمر ما را از نزدیک ایجاب می‌کرد اینک بود که گمان می‌کردیم چاپ کتاب باید در مشهد و با نظارت مستقیم خودمان صورت پذیرد. تقریباً از همان سالهای نخست پس از انقلاب در آستان قدس رضوی با درایت و هدایت تولیت ارجمند آن، حجه الاسلام و المسلمین عباس واعظ طبسی، تحوّل عظیم روی داده بود و نسیم خوش نهضتی فرهنگی - اسلامی مشام جان را نوازش می‌داد. به جهت علاقه و اعتقاد قلبی و دیرینه خودمان به آستان ملکوتی هشتمین امام بر حق شیعیان جهان که به مصداق سخن والای «جاور بحرا او غتیا» در مجاورت مضاعف دریایی به هر دو معنی توانگر، سالها از عنایات خاصه‌اش برخوردار یافته بودیم - و خدای را بر اینکه توفیق سپاس - و هم به دلیل مباشرت برخی از همکاران همدل و دانشگاهیمان در امور فرهنگی آستان قدس رضوی، سرانجام، نخستین تفسیر پارسی شیعه جایگاه راستین خود را بازیافت و نشر کتابی که از زمان قدیم بیشترین دستنوشته‌های نفیس و کاملش هم از حوادث ایام به پناه امام همام باز آمده و به کتبخانه حضرتش رخت اقامت کشیده بود، به آستان مقدس رضوی محوّل گشت. از آن پس توفیق یافتیم به تبعیت از نسخه‌های کهنی که از بخشهای مختلف تفسیر در اختیار داشتیم، تا امروز به ترتیب، مجلّدهات ۱۶، ۱۷، ۱۱، ۹، ۱۲، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱ آن را منتشر کنیم و مجلّدهات ۲ تا ۸ هم، اکنون در مراحل چاپ و در راه انتشار است. از خداوند رحمان برای اتمام مجلّدهات بیستگانه و حواشی و فهارس لازم اینک کتاب توفیق می‌خواهیم. ربّنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطأنا یا حقی - ناصح صفحه: ۱۳

سپاسنامه

در سال ۱۳۶۳ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی تأسیس شد، از اینکه رو موضوع نشر اینک تفسیر عزیز به پایمردی همکار دانشمند و نیک نهادمان آقای دکتر محمّد مهدی رکنی به آن بنیاد پیشنهاد گردید و با عنایت خاصه تولیت محترم آستان قدس و مساعی جمیل جناب آقای دکتر برادران رفیعی معاون محترم فرهنگی آستان قدس و توجه ویژه هیأت مدیره بنیاد به ریاست استاد محمّد واعظ زاده خراسانی، مورد تصویب قرار گرفت. از آن پس و تا همین امروز با یاوریهای خاص سرپرست محترم بنیاد پژوهشها، حجه الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی کار مقابله، تصحیح و نشر اینک کتاب در گروه فرهنگ و ادب اسلامی بنیاد پیش می‌رود. دستنویسهای اینک کتاب را در طی زمان، با مراجعات مکرر و سفرهای پیاپی به تهران، قم، یزد و تبریز و مکاتبه با کتابخانه‌های خارج فراهم آوردیم. مسؤلان آن کتابخانه‌ها و کتابداران بخشهای مخطوطات آن عموماً از همکاریهای شایسته دریغ نداشتند: جناب آقای رمضانعلی شاکری سرپرست محترم کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی و آقای غلامعلی عرفانیان در کتابخانه مرکزی آستان قدس، آقای دکتر اسماعیل حاکمی و استاد محمّد تقی دانش پژوه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، آقای علی محدّث در کتابخانه ملی تهران (که علاوه بر نسخه‌های چند گانه کتابخانه ملی از نسخه نفیس مرحوم والد خود میر جلال الدین محدّث ارموی نیز کریمانه، عکسی برای ما تهیه کردند)، آقای عبدالحسین حایری در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، آقای

محمّد رضا انتظاری در کتابخانه وزیری یزد، جناب حجّه الاسلام آقای مجتبی عراقی در کتابخانه مدرسه فیضیه قم، آقای حیدر واعظی در بخش کتب خطی کتابخانه و قرائتخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، آقای حسین میردامادی و آقای دکتر محمود فاضل در کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، آقای احمد احمدی بیرجندی در کتابخانه مسجد جامع گوهرشاد و آقای غلامرضا طباطبایی در کتابخانه ملی تبریز، همگی با گشاده رویی، با تهیه عکس و یا میکرو فیلم از نسخه‌های مورد درخواست موافقت می‌فرمودند، یاد خیر و سپاس از همه اینکه صفحه: ۱۴ بزرگواران را بر خود فرض می‌دانیم. آقایان دکتر اصغر مهدوی و حجّه الاسلام علی اصغر مروارید بوجهی شایسته، وسائل تهیه میکرو فیلم را از روی نسخه‌های شخصی خود فراهم کردند، که جای امتنان دارد. استاد احمد گلچین معانی و آقای نجیب مایل هروی هم ما را در شناسایی برخی از دستنویسها یاری داده‌اند، که از آنان نیز سپاس داریم. زحمت عکس برداری از نسخه‌های دوازده گانه کتابخانه آستان قدس، و نسخه کتابخانه ملی ملک و کتابخانه وزیری یزد و همچنین کلیه میکروفیلمهایی که از دیگر کتابخانه‌ها و صاحبان نسخ به دست می‌آوردیم، تماما بر عهده دوست دیرین و هنرمندمان آقای علی اصغر ناصری و همکاران کوششگر ایشان در بخش فیلمتک کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی بوده است. حسن سلوک جلی و سلیقه و هنر ایشان در فراهم آوردن عکسهایی با کیفیت بسیار خوب، سزاوار تحسین و تشکر است. مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی به سرپرستی همکار دانشمندمان آقای دکتر عباس سعیدی رضوانی با کوششهای بی دریغ و مستمر همه همکاران و کارگران دلسوز آن، کار پر زحمت و زمانگیر چاپ و نشر اینکه کتاب را بوجهی شایسته و کم مانند عهده‌دار گردید. سپاس از مدیر عامل محترم و آقای محمود ناظران پور مدیر چاپخانه، آقای ابراهیم رضایی در امور اداری و همه عزیزانی را که نامشان در کارنامه چاپ کتاب و نیز بر لوح ضمیرمان ثبت است بر خود فرض می‌دانیم. آن سالهای نخست که مجلدات ۱۶ و ۱۷ و ۱۱ اینکه کتاب برای مقابله روی میز کارمان در اتاق پژوهش استادان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد پهن بود، چند دوره دانشجویان عزیز درس «روش تحقیق و مرجع شناسی» رشته زبان و ادبیات فارسی به منظور کارآموزی و آشنایی با فن تصحیح هر کدام ساعتهایی با ما همکاری داشتند از آن میان خانم: فریده و کیلی مقدم، و خواهران اشرف و صدیقه رحیمی کاخکی بیشتر از همه علاقه نشان دادند و مدتها اینکه همکاری را مشتاقانه ادامه دادند برای آنها توفیق و تندرستی آرزو می‌کنیم. از روزی که کار مقابله و تصحیح تفسیر روض الجنان به گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی منتقل شد، گروهی از دانشجویان دانشکده ادبیات و دبیران فاضل آموزش و پرورش مشهد به عنوان پژوهشگران نیمه وقت و تمام وقت گروه با ما همکاریهای ارزنده‌ای داشتند: آقایان مراد علی واعظی، محمّد درّی سالارآبادی، غلامرضا مست علی و عباس کرمانی پس از مدتی همکاری فارغ التحصیل شدند و رفتند، اما یاران ماندگارمان آقایان: دکتر رضا اشرف زاده، اصغر ارشاد سرابی، علی اسماعیل پور صومعه، حسین بنا زاده، سید رضا حسینی بافقی، علی صفحه: ۱۵ دستجردی، احمد رواقی، غلامرضا زرین چیان، سید جلیل ساغروانیان، محمّد اکبر عشیق، حسین مدرّسی، علی محمّد مقدّس اقدس، عباس وزیری، عباس هوتکانی و محمّد باقر یاحقی که نام شریفشان با نوع همکاری که داشته‌اند در مقدمه مجلّات مربوط آمده است - در ادامه راه از همسفری و یاری دریغ نداشتند، کارشان مأجور و سعیشان مشکور باد؟ نکته بینها و دقتهای کم مانند و کارگشای حجّه الاسلام آقای محمّد حسن خزاعی هم در ویرایش متن - بویژه از لحاظ اعراب و ضبط احادیث و اشعار عربی - توفیق بی مانندی بود که خداوند بخشاینده بخشایشگر به ما ارزانی داشت، به درگاهش سپاس می‌گوییم و برای همه کوشندگان در راه نشر معارف قرآنی و متون استوار پارسی توفیق و قدم صدق آرزو داریم، عندملیک مقتدر. صفحه: ۱۷

مقدمه

تجربه‌ای که فرهنگ اسلامی پس از کشمکش‌های نژادی و کلامی در سده‌های نخستین اسلامی پشت سر گذاشت از یک طرف و شکفتگی تمدنی نوخاسته و ترکیبی که مولود برخورد فرهنگ و نظام الهی اسلام با بینشها و دستاوردهای فکری و ذوقی پیش از آن بویژه ایران قبل از اسلام بود از طرف دیگر در آستانه سده ششم هجری به میراثی خطیر و عظیم تبدیل شده بود که نتایج علمی آن در همه زمینه‌ها تدریجاً به جامعه بشری عاید گردید. اینکه پیشرفت و ترقی همه جانبه و دامنه‌دار بود که فلسفه و تفکر آن بر دوش ابن رشد و بوعلی و فارابی، طب آن بر شانه رازی و ابو سهل مسیحی، نجوم و ریاضی آن بر دست بیرونی و خیام و علوم شرعی و تفسیر آن به مباشرت فقها و مفسرانی چون کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و طبرسی به کمالی غرور انگیز رسیده بود. بسیاری از اینکه دانشمندان بودند که در تقریب میان شریعت و فلسفه از یک سو و شریعت و عرفان از سوی دیگر کوشیدند، هر چند نتایج کوشش آنان در سده‌های بعد آشکار گردید. از میان مذاهب اسلامی، تشیع از همان آغاز با قابلیت اعتراضی که در خود داشت، مورد هجوم و ملامت برخی فرق عامه قرار گرفت، پس از پشت سر گذاشتن دورانهای مبارزات سیاسی و عقیدتی و رسیدن به تکیه گاههای نیرومند فکری، با وجود آن که از نظر کمی همچنان در اقلیت محض و از نظر عقیدتی دچار تضییقات بسیار بود از لحاظ امکانات فکری در مرحله‌ای قرار داشت که می‌توانست با برهان دستاوردهای علمی خود و با استفاده از امکاناتی که بعدها به آن دست یافت، به عنوان مذهب فائق خودنمایی کند. از سوی دیگر سده ششم هجری قرن شتاب زبان فارسی به سوی کمال و پختگی و توانایی حمل معانی علوم و معارف گوناگون نیز بود. ایرانیانی که از اتحاد ناخوش موبدان با قدرت - مداران ساسانی سخت ناخشنود بودند، در روزهای نخستین ورود اسلام به ایران، آیین نوین را با آغوش باز پذیرفتند و تمام امکانات ذوقی و پشتوانه‌های علمی و فکری خود را برای تحکیم و ترویج اینکه آیین به کار گرفتند. ابتدا با مهارت یافتن در زبان عربی و رسیدن به دقایق و ظرایف نحوی و لغوی آن، گوی سبقت را در عربی نویسی از خود تازیان ربودند و ضمن ترجمه و انتقال صفحه ۱۹ : معارف قومی خود به قلمرو فرهنگ اسلامی، بسط و اعتلای تازه‌ای را در جلوه‌ها و جنبه‌های آیین محمدی سبب شدند و کوشش آنان به تمدن درخشانی منتهی شد که سده‌های چهارم و پنجم هجری را به نام قرون طلایی اسلام نامبردار ساخت. در سده‌های نخستین اسلامی، زبان فارسی با قبول الفبای عربی مرحله نوینی را آغاز کرد. با استفاده از خط عربی به جای خط دشوار و غیر قابل بقای پهلوی، زبان شیرین و مستعد دری به عنوان بازوی توانای فرهنگ اسلامی در مشرق و شمال شرق پدید آمد و با تکیه بر پیشینه‌های ادبی درخشانی که داشت در همان گامهای نخست یکی از آثار مهم منشور خود، یعنی تفسیر طبری را به عنوان صمیمانه‌ترین پیوند با حوزه دیانتی اسلام به گزارش مهین کلام باری اختصاص داد. از آن پس زبان پارسی را، با دو بازوی توانای نظم و نثر، در خدمت نشر و بسط علوم و اخلاق و معارف دینی می‌بینیم، که پیام رسول خاتم را به شیرینی شهد در گوش هندو و ترک و تاجیک زمزمه کرده و آنان را با خیل گویندگان کلمه توحید در اقصای روم و اندلس و صحاری سوزان زنگبار پیوند داده است. وقتی بر اوج نخستین سالهای سده ششم هجری می‌ایستیم و از دریچه زبان پارسی در چشم اندازی باز به پهنای تاریخ فرو می‌نگریم با میراثی خطیر از معارف گوناگون ادبی، علمی، اخلاقی و دینی رو به رو می‌شویم، که رسالت انتقال دستاوردهای فکری و دانش اندوزیهای نیاکان کوششگرمان را بر دوش دارد و مجموعه کمینه آن را می‌توان سنت مستمّر تفسیر نویسی قرآن مجید دانست، سنت دو بیست ساله‌ای که ترجمه تفسیر طبری - نخستین تفسیر پارسی بر مشرب عامه - بر یک سو و روض الجنان و روع الجنان از جمال الدین حسین ابو الفتوح رازی - اولین تفسیر پارسی بر مذاق خاصه - بر سوی دیگر آن قرار گرفته است و در میانه دفترهای کرآمد دیگری که تفسیر پاک، تفسیر آهنگین قرآن مجید، تفسیر کمبریج، تفسیر بر عشری از قرآن مجید، تفسیر شنقشی، تفسیر ابو بکر عتیق سور آبادی و تاج التراجم شهفور اسفراینی فقط بخشی از آن چیزی است که سر از حوادث ایام به سلامت برده

و با همت کوششگرانی پارسی دوست رخ از حجاب استتار کتابخانه‌ها بیرون کشیده است. بنابر اینکه می‌توان گفت که تفسیر روض الجنان چیزی کم از دویست سال سنت تفسیر نویسی پارسی را پشت سر دارد و در واقع در آن سالها شایستگی آن را یافته است که صرف نظر از یک تفسیر قرآن به عنوان متنی پارسی و مجموعه‌ای کامل و عزیز الوجود همپای متون معتبر نثر فارسی - و بی تردید در میان آثار پر حجم و ممتاز به عنوان یکی از ارزنده‌ترین آنها - جای خاص خود را بازیابد. صفحه: ۲۰ گفتیم سده ششم هجری، در یک نگاه کلی پایان دوره‌ای است که تمدن اسلامی در آن به اوج شگفتگی و بالندگی خود نیز رسیده است، از طرف دیگر اینکه قرن، دوره برازندگی و کمال - یافتگی زبان دری و اوج و اعتلای شعر و نثر پارسی و در واقع دورانی است که در آن مذهب جعفری دست کم در چشم و دل ایرانیان مسلمان به چنان پایگاهی رسیده است که خود را به داشتن تفسیری بر مبنای فقاقت خاص خویش نیازمند می‌بیند. مهمترین تفسیری که در اینکه دوره خاص تاریخی سامان یافته، تفسیر گرانقدر روض الجنان و روح الجنان مشهور به تفسیر ابو الفتوح رازی است که در نخستین دهه‌های سده مزبور بر مشرب فقه جعفری در ری بر دست دانشمندی فقیه، متکلم و پارسی دان با نام حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی الثیشابوری الاصل معروف به ابو الفتوح رازی نوشته شده است. شرح احوال و جزئیات زندگی ابو الفتوح چندان روشن نیست، و از مآخذ و متون بازمانده از روزگاران کهن و همچنین از خلال تفسیر او اطلاع چندان در اینکه باره به دست نمی‌آید، کوشش و جستجوی چندین ساله ما هم نتوانست چیز قابل توجهی بر آنچه پیشینیان ما یافته بودند، بیفزاید. از اینکه رو شایسته چنان دیدیم که به حکم: «الفضل للمتقدم» تحقیق نسبتاً کامل و مبسوط علامه محمد قزوینی را که در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی به پیشنهاد و مصلحت دید علی اصغر حکمت وزیر معارف پرور وقت فراهم آمده و در خاتمه الطبع مجلد پنجم از نخستین چاپ تفسیر ابو الفتوح رازی (ص ۶۱۵ به بعد) آمده است، اصل قرار دهیم و بخشهای عمده‌ای از آن را عیناً در اینجا نقل کنیم و آنگاه نظریات اصلاحی - تکمیلی دیگران و افزوده‌ها و یافته‌های خود را به منظور متمیم فایده در پایان بیاوریم، باشد که بتوانیم گوشه‌ای از مقام شامخ نخستین مفسر پارسی نویسنده شیعی را که بر گردن بیشتر مفسران پس از خود حقی بزرگ دارد، باز نماییم.

نسب مؤلف کتاب و شرح احوال بعضی از مشاهیر خاندان او

هو الشیخ الامام الجلیل قدوة المفسرین ترجمان کلام الله، جمال الدین ابو الفتوح الحسین بن علی بن محمد بن احمد بن الحسین بن احمد الخزاعی الرازی، مؤلف به تصریح خود در اثناء تفسیر حاضر، از اولاد نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی از صحابه معروف حضرت رسول بوده است. در تفسیر آیه وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اَمْواتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ در سوره آل صفحه: ۲۱ عمران (جلد اول ص ۶۸۳) [برابر با ص ۱۴۸ جلد ۵ چاپ بنیاد] گوید: «و بعضی دگر گفتند آیه در شهیدان چاه معونه آمد و قصه اینکه آن بود که ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب ملاعب الاسنة که سید بنی عامر بن صعصعه بود بنزدیک رسول آمد به مدینه، رسول (ص) اسلام بر او عرضه کرد او گفت: ای محمد اینکه دین که تو ما را به آن دعوت می کنی دینی نکوست اگر جماعتی صحابه را بفرستی به اهل نجد تا ایشان را دعوت کنند به اینکه دین امید من چنان است که اجابت کنند. رسول (ص) گفت: من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را به میان قومی کفار فرستم. ابو براء گفت: در حمایت منند ایشان را بفرست رسول (ص) منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از خیار مسلمانان بفرستاد از جمله ایشان حارث بن صمّه و حرام «۱» بن ملحان و عروه بن اسماء و نافع بن بدیل «۲» بن ورقاء الخزاعی - و اینکه مرد از پدران ماست - «الخ» انتهی به - اختصار». و چنانکه ملاحظه شد به تصریح واضح خود مؤلف جدّ اعلاّی او نافع بن بدیل بن ورقاء مزبور بوده است نه عبد الله بن بدیل بن ورقاء [برادر نافع مزبور] چنان که مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل (ج ۳ ص ۴۸۷) مرقوم داشته، و بدون شکی اینکه فقره از مرحوم محدث نوری با آن تتبع فوق العاده که از او معهود است فقط ناشی از طغیان قلم است که ما بین دو برادر خلط و یکی را به دیگری اشتباه نموده است و

الأمر فيه سهل. و باز مؤلف در موضع دیگر در تفسیر آیه هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ در سوره الفتح (ج ۵ ص ۱۰۳) [برابر با ص ۳۵۴ از جلد هفدهم چاپ حاضر] گوید: «ایشان درین بودند بدیل بن ورقاء الخزاعی برسید- و او از پدران ماست اعنی مصنف الكتاب- و بنو خزاعه عیبیه نصح رسول بودند از جمله اهل تهامه». -----
 ۱. حرام به فتح حاء وراء مهملتین است (اصابه ابن حجر) و بازاء معجمه چنان که در تفسیر حاضر چاپ شده غلط نساخ است. [مقصود چاپ پنج جلدی است] ۲. بدیل به صیغه تصغیر است بر وزن زبیر، قاموس و انساب سمعانی در «بدیل». صفحه: ۲۲ بدیل بن ورقاء مذکور تا غزوه حنین که در سنه هشت از هجرت روی داد در حیات بوده است و اندکی قبل از وفات حضرت رسول در سن نود و هفت سالگی وفات یافت، و پسرش نافع بن بدیل جدّ اعلای مؤلف در سال چهار از هجرت با قریب هفتاد نفر و به روایتی چهل نفر از خیار صحابه حضرت رسول در وقعه بئر معونه که اشاره بدان شد بدرجه شهادت رسیدند و تفصیل اینکه واقعه در عموم کتب سیر و تواریخ مبسوطا مذکور است. غرض ما در اینکه جا فقط اشاره اجمالی بود به اینکه واقعه برای مزید تعرفه جدّ اعلای مؤلف، و عبد الله بن رواحه در مرثیه او گفت: رحم الله نافع بن بدیل

رحمة المبتغى ثواب الجهاد صابرا صادق اللقاء اذا ما

اکثر القوم قال قول السداد (۳) و ترجمه احوال بدیل بن ورقاء خزاعی مزبور با هفت پسر او نافع و عبد الله و عبد الرحمن و سلمه و عمرو و عثمان و محمد، ابناء بدیل که همه از افاضل صحابه حضرت رسول و بسیاری از ایشان نیز از زمره مخلصین حضرت امیر و در رکاب آن حضرت در صفین به درجه شهادت رسیده‌اند در کتب معرفه الصیحابه مانند استیعاب ابن عبد البرّ و اسد الغابه ابن الاثیر و اصابه ابن حجر و در کتب سیر و تواریخ از قبیل سیره ابن هشام و تاریخ طبری و ابن الاثیر و غیرها مفضّلا و مبسوطا مسطور است هر کس که طالب مزید اطلاعات در اینکه موضوع باشد باید به کتب مزبوره رجوع نماید. و مخفی نماند که از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی مذکور عدّه کثیری از خاندانهای عربی الاصل که بعدها به طول اقامت در ایران و خلطه و آمیزش با ایرانیان بکلی ایرانی و زبانشان فارسی شد (۴) در قدیم الایام از جزیره العرب به ایران مهاجرت کرده و در نقاط شمالی ایران در نواحی نیشابور و سبزوار و ری و ----- ۳. اسد الغابه ج ۵ ص ۷. ۴. مؤلف غالبا در تضاعیف اینکه تفسیر گوید که فلان چیز را به عربی چنان گویند و به زبان ما (یعنی فارسی) چنان، رجوع شود از جمله مثلا به جلد ۱ ص ۴۷۱-۶۳۷، و ج ۲ ص ۴۶۶-۵۳۷ و ج ۳ ص ۴۴۰، و ج ۴ ص ۴۳۲. صفحه: ۲۳ غیره سکنی گزیده بوده‌اند و بسیاری از اینکه خاندانها به اسم «بدیلیان» (نسبت به جدّ اعلای ایشان بدیل بن ورقاء مذکور) معروف بوده‌اند و سمعانی در کتاب الانساب در نسبت «بدیلی» و ابو الحسن بیهقی در تاریخ بیهقی در ضمن تعداد خاندانهای قدیم آن ناحیه اسامی جمعی از معاریف بدیلیان را به دست داده‌اند (۵) و مؤلف ما نحن فیه شیخ ابو الفتوح رازی و خاندان او گر چه ایشان نیز از اولاد بدیل بن ورقاء خزاعی بوده‌اند ولی اینکه شعبه از اولاد بدیل گویا به بدیلیان معروف نبوده‌اند چه در هیچ یک از کتب رجال نسبت مزبور در حق مؤلف یا یکی از اعضاء خانواده او به نظر نرسید. تکمیل-اللفایده و برای مزید تعرفه و ایضاح احوال مؤلف کتاب مناسب چنان دانستیم که اسامی عدّه‌ای از مشاهیر خاندان مؤلف را که همگی از اهل علم و فضل و از اجله فقها و محدّثین شیعه امامیه بوده‌اند ذیلا به نظر خوانندگان برسانیم و مأخذ عمده ما در اینکه تراجم احوال فهرست معروف شیخ منتجب الدین علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی تلمیذ مشهور مؤلف است با استعانت از پاره‌ای مأخذ دیگر که اسامی آنها در ضمن سطور آتیه مذکور خواهد شد. قدیمترین کسی که از اینکه خاندان نام او در کتب رجال دیده می‌شود جدّ دوم مؤلف أبو بکر احمد بن الحسین الخزاعی النیسابوری است از تلامذه سیدین رضی متوفی در سنه ۴۰۶ و مرتضی متوفی در سنه ۴۳۶ و شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ یعنی از رجال اواخر مائه رابعه و اوایل یا

اواسط مائه خامسه، و ترجمه عین عبارت شیخ منتجب الدین در فهرست در حق او از قرار ذیل است: «شیخ ثقه أبو بکر احمد بن الحسين بن احمد نیشابوری متوطن در ری پدر شیخ حافظ عبد الرحمن عادل است و متدین از تلامذه سیدین مرتضی و رضی و شیخ ابو جعفر (طوسی) - رحمهم الله - از مؤلفات اوست: امالی در اخبار چهار مجلد، و کتاب عیون الاحادیث و روضه در فقه و --- ۵. نسخه لندن ورق ۷۸ الف و ۱۳۱ ب. صفحه: ۲۴ سنن، و مفتاح در اصول و

مناسک. خبر داد ما را به کتب مزبوره شیخ «۶» امام سعید «۷» ترجمان کلام الله، جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی رازی نیشابوری از پدرش از جدش از صاحب ترجمه «۸». و دیگر برادر أبو بکر احمد مذکور ابو الفتوح «۹» محسن بن الحسين بن احمد عم جد ابو الفتوح رازی، و ترجمه عبارت منتجب الدین در خصوص او از قرار ذیل است: «شیخ عادل محسن بن الحسين بن احمد نیشابوری خزاعی عم شیخ مفید عبد الرحمن نیشابوری - رحمهما الله - ثقه است و حافظ و واعظ، از مؤلفات اوست: امالی در احادیث، کتاب السیر، کتاب اعجاز القرآن، کتاب بیان من کنت مولاه، خبر داد ما را به کتب مزبوره استاد ما امام سعید جمال الدین ابو الفتوح خزاعی از پدرش از جدش از صاحب ترجمه - رحمهم الله - جمیعاً «۱۰». و دیگر پسر أبو بکر احمد مذکور ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسين معروف به مفید نیشابوری عم پدر ابو الفتوح رازی. ---

۶. در نسخه چاپی فهرست منتجب الدین که بتمامه در اول مجلد بیست و پنجم بحار الانوار مندرج است در اینکه جا بعد از کلمه شیخ افزوده «ابو جعفر» و بدون شبهه کلمه ابو جعفر بکلی زیادی و سهو نساخ است چه واضح است که کنیه مؤلف تفسیر حاضر ابو الفتوح است نه ابو جعفر و خود منتجب الدین نیز بلافاصله بعد او را به لفظ ابو الفتوح می نامد و هیچ جای دیگر نیز مسموع نشده که وی دو کنیه داشته، وانگهی در کتاب امل الآمل شیخ حرّ عاملی مطبوع در آخر رجال استرآبادی که تمام فهرست منتجب الدین را بعین عبارت رجال متفرقه در تضاعیف کتاب خود گنجانیده است در مورد ما نحن فیه (ص ۴۵۸) ابا کلمه «ابو جعفر» را ندارد. ۷. کلمه «سعید» در اصطلاح قدما غالباً مرادف «مرحوم» امروزه استعمال می شده است. مقصود اینکه است که از اینجا معلوم می شود که ابو الفتوح رازی در حین تعریف تألیف فهرست منتجب الدین (سنه ۵۷۳ - ۵۹۲) یا بیش در جزو احیا نبوده است. ۸. فهرست منتجب الدین مطبوع در اول جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۳، و امل الآمل ص ۴۵۸. ۹. کنیه «ابو الفتوح» را فقط مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ نقلاً از اربعین ابو سعید محمد بن احمد جد ابو الفتوح رازی ذکر کرده و در سایر کتب رجال ندارد. ۱۰. فهرست منتجب الدین ص ۱۰، و امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرآبادی ص ۴۹۴ و روضات الجنات ص ۵۴۲ و مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸. صفحه: ۲۵ منتجب الدین در فهرست در باره او گوید: «شیخ مفید ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسين نیشابوری خزاعی شیخ اصحاب به ری و حافظ و واعظ در اطراف بلاد شرقاً و غرباً سفر کرد و احادیث را از مؤلف و مخالف سماع نمود و او را مؤلفات است از آن جمله: سفینه النجاه فی مناقب اهل البيت العلویات الرضویات، امالی، عیون الاخبار، مختصراتی در وعظ و زواجر. خبر دادند ما را به کتب مزبوره جماعتی از جمله سیدین مرتضی و مجتبی پسران داعی حسینی و برادر زاده «۱۱» صاحب ترجمه شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح خزاعی «۱۲» - خدای برایشان رحمت کناد - صاحب ترجمه نزد «۱۳» سیدین علم الهدی مرتضی و برادرش رضی و شیخ ابو جعفر طوسی و ---

۱۱. اینکه عین عبارت منتجب الدین است: «ابن اخیه». ولی واضح است که اینکه تعبیر از باب مسامحه عرفی است که معمولاً در امثال اینکه موارد روا دارند و الا در حقیقت ابو الفتوح رازی پسر برادر زاده مفید نیشابوری بوده نه برادر زاده تنی او (رجوع شود به نسب نامه اینکه خاندان در آخر اینکه فصل). ۱۲. کذا فی الاصل یعنی در فهرست منتجب الدین چاپی ص ۷. ولی در امل الآمل ص ۴۸۰ در همین مورد نقلاً از منتجب الدین بعد از کلمه خزاعی یک کلمه «عنه» نیز اضافه دارد و نصّه: «و اینکه اخیه الشیخ الامام ابو الفتوح الخزاعی عنه رحمهم الله». و اینکه زیادتی به نظر بکلی غلط می آید چه ظاهر اینکه عبارت بنابر اینکه زیادتی آن خواهد بود که ابو الفتوح رازی بلا واسطه از مفید نیشابوری روایت نموده و عصر او را در ک کرده باشد و مرحوم

حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹ نیز به همین عقیده است و مفید نیشابوری را در جزء مشایخ بلا واسطه ابو الفتوح رازی شمرده است. و اینکه فقره فوق العاده مستبعد به نظر می‌آید چه وفات مفید نیشابوری به تصریح ابن حجر چنان که خواهد آمد در سنه ۴۴۵ بوده است و اگر اینکه تاریخ صحیح باشد عصر مفید نیشابوری بسیار مقدم بر عصر مؤلف خواهد بود چه مؤلف عصر شیخ طوسی متوفی در سنه ۴۶۰ را ظاهراً درک نکرده بوده و همیشه به یک واسطه از او روایت می‌نماید پس بطریق اولی عصر مفید نیشابوری متوفی در سنه ۴۴۵ را نباید درک کرده باشد. ۱۳. کذا صریحا واضحا فی فهرست منتجب الدین و امل الآمل و نضیهما: «و قد قرأ علی السیدین علم الهدی المرتضی و اخیه الرضی و الشیخ ابی جعفر الطوسی - الخ» و چنان که ملاحظه می‌شود اینکه عبارت صریح است در اینکه که مفید نیشابوری بلا واسطه از سیدین مرتضی و رضی روایت نموده بوده و معاصر ایشان بوده است. و مقتضای تاریخ وفات او که به تصریح ابن حجر در سنه ۴۴۵ بوده نیز همین است ولی در روضات الجنات ص ۱۸۴ معلوم نشد از روی چه مأخذی و شاید به اجتهاد خود در اینکه جا یک کلمه «بالاسناد» افزوده که بکلی مغیر معنی است و نضیه: «و هو [ای المفید النیشابوری] یروی بالاسناد عن مشایخ ابیه الثلاثه المتقدمین [یعنی بهم المرتضی و الرضی و الشیخ الطوسی] و عن ابن البراج - الخ» که مقتضای اینکه علاوه آن خواهد بود که مفید نیشابوری بواسطه یا وساطتی از سیدین صفحہ: ۲۶ مشایخ سالار و ابن البراج و کراجکی قرائت نمود - خدای برایشان همگی رحمت کند - (۱۴) انتهی. و ابن حجر عسقلانی نیز در لسان المیزان ج ۳ ص ۴۰۴ - ۴۰۵ فصلی راجع به شرح احوال صاحب ترجمه مذکور داشته از قرار ذیل: «عبد الرحمن بن احمد بن الحسين بن احمد بن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن هاشم ابو محمد خزاعی نیشابوری حافظ، از هناد نسفی (۱۵) و ابن المهتدی و ابن النّور (۱۶) سماع نمود و به شام و حجاز و خراسان مسافرت کرد و عمر بن ابراهیم زیدی و احمد بن عبد الوهاب صیرفی و غیر ایشان از او روایت کرده‌اند. ابن سمعانی گوید: عدّه‌ای از مجالس املائی او را در ری مطالعه نمودم از جمله مجلسی بود در خصوص اسلام ابو طالب وی بر طریقه شیعه بود ولی بسیار احادیث دانستی و بدان زیاده از حدّ شغف داشتی. یحیی بن ابی طیّ گوید: وی یکی از داناترین و بصیرترین مردم بود به حدیث و رجال آن، و گویند در مجلس او بیش از سه هزار دوات می‌بود [یعنی بیش از سه هزار نفر با دواتها برای نوشتن مجالس درس او حاضر می‌شده‌اند] و هر گاه با وی گفتندی فلان حدیث در صحیحین است [یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم] وی گفتی آری در مکسورین (۱۷) چنین روایت شده. و نیز گفتی به خدا سوگند که اگر مردم انصاف دادندی جز اندکی از احادیث در آن دو کتاب سالم نماندی. ابن ابی طیّ مذکور گوید هیچ حدیثی از احادیث از او نپرسیدندی الا آن که صحیح آنرا از سقیم آن باز شناختی و پیوسته گفتی صد هزار حدیث از حفظ دارم و نیز گفتی اگر مرا اقتدار بودی هر آینه پنجاه هزار حدیث که مردم ----- مرتضی و رضی روایت نموده بوده و عصر ایشان را درک نکرده بوده است و اینکه خلاف صریح عبارت منتجب الدین و امل الآمل است چنان که ملاحظه شد. [.....] ۱۴. فهرست منتجب الدین ص ۷ و امل الآمل ص ۴۸۰. ۱۵. ابو المظفر هناد بن ابراهیم النّسفی المتوفی فی سنه ۴۶۵ (لسان المیزان ج ۶ ص ۲۰۰). ۱۶. ابو الحسین احمد بن محمد بن احمد بن النّور البغدادی البرّاز المتوفی سنه ۴۷۰ (طبقات الحفّاظ ذهبی ج ۳ ص ۳۳۷). ۱۷. به صیغه تنیّه یعنی دو شکسته به طنز، در مقابل «صحیحین» یعنی دو درست. صفحہ: ۲۷ بدان عمل نمایند ولی آنها را اصلی و صحّتی نیست بیفگندمی. ذهبی در تاریخ الاسلام گوید: اینکه کلام کسی است که در دل او نسبت به اسلام و مسلمین کینه باشد (۱۸) صاحب ترجمه در تشیع غلوّ داشت و در سال چهار صد و چهل و پنج وفات یافت (۱۹)». و خود مؤلف ما نحن فیه یعنی ابو الفتوح رازی مکرر در تضاعیف تفسیر حاضر از اینکه مفید نیشابوری نام برده و از بعضی تألیفات وی مطالبی نقل کرده است از جمله در جلد اول ص ۳۴۲ و جلد دوم ص ۱۹۳ و جلد پنجم ص ۳۱۲. و دیگر برادر مفید نیشابوری مذکور و جدّ بلا واسطه ابو الفتوح رازی ابو سعید محمد بن احمد بن الحسين بن احمد نیشابوری است، شیخ منتجب الدین در باره وی گوید: «شیخ مفید ابو سعید محمد بن احمد بن الحسين نیشابوری ثقه است و حافظ و او را مؤلفاتی است از آن جمله الروضه الزّهره فی تفسیر فاطمه الزّهره (۲۰) الفرق

بین المقامین و تشبیه علی بـذی القرنین، کتاب الأربعین عن الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین «۲۱»، کتاب منی الطالب فی ایمان ابی طالب، کتاب المولی. خبر داد ما را به کتب مزبوره استاد ما جمال الدین ابو الفتوح رازی نواده او از پدرش از صاحب ترجمه «۲۲»، و ابن ----- ۱۸. تعصیب مفرط ذهبی نسبت به شیعه و هر چه راجع به شیعه است معروف است و هر جا در مؤلفات او ذکری از ایشان به میان می آید غالباً با جمله «لا بارک الله فیهم» یا «لاراعهم الله» و نحو ذلك، همراه است، و اینکه ملاحظه او در اینکه جا نیز از جنس همان تعصبات بارد قبیح اوست، و سخافت اینکه سخن یعنی نسبت دادن امامی از ائمه مشهور مسلمین را به کینه نسبت به اسلام محض برای آن که وی شیعه بوده و به مرویات مخالفین وقعی نمی نهاده واضح تر از آنست که محتاج به ردّ و ابطالی باشد. ۱۹. لسان المیزان ابن حجر ج ۳ ص ۴۰۴-۴۰۵. ۲۰. کذا فی الاصل یعنی در فهرست منتجب الدین و صواب «فی مناقب فاطمه الزهراء» است چنان که خود مؤلف یعنی ابو الفتوح رازی در ج ۱ ص ۵۶۱ بدان تصریح کرده و عن قریب عین عبارت او نقل خواهد شد. ۲۱. مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ گوید که نسخه‌ای ازین کتاب اربعین به خط شیخ محمد بن علی جباعی جد شیخ بهائی در نزد من موجود است و مکرر در کتاب مزبور فقراتی نیز از آن نقل کرده است. ۲۲. فهرست منتجب الدین ص ۱۰-۱۱. صفحه: ۲۸ شهر آشوب در معالم العلماء در ترجمه حال او گوید: «ابو سعید محمد بن احمد نیشابوری از مؤلفات اوست کتاب التفهیم فی بیان التقسیم، الرساله الواضحه فی بطلان دعوی الناصبه، ما لا بد من معرفته «۲۳» و خود مؤلف یعنی ابو الفتوح رازی در تفسیر آیه یا مریم إن الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین در سوره آل عمران (ج ۱ ص ۵۶۱) [برابر جلد ۴ ص ۳۱۴ از چاپ حاضر] نیز نامی از صاحب ترجمه و از کتاب روضه الزهراء او برده است، پس از ذکر چند حدیث در فضایل فاطمه علیها السلام گوید: «و اینکه دو خبر از کتابی نقل افتاد که جد من خواجه امام سعید ابو سعید جمع کرد نام آن الروضه الزهراء فی مناقب فاطمه الزهراء». و دیگر پدر مؤلف علی بن محمد بن احمد خزاعی که ترجمه حالی از او در هیچ جا نیافتم جز آن که در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸ نقل از ریاض العلماء در حق او گوید که وی از اجله فضلا بوده است «۲۴». و دیگر خود مؤلف شیخ جلیل ابو الفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد خزاعی مذکور که عن قریب ترجمه حال او مفصلاً مذکور خواهد شد. و دیگر دو پسر مؤلف یکی شیخ صدر الدین علی و دیگر شیخ تاج الدین محمد، منتجب الدین در باره اول گوید: «شیخ صدر الدین علی پسر شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی - رحمهم الله - مردی است فقیه و ----- ۲۳. معالم العلماء طبع آقای اقبال ص ۱۰۴. ۲۴. مؤلف روضات الجنات در ترجمه احوال محسن بن الحسین بن احمد خزاعی عم پدر ابو الفتوح رازی ص ۵۴۲ احتمال داده که آن کس که منتجب الدین شرح حال او را به عنوان ذیل مذکور داشته [ص ۸] «الشیخ زین الدین ابو الحسن علی بن محمد الزازی المتکلم استاد علماء الطائفة فی زمانه و له نظم رائق فی مدایح آل الرسول و مناظرات مشهوره مع المخالفین و له مسائل فی المعدوم و الأحوال و کتاب الواضح و دقائق الحقایق شاهدته و قرأت علیه» با علی بن محمد پدر ابو الفتوح رازی یکی باشد. راقم سطور گوید اینکه احتمال صاحب روضات بغایت بعید به نظر می آید چه اگر چنین می بود منتجب الدین بدون شک متعرض اینکه علقه قرابت بین صاحب ترجمه و استاد خود ابو الفتوح رازی می شد، وانگهی نیفزودن نسبت «خزاعی» بر نام صاحب ترجمه و سکوت سایر مؤلفین رجال از قبیل امل الآمل و مستدرک الوسائل و تنقیح المقال از ذکر اینکه فقره با آن که همه متعرض ترجمه حال اینکه علی بن محمد الزازی المتکلم شده اند همه قراین واضح بر ضعف و بی اساسی اینکه احتمال است. صفحه: ۲۹ متدین «۲۵»، و در باره دوم گوید: «شیخ امام تاج الدین محمد پسر شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی خزاعی مردی است فاضل و با ورع «۲۶». اینک برای سهولت مراجعه مناسب چنان دیدم که نسب نامه مؤلف کتاب و خاندان او را ذیلاً ثبت نمایم تا در وهله اول وجه قرابت ایشان با یکدیگر بفوریت معلوم گردد: بدیل بن ورفاء الخزاعی (از صحابه حضرت رسول ص) نافع هاشم شجاع الفضل ابراهیم احمد الحسین ابو الفتح المحسن ابو بکر احمد ابو سعید محمد ابو محمد عبد الرحمن معروف به مفید نیشابوری علی جمال

الدین ابو الفتوح حسین (مؤلف تفسیر حاضر) تاج الدین محمد صدر الدین علی «۲۷» -----
 --- ۲۵. فهرست منتجب الدین ص ۹. ۲۶ ایضا ص ۱۲. ۲۷. در فهرست منتجب الدین نام یکی دو نفر دیگر از اعضاء اینکده خانواده مذکور است ولی چون از [.....] صفحه : ۳۰

شرح احوال مؤلف کتاب

اما مؤلف تفسیر حاضر ابو الفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد بن الحسین بن احمد خزاعی رازی قدیمترین ترجمه حالی که ازو به دست است به قلم دو نفر از معاصرین و تلامذه اوست: یکی شیخ منتجب الدین ابو الحسن علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسین بن بابویه رازی متوفی بعد از سنه ۵۸۵ صاحب فهرست معروف که در اول مجلد بیست و پنجم بحار الانوار مرحوم مجلسی بتمامه مندرج است، و دیگر رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب متوفی در سنه ۵۸۸ صاحب کتاب مشهور معالم العلماء که اخیرا در طهران به توسط دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی به طبع رسیده. شرح حال ابو الفتوح رازی در دو کتاب مزبور گرچه در نهایت اختصار و حاوی هیچگونه معلومات تاریخی نیست ولی چون به قلم دو نفر از معاصرین خود مؤلف است در غایت اهمیت است، ترجمه عین عبارت منتجب الدین از قرار ذیل است: «شیخ امام جمال الدین ابو الفتوح حسین بن علی بن محمد خزاعی رازی عالم و واعظ و مفسر و متدین او را تصانیفی است از آن جمله تفسیر موسوم به روض الجنان «۲۸» [و روع الجنان «۲۹»] فی تفسیر القرآن در بیست مجلد و روح -----

نسخه تحریف نساخ وجه قرابتشان با مؤلف علی التحقیق معلوم نشد از ذکر ایشان در اینکه جدول صرف نظر نمودیم. ۲۸. روض و روح هر دو به فتح «راء» است و جنان اول به کسر جیم است جمع جنت یعنی باغ و جنان دوم به فتح جیم است به معنی قلب و روح الجنان یعنی گشایش قلب. ۲۹. اینکه دو کلمه یعنی روح الجنان قطعا از نسخه مطبوعه فهرست منتجب الدین از قلم افتاده چه عین همین دو کلمه در امل الآمل شیخ حرّ عاملی به نقل از همین فهرست منتجب الدین صریحا و واضحا موجود است و امل الآمل چنان که گفتیم عین عبارت فهرست منتجب الدین را بدون تصرف نقل می کند (رجوع شود به امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرآبادی ص ۴۷۳). صفحه : ۳۱ الاحباب و روح الالباب فی شرح الشهاب «۳۰» هر دو کتاب مزبور را من بر مؤلف آنها قرائت نموده‌ام» (فهرست منتجب الدین مطبوع در اول مجلد بیست و پنجم بحار الانوار ص ۵). و ترجمه عبارت ابن شهر آشوب در معالم العلماء از قرار ذیل است: «استاد من ابو الفتوح بن علی رازی از تألیفات اوست روح الجنان «۳۱» و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به زبان فارسی است ولی عجیب است [یعنی خوش آیند و مطبوع است]، و شرح شهاب. (معالم العلماء ابن شهر آشوب طبع جدید آقای اقبال ص ۱۲۸)، و باز همو در کتاب دیگر خود مناقب آل ابی طالب معروف به مناقب ابن شهر آشوب در ضمن تعداد مشایخ خود یکی همین مؤلف ما نحن فیه «ابو الفتوح حسین بن علی بن محمد رازی» را می شمرد و در اواخر همان فصل باز گوید: «و ابو الفتوح روایت روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن را به من اجازه داده است» (مناقب ابن شهر آشوب طبع طهران ج ۱ ص ۹). پس از منتجب الدین و ابن شهر آشوب در کتاب نزهة القلوب حمد الله مستوفی که در سنه ۷۴۰ تألیف شده نیز ذکری از صاحب ترجمه آمده، در کتاب مزبور در فصل راجع به ری گوید: «و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیاء [نیز جمعی کثیر در آنجا] آسوده‌اند، چون ابراهیم خَواص و کسائی سابع قراء السبعة و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب»، انتهى (نزهة القلوب طبع لیدن ص ۵۴)، و شکی نیست که مقصود از شیخ جمال الدین ابو الفتوح به نحو قطع و یقین همین جمال الدین ابو الفتوح رازی مؤلف تفسیر حاضر است که چنان که معلوم است -----

----- ۳۰. یکی ازین دو روح و ظاهرا اولی به فتح «راء» است و دیگری به ضم آن، و مقصود از «شهاب» کتاب شهاب الاخبار محمد بن سلامه قضاعی است که شرح آن عن قریب مذکور خواهد شد. ۳۱. بدون شبهه «روح» تصحیف «روض» است به

قرینه تصریح جمیع مآخذ دیگر آتی الذکر و نیز به قرینه تصریح خود ابن شهر آشوب در کتاب دیگر خود مناقب (عین عبارت او بلافاصله بعد مذکور خواهد شد) که همه بدون استثناء نام اینکه تفسیر را «روض الجنان و روض الجنان فی تفسیر القرآن» ضبط کرده‌اند. صفحه: ۳۲ و عن قریب نیز مشروحا از آن صحبت خواهیم نمود مرقد او در جنب مزار فائض الانوار امامزاده واجب التعمیم حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی در دو فرسخی جنوب طهران واقع است. پس از نزهة القلوب بر حسب ترتیب زمانی در کتاب حدیقه الشیعه مرحوم ملا احمد اردبیلی متوفی در سنه ۹۹۳ در اواخر فصل راجع به مذاهب صوفیه و ذم عقاید ایشان شرحی مفید در خصوص مقبره ابو الفتوح رازی نفلا از قول یکی از معاصرین صاحب ترجمه مذکور است که بعین عبارت ذیلا نقل می‌شود (حدیقه الشیعه طبع طهران سنه ۱۲۶۰ ص ۳۳۶): «ابن حمزه (۳۲) علیه الرحمه در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و در کتاب هادی الی النجاه من جمیع المهلكات هر دو می‌گوید که در شهر ری حاضر بودم که شیخ ابو الفتوح رازی [صاحب] تفسیر - رحمه الله - به رحمت حق تعالی پیوست و به موجب وصیتش در جوار مرقد امامزاده واجب التعمیم امامزاده عبد العظیم حسنی - رحمه الله علیه - مدفون گشت پس به تبت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن گذارم به اصفهان و محلت چنبلان (۳۳) و بعضی دیگر از ----- ۳۲. معروف به ابن حمزه ما بین علماء شیعه دو نفر بوده‌اند: یکی عماد الدین ابو

جعفر محمّد بن علی بن حمزه بن محمّد بن علی طوسی صاحب کتاب الوسیله در فقه از علماء اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم (رجوع شود به روضات الجنات ص ۵۹۴ - ۵۹۸) و دیگر نصیر الدین ابو طالب عبد الله بن حمزه ابن عبد الله بن الحسن بن علی طوسی استاد شیخ قطب الدین کیدری و از جمله رواة از ابو الفتوح رازی صاحب ترجمه. وی از رجال اواسط الی اواخر قرن ششم بوده است (رجوع شود به فهرست منتجب الدین ص ۹ و روضات الجنات ص ۳۹۰ - ۳۹۱)، و مراد از ابن حمزه در متن اینکه دومی است چه صریحا در روضات نقلا از ریاض العلماء یکی از دو کتاب مذکور در متن را یعنی ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب را به او نسبت داده است و نیز تصریح کرده که وی از جمله رواة از ابو الفتوح رازی بوده است. ۳۳. چنبلان به ضم جیم فارسی و سکون نون و ضم باء موحد و ولی تلفظ عامه به فتح آن است و نیز لام و الف و نون محله معروفی است از محلات اصفهان که از قدیم الایام نیز به همین اسم معروف بوده و ذکر آن در کتب تواریخ و مسالک و ممالک و غیره به هیأت چنبلان و سنبلان و سنبلان مکرر آمده است (رجوع شود به محاسن اصفهان ما فروخی ص ۸۱ و انساب سمعانی ص ۳۱۲ در نسبت «سنبلانی» و معجم البلدان ۳: ۱۵۶ در «سنبلان» و روضات الجنات ص ۳۵۸، و عراق عجم شرقی تألیف هوتم شیندلر ص ۱۲۱). صفحه: ۳۳ محلا آن شهر افتاد دیدم که آنقدر از مردم آن دیار به زیارت (۳۴) شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بناء که جد شیخ ابو نعیم است و شیخ علی بن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده‌اند می‌رفتند که شیعه شهر ری و نواحیش هزار یک آن به زیارت امامزاده عبد العظیم نمی‌رفتند و مؤلف اینکه کتاب و محتاج به مغفرت حضرت رب الارباب احمد اردبیلی گوید که مرا گذار به اصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی را شیخ ابو الفتوح رازی نام کرده بودند و به اینکه بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت می‌کردند، اگر چه از مردم آن دیار امثال اینکه کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند و در اینکه زمان که مذهب شیعه بقدر قوتی گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی به شاه مردان ندارند.» انتهی کلام صاحب حدیقه الشیعه. راقم سطور گوید اینکه شهادت صریح یکی از معاصرین ابو الفتوح رازی که خود شخصا در وقت وفات او در ری حاضر بوده به اینکه که ابو الفتوح به موجب وصیت در جوار مرقد حضرت عبد العظیم مدفون گشت منضمّا با شهادت حمد الله مستوفی در نزهة القلوب که عین عبارت او سابقا نقل شد قریب صد و پنجاه سال بعد از ابن حمزه که از جمله مدفونین در ری یکی همین شیخ جمال الدین ابو الفتوح [رازی] را شمرده بنحو قطع و یقین و خارج از مجال هر گونه شک و ارتیابی ثابت می‌کند صحت انتساب مقبره موجوده حالیّه واقع در جنب مزار حضرت عبد العظیم را به شیخ جلیل مؤلف کتاب، و -----

----- ۳۴. از سیاق عبارت متن واضح است که مقصود زیارت قبر ابو الفتوح عجلی است نه زیارت خود او در حال حیات او و چون وفات ابو الفتوح عجلی (اسعد بن محمود) در سنه ششصد بوده است (رجوع شود به ابن خلکان ۱: ۷۱-۷۲ و سبکی ۵۰۵) معلوم می‌شود که ورود ابن حمزه به اصفهان بعد ازین تاریخ یا منتهی در همان سال بوده است و در ضمن معلوم می‌شود که وفات ابو الفتوح رازی مدتی که مقدار آن و لو بوجه تقریب معلوم نیست قبل از وفات ابو الفتوح عجلی یعنی قبل از سنه ۶۰۰ بوده است. صفحه: ۳۴ اگر چه اینکه فقره ما بین اهالی مستفیض و محتاج به هیچ گونه تأیید و اثباتی نیست ولی برای رفع شک بعضی مانند صاحب مجالس المؤمنین - که چنان که خواهد آمد قبر او را در اصفهان فرض کرده و با قبر ابو الفتوح عجلی اصفهانی اشتباه نموده - برهان قاطعی است. پس از حدیقه الشیعه در کتاب مجالس المؤمنین قاضی نور الله ششتری متوفی در سنه ۱۰۱۹ در اواسط مجلس پنجم نیز فصلی راجع به ترجمه احوال مؤلف کتاب حاضر مسطور است که بعین عبارت نقل می‌شود و هو هذا: «قدوة المفسرین الشیخ ابو الفتوح الحسین بن علی بن [محمد بن] احمد الخزاعی الرازی - رحمه الله - از اعلام علمای تفسیر و کلام و عظمای ادبای آنام است از خاندان فضل و بزرگی و اولاد امجاد بدیل بن ورقاء الخزاعی که از کبار صحابه و اکابر خزاعه بوده و سابقاً در مجلس طوایف مؤمنین «۳۵» و مجلس صحابه مخلصین «۳۶» شرح اخلاص بنی خزاعه خصوصاً عبد الله و محمد و عبد الرحمن پسران بدیل مذکور و جان سپاری ایشان در حرب صفین در رکاب حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - مسطور گشته، و جد او خواجه امام ابو سعید که مصنف کتاب موسوم به روضه الزهراء فی مناقب الزهراء است از اعلام زمان خود بوده و عم او «۳۷» شیخ فاضل ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیشابوری - رحمه الله - از مشاهیر روزگار است و بالجمله مآثر فضل و مساعی جمیله او در تفسیر کتاب کریم و ابطال تأویلات سقیم مخالفان ائیم و تعصبات نا مستقیم مبتدعان رجیم بر همگان مخفی نیست و از تفسیر فارسی او ظاهر می‌شود که معاصر صاحب کشف بوده و بعضی از اشعار صاحب کشف به او رسیده اما کشف به نظر او نرسیده و اینکه تفسیر فارسی او در رشاقت «۳۸» ----- ۳۵. یعنی مجلس دوم در بیان طائفه چند که به تشیع مشهور و در سلک اهل ایمان مذکورند که از جمله ایشان قبیله خزاعه را شمرده است. ۳۶. یعنی مجلس سوم در ذکر اکابر شیعه از صحابه حضرت رسول که از جمله عبد الله ابن بدیل بن ورقاء خزاعی را شمرده. ۳۷. یعنی عم پدر او، رجوع شود بما سبق. ۳۸. تصحیح قیاسی، و فی الاصل وثاقت. صفحه: ۳۵ تحریر و عذوبت تقریر و دقت نظر بی نظیر است. فخر الدین رازی اساس تفسیر کبیر خود را از آنجا اقتباس نموده و جهت دفع توهم انتحال، بعضی از تشکیکات خود را بر آن افزوده، در مطاوی اینک مجلس پر نور شطری از روایات و لطائف نکات و اشارات او مسطور است و او را تفسیری عربی هست که در خطبه تفسیر فارسی به آن اشاره نموده «۳۹» اما تا غایت به نظر مطالعه فقیر نرسیده. و شیخ عبد الجلیل رازی «۴۰» در بعضی از مصنفات خود ذکر شیخ ابو الفتوح ----- ۳۹ عین عبارت مؤلف در دیباچه تفسیر حاضر (ج ۱ ص ۲) از قرار ذیل است: «پس چون جماعتی از دوستان و بزرگان از امثال و اهل علم و تدین اقتراح کردند که درین باب جمعی باید کردن چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل برین انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر یکی به پارسی و یکی به تازی جز که پارسی مقدم شد بر تازی برای آن که طالبان اینک بیشتر بودند و فایده هر کسی بدو عام تر بود» انتهی، و ازین عبارت چنان که ملاحظه می‌شود آنچه بر می‌آید فقط اینست که مؤلف وعده تألیف تفسیری عربی داده بوده ولی آیا موفق به وفای به اینک وعده نیز شده بوده ابتدا از آن بر نمی‌آید و چون هیچکس تاکنون ازین تفسیر عربی مؤلف نام و نشانی ندیده پس محتمل است به احتمال قوی که بواسطه بعضی موانع یا بواسطه عدم وفاء عمر مؤلف هیچگاه اینک خیال از عالم قوه به حیز فعل نیامده بوده است. ۴۰. ما بین علمای شیعه عده‌ای بوده‌اند موسوم به اینک اسم و نسب یعنی عبد الجلیل رازی، ولی مقصود به ذکر در اینک جا در کلام صاحب مجالس المؤمنین بدون شک نصیر الدین عبد الجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی صاحب کتاب بعضی مثالب التواصب فی نقض بعضی فضایح الزوافض، است که صاحب مجالس المؤمنین بسیار مکرر در تضاعیف کتاب

خود از آن نقل کرده است و غالباً محض اختصار از آن فقط به کتاب النقص تعبیر می‌نماید و شرح احوال مؤلف آنرا نیز بعنوان «عبد الجلیل قزوینی رازی» در مجلس پنجم از همان کتاب یعنی مجالس المؤمنین مشروحاً ذکر کرده است و از آنجا بر می‌آید که عبد الجلیل مذکور در سنه پانصد و پنجاه در حیات بوده یعنی بعبارة اخرى معاصر یا قریب العصر با ابو الفتوح رازی بوده است. و شرح احوال اینکه عبد الجلیل قزوینی رازی بعلاوه مجالس المؤمنین در فهرست منتجب الدین ص ۹. و امل الآمل ص ۳۷۹، و روضات الجنات ص ۳۵۰-۳۵۱ نیز مسطور است، و در کتاب التدوین فی ذکر اخبار قزوین رافعی (نسخه اسکندریه ص ۳۴۲ نیز شرح حال مختصری از او مذکور است و نضه: «عبد الجلیل بن ابی الحسین بن الفضل [کذا] ابو الرشد القزوینی يعرف بالتصیر واعظ اصولی له کلام عذب فی الوعظ و مصنّفات فی الاصول توطّن الرّی و کان من الشّیعه» انتهى. و مخفی نماناد که کتاب سابق الذکر از مؤلفات صاحب ترجمه یعنی بعضی مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض به زبان فارسی بوده (روضات ص ۱۴۴) و چنانکه از فقراتی که [.....] صفحه ۳۶: نموده و گفته که خواجه امام ابو الفتوح رازی مصنف بیست مجلد است از تفسیر قرآن و در موضعی دیگر گفته که خواجه امام ابو الفتوح رازی بیست مجلد تفسیر قرآن تفسیر اوست که ائمه و علمای همه طوائف طالب و راغب‌اند آن را و ظاهراً اکثر آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود زیرا که نسخه تفسیر فارسی او چهار مجلد است که هر کدام به قدر سی هزار بیت باشد و شاید که هشت مجلد نیز سازند پس باقی آن مجلدات از تفسیر عربی او خواهد بود. و فّقنا الله لتحصيله والاستفاده منه بمنه و جوده- از بعضی ثقات مسموع شده که قبر شریفش در اصفهان واقع است و الله تعالی اعلم.» انتهى کلام صاحب مجالس المؤمنین «۴۱». و مخفی نماناد که صاحب مجالس المؤمنین را در ترجمه حال مزبور دو فقره مختصر اشتباهی دست داده است: یکی آن که مستبعد شمرده که تفسیر فارسی صاحب ترجمه بیست مجلد باشد و توهم کرده که اکثر مجلدات آن بیست جلد شاید از تفسیر عربی او بوده است، و حال آن که شیخ منتجب الدین رازی که از تلامذه بلا واسطه مؤلف و عین عبارت او سابقاً نقل شد در کتاب فهرست واضحا تصریح کرده که «تفسیر او موسوم به روض الجنان [و روح الجنان] فی تفسیر القرآن بیست مجلد است و او آن تفسیر را نزد مؤلف آن خوانده است.» و اگر چه او ذکر نکرده که اینکه تفسیر ----- صاحب مجالس در مواضع عدیده از آن نقل کرده واضح می‌شود به فارسی بسیار شیرین سلیس دلکشی بوده است و علاوه بر موضوع اصلی آن که رد بر کتابی بوده موسوم به فضایح الروافض تألیف یکی از علماء عامه حاوی اطلاعات بسیار نفیس مهمی راجع به تاریخ و جغرافیای ری و نواحی آن بوده است و اینکه کتاب تا عهد صاحب ریاض العلماء میرزا عبد الله اصفهانی معروف به افندی یعنی تا اوائل قرن دوازدهم هجری موجود بوده است [روضات ص ۳۵۱] و هیچ بعید نیست که هنوز نیز در یکی از کتابخانه‌های ایران یا عتبات عالیات موجود باشد. [اینکه کتاب موجود است و به همت میر جلال الدین محدث ارموی با عنوان النقص در تهران (۱۳۵۸) به سرمایه انجمن آثار ملی به طبع رسیده است با حواشی و توضیحات و تعلیقات مفصل و روشنگر در سه جلد. م. ۴۱. مجالس المؤمنین اواسط مجلس پنجم «نقل از نسخه خطی ملکی راقم سطور» به نسخه چاپ طهران فعلا دسترسی ندارم. صفحه ۳۷: موسوم به اینکه اسم فارسی بوده است ولی تلمیذ دیگر مؤلف ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء که عین عبارت او نیز سابقاً نقل شد تصریح کرده که «از مؤلفات صاحب ترجمه یکی روح (ظ: روض) الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن است و آن به زبان فارسی است لکن خوش آیند است.» و از مقایسه دو عبارت مزبور دو تلمیذ مؤلف با یکدیگر که هر یکی مکمل دیگری است ابداء مجال شکی و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که بیست مجلد عدد همین تفسیر فارسی فعلی او بوده است نه تفسیر عربی او که هیچ کس تاکنون بوجه من الوجوه اثری و نشانی از آن ندیده و ظاهراً گرچه در دیباچه تفسیر حاضر وعده تألیف آنرا داده هیچ وقت از عالم قوه به حیز فعل نیامده بوده است و ما سابقاً نیز اشاره به همین فقره نمودیم و عین عبارت مؤلف را درین خصوص نقل کردیم «۴۲». و مرحوم مجلسی به نقل صاحب روضات از او و نیز خود صاحب روضات هر دو در نسبت تفسیری عربی به صاحب ترجمه بکلی تأمل دارند و احتمال اشتباه مؤلف را به غیر او می‌دهند (رجوع شود به روضات الجنات ص ۱۸۴) «۴۳» و

منشاء اشتباه صاحب مجالس چنان که صاحب روضات نیز بخوبی ملتفت شده قطعاً اینکه بوده که او مجلدات را مجلدات متوسط عرفی بین الدفتین که معمولاً از پانزده الی سی هزار بیت کتابت دارد فرض کرده است و حال آن که مجلد یا جزء در اصطلاح متقدمین حدّ اقلّی یا اکثری نداشته و اغلب محض سهولت استنساخ نسبت به مجلدات معمولی بسیار کوچکتر بوده است، مثلاً آغانی ابو الفرج اصفهانی بیست مجلد است و حال ----- ۴۲. به ذیل صفحه ۶۲۶ رجوع شود.

[برابر با سی و پنج از چاپ حاضر]. ۴۳. علاوه بر دلایل مذکوره در متن در خصوص اینکه که عدد بیست مجلد که مؤلفین رجال ذکر کرده‌اند راجع به همین تفسیر فارسی ابو الفتوح رازی بوده است نه به تفسیر عربی مشکوک او اصلاً عموم نسخ خطی تفسیر فارسی که به دست است به بیست مجلد تجزیه شده و همه جا مبادی و مقاطع مجلدات بیست گانه صریحاً و اضحاً تعیین شده پس معلوم می‌شود که یا مرحوم قاضی نور الله ششتری بدقت تمام نسخه تفسیر خود را تتبع نکرده بوده یا آن که شاید نسخه او اتفاقاً به بیست مجلد تجزیه نشده بوده و اوایل و اواخر مجلدات در آن نسخه معین نبوده است. صفحه: ۳۸ آن که بر حسب مجلدات معمولی عرفی بیش از پنج مجلد نمی‌شود، و همچنین تفسیر معروف طبری که بر حسب تجزیه اصلی سی مجلد است ولی به مقیاس مجلدات معمولی بیش از هفت یا هشت منتهی ده مجلد نیست، و همچنین تفسیر مجمع البیان که بر حسب تجزیه مؤلف ده مجلد است و حال آن که معمولاً همیشه در دو مجلد چاپ می‌شود، و هکذا بسیاری از کتب دیگر از همین قبیل که از کثرت وضوح مطلب احتیاجی به تکثیر امثله نیست. و اما اشتباه دیگر صاحب مجالس اینست که قبر صاحب ترجمه را احتمال داده که در اصفهان باشد و حال آنکه قبر او به شهادت یکی از معاصرین او این حمزه که خود در وقت وفات وی در شهر ری حاضر بوده و به شهادت حمد الله مستوفی در نزهة القلوب که ما سابقاً عین عبارت هر دو را نقل کردیم (۴۴) «بعلاوه شیاع و استفاضه ما بین اهالی محل از اقدم الایام الی یومنا هذا، در جوار مرقد حضرت عبد العظیم در دو فرسخی جنوب طهران واقع است و واضح است که منشأ اینکه اشتباه صاحب مجالس شهرت کاذبه‌ای است که در آن ایام یعنی در اوایل عهد صفویه به تصریح مولی احمد اردبیلی در حدیقه الشیعه، چنانکه گذشت، ما بین عوام اصفهان منتشر بوده که قبر ابو الفتوح عجلی شافعی را که در اصفهان است با قبر سمی او ابو الفتوح رازی شیعی امامی عمداً یا سهواً اشتباه کرده بوده‌اند و به اینکه بهانه چون قریب العهد به مذهب اهل سنت و جماعت بوده زیارت پیران قدیم خویش را از دست نمی‌داده‌اند. مرحوم مجلسی نیز در جلد اول بحار الانوار در ضمن تعداد مآخذ خود ذکری از صاحب ترجمه نموده گوید (۴۵): «و کتاب شرح شهاب الاخبار و کتاب تفسیر کبیر هر دو از تألیفات محقق نحیر شیخ ابو الفتوح رازی» و سپس اندکی بعد گوید (۴۶): «و کتاب الشّهاب گرچه از مؤلفات مخالفین است -----

----- ۴۴. به صفحات ۶۲۳-۶۲۴ رجوع شود. ۴۵. بحار الانوار مرحوم مجلسی ج ۱ ص ۱۰. ۴۶. ایضا ص ۱۶. صفحه: ۳۹ لکن اکثر فقرات آن کتاب در کتب و اخباری که از طرق خود ما روایت شده مذکور است لهذا علماء ما بر آن اعتماد نموده و متصدی شرح و تفسیر آن شده‌اند ... و شیخ ابو الفتوح رازی در فضل مشهور است و کتب او معروف و مألوف است انتهی»، به اختصار. راقم سطور گوید: کتاب شهاب الاخبار که ابو الفتوح رازی شرحی بر آن نگاشته و مرحوم مجلسی در عبارت مذکور در فوق بدان اشاره نموده کتابی است بسیار معروف در حکم و امثال و آداب مأخوذ از احادیث نبویه تألیف قاضی ابو عبد الله محمد بن سلامه بن جعفر بن علی بن حکمون مصری قضاعی شافعی از قضاء مصر در عهد فاطمیین و متوفی در سنه چهار صد و پنجاه و چهار، و علمای فریقین از عامه و خاصه بر آن شروح عدیده نگاشته‌اند و حاجی خلیفه در کشف الظنون در عنوان شهاب الاخبار و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری در مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۳۶۷-۳۶۸ اسامی عده کثیری از شروح آن را به دست داده‌اند و اینکه مؤلف اخیر وصف مفصلی از خود کتاب نیز نموده است، و اینکه قضاعی را تألیف مهم دیگری نیز بوده راجع به خطط مصر موسوم به المختار فی ذکر الخطط و الآثار که یکی از مآخذ عمده مقریزی است در کتاب خطط مشهور خود و تقریباً صفحه از آن کتاب از ذکر آن خالی نیست، و شرح حال قضاعی مزبور در ابن خلکان ج ۲ ص ۶۳، و انساب سمعانی در نسبت «قضاعی» ورق ۴۵۶ و طبقات

الشافعیه سبکی ج ۳ ص ۶۲-۶۳، و روضات الجنات ص ۴۶۵ و ۷۱۸ مذکور است «۴۷». برویم بر سر مطلب، در کتاب روضات الجنات مرحوم آقا محمّد باقر خوانساری نیز فصل جامع بسیار مفیدی راجع به شرح احوال ابو الفتوح رازی مسطور است «۴۸» که چون اغلب مندرجات آن فصل مأخوذ از کتبی است که ما ----- ۴۷. رجوع شود نیز به دیباجه خطت مقریزی ج ۱ ص ۶ و کشف الظنون در عناوین «شهاب الانوار» و «خطت مصر» و «المختار فی ذکر الخطط و الاثار». ۴۸. روضات الجنات ص ۱۸۳-۱۸۴. صفحه ۴۰: مستقیماً به اصل آنها رجوع کرده و عین عبارات آنها را سابقاً نقل نموده ایم لهذا از تکرار مضامین آن در اینکه جا صرف نظر کردیم بخصوص که قسمت غالب اینکه فصل به توسط طابع جلدین اول و دوم تفسیر حاضر فاضل محقق آقا سید محمّد کاظم بن محمّد یوسف بن محمّد باقر طباطبائی حسینی در مقدمه جلد اول ترجمه شده است، فقط چیزی که در اینکه ترجمه حال تازگی دارد و در هیچیک از مآخذ متقدمه به نظر نرسید اینکه است که نقلاً از ریاض العلماء میرزا عبد الله اصفهانی سه کتاب دیگر غیر تفسیر حاضر و غیر شرح شهاب الاخبار به ابو الفتوح رازی نسبت داده شده است از قرار ذیل: یکی رساله یوحنا به فارسی در ابطال مذهب اهل سنت از زبان یکی از نصاری موسوم به یوحنا، دیگر رساله حسّیه «۴۹» که از زبان یکی از کنیزکان عهد هارون الرشید موسوم به حسّیه که بسیار عالمه و فاضله و صاحب جمال بوده و در حضور خلیفه مزبور با جمعی از علماء عامه در باب حقایق مذهب شیعه مباحثه نموده و همه را مغلوب نموده، تألیف شده است. و سوم تبصره العوام معروف در ملل و نحل، و سپس خود صاحب روضات گوید به غیر کتاب اخیر یعنی تبصره العوام نسبت آن دو کتاب اول یعنی رساله یوحنا و رساله حسّیه به ابو الفتوح رازی هیچ مستبعد نیست «۵۰». ----- ۴۹. ظاهراً اینکه کلمه به ضم حاء و سکون سین است به مناسبت فرط حسن و جمال کنیزک مزبور. ۵۰. راقم سطور گوید در خصوص مؤلف تبصره العوام باید رجوع شود به مقدمه نفیسی که دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی بر طبع جدید آن کتاب که به اهتمام خود ایشان اخیراً به عمل آمده ملحق ساخته‌اند. و اما رساله یوحنا را تاکنون محرر اینکه اوراق به مطالعه آن موفق نشده و وصف آن را نیز در جایی مطالعه نکرده لهذا اظهار رایی در اینکه خصوص برای من ممکن نیست. - و اما رساله حسّیه مکرر در ایران به طبع رسیده است از جمله در سنوات ۱۲۴۴ و ۱۲۴۸ و ۱۲۵۹ و خلاصه از آن نیز در تاریخ سرجان ملکم (ج ۲ از ترجمه فارسی آن ص ۱۳۰-۱۳۳) مسطور است و در آن جا نیز تألیف اینکه کتاب به ابو الفتوح رازی (که در ترجمه فارسی به ابو الفتوح تحریف شده) نسبت داده شده است رجوع شود نیز به فهرست نسخ موزه بریتانیه از ریو ص ۳۰ و ۱۰۷۸- و مخفی نماناد که رساله دیگری موسوم به همین اسم یعنی حسّیه موجود و در کشف الحجب ص ۱۹۶ و فهرست ریو ص ۳۵ و فهرست پرچ ص ۲۴۶ وصف آن شده که اصلاً و ابداً ربطی به رساله حاضر ندارد جز مجرد اشتراک در اسم و بکلی کتاب دیگری است، اشتباه نشود. صفحه ۴۱: مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی نیز در کتاب جنّه النعیم فی احوال عبد العظیم ذکری از صاحب ترجمه نموده و در ضمن تعداد علماء و مشاهیری که در اطراف زاویه حضرت عبد العظیم مدفونند از جمله مؤلف حاضر را شمرده و پس از بیان ترجمه حال او که عیناً منقول از حدیقه الشیعه و مجالس المؤمنین سابق الذکر است، گوید: «و مزار وی در صحن امامزاده حمزه در زمان دخول در طرف دست راست جلو حجره اول است و الواحی از کاشی که زرد می‌نماید بر آن نصب شده است که اسم شریف آن مرحوم (بر آن) مکتوب است و بر حسب وصیت خواسته است در جوار حضرت عبد العظیم و مقدمه مزار امامزاده حمزه مدفون شده باشد «۵۱»». انتهی. طابع اول اینکه تفسیر فاضل محقق آقا سید محمّد کاظم طباطبائی سابق الذکر در ص ۴-۵ از دیباجه پس از نقل عبارت مزبور از جنّه النعیم توضیح ذیل را بر آن افزوده گوید: «و گویا آن تفصیلی که آن محدث جلیل [یعنی مرحوم حاجی ملا باقر واعظ مؤلف جنّه النعیم] نگاشته در چند سال قبل بوده «۵۲» اکنون که سنه ۱۳۱۹ [است] فی الجمله تغییر یافته و بالفعل دو پارچه سنگ مرمر غیر محکوک در سر مقبره صاحب اینکه تفسیر کبیر نصب شده و از میامن دولت مسرت اقتران به برکات سلطنت عدالت توأمان حضرت ظلّ اللّهی چند نفر از قاریان قرآن و خدام روشنایی معین شده در هر صبح و شام مشغول قرائت قرآن و دعا

گویی دولت قاهره می‌باشند. بالاخره در کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل تألیف خاتمه‌المحدثین مرحوم حاجی میرزا حسین نوری - تغمده الله برحمته - متوفی در ۱۷ جمادی الآخره سنه ۱۳۲۰ هجری قمری ترجمه حال مفصل مبسوطی از مؤلف -----

۵۱. جنه التعمیم فی احوال عبد العظیم طبع طهران سنه ۱۲۹۶ ص ۵۱۳-۵۱۴. ۵۲. یعنی در حدود سال ۱۲۹۶ هجری قمری که سال تألیف جنه التعمیم است و وفات مؤلف آن کتاب نفیس مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی که محرر اینکه اوراق مکرر از حضور در مجالس وعظ و تذکیر آن مرحوم در مسجد خازن الملک استفاضه نموده است در ۲۱ ربیع الاول سنه ۱۳۱۳ هجری قمری در مشهد مقدس روی داد- رحمه الله علیه رحمه واسعه. صفحه: ۴۲ ما نحن فیه و خاندان او و مشایخ او و وصف مفیدی از تفسیر حاضر و تألیف دیگر او شرح شهاب الاخبار قضاعی مذکور است که چون غالب مضامین آن ترجمه حال منقول از مآخذی است که ما عین عبارت آن مآخذ را مستقیماً از خود آنها سابق نقل کرده‌ایم در اینکه جا بیش به تکرار آنها نمی‌پردازیم» (۵۳) فقط حکایت ممتنع ذیل را که مرحوم محدث نوری از ریاض العلماء و او از شرح شهاب خود مؤلف روایت کرده چون تا درجه‌ای تازگی دارد ذکر می‌کنیم و آن اینست: «شیخ ابو الفتوح رازی در شرح شهاب در شرح حدیث نبوی ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر پس از ذکر احوال مؤلفه قلبهیم گوید برای من نیز نظیر همین وقایع روی داده و اجمال آن که من در ایام جوانی در خان معروف به خان علان [در ری ظ] مجلس وعظ و تذکیر مرتب همی داشتم و مرا در نزد عامه قبولی عظیم بودی چنان افتاد که جمعی از یاران من بر من رشک بردند و در نزد والی شهر از من سعایت نمودند. والی مرا از گفتن مجلس منع فرمود و مرا همسایه‌ای بود از اعوان سلطان و آن موقع یکی از ایام عید بود و آن همسایه به عادت امثال خود عزم داشت که به شرب مشغول گردد. چون اینکه حکایت بشنید عزم خود را ترک داده بنزد والی شد و او را از حسد یاران بر من و دروغ بستن ایشان در باره من بی‌گانه‌انید و سپس خود شخصاً آمده مرا از خانه بیرون آورد و به منبر برد و تا آخر مجلس وعظ در پای منبر بنشست. پس من به مردم گفتم اینست معنی آنچه پیغامبر - صلی الله علیه و آله - فرموده که خداوند اینکه دین را [باشد که] به مرد فاجر توانائی دهد» انتهی (۵۴). راقم سطور گوید: بر حسب ظاهر شاید برای ما تا اندازه‌ای غریب به نظر آید که مؤلف کتاب جزای نیکی و احسان آن مرد و شفاعت وی از مؤلف در نزد والی و باصلاح آوردن کار او را بدین طریق داده که علنا او را بر منبر فاجر -----

۵۳. رجوع شود بجلد سوم از کتاب مزبور یعنی مستدرک الوسائل، صفحات ۳۲۵-۳۶۵-۴۸۷-۴۸۹. [.....]. ۵۴. مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۷-۴۸۸. صفحه: ۴۳ خواننده و او را یکی از مصادیق حدیث مذکور ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر قرار داده ولی چون خصوصیات اینکه واقعه به دست ما نیست بدون شک باید فرض نمود که مؤلف را قطعاً عذری شرعی در اینکه گونه رفتار نسبت بدان مرد همسایه بوده مثلاً شاید آن مرد متجاهر به فسق بوده یا شاید از نکوهیدن علنی او احتمال ترک افعال ناستوده وی می‌داده و نحو ذلك از معاذیر شرعی. باری مرحوم حاجی میرزا حسین نوری پس از نقل حکایت مزبور گوید (۵۵): «و شیخ ابو الفتوح از جماعتی روایت می‌کند: الف- از شیخ ابو الوفا عبد الجبار [ابن عبد الله بن علی المقرئ] الرازی (۵۶). ب- از پدرش علی بن محمد (۵۷). ج- از عم پدرش شیخ جلیل مفید حافظ ابو محمد عبد الرحمن ابی بکر احمد نیشابوری خزاعی ساکن در ری (۵۸). د- از شیخ ابو علی طوسی (۵۹). ه- از قاضی فاضل حسن استرآبادی (۶۰)» انتهی کلام صاحب المستدرک. بعلاوه مآخذ مذکوره در فوق در نقد الرجال میر مصطفی تفرشی و امل -----

۵۵. مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۸-۴۸۹. ۵۶. از معاصرین شیخ طوسی است. تاریخ وفات او به دست نیامد. رجوع شود برای ذکر اجمالی از او به فهرست منتجب الدین ص ۷ در حاشیه و مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۹ و امل الآمل ص ۳۷۹ و روضات الجنات ص ۵۹۸ س ۱۲. ۵۷. به صفحه ۶۲۱ رجوع شود. ۵۸. مشروحاً بیان کردیم که فوق العاده مستبعد است که مؤلف ما نحن فیه یعنی ابو الفتوح رازی از اینکه عبد الرحمن بن احمد خزاعی معروف به مفید نیشابوری متوفی در سنه ۴۴۵ بلا واسطه روایت کرده و عصر او را درک کرده باشد، رجوع بدانجا شود. ۵۹. یعنی ابو علی حسن بن محمد بن الحسن طوسی پسر

شیخ طوسی معروف که به تصریح ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰ در حدود سنه پانصد هجری وفات کرده است و عین عبارت ابن حجر عن قریب نقل خواهد شد. ۶۰. رجوع شود به ص ۱۰۸ از اجازه کبیر صاحب معالم که در جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۹۷-۱۱۶ به طبع رسیده و مستدرک الوسائل ج ۳- ص ۴۸۹ و ۴۹۲. صفحه: ۴۴ الآمل شیخ حرّ عاملی و تنقیح المقال مرحوم حاج شیخ عبد الله ممقانی نیز در هر یک شرح حال مختصری از صاحب ترجمه مذکور است که چون متضمن هیچ مطلب تازه نیست و تکرار عین مآخذ سابق الذکر است لهذا از نقل مندرجات آنها در اینکه جا بکلی صرف نظر کردیم.

تعیین عصر مؤلف و تاریخ تقریبی تألیف تفسیر حاضر

چنان که از مطالعه فصول متقدمه بوضوح پیوست در هیچ یک از کتب رجال و تواریخ و غیره که متعرض ذکر از مؤلف ما نحن فیه شیخ ابو الفتوح رازی شده‌اند به هیچ وجه تاریخی راجع به وقایع احوال وی از قبیل تاریخ ولادت یا تاریخ وفات و غیره مذکور نیست و از مطالعه خود تفسیر حاضر نیز تا آنجا که راقم سطور تتبع نموده تاریخی در خصوص شروع یا اتمام تألیف کتاب یا اشارت دیگری راجع به شخصیات مؤلف - الا ما شد و ندر - به نظر نرسید. ولی از روی پاره‌ای قرائن و امارات خارجی که ذیلا اشاره بدانها خواهد شد و نیز از ذکر اسامی بعضی از مشاهیر اشخاص که استطرادا نام ایشان در اثناء تفسیر حاضر برده شده است روی هم رفته اینکه نتیجه گرفته می‌شود که مؤلف کتاب به نحو قطع و یقین از رجال اواخر قرن پنجم و اوایل الی اواسط قرن ششم هجری بوده است به شرح ذیل: (اولا-) مؤلف کتاب به تصریح ابن شهر آشوب در مناقب ج ۱ ص ۹ و صاحب روضات ص ۱۸۴ و صاحب مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۸۹ بلا واسطه از شیخ ابو علی حسن بن محمد بن الحسن الطوسی پسر شیخ طوسی معروف روایت می‌کند. و وفات شیخ ابو علی مزبور به تصریح ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان ج ۲ ص ۲۵۰ در حدود پانصد هجری بوده است «۶۱». پس اگر به اقل تقدیرات ----- ۶۱. عین عبارت ابن حجر در لسان المیزان از قرار ذیل است: «الحسن بن محمد بن الحسن بن علی الطوسی ابو علی بن [ابی] جعفر سمع من والده و ابی الطیب الطبری و الخلال و التّوخی ثم صار فقیه صفحه: ۴۵ سنّ راوی بلا- واسطه از او را یعنی ابو الفتوح رازی ما نحن فیه را در وقت وفات شیخ خود در حدود ۵۰۰ هجری بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری اینکه فقره اینکه می‌شود که تولّد ابو الفتوح رازی به نحو قطع و یقین مؤخر از حدود ۴۸۰ هجری ممکن نیست روی داده باشد. ثانیا) آن که شیخ منتجب الدین معروف ابو الحسن علی بن عبید الله بن الحسن بن الحسن بن بابویه رازی صاحب فهرست مشهور به فهرست منتجب الدین که از اخصّ تلامذه مؤلف کتاب است به تصریح خود او در قریب ده موضع از فهرست مزبور «۶۲» بلا واسطه از مؤلف ما نحن فیه روایت می‌کند و تفسیر حاضر را با تألیف دیگر صاحب ترجمه شرح شهاب الاخبار قضاعی هر دو را در نزد مؤلف آنها قرائت نموده بوده است. و علاوه بر آن مؤلفات کثیره عدیده دیگری از علماء شیعه را که تراجم احوال ایشان در فهرست مزبور مذکور است «۶۳» به توسط صاحب ترجمه از مؤلفین آنها روایت می‌کند، و تولّد شیخ منتجب الدین به تصریح عموم کتب رجال و به تصریح معاصر او اما الدین عبد الکریم بن محمد رافعی در کتاب التّدوین فی اخبار قزوین که ترجمه حال مفصل مبسوطی در کتاب مزبور مرقوم داشته «۶۴» در سنه پانصد و ----- الشیعه و امامهم بمشهد علی - رضی الله عنه - سمع منه ابو الفضل بن عطاق و هبه الله السقطی و محمّد بن محمّد النسفی و هو فی نفسه صدوق مات فی حدود الخمسمائه و کان متدینا کافا عن السّب» انتهى. رجوع شود نیز به فهرست منتجب الدین ص ۴ و معالم العلماء ابن شهر آشوب ص ۳۲ و امل الآمل ص ۴۶۹ و منتهی المقال ص ۱۰۲ و مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۴۹۷. ۶۲. اینکه ده موضع عبارت است از تراجم احوال اشخاص مذکور در حاشیه بعد بعلاوه ترجمه احوال خود ابو الفتوح رازی. ۶۳. و آنان عبارتند از اشخاص ذیل: ابو بکر احمد بن الحسن بن احمد نیشابوری خزاعی جدّ اعلاى ابو الفتوح رازی و اسمعیل بن حسن بن محمد حسنی نقیب به نیشابور، و ابو عبد الله جعفر بن محمد دوریستی، و خلیل بن ظفر بن خلیل اسدی

و ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسين نیشابوری خزاعی معروف به مفید نیشابوری، و عبد الجبار بن عبد الله بن علی مقری رازی، و ابو القاسم عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز امامی نیشابوری، و محسن بن حسین بن احمد نیشابوری عم مفید نیشابوری، و ابو سعید محمد بن احمد بن الحسين نیشابوری جد ادنای ابو الفتوح رازی. ۶۴. کتاب التدوین رافعی، نسخه خطی اسکندریه ص ۴۱۴-۴۱۶. صفحه ۴۶: چهار بوده است، پس اگر سن منتجب الدین را در حین تحمیل وی روایات کتب کثیره مذکور را از ابو الفتوح رازی به اقل تقدیرات در امثال اینکه موارد بیست ساله هم فرض کنیم نتیجه ضروری اینکه فقره اینکه می شود که استاد او ابو الفتوح رازی به نحو قدر متیقن و بطور حتم و قطع در حدود ۵۲۵ در حیات بوده است. پس چنانکه ملاحظه می شود دو قضیه از قضایای راجع به تعیین عصر مؤلف از روی قرائن خارجی مذکوره به نحو قطع و یقین و خارج از دایره شک و احتمال محقق و محرز است یکی آن که ولادت او مؤخر از حدود ۴۸۰ بوده است و دیگر آن که وی در حدود ۵۲۵ قطعاً و محققاً در حیات بوده است و تاریخ ما بقی کیفیات و تفصیل راجع به حیات او مجهول است مثلاً معلوم نیست چه مقدار مدت قبل از ۴۸۰ ممکن است متولد شده باشد یا چه مقدار دیگر بعد از حدود ۵۲۵ باز در قید حیات بوده است لکن گمان می رود که تاریخ تولد او چنان که مؤخر از حدود ۴۸۰ نبوده چندان مقدم بر تاریخ مزبور نیز نبوده است زیرا که مؤلف چنان که بعد از اینکه مذکور خواهد شد از زمخشری به «شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری» تعبیر کرده است که از آن واضح می شود که زمخشری از مشایخ و اساتید مؤلف ما نحن فیه بوده است. و چون عاده و در اکثریت موارد شیخ مسن تر از تلمیذ و تلمیذ کم سن تر از استاد است پس اگر در مورد مفروض ما نیز اینکه اغلیت جاری و از قبیل افراد شادّه نادره نباشد نتیجه اینکه خواهد شد که تولد مؤلف کتاب حاضر به احتمال قوی یا بعد از تولد زمخشری یعنی بعد از سنه ۴۶۷ بوده است یا اقلاً در حدود همان سنوات ولی نه چندان مقدم بر آن. و از طرف دیگر سابق از قول یکی از معاصرین مؤلف ابن حمزه صاحب ایجاز المطالب و هادی الی النجاء به روایت مولی احمد اردبیلی از او در حدیقه الشیعه نقل کردیم که ابن حمزه مذکور به تصریح خود او هم وفات مؤلف را در ری درک کرده بوده و هم وفات ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی صفحه ۴۷: [به اینکه معنی که به تصریح خود ازدحام مردم اصفهان را به زیارت قبر ابو الفتوح عجلی و سایر مشایخ صوفیه مدفون در آن شهر مشاهده کرده بوده است] و وفات اینکه اخیر یعنی ابو الفتوح عجلی به تصریح ارباب رجال در سنه ششصد هجری بوده است «۶۵». مقصود اینکه است که از سوق حکایت مزبوره ظاهراً چنان بر می آید که اینکه دو واقعه در زمانی نسبتاً نزدیک به یکدیگر وقوع یافته بوده یعنی مدّت زیاده از حدّ متمادی مثلاً هفتاد یا هشتاد سال ما بین آنها فاصله نبوده است و الا بغایت مستبعد است که یک نفر انسان عادی در حال رشد و تمیز (چنان که لازمه حکایت مزبوره است) دو واقعه را با اینکه فاصله عظیم در بین، در مدت عمر خود درک کرده باشد و سپس بعد از همه اینها در سن نود سالگی یا صد سالگی سفر حجّ پیش گیرد اینکه فرض فی الواقع اگر مکابره را کنار بگذاریم عاده بغایت مستبعد بلکه نزدیک به محال است، باری تکرار می کنیم که از سیاق حکایت پیدا است که ما بین دو واقعه مزبوره یعنی ما بین وفات ابو الفتوح رازی ما نحن فیه در ری و حضور ابن حمزه در آن واقعه از یک طرف و ما بین سفر ابن حمزه به حج و از آن جا به اصفهان و مشاهده او زیارت مردم قبر ابو الفتوح عجلی را از طرف دیگر (و عبارۀ اخری ما بین وفات ابو الفتوح رازی و ابو الفتوح عجلی) فاصله زیادی از حدّ متمادی در میان نبوده بلکه چنان می نماید که دو واقعه مذکوره در زمانی نسبتاً قریب به یک دیگر وقوع یافته بوده است و صاحب روایات نیز به همین عقیده است و تصریح کرده که ابو الفتوح عجلی به اصفهان در زمانی نزدیک به زمان صاحب عنوان (یعنی ابو الفتوح رازی) وفات نموده «۶۶» بنابر اینکه اگر فرض کنیم که وفات ابو الفتوح رازی حتی پنجاه سال هم مثلاً قبل از وفات ابو الفتوح عجلی (در سنه --- ۶۵. رجوع شود باین خلکان ج ۱ ص ۷۱ در باب الف (اسعد) و طبقات الشافعیه

سبکی ج ۵ ص ۵۰ و روضات الجنات ص ۱۰۱. ۶۶. و قد سبق لنا احتمالنا اشتباه ذلك بالشيخ ابي الفتوح اسعد بن ابي الفضائل العجلی فی ترجمته لما ذكره ابن خلکان المورخ من انه توفی باصفهان فی زمن قریب من زمن صاحب العنوان، روضات الجنات ص

۱۸۴. [.....] صفحه : ۴۸ ۶۰۰) روی داده بوده لازمه آن اینکه می‌شود که وفات مؤلف ما نحن فیه در اواسط مائه سادسه وقوع یافته بوده است و ظن غالب نیز همین است - و الله اعلم بحقائق الامور. ثالثاً) آن که مؤلف اینکه کتاب علاوه بر عده کثیری از مشاهیر رجال از فقهاء و محدثین و متکلمین و مفسرین و نحاه و لغویین و علماء عربیت و ادبا و شعرا از قرون اولیه اسلام گرفته الی اواخر قرن پنجم که غالباً در اثناء تفسیر حاضر از ایشان نام می‌برد و به اقوال و آراء و روایات و اشعار ایشان تمسک می‌جوید علاوه بر اشخاص مذکوره از پاره کسانی نیز نام برده که در اوایل الی اواسط قرن ششم هجری وفات یافته‌اند. از جمله فصیحی نحوی و هو ابو الحسن علی بن ابی زید محمّد بن علی استرآبادی شیعی امامی معروف به فصیحی «۶۷» متوفی در بغداد در ۱۳ ذی الحجه سنه ۵۱۶ مؤلف ما نحن فیه در جلد اول ص ۷۴۹-۷۵۰ از تفسیر حاضر در تفسیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» در سورة النساء [آیه ۲۴] در خصوص حلیت متعه در مذهب شیعه گوید: «و از اعلام مذهب امامیان یکی متعه است و مخالفان ایشان را به اینکه طعنه زنند و ابن سکره الهاشمی «۶۸» گفت در اینکه معنی: یا من یری المتعه من دینه

حلًا و ان کانت بلا مهر و لا یری سبعین تطلیقه

تبیین منه ربّه الخدر من هاهنا طابت موالیدکم

فاجتهدوا فی الحمد و الشکر خواجه ادیب علی بن ابی زید الفصیحی اینکه را جواب گفت: بناتکم یا منکری متعه الاولی

راوها رضا فی دینهم غیر منکره اماء و انتم ان معضتم لقولتی

عبید لهم فیما یرون مسخره ----- ۶۷. فصیحی مزبور از تلامذه عبد القاهر جرجانی معروف صاحب دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و عوامل مشهور در نحو بوده است، رجوع شود برای ترجمه احوال او به معجم الادباء ج ۵ ص ۴۱۵-۴۲۰ و ابن خلکان ج ۱ ص ۳۷۴ و طبقات النحاه سیوطی ص ۳۵۱-۳۵۲ و مجالس المؤمنین در اواخر مجلس پنجم، و روضات الجنات ص ۴۸۵. ۶۸. ابو الحسن محمّد بن عبد الله بن محمّد المعروف به ابن سکره متوفی در سنه ۳۸۵، ابن خلکان ج ۲ ص ۱۰۵-۱۰۶. صفحه : ۴۹ و نعلی سکر لاست کل مصوب

لما قاله فی الطاهرین ابن سکره «۶۹» و دیگر سنائی شاعر معروف متوفی به اصح اقوال در یازدهم شعبان سنه پانصد و بیست و پنج هجری «۷۰» مؤلف در تفسیر حاضر (ج ۲ ص ۱۳۹) در تفسیر ----- ۶۹. اینکه ابیات به همین نحو که بکلی صواب و معنی آن واضح است در تفسیر ابو الفتوح چاپ شده است ولی نسخه که صاحب مجالس المؤمنین به دست داشته ظاهراً بسیار سقیم و ابیات بکلی مغلوط در آن مرقوم بوده لهذا او بیت دوم را بکلی غلط خوانده و غلط ترجمه کرده است. و در روضات نیز به تبع مجالس اینکه ابیات مغلوط چاپ شده است. ۷۰. تاریخ وفات سنائی به تصریح یکی از معاصرین او محمّد بن علی بن الرقا نام که به حکم بهرام شاه حدیقه او را مرتب نموده بوده در دیباچه آن کتاب بعد از نماز روز یکشنبه یازدهم شعبان سنه پانصد و بیست و پنج بوده و غالب مورخین و تذکره نویسان از قبیل جامی در نفحات و صاحب حبیب السیر و مجالس المؤمنین و هفت اقلیم جز اینکه قول قول دیگری نقل نکرده‌اند، ولی تقی کاشی و به تبع او صاحب آتشکده و ریاض العارفین (و خود راقم اینکه سطور سابقاً در حواشی چهار مقاله) وفات او را در سنه ۵۴۵ نگاشته‌اند، و دولتشاه در سنه ۵۷۶ و مجمع الفصحا در

سنه ۵۹۰ و بدون شک فقط قول اول صواب است لا غیر، چه هیچ شهادتی بالاتر از شهادت یکی از معاصرین خود شخص نیست در صورتی که سایر ارباب تذکره ما بین ایشان و سنائی اقلاً چهار صد سال فاصله بوده است. و بخصوص که در روایت جامع حدیقه ماه و روز و روز هفته و بودن آن بعد از نماز شام و سایر مشخصات اینکه واقعه همه معین شده است، فقط اشکالی که بر اینکه تاریخ ممکن است وارد آید یکی آن است که در بعضی از نسخ طریق التحقیق سنائی [(رجوع به شماره ۹۲۶) از فهرست نسخ فارسی دیوان هند از آتیه] بیت ذیل در آخر کتاب دیده می‌شود: پانصد و بیست و هشت ز آخر سال || بود کاین نظم نغز یافت کمال ولی ممکن است که بیست و هشت تحریف کلمه دیگری باشد و نیز ممکن است چنان که نظایر اینکه قضیه در باره نسخ خطی نظامی و شاهنامه و غیره مکرر دیده شده که اصل بیت مزبور بکلی الحاقی باشد چنان که در نسخه دیگر از همان کتاب یعنی طریق التحقیق در همان کتابخانه اصلا و ابدا از بیت مذکور نشانی نیست (رجوع شود به شماره ۹۱۴ از فهرست مزبور). اشکال دیگر آن که وفات سنائی چنان که از مراثی مشهوره او در حق معزی واضح می‌شود قطعاً بعد از وفات معزی بوده و وفات معزی به قول مشهور در سنه ۵۴۲ است پس وفات سنائی بالضروره بعد از تاریخ مزبور یعنی بعد از ۵۴۲ خواهد بود. و جواب ازین اشکال واضح است و آن اینکه است که تاریخ ۵۴۲ در خصوص وفات معزی بکلی غلط مشهور است و ظاهراً ابتدا از تقی کاشی ناشی شده است و قبل از او تا آنجا که راقم سطور اطلاع دارد هیچ یک از ارباب تذکره متعرض تاریخ وفات معزی نشده‌اند و چنان که دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی در رساله نفیسی که همین اواخر در خصوص شرح حال معزی و ممدوحین و معاصرین او تألیف نموده‌اند به دلایل متقنه ثابت کرده‌اند وفات معزی به نحو قطع و یقین مؤخر از سنه پانصد و بیست صفحه: ۵۰ آیه فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ در سوره مائده [آیه ۳۱] گوید: «انس روایت کند که رسول خدا- علیه السلام- گفت خدای تعالی منت نهاد به سه چیز بعد از سه چیز: به بوی از پس مرگ چه اگر نبودی هیچ کس مرده را دفن نکردی و به اینکه جانور که در دانه افتاد که اگر نه آن بودی پادشاهان حبوب ادخار کردند به جای زر و سیم و ایشان را آن به بودی و به مرگ پس از پیری که مرد چون سخت پیر شود او را از خود ملال آید در آن وقت او را راحت باشد چنان که حکیم سنائی گوید: اگر مرگ خود هیچ راحت ندارد

نه بازت» (۷۱)، رهاوند همی جاودانی» و دیگر زمخشری معروف ابو القاسم محمود بن عمر الخوارزمی متوفی در شب نهم ذی الحجه سنه ۵۳۸ مؤلف در تفسیر آیه لا- به و قَالَ الْمَلِكُ اثُّونِي بِهِ أَسْتَخْلِصَهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ، در سوره یوسف (ج ۳ ص ۱۴۱) [برابر با ج ۱۱ ص ۹۸ تا ۱۰۰ از چاپ بنیاد] گوید: «ملک گفت: اینکه مرد را که علم چنین داند او را در زندان رها نکنند او را به من آرید تا من او را بخاصه و خالصه خود کنم ... چون استنطاق کرد او [را] و او به سخن در آمد از سخن او مایه علم او بشناخت و پایه قدر او بدانست ... در خور آن او را پایه نهاد. گفت: تو امروز بنزدیک ما مکین و امینی عذر آن خواست که پیش از بین تو را نشناختم چون تو را امروز بشناختم لا جرم بقدر امانتت» (۷۲) پایه مکانت نهادیم ... و نکو گفت امام زمخشری: امتحنوه فکان مؤتمنا

ثم استشاروه بعد ما امتحنوا ثم دعوه لذاک مؤتمنا

للملک و المستشار مؤتمن ----- نمی تواند باشد و در دیوان او مدح هیچیک از ملوک و امرای آن عهد یا اشاره و تلویحی به هیچ واقعه از وقایع تاریخی آن عهد بعد از تاریخ مزبور بوجه من الوجوه یافت نمی‌شود و چون از طرف دیگر به پاره‌ای از وقایع تاریخی تا حدود ۵۱۸ در دیوان او اشاراتی یافت می‌شود پس وفات او به ظن نزدیک به یقین در حدود ۵۱۸-۵۲۰ بوده است. ۷۱. تصحیح قطعی، و فی الاصل: نه بازد [کذا]. ۷۲. کذا فی الاصل: و الظاهر: امانتت پایه مکانتت

[حدس مرحوم قزوینی صواب و عین ضبط چاپ بنیاد است. ص ۱۰۰]. صفحه: ۵۱ انتهی باختصار- و باز در تفسیر آیه الّذی جعلَ لکم من الشّجرِ الأخضرِ ناراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ در سوره یس (ج ۴ ص ۴۱۹) [برابر با ج ۱۶ ص ۱۷۰ چاپ بنیاد] گوید: «عبد الله عباس گفت آن دو درخت است که در او آتش باشد یکی را مرخ گویند و یکی را عفار چون کسی را آتش باید دو شاخ از اینکه دو درخت ببرد چنان که آب از او می‌چکد و بر هم ساید از میان آن آتش بیرون آید. و گفتند «مرخ» نر باشد و «عفار» ماده و هر دو را زنده گویند و شیخ ما «۷۳» ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری دو بیت گفت: و انّی اری مثل الفاضلین

إذا التقیا الزّند و الزّنده فهذا یفید بما عنده

و هذا یفید بما عنده «۷۴» انتهی به اختصار، حال گویم که از ورود اسامی اشخاص ثلاثه مذکور در فوق یعنی فصیحی متوفی در سنه ۵۱۶ و سنائی متوفی در ۵۲۵ و زمخشری متوفی در ۵۳۸ در اثناء تفسیر حاضر شاید بتوان استنباط نمود که تألیف کتاب ما نحن فیه بعد از وفات اشخاص مزبوره بوده است نه در حال حیات ایشان، و اگر در مورد زمخشری که تاریخ وفات او مؤخر از آن دوی دیگر است احتمال دهیم که تألیف کتاب در حال حیات او بوده در مورد دو نفر اول یعنی فصیحی نحوی و سنائی اینکه احتمال بغایت ضعیف است. و علی ای حال از طرز تعبیر مؤلف از زمخشری به «امام زمخشری» و «شیخ ما ابو القاسم محمود بن عمر زمخشری» واضح می‌شود که اگر هم ----- ۷۳. ازین تعبیر چنان که سابق نیز بدان اشاره نمودیم تقریباً به نحو قطع و یقین واضح می‌شود که زمخشری از جمله مشایخ و اساتید مؤلف کتاب ابو الفتوح رازی بوده است. ۷۴. کذا فی الاصل و گویا صواب بجای «و هذا» در مصراع دوم «و ذاک» باشد و الا مصراع دوم عین مصراع اول و تکرار آن خواهد بود و مخفی نماند که دو قطعه شعر مذکور از زمخشری را در هیچیک از مآخذی که متضمن ترجمه حال اوست و اینکه ضعیف به آنها دسترسی دارد از قبیل معجم الادباء یاقوت و انساب سمعانی و طبقات الادباء ابن الانباری و ابن خلکان و بغیة الوعاة سیوطی و جواهر المزیئه و لسان المیزان ابن الحجر و مفتاح السعادة طاش کبری زاده و روضات الجنات نیافتم و همچنین در تفسیر کشف و در ضمن تفسیر دو آیه مذکور در فوق در سوره یوسف و سوره یس نیز اثری از آنها به دست نیاوردم و ظاهراً مؤلف کتاب اینکه ابیات را یا شفاها بلا واسطه از خود زمخشری استماع نموده بوده یا از دیوان اشعار زمخشری که در آن اعصار ما بین مردم بتصریح سمعانی و غیره مشهور بوده نقل کرده است. صفحه: ۵۲ زمخشری در حین تألیف تفسیر حاضر از جمله احیا بوده در هر صورت جوانی خردسال و در اوایل سن شباب نبوده بلکه بعد از آنی بوده که وی مردی مشهور به علم و فضل و یکی از ائمه مسلمین و شیوخ ایشان محسوب می‌شده است و واضح است که اینکه درجات در حال صغر سن برای کسی دست نمی‌دهد و چون تولّد زمخشری در سنه ۴۶۷ است پس اگر فرض کنیم که آغاز شهرت زمخشری و انتشار صیت او از سن چهل سالگی او به بعد مثلاً بوده است نتیجه آن خواهد بود که تألیف تفسیر حاضر به ظن غالب بلکه تقریباً به نحو قطع و یقین مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و اینکه نکته را نیز ناگفته نگذاریم که چنان که مشاهده شد مؤلف در دو فقره عبارت مذکور در فوق که از زمخشری نام برده در هر دو مرتبه به مناسبت نقل پاره‌ای از اشعار اوست که ذکر آن از او کرده است ولی از کشف معروف او تا آن جا که راقم سطور تتبع کرده و قاضی نور الله ششتری نیز در مجالس المومنین بدان اشاره نموده «۷۵» ظاهراً هیچ نامی نبرده است با وجود اینکه که مؤلف به عادت خود از غالب تفاسیر مشهوره عصر خود از قبیل تفسیر طبری و تفسیر ابو القاسم بلخی کعبی «۷۶» و تفسیر ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی «۷۷» و تفاسیر ابو علی جبائی «۷۸» و پسرش ابو هاشم ----- ۷۵. «از تفسیر فارسی او ظاهر می‌شود که معاصر صاحب کشف بوده و بعضی اشعار صاحب کشف با او رسیده اما کشف به نظر او نرسیده» (مجالس المؤمنین در ترجمه احوال ابو الفتوح رازی در اواسط مجلس پنجم) در کتاب روضات الجنات ص ۱۸۴ در ترجمه عبارت

مزبور اشتباهی دست داده که مغیر معنی است و نصّه: «و یظهر منه (ای من تفسیره) آنه کان معاصرا لصاحب الکشاف و قد بلغه بعض اییات (صاحب) الکتاب دون اصله»، کلمه «صاحب» دوم از قلم ناسخ یا از قلم خود مؤلف افتاده است. ۷۶. ابو القاسم عبد الله بن احمد بلخی کعبی از رؤسای مشهور معتزله متوفی در سنه ۳۱۹، او را تفسیری بوده در دوازده مجلد. رجوع شود به کتاب الفهرست ابن الندیم ص ۳۴ و انساب سمعانی در نسبت «کعبی» و ابن خلکان ۱: ۲۷۳، و جواهر المصنئه ۱: ۲۷۱ و لسان المیزان ۳: ۲۵۵-۲۵۶ و کشف الظنون در عنوان «تفسیر ابی القاسم عبد الله بن احمد البلخی». ۷۷. ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی متوفی در سنه ۳۲۲، او را تفسیری بزرگ بوده در چهارده مجلد موسوم به جامع التأویل لمحكم التنزیل و کتاب الفهرست ۱۳۶، معجم الادبا ۶: ۴۲۰-۴۲۲ لسان المیزان ۵: ۸۹ بغیة الوعاء ۲۳، کشف الظنون در عنوان «جامع التأویل». ۷۸. ابو علی محمد بن عبد الوهاب جبائی به ضم جیم و تشدید باء موحد و بعد از الف همزه قبل از صفحه ۵۳ جبائی «۷۹» و ابو بکر اصم «۸۰» و رمانی «۸۱» و زجاج «۸۲» و حسین بن الفضل البجلی «۸۳» و تفسیر معروف ثعلبی نیشابوری «۸۴» موسوم به الکشف و الیابان فی تفسیر القرآن و غیر ذلک که ذکر همگی موجب تطویل است دائما نام برده و از هر یک از آنها به مناسبت مقام فصول و فقرات خارج از حدّ احصا در اینکه تفسیر کبیر عدیم التظیر که فی الواقع مصداق «کلّ الصّید فی جوف الفراء» ست نقل کرده است، پس با وجود اینها سکوت او از یکی از مشهورترین تفاسیر دنیا و یکی از مهمترین تالیف استاد خود او یعنی کشاف لا بد کاشف از اینکه است که -----

یاء نسبت از رؤساء مشهور معتزله متوفی در سنه ۳۰۳ او را تفسیری معروف بوده (انساب سمعانی در نسبت «جبائی» تبیین کذب المفتری از ابن عساکر ص ۱۳۸ ابن خلکان ۲: ۵۵-۵۶، لسان المیزان ۵: ۲۷۱ روضات الجنات ۷۰۰-۷۰۲). [.....]. ۷۹. ابو هاشم عبد السلام بن محمد بن عبد الوهاب جبائی پسر مذکور قبل و مانند پدر از رؤسای معروف معتزله متوفی در سنه ۳۲۱ (الفهرست ۱۷۴، انساب سمعانی در «جبائی» ابن خلکان ۱: ۳۱۷ طبقات الشافعیه سبکی ۳: ۲۳۰ استطرادا لسان المیزان ۴: ۱۶ طبقات المفسرین سیوطی ۳۳ روضات ص ۷۰۲ در ذیل ترجمه پدرش ابو علی جبائی). ۸۰. ابو بکر عبد الرحمن بن کیسان اصم معتزلی از رجال اواخر قرن دوم ظاهرا (کتاب الفهرست ص ۳۴ س ۲ و ص ۱۰۰ س ۲۹، لسان المیزان ۳: ۴۲۷، مقالات الاسلامیین ابو الحسن اشعری، فرق الشیعة نوبختی، تبصرة العوام طبع آقای اقبال رجوع به فهرس اینک سه کتاب اخیر). ۸۱. ابو الحسن علی بن عیسی رمانی نحوی معتزلی متوفی در سنه ۳۸۴ (انساب سمعانی در «رمانی» طبقات الادباء ابن الانباری ۳۸۹-۳۹۲، معجم الادباء ۵: ۲۸۰-۲۸۳) ابن خلکان ۳۵۹-۳۶۰ بغیة الوعاء ۳۴۴ کشف الظنون در «تفسیر الرمانی» روضات ۴۸۰-۴۸۱. ۸۲. ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن السزّی زجاج نحوی معروف متوفی در سنه ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ تفسیر او معروف بود به معانی القرآن شهرت زجاج مغنی از تکثیر عدد مآخذ است رجوع شود از جمله به ابن خلکان ۱-۳۰۹ و کشف الظنون در «تفسیر الزجاج». ۸۳. ابو علی الحسین بن الفضل البجلی متوطن در نیشابور از مفسرین مشهور و متوفی در سنه ۲۸۲ (انساب سمعانی در نسبت «بجلی» معجم الادباء ۱: ۱۲۲-۱۲۳) استطرادا لسان المیزان ۲: ۳۰۷-۳۰۸). ۸۴. ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری متوفی در سنه ۴۲۷ مفسر و اخباری بسیار معروف که قصص الانبیاء او معروف به عرائس مکرر در مصر به طبع رسیده است (معجم الادباء ۲: ۱۰۴-۱۰۵، ابن خلکان ۱: ۲۲. سبکی ۳: ۲۳-۲۴. طبقات المفسرین سیوطی ۵، بغیة الوعاء همو ۱۵۴ روضات الجنات ۶۸). صفحه ۵۴ تألیف تفسیر حاضر یا قبل از تألیف کشاف، یعنی قبل از سنه ۵۲۸ انجام گرفته بوده یا قبل از شهرت و انتشار کشاف و وصول نسخ آن از مکه معظمه- که در آنجا تألیف آن به اتمام رسیده بوده «۸۵»- به بلاد ایران که برای اینکه فقره هم لا بد چند سالی وقت لازم بوده است و بنابر اینکه شقّ اخیر ممکن است که تألیف تفسیر حاضر مدّتی بعد از تألیف کشاف و اصلا مدّتی بعد از وفات خود زمخشری (یعنی بعد از ۵۳۸) نیز صورت گرفته بوده است. یک مسأله از خارج بطور حتم محقق و مفروغ عنه است و آن اینکه است که تألیف تفسیر ما نحن فیه بنحو قطع و یقین و به دلیل حسی- عیانی مؤخر از سنه ۵۵۶ نمی تواند باشد زیرا که یکی از نسخ همین تفسیر موجوده در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس (نمره ۱۳۴) تاریخ کتابت آن صریحا و واضحا و با کلمات تامّه نه با ارقام

هندسی «سنه ست» و «خمسین و خمسمائه» است و نسخه دیگر از همان کتاب و در همان کتابخانه (نمره ۱۳۶) تاریخ استنساخ آن یک سال بعد است یعنی سنه «سبع و خمسین و خمسمائه» (۸۶). پس خلاصه مقدمات مذکوره اینکه شد که تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی به ظن غالب مقدم بر حدود ۵۱۰ بوده است، و از طرف دیگر به نحو قطع و یقین و به دلیل خارجی - حسی مؤخر از سنه ۵۵۶ نیز نمی‌تواند باشد پس تاریخ تألیف آن محصور خواهد بود ما بین حدود ۵۱۰ - ۵۵۶. امّا در مورد آنچه مرحوم قزوینی (در پاورقی ۲ ص ۶۱۹) [برابر با ص ۱۴] ----- ۸۵. عین عبارت زمخشری در آخر مجلد سوم از کشف طبع مصر ص ۲۹۸ از قرار ذیل است: «و هذه النسخة هي نسخة الأصل الاولى التي نقلت من السواد و هي ام الكشاف الحرمية المباركة المتمسح بها المحقوقة ان تستنزل بها برکات السماء و يستمطر بها في السنة الشهباء فرغت منها يد المصنف تجاه الكعبة في جناح داره السليمانية التي على باب اجياد الموسومة بمدرسة العلامة ضحوة يوم الاثنين الثالث والعشرين من ربيع الاخر في عام ثمانية و عشرين و خمسمائه - الخ». ۸۶. اینکه دو نسخه هیچ کدام تفسیر تمام کامل نیست نسخه اول عبارت است از مجلد ۱۶ و ۱۷ و نسخه دوم فقط مجلد بیستم است و وصف اجمالی اینکه دو نسخه در همین مقدمه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی. صفحه: ۵۵ همین چاپ] آورده، باید افزود که تاریخ فوت مفید نیشابوری که به نقل از لسان المیزان ابن حجر ۴۴۵ آمده است، صحیح نیست و باید تحریفی در آن صورت یافته باشد زیرا بنابر تحقیقی که مرحوم ابو الحسن شعرانی در ص ۶ مقدمه جلد اول چاپ خود از تفسیر روض الجنان (که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد) انجام داده است، چون شیوخ وی همه پس از اینکه تاریخ در گذشته‌اند (مثلا هناد نسفی در ۴۶۵، ابن النفور در سال ۴۷۰، شیخ طوسی ۴۶۰ و ابن براج در ۴۸۱) پس یا ضبط لسان المیزان مصحف است، یا ابن حجر اشتباه کرده است. زیرا به نص خود لسان المیزان یکی دیگر از شاگردان او ابراهیم زیدی متوفی به سال ۵۳۹ است که تولد او به سال ۴۴۲ سه سال پیش از فوت صاحب ترجمه به نقل ابن حجر در کوفه اتفاق افتاده است و اگر عمر بن ابراهیم در بیست سالگی هم او را درک کرده باشد باید عبد الرحمن مفید در سال ۴۶۲ در عراق زنده باشد. علاوه بر اینکه مورد، مرحوم شعرانی اعتراض علمامه قزوینی (ذیل ص ۶۱۹ برابر با ص ۱۵ چاپ حاضر) را بر صاحب روضات الجنات وارد نمی‌داند، زیرا در باره تاریخ فوت مفید نیشابوری، چنان که دیدیم با وی هم‌رایی ندارد. و در اینکه صورت باید قول صاحب روضات را پذیرفت که: «بسیار تکلف خواهد بود اگر بگوییم مفید نیشابوری در حدود سال ۳۹۰ متولد شد و در حدود سن بلوغ خود سید رضی را در اواخر عمر وی در سال ۴۰۵ ملاقات کرد، پس از آن عمر طولانی بیش از نود سال یافت و در حدود سال ۴۸۰ که اواخر عمر او بود، سیدین مرتضی و مجتبی ابنا الداعی و شیخ ابو الفتوح رازی که آن وقت طفلی نو رسیده بودند او را دیدند و اجازه گرفتند و شیخ منتجب الدین متولد در سال ۵۰۵ ایشان را در حدود ۵۲۵ مثلا ملاقات کرد و بدین تکلف روایت بلا واسطه مفید نیشابوری را از سید رضی توجیه کنیم. اما صاحب روضات نخواست به اینکه تکلفات ملترم شود و روایت او را «بالاسناد» گفت.» (۸۷) -----

۸۷. روح الجنان، چاپ شعرانی، ۱/ ۱۷ (مقدمه). صفحه: ۵۶ و چون رسم شیخ منتجب الدین بر اینکه است که گاهی واسطه یا واسطه‌ها را حذف می‌کند، بعید نیست واسطه میان مفید نیشابوری و سید رضی را هم حذف کرده باشد. مرحوم شعرانی چند نکته دیگر هم در توضیح یا نقض آراء قزوینی آورده است که چون متضمن نکته‌ای در سر گذشت ابو الفتوح و تفسیر او نیست از ذکر آن در اینکه مقام می‌گذریم، خواننده می‌تواند به صفحات ۱۶ تا ۱۹ جلد اول چاپ شعرانی مراجعه کند. مرحوم محدث ارموی در تعلیقات کتاب نقض (۸۸) پس از نقل اصل و ترجمه آراء تنی چند از متقدمان نزدیک به عصر ابو الفتوح و پس از آن، در باره صاحب روض الجنان و تجلیل از مقاله علمامه قزوینی، از قول شیخ محمّد علی سهوری در عدّه الخلف فی عدّه السلف - کتابی منظوم در تراجم احوال ائمه هدی - علیهم السّلام - و علمای بزرگ شیعه امامیه - ضمن ذکر علمای قرن ششم در مورد ابو الفتوح شعری نقل کرده که ذکر آن در اینکه صفحات برای کمال اینکه دیباچه ضروری می‌نماید: و ترجمان الذکر ذو الاعزاز

اس‌الهدی ابو الفتوح الرّازی بحر الفضائل استناد الکمل

کنز المعارف الحسین بن علی فخر المشککین شیخ القاله

للاخذ من افضاله افضی له قد سرق الحق له بغير حق

نعم، و من قبل اخ له سرق

در باره سال وفات ابو الفتوح

نکته مهمتری که مرحوم محدث در تحقیق خود بدان متوجه شده، موضوعی است که بر روی تاریکیهای مربوط به سال در گذشت ابو الفتوح پرتوهای سزاوار توجه می‌افکند. اینکه مطلب ابتدا در مقدمه تفسیر گازر، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان «۸۹»، ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی آمده و بعد عینا در جلد نخست تعلیقات نقض نقل شده است. -----

۸۸. چاپ انجمن آثار ملی، جلد نخست، تهران ۱۳۵۸ ص ۱۵۱ به بعد. ۸۹. چاپ مهر آیین، چاپ اول، تهران ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ش، ص کج به بعد. صفحه: ۵۷ حاصل مطلب از اینکه قرار است که، میرزا محمد صادق بن محمد صالح آزادانی اصفهانی در کتاب شاهد صادق، در فصل هفتاد و نهم از باب سوم ضمن ذکر سال وفات بزرگان اسلام از سال اول تا سال ۱۰۴۲ هجری، ذیل سال پانصد و چهلم گفته است «۵۴۰ ابو الفتوح خزاعی در گذشت» «۹۰». مرحوم محدث اینکه تاریخ را با سه تاریخ اجازه که از ابو الفتوح به دست آورده، مناقض یافته است: نخستین اجازه را بر پشت صحیفه اول از نسخه‌ای از تفسیر ابو الفتوح که در ماه صفر ۹۸۰ به خط احمد بن شکر الله «۹۱» نوشته شده به اینکه شرح دیده است: «صورت اجازه الشیخ المفسر - قدس روحه - اجزت للأجل العالم الاخص الاشراف...» «۹۲» - ادام الله توفیقه و تسدیده - آن یروی عنی هذا الكتاب من اوله الى آخره علی الشرائط المعتره فی هذا الباب من اجتناب الغلط و التصحیف. کتبه الحسین بن علی بن محمد ابو الفتوح الرّازی ثم النیسابوری ثم الخزاعی، مصنف هذا الكتاب، فی اواخر ذی القعدة سنه سبع و أربعین و خمسمائة حامدا لله تعالی و مصليا علی النبی و آله.» اینکه اجازه را ابو الفتوح در اواخر ماه ذی قعدة ۵۴۷ نوشته که ظاهرا پس از پایان تألیف کتاب بوده است. مسلم است که اینکه اجازه بر پشت نسخه‌ای نوشته شده که در زمان خود او نوشته شده و باید از نسخه‌های اصیل و آغازین تفسیر بوده باشد. سپس همان یادداشت بر پشت نسخه مورخ ۹۸۰ یا نسخه دومی که اینکه نسخه از روی آن استنساخ گردیده نقل شده است. از روی اینکه قرینه می‌توان یقین داشت که تفسیر ابو الفتوح در ۵۴۷ یا سالی چند پیش از آن به پایان رسیده و خود او نیز در اینکه سال در قید حیات بوده است. اجازه دیگر بر پشت برگ اول نسخه‌ای از رجال نجاشی، متعلق به کتابخانه آقای فخرالدین نصیری امینی به شماره ۱۲۱ ثبت شده که نسخه‌ای است با تاریخ کتابت ----- ۹۰. یادگار، سال دوم، ش ششم، ص ۲۵. ۹۱.

با تأسف و با وجود درخواستهای مکرر از صاحبان نسخ، تاکنون ما بر اینکه نسخه دست نیافته‌ایم. ۹۲. نام صاحب اینکه اجازه در اصل ذکر شده است. [.....] صفحه: ۵۸ ۹۸۲ به خط شخصی به نام حسن بن غالب البراقی، نص آن اجازه به نقل از مقدمه جلد اول تفسیر گازر (ص ل) به شرح زیر است: «حکایه ما وجد علی الأصل المنقول منه هذا الفرع: سمع هذا الكتاب منی بقراءة من قرأ الولد النجیب تاج الدین ابو جعفر محمد بن الحسین بن علی بن محمد - ادام الله توفیقه - و قد اجزت له روايته عنی و روايه ما یصح عنده من مجموعاتی و مسموعاتی علی الشرط المعلوم فی ذلک من اجتناب الغلط و التصحیف. کتبه الحسین بن علی بن محمد الخزاعی»

بخطه فی شهر ربیع الأول سنه احدى و خمسين و خمس مائه حامدا لله تعالى و مصليا على النبي و آله و مسلما. و كتب هذا مالک الكتاب نجم بن محمد بن محمد بن حسن بن نجم الحسيني الشامي السكيكي في النجف الشريف يوم الثلاثاء ثاني ذى الحجة الحرام خاتمة شهور سنة اثنتين و ثمانين و تسع مائه من هجرة سيد المرسلين صلى الله عليه و آله الطيبين الطاهرين». بنابر اینکه سند ابو الفتوح در ربیع الاول سال ۵۵۱ زنده بوده است. اجازه دیگر را صاحب ریاض العلماء، در حین ترجمه حال ابو الفتوح به اینکه عبارت نقل کرده است: «و قد رأيت الرّبع الأول من تفسیره هذا فی اصفهان و كانت النسخة عتیقة جدّا» (۹۳) و قد كتبت فی زمانه، و علی ظهرها خطه الشریف و اجازته لبعض تلامذته و كان اجازته له سنه اثنتين و خمسين و خمس مائه و غیر عن نسبه هكذا: الحسين بن علی بن محمّد بن احمد الخزاعي و قد قرأها جماعة أخرى أيضا عليه و منهم ولد الشيخ أبي الفتوح هذا أيضا و خطه الشریف لا يخلو عن رداثة» به گواهی اینکه هر سه سند که مؤید یکدیگر نیز هست، ابو الفتوح قطعا پس از ۵۴۰ و دست کم تا سال ۵۵۲ زنده بوده است. از طرفی وی در زمان تألیف کتاب ----- ۹۳. از اینکه نسخه نیز تاکنون نشانی به دست نیآورده‌ایم. صفحه : ۵۹ نقض (۵۵۶-۵۵۹) در قید حیات نبوده است زیرا شیخ عبد الجلیل قزوینی صاحب نقض در چند موضع نام او را با عبارت ترخم «رحمة الله» آورده است. پس وفات وی محدود می ماند میان سالهای ۵۵۲ تا ۵۵۹، و تنها قول صاحب شاهد صادق با اینکه تاریخ معارض می نماید. مرحوم محدث ارموی هوشمندانه تناقض را به اینکه صورت حل کرده است که صاحب شاهد صادق اینکه تاریخ را به صورت رقمی دیده، یعنی در جایی که مأخذ کتاب مزبور بوده، عبارت نه به طریق حرفی بلکه به شیوه عدد نگاری بوده و ظاهرا «۵۴۰» خوانده می شده است و نظر به آن که برخی نویسندگان اعداد را نیز همانند حروف و کلمات مندمج و در هم فرو رفته می نویسند، چنان که تشخیص عدد مقدم و مؤخر دشوار می شود و با کمک قرینه معلوم می گردد، و در صورت نبودن قرینه، خواننده که به نظر خود یکی را مقدم می دارد، گاهی درست می خواند و گاهی هم به اشتباه می افتد. در اینکه جا نیز می توان پنداشت که در اثر تقدیم و تأخیر در دو رقم اول اینکه عدد، نوعی جا به جایی رخ داده و به احتمال نزدیک به یقین تاریخ وفات ابو الفتوح در آن مأخذ اصلی «۵۵۴» بوده است، امّا ناقل به اشتباه عدد چهار را که در مرتبه و یکان بوده در مرتبه دهگان دیده و در اثر عدم تشخیص و بد خطی، عدد پنج آن را صفر خوانده و در مرتبه و یکان دیده است، بنابر اینکه عدد «۵۵۴» سال وفات ابو الفتوح، «۵۴۰» خوانده شده است. اگر اینکه استحسان دلپذیر را به عنوان حل اینکه تناقض بپذیریم - که ظاهرا دلیلی برای نپذیرفتنش در دست نیست - هیچ گونه ابهام و اشکال دیگری باقی نمی ماند، در اینکه صورت می توانیم با اطمینانی نزدیک به یقین اعلام کنیم که شیخ ابو الفتوح رازی مؤلف تفسیر گرانقدر روض الجنان و روح الجنان به سال ۵۵۴ هجری در گذشته است.

از لا به لای نسخه های خطی

وقتی جست و جوی چندین ساله ما برای یافتن نکته ای تازه در شرح احوال ابو الفتوح به جایی نرسید به دهها نسخه خطی مهم و بعضا نادر الوجودی امید بسته بودیم که صفحه : ۶۰ در آغاز و انجام و حواشی برخی از آنها یادداشت هایی از روزگاران پیشین به خط کاتبان و قاریان دلسوخته ایام گذشته به چشم می خورد، تصفح زمانگیر دهها هزار برگ عکس متعلق به سی و هشت نسخه خطی کامل و ناقص تفسیر که تا امروز از گوشه و کنار کتابخانه های ایران و جهان گرد آورده ایم، به نتیجه چندانی نرسید و عملا باید اعتراف کنیم که هیچ نکته تازه قابل ذکری بر آنچه در اختیار داشتیم نیفزود. تنها در برگ نخستین از جلد هفتم نسخه مج (یکی از نسخه های محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی) یادداشت زیر به خط ثلث آمده و با القاب و نعوت احترام انگیزی از شیخ ابو الفتوح یاد شده است که مقام و پایگاه علمی او را در چشم و دل شیعیان و معتقدان او نشان می دهد: «الجزء السابع و الثامن و التاسع و العاشر من کتاب روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن جمعه الشيخ الاجل الاوحد الامام العالم الرئيس

جمال المله و الدین قطب الاسلام و المسلمین شرف الائمة فخر العلماء مفتی الطایفة سلطان المفسرین ترجمان کلام الله المبین الحسین بن علی بن محمد ابو الفتوح الخزاعی الزازی رحمه الله تعالی علیه که همین خطبه بی کم و کاست در برگ آخر جلد ۶ از نسخه «مت» نیز آمده است و از خویشاوندی اینکه دو نسخه حکایت می کند.

در پیرامون سال تألیف کتاب:

فایده دیگری که از تصفح اینکه نسخه‌ها به دست آمد، نکته‌هایی روشنگر پیرامون تاریخ تألیف اینکه تفسیر بود: یکی از دستنویسهای معتبر و بسیار کهنی که به دلیل قدمت و دیگر ملاکهای نسخه شناسی در مجلدات ۱۱ و ۱۲ به عنوان اساس مورد استفاده قرار داده‌ایم. نسخه نفیسی است متعلق به کتابخانه شخصی مرحوم میر جلال الدین محدث ارموی مورخ ۵۷۹ که پس از نسخه‌های (آت و آک) یعنی نسخه‌های اساس مجلدات ۱۶ و ۱۷ و ۲۰ قدیمترین دستنویسهای است که ما در اختیار داشته‌ایم. مجلد یازدهم اینکه نسخه با اینکه خطبه مهم پایان می پذیرد: «تمت المجلدة الحادية عشر، و يتلوه في الثانية عشر سورة النحل. و وقع الفراغ صفحه : ۶۱ منه في العاشر من صفر سنة ثلاث و ثلاثين و خمس مائة، و الله المستعان على اتمامه و هو المتفضل باحسانه و فرغ منه في يوم الخامس الثاني من صفر سنة تسع و سبعين و خمس مائة. و هذا خط احقر عباد الله، الحسين بن محمد بن الحسن بن ابراهيم بن محمد بن م! كا «۹۴» العمار، حامدا لله و شاكرًا لنعمه و مصليًا على نبيه محمد و آله.» آنچه از اینکه خطبه بر می آید اینکه است که اینکه مجلد که استنساخ آن در روز پنجشنبه دوم صفر سال ۵۷۹ پایان یافته از روی نسخه‌ای نوشته شده که کتابت آن، روز دهم صفر سال ۵۳۳ هجری تمام شده بوده است. تاریخ ۵۳۳ که خواننده می تواند در کلیشه صفحه چهارده جلد یازدهم از چاپ حاضر ملاحظه کند، نکته‌هایی را در سر گذشت اینکه تفسیر روشن می کند: اینکه تاریخ چه پایان استنساخ مجلد حاضر بر دست کاتب اصلی و چه تاریخ ختم اینکه بخش از تفسیر به خامه خود شیخ ابو الفتوح خزاعی بوده باشد، در هر صورت اینکه نکته را مسلم می دارد که دست کم تألیف نیمه اول اینکه تفسیر و شاید هم تألیف تمامی آن در سال مذکور (۵۳۳ هجری) به پایان رسیده و بنابر اینکه شروع به تألیف آن بایستی سالها پیش از اینکه و احتمالاً در اوایل دهه دوم قرن ششم هجری باشد. در اینکه صورت به احتمال قریب به یقین دستنویس مورد بحث از روی نسخه‌ای به خط مؤلف و یا نسخه‌ای مربوط به زمان صاحب تفسیر، که شاید به رؤیت و تأیید او نیز رسیده، استنساخ گردیده است، و در اینکه صورت بطور قطع و یقین باید اعلام کنیم که: تاریخ آغاز به تألیف کتاب پیش از سال ۵۳۳ بوده است. چنان که پیش از اینکه دیدیم مرحوم قزوینی با استدلالهای محکم تاریخی، به اینکه نتیجه رسیده که «تاریخ تألیف تفسیر حاضر از طرفی به ظن غالب مقدم بر حدود ۵۱۰ نبوده است و از طرفی دیگر به نحو قطع و یقین و به دلیل خارجی - حسنی [تاریخ تحریر نسخه ۱۳۴ کتابخانه آستان قدس رضوی] مؤخر از سنه ۵۵۶ نیز نمی تواند باشد. پس تاریخ آن محصور خواهد بود ما بین حدود، ۵۱۰ - ۵۵۶». و اینکه با ----- ۹۴. کذا، در متن اصلی بدون نقطه (!) صفحه : ۶۲ دستیابی بر نسخه مرحوم محدث که در حوزه آگاهی علامه قزوینی نبوده است، می توانیم تاریخ تألیف آن را بطور قطع و یقین میان سالهای ۵۱۰ تا ۵۳۳ یا اندکی پس از آن محدود کنیم. بنابر اینکه تاریخ، استبعاد مرحوم قزوینی و برخی دیگر از دانشمندان از اینکه که چرا ابو الفتوح از تفسیر کشاف (مؤلف به سال ۵۲۸) نامی به میان نیاورده هم دیگر موردی نخواهد داشت، زیرا فاصله زمانی پنج سال میان ۵۲۸ و ۵۳۳ برای آن که کتابی که در مکه تألیف یافته در ری به دست ابو الفتوح برسد و مورد استفاده وی قرار بگیرد، به هیچ وجه کفایت نمی کند. تاریخ ۵۳۳ برای پایان تفسیر یا بخش نخستین آن با تاریخ ۵۴۷ یعنی تاریخ اجازه ابو الفتوح بر پشت نسخه مورخ ۹۸۰، که پیش از اینکه بدان اشاره کردیم، تناقضی ندارد، زیرا هیچ بعید نیست که وی چندین سال پس از پایان تفسیر خود زنده بود و به کارهای علمی دیگر اشتغال داشته است. هر چند خواننده نکته بین ممکن است پرسد که پس چرا ابو الفتوح در اینکه سالها به تألیف تفسیری به زبان عربی که در مقدمه همین کتاب (ص ۲) بدان وعده

داده، نپرداخته است! شاید هم اینکه کار را کرده و کتاب او مثل صدها کتاب دیگر سر از حوادث ایام بیرون نبرده و به دست ما نرسیده است، و خدا بهتر داند؟ دو سه دهه آغاز سده ششم هجری را باید «عصر تفسیر نویسی» بنامیم، زیرا در اینکه دو سه دهه به فاصله کمتر از سی سال دست کم چهار تفسیر بزرگ و پر آوازه قرآن مجید که در همه دوره‌ها تا روزگار ما اعتبار و جایگاه خاصی داشته‌اند، تألیف شده است: از اینکه چهار تفسیر دو تا به پارسی و دو تا به عربی است و از هر یک از آن دو - گانه، یکی بر مشرب تشیع و دیگری بر مذاق تسنن. آن چهار تفسیر به ترتیب قدمت عبارتند از: کشف الاسرار و عدّه الابرار، به فارسی از ابو الفضل رشید الدین میبدی بر مشرب تسنن که تألیف آن بر اساس تفسیر عرفانی خواجه عبد الله انصاری، در سال ۵۲۰ هـ صورت گرفته است. دیگر، تفسیر روض الجنان و روح الجنان یعنی کتاب مورد بحث، تألیف یافته میان سالهای ۵۱۰ تا ۵۳۳ یا چند سال بعد بر مشرب فقه شیعه. سدیگر، الکشاف عن حقایق التنزیل معروف به تفسیر کشاف، از علامه جار الله صفحه: ۶۳ زمخشری خوارزمی بر مذاق تسنن که در سال ۵۲۸ هجری در مکه معظمه به عربی تألیف یافته است. و سر انجام کتاب گرانقدر مجمع البیان فی تفسیر القرآن، از ابو علی فضل بن حسن طبرسی ملقب به امین الدین و امین الاسلام مفسّر و دانشمند معروف شیعی، که در سال ۵۴۸ به عربی تألیف شده است. نکته قابل توجه آن که این چهار مفسّر بزرگ در زمان و مکانهایی نه چندان دور، هر یک جداگانه و بطور مستقل ضرورت تألیف تفسیری را احساس می‌کنند و بی آن که ظاهراً از کار یکدیگر مطلع باشند (به دلیل آن که هیچ کدام از کتاب دیگری نامی به میان نیاورده‌اند) تفسیر خود را به پایان می‌برند. مشابهت‌هایی اندک و بسیار میان تفسیر ابو الفتوح با تبیان و مجمع البیان هست و شائبه تأثر آن را از اولی و تأثیرش را بر دومی در ذهن افزایش می‌دهد، تا آن جا که علامه نوری در فایده ثلثه از خاتمه المستدرک، اظهار نظر کرده که «هر کس در مجمع البیان طبرسی به تأمل بنگرد در می‌یابد که اینک کتاب تلخیصی از ابو الفتوح بیش نیست (۹۵)» نه تنها از تفسیر کشف الاسرار - که حدوداً همزمان با روض الجنان تألیف یافته - بلکه از هیچ کدام از تفسیرهای فارسی پیش از تفسیر ابو الفتوح نظیر ترجمه تفسیر طبری، تفسیر سور آبادی، تاج التراجم و ... هم در اینکه کتاب نامی به میان نیامده است. شاید ابو الفتوح با در دست داشتن امّهات تفسیرهای عربی، خود را از مراجعه به تفاسیر فارسی که در واقع نسبت به آنها مطلب تازه‌ای هم نمی‌توانستند داشته باشند، بی‌نیاز می‌دیده است. اگر تأثر ابو الفتوح از تفسیرهای فارسی پیش از خود، در مقایسه با تفسیرهای عربی، اندک و یا بسیار کم باشد، - که هست - به جای آن تأثیر تفسیر ابو الفتوح بر تفسیرهای فارسی پس از آن، در زمانهای گوناگون بسیار زیاد و در خور یاد آوری است از آن میان دو تفسیر پر آوازه شیعه یعنی جلاء الاذهان و جلاء الاحزان معروف به تفسیر گازر تألیف ابو المحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی و منهج الصادقین اثر -----

----- ۹۵. رک: میر جلال الدین محدث ارموی، تعلیقات النقص، جلد نخستین، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸ ص ۱۵۳. صفحه: ۶۴ معروف ملا فتح الله کاشانی به حدی از تفسیر روض الجنان استفاده کرده‌اند که متن آن دو بویژه تفسیر گازر - با روض الجنان کاملاً قابل مقایسه و سزاوار سنجشهای دقیق زبانی و تفسیری است. جست و جو برای روشن شدن میزان تأثیر اینکه کتاب بر تفسیرهای فارسی بعد از خود به اندازه‌ای دراز دامن و گسترده است که می‌تواند عنوان پژوهش یا پژوهشهایی مستقل قرار گیرد. کما اینکه که تأثیر ابو الفتوح بر تفسیرهای عربی بعد از او هم می‌تواند با آهستگی و شکیبایی تمام به پژوهشی پر - دامنه و سر انجام تألیف آثاری در خور توجه برای مطالعات تطبیقی بینجامد.

نام کتاب

چنان که علامه قزوینی ثابت کرده بر اساس کلیه نسخه‌های کهن که ما در اختیار داریم و برخی از آنها - چنان که خواهیم دید - در زمان حیات مؤلف یا بسیار نزدیک به آن زمان نوشته شده است، نام کتاب «روض الجنان و روح الجنان» است، در حالی که مرحوم شعرانی شاید به استناد قول ابن شهر آشوب در معالم العلماء «۹۶» «روض الجنان و روح الجنان» را پذیرفته و چاپ خود را به اینکه نام

موسوم گردانیده است. باید دانست که در متن اینکه تفسیر از طرف مؤلف به نام کتاب اشارتی نرفته، تنها در مقدمه کتاب می‌گوید که: «جمعی از دوستان و بزرگان از امثال و اهل علم و تدین اقتراح کردند که در اینکه باب جمعی باید کردن و وعده دادن به دو تفسیر یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مقدم‌تر شد بر تازی برای آن که طالبان اینکه بیشتر بودند و فایده هر کسی بدو عامتر بود.» (۹۷) و ما نمی‌دانیم که آیا بواقع اینکه نام را خود ابو الفتوح برگزیده است و یا نسخه نویسان آن را بدین نام موسوم گردانیده‌اند. چون اختلافی در نام کتاب بین نسخه‌ها نیست، شاید نخستین نسخه نویس، اینکه نام را به کتاب داده و بعد همه جا پراکنده شده است. قرینه مختصری که از متن تفسیر برای علاقه مؤلف به اینکه تسمیه یافته‌ایم، اینکه -----

----- ۹۶. چاپ تهران، به همت عباس اقبال ۱- ۹. ۹۷. روض الجنان، چاپ حاضر، جلد اول ص ۲. صفحه: ۶۵ است که در تفسیر آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره، ۱۸۵) می‌گوید: اما دو عصمت یکی از شیطان و یکی از نیران، هر یکی از چیزی، عصمت شیطان، من قوله- علیه السلام: و يصفد فيه مردة الشيطان، و عصمت نیران قوله: و يعلق فيه ابواب النيران. اما دو نعمت: فتح الجنان و روح الجنان، درهای بهشت بگشایند و دلها را راحت دهند» (۹۸)»

چاپهای پیشین روض الجنان و سخنی در شیوه تصحیح چاپ حاضر

تفسیر روض الجنان در زمره آن کتابهایی است که از همان روزگار مؤلف مورد توجه پارسی دوستان و قاطبه علاقه‌مندان به تفسیر و علوم قرآنی قرار گرفته است، و به همین دلیل با وجود حجم زیاد کتاب همواره رونویسی و استنساخ می‌شده است، و ما امروز توانسته‌ایم افزون از پنجاه دستنویس ناقص و کامل از اینکه کتاب را که سر از حوادث قرون به سلامت برده است، احصا، و سی و هشت نسخه آن را گرد آوری کنیم. پس از آمدن صنعت چاپ به ایران هم همواره ضرورت طبع اینکه کتاب عزیز الوجود احساس می‌شد، پیش از آن که ما به تدارک چاپ حاضر برخیزیم، سه چاپ متفاوت از اینکه کتاب صورت گرفته است که هر کدام چندین بار به طریق افست نشر و پخش شده است: ۱- بار نخست تنی چند از فضلا من جمله ملك الشعراء صبوری از روی دو نسخه مورخ ۹۴۹ و ۹۴۷ به شماره‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخه‌ای نسخه مضبوط و مصحح به سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ در چهار مجلد برای کتابخانه سلطنتی فراهم آورده که دو جلد از پنج جلد آن به سال ۱۳۲۳ ه. ق. به فرمان مظفر الدین شاه و سه جلد باقی مانده در سال ۱۵- ۱۳۱۳ ه. ش. به دستور علی اصغر حکمت وزیر معارف وقت به زیور طبع آراسته گشت «۹۹»، دوره پنج جلدی اینکه چاپ بار دیگر در سال ۱۴۰۴ ه. ق به سرمایه کتابخانه آیه ا... العظمی -----

----- ۹۸. روض الجنان، ۳/ ۲۵. ۹۹. عبد الجلیل قزوینی، تعلیقات التَّقْض، ۱/ ۱۶۸. صفحه: ۶۶ مرعشی نجفی در قم به صورت افست نشر گردیده است. ۲- چاپ دوم آن در ده جلد به سال ۱۳۲۰ با تصحیح و حواشی آیه الله مهدی الهی قمشهای صورت گرفته است. ۳- و چاپ سوم در ذی حجة الحرام ۱۳۸۲ ه. ق با تصحیح و حواشی مرحوم آیه الله حاج میرزا ابو الحسن شعرانی در ۱۲ مجلد سامان یافته و پس از آن بارها به طریقه افست نشر و پخش شده است. وجه مشترک چاپهای قبلی اینکه است که از روی نسخه‌ای واحد صورت گرفته و تقریباً بطور جدی با هیچ نسخه بدلی مقایسه نگردیده است. نسخه‌ای هم که ملك الشعراء صبوری برای کتابخانه سلطنتی فراهم آورده در واقع تصحیح ذوقی شده و مبنای چاپهای بعدی قرار گرفته است. مرحوم شعرانی هم چنان که خود در مقدمه یادآوری می‌کند (ج ۱ ص ۲۸) از تصحیح اشعار عربی مضایقه نکرده است، با همه اینکه احوال و با وجود کوششهای ارجمند آن مرحومان، به دلیل آن که برای دست‌یابی و پیوند دستنویسهای کهن و مربوط به عصر مؤلف کوششی در خور به عمل نیاورده و به بهانه کم و کاستیهای نسخه‌ها از سوده‌های فراوان آن محروم مانده‌اند، همه اینکه چاپها، حتی اشعار عربی چاپ شعرانی هم چندان منقح و مطمئن از کار در نیامده است. در اینکه جا بر سر آن نیستیم که به نقد چاپهای قبلی و مقایسه آن با چاپ حاضر پردازیم، اینکه کار را به پژوهندگان و منتقدان وا می‌گذاریم و در آن صورت بسیار بجا خواهد

بود به عنوان نمونه ترجمه آیات چاپ حاضر را با چاپهای پیشین مقایسه کنند، تا روشن گردد که چگونه نسخه‌های متأخر - که نمونه‌های آن پیش روی ما هم هست - به خود اجازه تصرف در ترجمه لفظ به لفظ آیات اینکه کتاب داده‌اند و حتی توجه نکرده‌اند که اینکه ترجمه چگونه با ترجمه مجدد آیات در بخش تفسیری کتاب متفاوت و گاه متناقض از کار در می‌آید. بدیهی است چاپهایی هم که بر اینکه اساس صورت گرفته باشد خالی از اینکه اشکال و صدها مورد بدخوانی و تصرف بی وجه کاتبان نخواهد بود «۱۰۰». ----- ۱۰۰. لازم است همین جا اشاره کنیم که قرآن مترجمی که با نام ترجمه ابو الفتوح رازی انتشارات جاویدان صفحه : ۶۷ چنان که از جدول تعیین نسخه اساس اینکه چاپ (جدول شماره ۲) بر می‌آید. دستنویسهایی که ما اساس اینکه تصحیح قرار داده‌ایم در مجلدات ۲۰ و ۹ تا ۱۷ به - یقین و در جلد‌های ۱ تا ۴ به احتمال قریب به یقین (چون نسخه فاقد تاریخ است) از نسخه‌های سده ششم و در جلد‌های ۷ و ۸ بر اساس نسخه‌ای است که از روی نسخه مورخ ۶۰۶ کتابت شده، و تنها در جلد‌های ۵ و ۶ و ۱۸ و ۱۹ است که ناگزیر به نسخه‌های متأخرتر بسنده کرده‌ایم. انتظار ما برای دستیابی بر نسخه‌ای کهن و کامل بیهوده بود بناگزر بر آن شدیم که نسخه‌ای چند گانه را اساس اینکه ویرایش قرار دهیم و در هر بخش از تفسیر بر کهنترین و دقیقترین نسخه موجود تکیه کنیم. در اینکه کار البته با مسائلی چند رو به - رو بودیم که لازم می‌آمد برای هر کدام در جای خود چاره‌ای بیندیشیم. یکی از اینکه مسائل چند گانه اصالت ضبطها و موضوع رسم الخطهای متفاوت دستنویسها بود. ضبطهای اصیل را در نسخه‌های کهنتر با وسواس تمام و در نسخه‌های غیر از قرن ششم حتی المقدور حفظ کردیم. رسم الخط عمومی تفسیر را هم تا آن جا که به اصالت نسخه لطمه وارد نمی‌آمد، ضمن مراعات سهولت استفاده برای امروزیان تحت ضابطه‌ای مکتوب و معین در آوردیم و با یاد داشت کردن مواردی که احتمال اختلاف می‌رفت در برگه‌های جداگانه، برگه‌دانی مفصّل ترتیب دادیم که به هنگام استنساخ و مقابله همه مجلدات پیش دستمان بود. مبنای اینکه رسم الخط صرف نظر از موارد خاص نسخه‌های کهن، کتاب راهنمای نگارش و ویرایش، فراهم آورده خود مصححان بوده است. مسأله دیگر معرفی ویژگیهای نسخه اساس بود که به جای یک مورد ناگزیر شدیم در چند مورد - یعنی هر جلدی که برای نخستین بار نسخه‌ای اساس واقع می‌شد - به معرفی ویژگیهای آن پردازیم که البته لازمه اینکه کار اختصار تمام بود. تنوع نسخه‌های اساس و نسخه بدلها ما را بر آن داشت که در مقدمه هر مجلد بالاستقلال به معرفی مختصر آنها - حتی اگر موجب تکرار هم باشد - پردازیم و نمونه ----- در تهران منتشر کرده است، هیچ گونه ارتباطی با تفسیر ابو الفتوح یا دست کم بر اساس آنچه ما در نسخه‌های کهن دیده‌ایم - ندارد. صفحه : ۶۸ عکس هر نسخه را در جای خود بیاوریم تا هر جلد بنفسه و از اینکه جهت کامل و بی نیاز از دیگر مجلدات باشد، کما اینکه که فهارس چند گانه هر جلد به همین دلیل جداگانه و در پایان آورده شده است تا دارندگان هر جلد لزوما خود را از داشتن دیگر مجلدات ناگزیر نینند. به علت کثرت موارد اسقاط از اینکه و آن نسخه، که غالباً ناشی از سهو و سهل - انگاریهای مأنوس کاتبان متأخر است، موارد کمبود نسخه‌ها را بندرت و تنها در مواقع ضروری با کلمه «ندارد» مشخص کرده‌ایم. ضبط همه موارد اختلاف نسخه بدل‌های قدیم و جدید و یاد کرد تفاوت‌های اندک و بسیار چاپهای قبلی، جز افزودن بر حجم و قیمت کتاب و ملال خاطر خوانندگان سودی در بر نمی‌داشت بنابر اینکه به آوردن اهم موارد اختلاف که به نوعی آن را متضمن فایده‌ای زبانی، معنایی و یا تصحیحی یافتیم، بسنده کردیم. هنگام مقابله برای اطمینان خاطر علاوه بر چاپهای قبلی برخی تفسیرهای معتبر و کهن از قبیل طبری، تیان، مجمع البیان، میبدی، کشاف، قرطبی، گازر و ... نیز پیش روی ما بود، که جز در مواردی که به مدد یکی از آنها مشکلی از متن را می‌گشودیم، از آنها نامی در حواشی به میان نیامده است. ذکر همه موارد اختلاف از چاپهای قبلی را هم خسته کننده و مکرر و کم سودتر از همه نسخه بدل‌های یافتیم، روی اینکه اصل به اهم موارد از چاپ مرحوم شعرانی بسنده کردیم. پیدا کردن مآخذ اشعار عربی و فارسی و مقایسه آنها با ضبط دیوانهای اصلی شاعران را وظیفه‌ای خارج از کار تصحیح یافتیم که جای آن می‌تواند تعلیقاتی باشد که اگر عمر و دل و دماغی باقی بود به آینده موکول می‌شود. از

دواین شاعران اگر بندرت نامی در پاورقیها آمده، جنبه کمک به تصحیح و درست خوانی داشته است. حواشی فقہی و کلامی و پاره‌ای توضیحات لغوی مرحوم شعرانی هم از اینکه چاپ ساقط است. جای آن مباحث هم تعلیقات کتاب خواهد بود. گذشته از آن موارد، گاهی به اختلافهای کوچکی با فقاهت امروزی شیعه برخوردیم که در حواشی به طرح آن نپرداختیم و گذاشتیم برای تعلیقات یا تحقیقات مستقلی که باید از اینکه دیدگاهها در باره کتاب صورت گیرد. صفحه: ۶۹ در برخی از نسخه‌های کهن پاره‌ای از واژه‌ها با اعراب ضبط شده بود که لزوماً همیشه با اعرابهای امروزی کلمات سازگاری نداشت. همه اعرابهای نامعهود را بویژه اگر مربوط به نسخه اساس بود در چاپ حاضر به دست دادیم تا پژوهندگان مباحث لغوی و زبانی را از فایده‌های احتمالی آن محروم نکنیم. در اینکه گونه مجلّدات علاوه بر فهارس معمول، «فهرست واژه‌های مشکول» را هم جداگانه دادیم تا دستیابی بر آنها آسان باشد. علاوه بر اعراب نسخه‌ها، برای کمک به درست خوانی متن، گذشته از سجاوندی دقیق و مضبوط، بسیاری از کلمه‌ها را خود با مراجعه به کتب لغت اعراب- گذاری کردیم. در اینکه کار و بویژه در مورد نامهای خاص کوشش بیشتری معمول داشتیم و با استمداد از منابع و مآخذ متعدد و مطمئن مانند، المعارف ابن قتیبه، جمهره انساب العرب اندلسی، سیرت رسول الله ابرقوهی، تاریخ پیامبر اسلام آیتی و ... اعراب اسامی را تقریباً در همه موارد، حتی در خود فهرستها به دست دادیم که امیدواریم جویندگان را مفید افتد. با همه کوششی که برای رفع مشکلات متن بر اساس نسخه‌ها به کار بردیم نتوانستیم بر همه موارد ابهام فائق آییم موردی هست که به رغم مقایسه دقیق نسخه- بدلها و جست و جوهای گسترده و زمانگیر در تفسیرها و متون اسلامی باز هم روشن نشد. در موارد مشکوک با قید «کذا» بر دقتهای موردی نسخه‌ها تأکید کرده‌ایم، و آن جا که ابهام از نظر ما مسلم بوده و همه جست و جوهای ما هم برای کشف آن ناکام مانده است، مورد را با علامت پرسش (!) مشخص کرده‌ایم تا توجه پژوهندگان و ناقدان را به خود جلب کند. ترجمه آیات در متن نسخه‌های خطی لفظ به لفظ بین الشطور آمده است، که به- لحاظ مشکل حروف چینی و برخی ملاحظات دیگر، ترجمه هر آیه، بلافاصله پس از متن عربی، البته با حروف نازک رو به روی آن آمده است. شماره گذاری آیات بر مبنای قراءت حفص و همان است که مثلاً- در المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم فؤاد عبد الباقی و اکثر قرآنهاى منطبق بر روایت مورد قبول شیعه آمده است. بنابر اینکه اگر گاهی شماره آیه‌ای که در مقدمه هر سوره توسط صفحه: ۷۰ مؤلف داده شده با شماره آیات اینکه چاپ منطبق نیست دلیلش بی گمان ناشی از تفاوت قراءت مورد قبول شیخ و قراءتی خواهد بود که ما بدان تکیه کرده‌ایم. ضبط و قراءت آیات قرآنی را بر مبنای قرآن انتشارات علمی اسلامیه با ترجمه و تفسیر محمد کاظم معزی داده‌ایم که بر قراءت حفص انطباق دارد. اینکه امر بنا گزیر تفاوتی را در معانی آیات با متن مختار مؤلف اصلی- که بر اساس قراءت دیگری بوده- پیش آورده است، که در جای خود بدان اشاره کرده‌ایم. چنین تصرّفی هر چند با اصول تصحیح علمی سازگار نمی‌نمود، برای پرهیز از ایجاد تفاوت با قرآنهاى معیار در جامعه اسلامی امروز و به حکم: الضّرورات تبيح المحظورات بدان گردن نهادیم. برای هر جلد، بالاستقلال فهرستهای چند گانه (ده یا یازده گانه) ترتیب دادیم، بدین امید که راه استفاده از کتاب را آسان کند و بر سودهای علمی آن بیفزاید. واژه نامه‌ها را قدری بسط دادیم و با استخراج تمام مفردات و مرکباتی که اندکی در مقایسه با زبان امروز قابل توجه می‌نمود، در واقع آن را به نوعی کشف الکلمات نزدیک کردیم، که کمترین فایده‌اش برای جویندگان می‌تواند اینکه باشد که به مدد آن مطلب مورد نیاز خود را سریعتر پیدا کنند. در ترتیب استخراج فهرست اقوام و قبایل و همچنین ترتیب قوافی فهرست اشعار عربی، روش علمی معمول در کتب عربی مراعات نشد، زیرا به تشخیص ما آنچه را که آورده‌ایم، برای خوانندگان فارسی زبان (اعم از متخصص و متفّن) مانوستر می‌نمود. فهرست احادیث و امثال و اشعار عربی را بدون اعراب دادیم. جویندگان می‌توانند برای آگاهی از اعراب کامل به متن مراجعه کنند. امید است اینکه فهرستها در مجموع بتواند برای خوانندگان اینکه کتاب مفید افتد. کوشش ما و ناشر بر اینکه بوده است که بتوانیم تمام مجلّدات کتاب را، علاوه بر دقتهای علمی و محتوایی، با ظاهری آراسته به سامان برسانیم. بنابر اینکه رعایت یکنواختی را در همه وجوه کتاب، از خط پشت

جلد و رنگ گالینگور گرفته تا نوع حروف، تنوع و ترتیب فهرستها، استفاده از نشانه‌ها و عبارتهای قرار دادی و مانوس در حواشی و نسخه بدلها و ... لازم دیدیم. خوشبختانه تقسیم بندی کمی کتاب هم بنابر صفحه : ۷۱ جلد بندی خود مؤلف، با اینکه امر سازگار افتاد و حدودا تعداد صفحات همه مجلدات نزدیک به هم از چاپ در آمد. برای برازندگی چاپ و تنوع نوع حروف و دقت در اعرابها کوشش بسیار صورت گرفته است. ممکن است برخی حروف متن کتاب را قدری نازک و ریزتر از حد توقع خود بدانند. مجموعه حروف به کار گرفته شده در اینکه کتاب پس از مشورتهای لازم و با توجه به جمیع ملاحظات فنی اتخاذ شده و هنوز هم گمان می کنیم در اینکه انتخاب به خطا نرفته ایم. بسیار کوشیده ایم کتاب کم غلط از چاپ در آید اینکه توفیق پس از نشر چند جلد بیشتر نصیبمان شد، زیرا همگی، هم خود ما و هم حروف چینهای زحمت کش چاپخانه و هم ویراستار محترم کتاب، تجربه و کار کشتگی بیشتری به دست آوردیم. شاید برخی از مجلدات اینکه کتاب سه چهار بار با دقت هر چه تمامتر از آغاز تا انجام خواننده شده و بارها برای غلط گیری به چاپخانه رفته است. برای کوشش چشم و دل - فرسایی که بر سر اینکه کار گذاشته ایم از خداوند رحمان مدد خواسته بودیم، او را سپاس می گوئیم که اینکه توفیق را از ما دریغ نداشت. امیدواریم حاصل اینکه کوشش به عنوان خدمتی ناچیز در سینه روزگار بماند و به درگاه بنده نواز او محل قبول یابد.

آغاز مجلدات بیستگانه

تا آن جا که تقریباً از همه دستنوشته‌های معتبر از تفسیر ابو الفتوح بر می آید، اینکه کتاب اساساً بیست جلد بوده که هیچ کدام از چاپهای قبلی اینکه مبنا را رعایت نکرده‌اند. از اتفاق کلمه میان نسخه‌ها و مبنای درستی که در اینکه جلد بندی مراعات شده، پیدا است که تقسیم کتاب به مجلدات بیستگانه با اینکه کیفیت از خود مؤلف است، از اینکه رو ما هم در چاپ حاضر همین مبنا را به کار گرفتیم و متن اصلی تفسیر را در بیست مجلد عرضه کردیم. ذیلاً آغاز مجلدات بیستگانه که مورد اتفاق همه نسخه‌های خطی است با توجه به آیات و سور قرآنی مشخص می شود: جلد اول بسمله و آغاز تفسیر از سوره فاتحه (۱) جلد دوم از وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ... آیه ۶۷ سوره بقره (۲). صفحه : ۷۲ جلد سوم از يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ... آیه ۱۸۳ سوره بقره (۲). جلد چهارم از أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ جَاءَ إِبراهيمَ فِي رَبِّهِ ... آیه ۲۵۸ سوره بقره (۲). جلد پنجم از يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ ... آیه ۱۰۶ سوره آل عمران (۳). جلد ششم از فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ ... آیه ۶۲ سوره نساء (۴). جلد هفتم از يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ... آیه ۵۴ سوره مائده (۵). جلد هشتم از وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ ... آیه ۱۱۱ سوره انعام (۶). جلد نهم از وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ ... آیه ۱۷۱ سوره اعراف (۷). جلد دهم از وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ ... آیه ۹۰ سوره توبه (۹). جلد یازدهم از اول سوره يوسف (۱۲). جلد دوازدهم از اول سوره نحل (۱۶). جلد سیزدهم از وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ ... آیه ۶۰ سوره كهف (۱۸). جلد چهاردهم از ابتدای سوره مؤمنون (۲۳) «۱۰۱». جلد پانزدهم از آغاز سوره نمل (۲۷). جلد شانزدهم از يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ... آیه ۴۹ سوره احزاب (۳۳). جلد هفدهم از ابتدای سوره مؤمن (۴۰). جلد هجدهم از ابتدای سوره حجرات (۴۹). جلد نوزدهم از آغاز سوره حدید (۵۷). جلد بیستم از ابتدای سوره مزمل (۷۳).

----- ۱۰۱. در پایان جلد چهاردهم از نسخه شماره ۱۳۳۴ آستان قدس رضوی مورخ صفر ۸۴۹ اینک یادداشت به - چشم می خورد: «و ظاهر آن است که آخر جزو رابع عشر اینک موضوع است. «و لَقَدْ آتَيْنَا» اول جزو خامس عشر است از اجزاء تفسیر که مصنف - رحمه الله - تقسیم نموده چون در اینکه کتاب ظاهر نکرده از نسخه دیگر که مصحح است تصحیح نموده شد. صفحه : ۷۳

نسخه‌های روض الجنان

از تفسیر بیست جلدی روض الجنان تاکنون پنجاه و سه نسخه شناسایی کرده‌ایم که از آن میان چهار نسخه دو به دو هر کدام یک

دوره کامل تفسیر را شامل می‌شود و چهل و نه نسخه باقی مانده دستنویسهای ناقصی است مربوط به بخشهای گوناگون اینکه تفسیر. سی و هشت نسخه از آن را بتدریج در درازای چندین سال کوشش پیگیر از گوشه و کنار کتابخانه‌های عمومی و خصوصی ایران و جهان گرد آورده‌ایم، پانزده نسخه باقی مانده را نیز اغلب از نزدیک دیده‌ایم اما چون متعلق به دوره‌های جدید و در جنب نسخه‌های خوبی که داشته‌ایم فاقد اعتبار لازم بوده است، عکسی از آن فراهم نیاورده‌ایم. در اینکه گرد آوری به یاری نیکمردان دانش پروری پشت گرم بودیم که نام نیکویشان زیب افزای سپاسنامه اینکه کتاب شده است. از بخت نیک چند نسخه از اینکه دستنویسها بسیار کهن و متعلق به سده ششم هجری بود. نظر به اینکه که ما تصحیح بخشهای مختلف کتاب را بر مبنای همین دستنویسها به ترتیب قدمت آنها آغاز کردیم، توانستیم قدم به قدم با نسخه‌های کهن انس بگیریم و شیوه استوار و یگانه‌ای برای کار در پیش گیریم. همین امر ما را از انتشار مجلّات به صورت نا مرتّب ناگزیر می‌کرد زیرا هر مجلّدی که از آن دستنویسی کهنه تر در دست بود ابتدا مقابله می‌شد و به چاپخانه می‌رفت. و همه امید ما اینکه بود که در خلال کار بتوانیم با جست و جویهای مستمر نسخه‌های کهنتری برای مجلّات بعدی به دست بیاوریم و اینکه درنگ و نشر نا مرتّب در چند مورد (مثل جلدهای ۱۱ و ۱۲) نتیجه‌ای مطلوب هم به بار آورد. هر چند که به علت فقدان نسخه‌های تاریخ‌دار مربوط به سده‌های ششم و هفتم ناگزیر شدیم در چند مجلّد به نسخه‌های متأخرتر تکیه کنیم و آنها را اساس قرار دهیم، با اینکه حال برخی از اینکه نسخه‌ها هم به علت آن که از روی نسخه‌های کهنتر - گاهی مربوط به سالهای نخستین سده ششم - نوشته شده و با نسخه بدل‌های نسبتاً معتبر مقابله گردیده است، می‌توانست تا حدودی اطمینان صفحه : ۷۴ ما را جلب کند. تقریباً همه نسخه‌های اساس را بتفصیل و نسخه بدلها را به اجمال در مقدّمه مجلّات ذی ربط معرفی کرده‌ایم و در اینکه جا خود را از تکرار آن بی‌نیاز می‌دانیم. با اینکه حال جدول مشخصات دستنویسها (جدول شماره ۱) را در اینکه مقدّمه می‌آوریم تا بطور خلاصه و یک جا اطلاعات نسخه شناسی لازم مربوط به نسخه‌ها در اختیار خواننده قرار گیرد. چنان که در اینکه جدول ملاحظه می‌شود، نسبت نسخه‌های متعلق به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی در مشهد بیش از هر کتابخانه دیگری است، کما اینکه که کهنترین آنها هم که در دوره‌های تاریخی بسیار دور از جانب واقفان دلسوخته و باورمند بر روضه رضویّه وقف شده است به اینکه کتابخانه تعلق دارد، و همین امر کافی است که آستان قدس رضوی خود را وظیفه‌مند بداند تا نشر پیراسته و شایسته آن را بر عهده گیرد. از میان اینکه نسخه‌های سی و هشتگانه نسخه «ها» متعلق به کتابخانه پتته هند که مجلّات ۱ تا ۱۳ را شامل می‌شود، تنها خلاصه‌ای از تفسیر ابو الفتوح است با تاریخ کتابت ۷۳۴ هـ، که تاکنون کسی آن را در جایی به عنوان خلاصه روض الجنان معرفی نکرده است. اینکه نسخه با وجود آن که به هنگام تصحیح مجلّات مزبور کنار دست ما بود و در مواردی نیز بدان رجوع می‌کردیم، با اینکه حال به علت عدم همخوانی با نسخه‌های اصلی و تفصیلی، تقریباً در حواشی به عنوان نسخه بدل مورد استفاده قرار نگرفت و گاهی از مشکلات عدیده کار باز نکرد. چون نسخه‌ها بتدریج گرد می‌آمد و ما نمی‌توانستیم کار دراز آهنگ و زمانگیر استنساخ و مقابله را تا رسیدن همه نسخه‌ها به تأخیر بیندازیم، برخی از نسخه بدلها در حین کار و یا پس از اتمام مقابله و حتی چاپ برخی مجلّات به دست ما می‌رسید تا آن جا که مقدور بود و امکانات فنی کار اجازه می‌داد حتی پس از حروف چینی و صفحه بندی، متن را با اینکه نسخه‌ها مقابله می‌کردیم و اهم اختلافها را در حاشیه می‌افزودیم ولی متأسفانه گاهی هم اینکه امکان از دست می‌رفت و نسخه پس از چاپ و حتی صحافی مجلّدی به دست ما می‌رسید که در آن صورت به هیچ وجه صفحه : ۷۵ نمی‌توانستیم دست کم در آن مجلد از آن سود ببریم. نام و مشخصات کلی برخی از دستنویسهای اینکه گونه نسخه‌ها که پس از اتمام چاپ متن به دست ما می‌رسید در مقدّمه مجلّات ذی ربط آمده است، اما در مورد برخی دیگر که پس از صحافی یا حتی انتشار جلدی به دست می‌آمد، حتی همین کار هم انجام نشده است. خوانندگان محترم می‌توانند اینکه گونه نسخه‌ها را در جدول تعیین نسخه اساس و نسخه بدل‌های مجلّات بیستگانه (جدول شماره ۲) با علامت ستاره (۱) ملاحظه کنند. چنان که از جدول توزیع نسخه‌ها بر اساس محل نگهداری (جدول شماره ۳) بخوبی پیداست

تنها دو نسخه از مجموعه نسخه‌های ما (ها و بم) متعلق به کتابخانه‌های خارج از کشور است و ما بقی خوشبختانه در داخل نگهداری می‌شود. اینکه ناهمسازی ناشی از کم کوشی ما برای تحصیل نسخه‌های خارج نیست. با وجود آن که تقریباً تمام فهرستهای قابل دستیابی متعلق به کتابخانه‌های خارج را دیدیم، و استمداد از خبرگان کار در داخل و خارج هم فرو- گذاشته نیامد. در مواردی حتی به فهرستهای چاپ شده کتابخانه‌ها هم بسنده نکردیم. در سفر مطالعاتی که در حین کار برای یک تن از مصححان (محمد جعفر یاحقی) به کشورهای اروپایی پیش آمد، با حوصله تمام فهرستهای چاپ نشده و حتی برگه دانه‌های جدید برخی کتابخانه‌ها مانند: کتابخانه دانشگاه کمبریج، بادلیان اکسفورد و ایندیا آفیس (در انگلستان) و کتابخانه دانشگاه لیدن (در هلند) را که همه به داشتن نسخ خطی نفیس فارسی نامبردارند از نظر گذرانیدیم و از کتابداران آگاه آن کتابخانه‌ها نیز استمداد خواستیم. برای تحصیل نسخه «ها» هم پس از مکاتبات بسیار و یاری خواستن از نهادهای مختلف سرانجام توانستیم به مقصود برسیم. کوششها و مکاتبات مکرر ما برای تحصیل یا حتی رؤیت دو نسخه محفوظ در کتابخانه آستانه مقدسه قم در عمل به جایی نرسید، و با تأسف تمام همکاری آن دارالکتب مقدس از اینکه اقدام خیر، که منتسب به دستگاه مبارک امام هشتم- علیه السلام- بود، عملاً دریغ شد. صفحه: ۹۰

کتابشناسی ابو الفتوح و تفسیرش

آزادانی اصفهانی، میرزا محمد صادق بن محمد صالح: شاهد صادق (نسخه خطی، که سال وفات ابو الفتوح را ۵۴۰ آورده است)، به نقل از: یادگار، سال دوم، ش ششم، ص ۲۵. آقا بزرگ طهرانی، محمد محسن: الذریعه الی تصانیف الشیعه، دارالاضواء، بیروت ۱۴۰۳ ق، الطبعة الثانية ۱۴۰۳، الجزء الحادی عشر (مدخل روض ۱۶۹۴، ص ۲۷۴). ابن شهر آشوب، محمد بن علی: معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعه، الحیدریه، النجف، ۱۳۸۰ ق ص ۱۴۱. باب جامع- فصل فی من عرف بکنیته. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی: تفسیر روح الجنان و روح الجنان، تصحیح و حواشی به قلم ابو الحسن شعرانی، اسلامیه، تهران ۱۳۵۶، مقدمه جلد اول ص ۱-۲۸. ابو الفتوح رازی، حسین بن علی: تفسیر روح الجنان و روح الجنان، انتشارات کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، «خاتمه الطبع» ج ۵، قم ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۶۱۵-۶۵۶. بهار، محمد تقی: سبک شناسی یا تاریخ تطور شعر فارسی، تهران، علمی، چاپ سوم ۱۳۴۹، ج ۲ ص ۳۹۱. بینش، تقی: «نفائس کتابخانه آستان قدس رضوی، دو تکه از تفسیر ابو الفتوح رازی». نامه آستان قدس، سال پنجم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۴۰، ص ۴۴ و ۵۱. الجرجانی، ابو المحاسن الحسین بن الحسن: جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، تفسیر گازر، تصحیح و تعلیق، میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، مقدمه الف- سد، تهران ۱۳۷۸ ق / ۱۳۳۷ ه. ش، ص ۶۴. حقوقی، عسکر: «ارزش ادبی تفسیر ابو الفتوح رازی»، مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشگاه تهران، ج ۲ اسفند ۱۳۵۳، تهران ص ۱۰۰ تا ۱۲۵. حقوقی، عسکر: تحقیق در تفسیر ابو الفتوح رازی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶، ج ۳ جلد. حقوقی، عسکر: «فرهنگ لغات و مصطلحات تفسیر ابو الفتوح رازی»، مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۳۵۱، ج ۱ ص ۳۶ تا ۵۶. صفحه: ۹۱ خوانساری اصفهانی، میر سید محمد باقر: روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۵۷، ج ۲ ص ۱۰۴. خوانساری اصفهانی، میر سید محمد باقر: روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، زندگانی مشاهیر دانشمندان اسلام از صدر اسلام تا زمان تألیف، ترجمه مقدمه، اضاف به قلم محمد باقر ساعدی خراسانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۷ ق. ج ۳ ص ۱۰۴ و ۱۸۳-۴. دوانی، علی: مفاخر اسلام، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۳۶ ج ۳ ص ۴۲۵-۴۳۶. دوانی، علی: «مفاخر اسلام، ابو الفتوح رازی»، مکتب اسلام، سال ۱۳۳۷ ش ۱۱ ص ۳۸-۴۵. شفیعی، محمد: مفسران شیعه، انتشارات دانشگاه شیراز، شیراز ۱۳۴۹ ص ۹۹-۱۰۱. شوشتری، نور الله بن شریف الدین: مجالس المؤمنین، چاپ سوم، کتابفروشی اسلامیه، دو جلد، تهران ۱۳۶۵، ج ۱ ص ۴۸۹. عراقی، مجتبی: فهرست کتابخانه مبارکه مدرسه

فیضیه قم، ۱۳۳۷، ج اول ص ۵۶. قزوینی، عبد الجلیل بن ابی الحسین: تعلیقات نقض، تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸، ۱/ ۱۵۵. قزوینی، محمّد بن عبد الوهاب: «ابو الفتوح رازی و تفسیر او»، مقالات قزوینی، گرد آوری ع. جریزه دار، انتشارات اساطیر، تهران. ۱۳۶۲ ه. ش. ۱/ ۸-۶۲. مجلسی، محمّد باقر: بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۶ و ج ۲۵ مقدمه. مدرس، میرزا محمّد علی: ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب یا کنی و القاب، کتابفروشی خیام، چاپ دوم، تبریز ۱۳۴۶، ج ۷ ص ۲۲۶-۲۲۹. مستوفی، حمد الله بن ابی بکر: نزهة القلوب، به کوشش گای لیسترانج (از روی چاپ لیدن)، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲ ص ۵۴. مقدّس اردبیلی، احمد بن محمّد: حدیقه الشیعه، تهران ۱۳۴۰ ص ۳۳۶. ناصح، محمّد مهدی: «ترجمه آیات تفسیر طبری و ابو الفتوح» مشکوه، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۶۹، ص ۱۲۶-۱۴۲. ناصح، محمّد مهدی و یاحقی، محمّد جعفر. «اصلی در تصحیح انتقادی تفسیر ابو الفتوح رازی»، مشکوه، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۶ زمستان ۱۳۶۳ ص ۹-۲۵. نفیسی، سعید: «ملاحظاتی چند در باره تفسیر فارسی ابو الفتوح»، مجله مهر، سال چهارم، صفحه: ۹۲ شماره ۱۰ ص ۹۷۶-۹۷۹. الثوری الطبرسی، الحاج میرزا حسین: مستدرک الوسائل (شیخ حرّ عاملی)، چاپ سنگی، مکتبه الاسلامیه، تهران، ج ۳ ص ۳۲۵ و ۳۶۵ و ۴۸۷ و ۴۸۹. واعظ تهرانی- ملا باقر: جنه التعمیم فی احوال عبد العظیم، تهران ۱۲۹۶، ص ۱۴-۵۱۳. یاحقی، محمّد جعفر: «دستنویسی نفیس از تفسیر ابو الفتوح رازی» مشکوه، نشریه آستان قدس رضوی، شماره سوم، تابستان ۱۳۶۲ ص ۱۶۰-۱۸۷. یاحقی، محمّد جعفر: «طبری و ابو الفتوح»، مشکوه، نشریه آستان قدس رضوی، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۶۹، ص ۱۶-۲۵. صفحه: ۹۳

شرح نسخه‌های جلد اول

برای مقابله و تصحیح مجلد اول تفسیر روض الجنان و روح الجنان ده نسخه به شرح زیر در اختیار بوده است: ۱. نسخه شماره ۲۰۴۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با رمز در: اینکه دستنویس که از ابتدای کتاب تا تفسیر آیه ۲۵۰ سوره بقره یعنی جلد‌های ۱ تا ۳ و بخشی از جلد ۴ را شامل می‌شود، با وجود آن که تاریخ کتابت ندارد، اما نظر به اینکه که خط و ربط و ضبطهای آن بسیار کهن و شبیه است به نسخه‌های آق (مورخ ۵۵۶) و آک (مورخ ۵۵۷) و مث (مورخ ۵۷۹) توانست اطمینان و توجه ما را به عنوان نسخه اساس به خود جلب کند. دریغ که اینکه نسخه در بسیاری از صفحات با خطی ناپخته- اما نه چندان جدید- نو نویسی و در بعضی صفحات به- طرزی فاحش و صالی و دوباره نویسی شده است و گر نه بر ما مسلم است که نباید از دهه‌های دوم و سوم نیمه دوم سده ششم جدیدتر باشد. به هر حال به علت فقدان نسخه‌ای تاریخ دار و موثق از اینکه بخش از تفسیر، ناگزیر شدیم با وجود نقصی که داشت همین نسخه را اساس قرار دهیم. البته بخشهای نو نویس روش دیگری می‌طلبید، به اینکه معنی که ضبطهای مشکوک را با دقت بیشتری با نسخه- بدلها مقایسه کردیم و بسته به مورد به حاشیه بردیم و ضبط نسخه بدل‌های نسخه موثق را در متن قرار دادیم. بخشهای کهن اینکه نسخه با خط نسخ کهن به شیوه نسخه‌های سده ششم تحریر یافته است و در آن ویژگیهایی در خور ذکر مانند نوشتن کاف پارسی به صورت ک (با سه نقطه)، نوشتن «که» به صورت‌های کی و کی، اعرابهای قابل توجه و متفاوت با امروز در واژه‌های فارسی مانند هزار، مرد (مقابل زن) شمشیر و برخی ساختها و صورت‌های محلی و گویشی دیده می‌شود. ۲. نسخه شماره ۱۶۳۷۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی با رمز مج، به صفحه: ۹۴ خط شخصی به نام غلام علی با تاریخ ۱۰۵۸ مشتمل بر مجلدات ۱ تا ۱۰. بخشهایی از دستنویس از روی نسخه‌ای قدیمتر از ۶۰۵ و بخشهای دیگری از آن از روی نسخه‌ای به تاریخ ۹۹۹ رونویس شده است، که بنابر یادداشتهایی که در انتهای جلد ششم نسخه آمده، آن دستنویس ما در بارها در تاریخهای متعددی رونویسی شده است و قاضی نور الله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین توفیق یافته است در شهر لاهور، در رجب سال ۱۰۰۰ هجری، آن را مقابله و مطالعه کند. اینکه نسخه با نسخه‌های وز و مت مشابهت و هماهنگی تام دارد. ۳. میکروفیلم شماره ۳۱۹۶ کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران با رمز دب متعلق به میرزا قوام‌الدین محمد حسینی که با تاریخهای عرض ۲۰ ذو القعدة ۱۱۲۷ و جمادی الثانی ۱۱۴۰، احتمالاً در قرن هشتم یا نهم کتابت شده است اینکه نسخه بعدها به تملک آقای حسن حسن‌زاده آملی در آمده و از آن میکرو فیلم برای کتابخانه مرکزی تهیه شده است و جلد‌های ۱ تا ۴ و نیمی از جلد ۵ را شامل می‌شود. ۴. نسخه شماره ۱۳۳۲ کتابخانه آستان قدس رضوی، با رمز آج (۲)، به خط شخصی به نام فرید، به تاریخ ۹۴۷ هـ، وقفی خواجه شیر احمد تونی شامل دو بخش که مجموعاً با بخش دوم آن به خط شخصی به نام عبد الغفار بن عبد الواحد به تاریخ ۹۴۹ یک دوره کامل تفسیر از ج ۱ تا ۲۰ را شامل می‌شود، اینکه دستنویس با نسخه لب همانندیهای آشکاری دارد، ترجمه زیر نویس آیات در اینکه نسخه با دستنویسهای کهن هماهنگ نیست و به نظر ما نباید از آن مؤلف اصلی بوده باشد. ۵. نسخه شماره ۹۰۱ کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، به خط میرزا علی کتاب نویس (چپ نویس) ولد درویش محمد مشهدی، به تاریخ ربیع الاول ۱۰۷۰ مشتمل بر جلد‌های ۱ تا ۶ با رمز لب (۱) که با نسخه‌های لب (۲) و لب (۳) از همان کتابخانه مجموعاً سه چهارم کل تفسیر از ابتدا تا پایان جلد شانزدهم را در بر می‌گیرد اینکه نسخه با آج و فق همخوانی دارد. ۶. نسخه شماره ۶۱۱ کتابخانه مدرسه فیضیه قم، وقفی شاه عباس صفوی در تاریخ ۱۰۳۷ با رمز فق. اینکه دستنویس پنج جلد نخست تفسیر را در بر می‌گیرد و ضمن همخوانی با نسخه‌های آج، لب، و دب از اعتباری متوسط برخوردار است. نسخه فاقد نام کاتب و تاریخ کتابت است اما احتمالاً باید در قرن دهم هجری صفحه: ۹۵ تحریر یافته باشد. ۷. نسخه شماره ۸۰۰۸ کتابخانه وزیری یزد، شامل جلد‌های ۱ تا ۹، با رمز وز. با آن که تاریخ کتابت اینکه دستنویس نباید از سده یازدهم کهنتر باشد، با اینکه حال آثار کهنگی ضبطها و استواری و صحت متن از همه جای آن پیدا است. مشابهت تام و همخوانی کامل اینکه دستنویس با معج حتی در بد خوانیهای بسیار نادر آن، اینکه گمان را در ذهن ما بشدت تقویت کرد، که اینکه نسخه یا با دقت و سواس آمیزی از روی نسخه معج نوشته شده و یا هر دو در دوره‌ای نزدیک به هم از روی نسخه واحدی استنساخ شده‌اند. نظر به اینکه که نسخه مادر معج- که تاریخ و اعتبار آن بنا بر یادداشت‌های صریح مندرج در پایان معج و مت بر ما مسلم است- کهن و معتبر و در خور توجه بود تدریجاً پس از اتمام مقابله جلد اول تفسیر، اهمیت وز نیز بر ما روشن شد و در مجلدات بعد جای آن را پیشتر آوردیم و به عنوان نسخه بدل دوم و گاهی اول به آن اعتماد کردیم. ۸. نسخه شماره ۱۵۸۷ کتابخانه ملی ایران احتمالاً از سده یازدهم، شامل جلد‌های ۱ تا ۴ و صفحاتی از جلد ۵، با رمز م ب که با مر تا حدودی هماهنگ است. ۹. نسخه‌ای متعلق به کتابخانه شخصی حجة الاسلام علی اصغر مروارید، از کاتبی به نام محمد تقی بن ابو الحسن بن نور الوری الواعظ ظاهراً متعلق به سده دوازدهم هجری. اینکه دستنویس که جلد‌های ۱ تا ۷ تفسیر را در بر می‌گیرد، نسخه مخدوش و کم سودی است که بر دست کاتب یا کاتبانی غیر امین بسیار در آن تصرف و تغییر صورت گرفته است و تمام ضبطهای اصیل و کهن آن جای خود را به تعبیّرات جدید و متأخر و گاه زاید بر متن، داده است، لذا جز اندکی شباهت که با نسخه م ب دارد، با هیچ کدام از دستنویسهای مطمئن و معتبر دیگر هماهنگی پیدا نکرده است. از اینکه نسخه همه جا با رمز مر یاد کرده‌ایم. ۱۰. نسخه شماره ۴۹۰۲ کتابخانه پتنه هند با رمزها، به خط تاج‌الدین عمر الخوافی با تاریخ ۷۳۴ هـ، مشتمل بر جلد‌های ۱ تا ۱۳. اینکه دستنویس خلاصه‌ای فشرده از تفسیر روض الجنان است که در سده‌های گذشته فراهم آمده و با نسخه‌های کامل همخوانی ندارد، از اینکه رو به هنگام مقابله جز در مواردی بسیار اندک بدان رجوع نکرده‌ایم. یا حقی - ناصح

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای «۱» را که بر دارنده اینکه ایوان است و گسترنده «۲» اینکه شادروان است «۳»، آراینده «۴» آن به آفتاب و ماه و ستارگان است، و دارنده اینکه پیغمبران و امامان است. و درود بر رسول او که سید پیغمبران و ختم مرسلان «۵» است و بر اهل بیت او که ستارگان زمین «۶» و پیشوایان دین‌اند، و بر یاران او بزرگان و اخیار از مهاجر و انصار. اما [بعد] «۷» بدان که:

قدیم - جل جلاله - از عنایت کرم او بر بندگان و حسن نظر او به خلقت، در «۸» هر وقتی و حینی و عصری ایشان را فرو نگذاشت «۹» از انواع الطاف. و از جمله الطاف، یکی بعثت رسل است، و یکی انزال کتب، چه مکلفان عند آن به طاعت نزدیک شوند و از معصیت دور. پس از [رسول ما «۱۰»] غایت نعمت او بر ما آن است که اینکه دو نعمت در حق ما بلیغتر فرمود که پیغمبر ما را بهترین پیغمبران کرد و کتاب ما [رسول ما «۱۱»] بهترین کتابها و آن را به فصیحترین و شریفترین و فراخترین [رسول ما «۱۲»] لغتها فرو فرستاد، و آن لغت عرب است. آنکه آنرا مجمع [رسول ما «۱۳»] علوم کرد تا هیچ نوع از انواع علوم نباشد و الا در اینکه کتاب یابند، پس چاره نباشد آن را که تعاطی اینکه علم [رسول ما «۱۴»] کند و خواهد که در ----- ۱.

دب: خدایی. ۲. مج، دب، وز، مر: گستراننده. ۳. دب، لب، مر و. ۴، ۵. همه نسخه بدلها، بجز م: که ختم پیغمبران است و سید مرسلان. [.....] ۶. همه نسخه بدلها، بجز م اند. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها بجز مج، م: حسن نظر و عنایت در، مج، م: افتادگی دارد. ۹. دب، آج، لب، وز، فق، مر: نگذاشته. ۱۰. همه نسخه بدلها: ندارد. ۱۱. دب را. ۱۲. اساس: فراخترین، به قیاس با نسخه مج و با توجه به دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۱۳. دب، آج، لب، فق: مجموع. ۱۴. دب: علوم. صفحه: ۲ تفسیر تصنیفی کند از آن که از [همه] [رسول ما «۱»] علوم که اینکه کتاب عزیز متضمن است آن را و مشتمل است بر آن با بهره باشد، خصوصا علم ادب و اطلاع بر ملاحن [رسول ما «۲»] کلام عرب و علمی که منسوب باشد به علم ادب از: لغت و نحو و تصریف [رسول ما «۳»] و علم نظم [رسول ما «۴»] و معرفت [رسول ما «۵»] بلاغت و صنعت شعر، چه مدار اینکه لغت بر اینکه علوم است، و نیز باید که - تا متقن [رسول ما «۶»] بود علم اصول را تا اقوالی که قادح بود در اصول بشناسد و اجتناب کند، و تأویل آیات متشابه بر وفق اصول کند چنان که ادله عقل اقتضای آن کند و مطابق بود آیات محکم را. و باید تا فقیه باشد تا آیاتی که متضمن احکام شرعی باشد، معانی آن و وجه استدلال از او [رسول ما «۷»] بر مذهب صحیح بدانند، و اینکه معنی تمام نشود تا عالم نباشد به اصول فقه، که بنای فقه بر آن است و ادله فقه از او مستخرج بود. [رسول ما «۸»] چاره نباشد از طرفی اخبار که لایق باشد به آیت و معنی او، و آیاتی که وارد باشد بر سببی، سبب نزول آن بگفتن، و قصه‌ای که متعلق باشد به آیت بیاید گفتن به مقدار آن که گزارش معنی آن بیاشد [رسول ما «۹»]. پس چنان که بینی، مصنف اینکه جنس را چاره نیست از اینکه جمله علوم، چه اگر در بعضی [رسول ما «۱۰»] از اینکه علوم بی بهره باشد، چون به آن علم رسد، یا مهمل فرو - گذارد یا تخطب کند [رسول ما «۱۱»] در چیزی که ناگفتن به از گفتن باشد، و کشف عوار خود کند و هتک ستر [رسول ما «۱۲»]، و آن چون حجتی باشد بر جهل او به آن نوع. پس چون جماعتی دوستان و بزرگان از امثال و اهل علم و تدین اقتراح کردند که در اینکه باب جمعی باید کردن، چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل بر اینکه انواع، واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر: یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مقدم شد بر تازی برای آن که طالبان اینکه بیشتر بودند و فایده هر کس [رسول ما «۱۳»] بدو عامتر بود. -----

۱. اساس: ندارد، از دب، افزوده شد. ۲. دب، آج، لب، فق، مر: ترکیبات، وز: کیفیت. ۳. دب، مر: صرف. ۴. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مر: نظر. ۵. دب، آج، لب، فق، مر و. [.....] ۶. مر: متیقن. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مر: استدلال آن. ۸. دب، مر نیز. ۹. آج، لب، وز، فق، مر: آن که معنی گزارش آیه باشد. ۱۰. آج، لب، وز، فق، مر: از بهری. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مر: خبط. ۱۲. دب، مر خود نماید. ۱۳. دب، آج، لب، وز، فق، مر: کسی. صفحه: ۳ و اینکه کتاب - ان شاء الله - از میانه اطناب و اختصار بود، اطنابی که ممل نباشد و اختصاری که محل نباشد و شرط آن است که هر آیت که بدو رسیم یا هر لفظ و هر قصه، آنچه شرط است در او گفته شود [رسول ما «۱»]. چون آن آیت یا آن لفظ مکرر شود در قرآن، حواله بر گفته کرده شود. و از خدای تعالی توفیق می‌خواهیم بر تمام کردن اینکه کتاب، و بر هر چه ما را به رضای او نزدیک گرداند - فما التوفیق الا من لدیه [رسول ما «۲»] و ما الاعتماد الا علیه و هو حسبنا و نعم الوکیل.

بدان که، معانی و تفسیر قرآن بر چهار وجه است: یکی آن که جز خدای تعالی نداند، برای آن که مصلحت در آن شناخت [رسول ما «۴» که بیان نکند، از آن جا که درست شده است که او أَحْکَمُ الْحَاكِمِينَ [رسول ما «۵» است جز حکمت و صواب نکند. مثال [رسول ما «۶» چنان که [رسول ما «۷»]: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي [رسول ما «۸»]، ...، و چنان که [رسول ما «۹»]: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْقَتَهَا إِلَّا هُوَ [رسول ما «۱۰»]. قسمت دوم [رسول ما «۱۱»] آن بود که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود در لغت عرب و آن را محکم خوانند، مثل قوله: قُلِ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ [رسول ما «۱۲»]، إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ [رسول ما «۱۳»]، ...، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ [رسول ما «۱۴»]. [و قوله: وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ] «۱۵»، ...، -----

۱. دب، آج، لب، وز، فق، مر و. ۲. همه نسخه بدلها: اَلَّا بِاللَّهِ. ۳. دب، آج، لب، فق، مَب، مر بر. ۴. دب، مر: آن است، مَب: آن دانست. ۵. سوره هود (۱۱) آیه ۴۵. ۶. دب: مثل او، آج، لب، وز، فق او. [.....]. ۷. دب، آج، لب، فق، وز گفت. ۸. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵. ۹. دب، مَب، مر فرمود، آج، لب، فق، وز گفت. ۱۰. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۷. ۱۱. مَج، آج، لب، از او. ۱۲. سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱. ۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱. ۱۴. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۳. ۱۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۳، چاپ شعرانی (۲/۱) و قوله. صفحه ۴: وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَىٰ «۱»، ...، وَلَا تَقْرَبُوا مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيْكُمُ الْمَوْلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ «۷»، ...، و قوله تعالی: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجَابُ الْبَيْتِ «۸»، ...، چه مراد خدای به ظواهر اینکه آیات مفهوم «۹» نمی شود از تفصیل «۱۰» نماز و کیفیت آن و احوال زکات و کمیت آن و افعال حج و احکام آن تا شارع - علیه السَّلام - بیان نکند و تفصیل ندهد، ما را راه نباشد به آن و رخصت نباشد خوض کردن در آن جز به وحی از قبل خدای - جل جلاله - به شارع - علیه السَّلام - چه شرایع تبع مصالح بود و مصالح در اینکه باب جز خدای تعالی نداند. و قسمت «۱۱» چهارم آن بود که لفظش مشترک بود از میان دو معنی یا بیشتر، و هر یکی از آن روا بود که مراد بود، اینکه قسمت «۱۲» را متشابه خواند «۱۳»، حکم او آن بود که حمل کنند آن را بر احتمالات خود و آنچه ممکن بود که در لغت آن وجه محتمل بود آن را و دلیلی منع نکند از حملش بر آن وجه، و قطع نکنند بر مراد خدای تعالی اَلَّا به نصی از رسول - علیه السَّلام - یا از ائمه - علیهم السَّلام - که قول ایشان حجت باشد در دین، و هر گه که آیتی چنین بود که محتمل بود دو وجه را، و دلیلی پیدا شود که «۱۴» یک وجه نشاید که مراد خدای تعالی باشد، قطع توان کردن که آن وجه دیگر مراد خدای تعالی بود، و مثالهای اینکه در جایگاه خود در شرح آیات متشابه بیاید - ان شاء الله تعالی. -----

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۲، چاپ شعرانی (۳/۱) و قوله. ۲. اساس: ندارد، از مَج افزوده شد. ۳. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۲، و سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۴. ۴. مَج، آج، لب، وز، مر: سیوم، دب، فق، مَب: سیم. ۵. اساس: با خطی متفاوت از متن بدون. [.....]. ۶. دب، مَب، مر: مَفْصَلًا. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۴۳ و ۱۱۰، و سوره نساء (۴) آیه ۷۷، و سوره نور (۲۴) آیه ۵۶، و سوره مَزَّمَل (۷۳) آیه ۲۰. ۸. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. ۹. دب، آج، لب، فق، مَب، مر: معلوم. ۱۰. مَج، وز: تفسیر. ۱۱، ۱۲. دب، مَب، مر: قَسَم. ۱۳. همه نسخه بدلها: خوانند. ۱۴. دب، آج، لب، فق، مَب، مر جز. صفحه ۵: اکنون بدان که درست شده است به روایات صحیح که تعاطی تفسیر قرآن نشاید کرد «۱» و اقدام کردن بر بیان و شرح آن اَلَّا به اخبار و آثار از رسول - علیه السَّلام - و از ائمه حق چه قول ایشان نیز مسند باشد به «۲» رسول خدا - علیه و علی آلہ السَّلام - و به رأی خود تفسیر «۳» نشاید کردن «۴»، چه از طریق خاص و عام اینکه خبر روایت کرده اند که، رسول - علیه السَّلام - گفته است: من فسر القرآن برأیه و اصاب الحق فقد اخطأ، هر که تفسیر قرآن کند به رأی خود، و قول او به اتفاق موافق حق باشد، او مخطی است. فصل

در اقسام قرآن

بدان که اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست: «محکم» است و «متشابه»، و «ناسخ» و «منسوخ»، و «خاص» و «عام». حد «۵» «محکم»،

هر آن لفظی باشد که ظاهرش خبر دهنده بود از معنی بی اعتبار امری که ضم کنند به آن، چنان که مثالش گفته شد. و «متشابه» آن بود که مراد از ظاهر لفظ «۶» ندانند بی دلیلی، و الفاظ مشترک و محتمل را هم اینکه حکم بود، و برای آنش متشابه خوانند که مراد مشتبه باشد از آن چنان که خدای تعالی گفت: مَا فَرَطْتَ فِي جَنْبِ اللَّهِ (۷) ... و قوله: فَمَنْ وَجَّهَ اللَّهُ (۸) ...، وَ جَاءَ رَبُّكَ (۹) ...، و امثال اینکه. اَمَّا حَدِّ «ناسخ» و حقیقت او، هر دلیلی باشد شرعی که دلیل کند بر زوال مثل حکم ثابت به نص اول در مستقبل روزگار بر وجهی که اگر نه آن بودی ثابت بدی به نص اول با تراخیش (۱۰) از او. برای آن گفتیم دلیل شرعی، که اگر دلیل عقلی پیدا ————— ۱. مع، آج، لب، وز، مر: کردن. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر قول. ۳. مع، لب، فق قرآن. ۴. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر الا به نقل صحیح. ۵. همه نسخه بدلها: چه. ۶. مع، دب، آج، لب، مر: آن. [.....]. ۷. سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۱۱۵. ۹. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۱۰. دب: به اعتبار تراخیش. صفحه ۶ شود بر زوال مثل حکم ثابت به نص در مستقبل آن را نسخ نخوانند. نبینی که مکلف چون عاجز شود یا عقلش زایل شود، عبادات از او ساقط گردد به دلیل عقل، و آن را ناسخ نخوانند، و برای آن گفتیم که: به زوال مثل حکم، و نگفتیم بر زوال حکم، برای آن که اگر نفس به (۱) آنچه بدو امر کرده باشد منسوخ کند بدا باشد، و بدا بر خدای تعالی روا نبود. و برای آن گفتیم که: حکم باید که ثابت بود به نص شرعی، که آنچه به دلیل عقل ثابت شود، چون شرع آن را زایل کند، آن را نسخ نخوانند و نگویند حکم عقل را منسوخ بکرد. نبینی که «نماز» و «طواف» و «سعی» و مانند اینکه در عقل نیکو نیست، چون شرع آمد و تعبد کرد ما را به اینکه نگویند اینکه دلیل شرعی حکم عقل را منسوخ کرد. و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود از ادله، ناسخ نبود، و بود که محصی ص بود، نبینی که اگر گوید: «اقتلوا المشركين الا اليهود» اینکه تخصیص عموم باشد [۲-ر]، نسخ نباشد، و نسخ در امر و نهی شود و در خبری (۲) که تغیر (۳) بر وی روا بود یا متضمن بود معنی امر و نهی را. اکنون دخول نسخ در آیات قرآن بر سه وجه است: یکی آن (۴) که حکم منسوخ بود و تلاوت بر جای، چو آیت عده یک سال، فی قوله تعالی: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ (۵) ...، پس خدای تعالی اینکه عده یک سال (۶) به چهار ماه و ده روز منسوخ کرد، فی قوله: وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا (۷) ...، و چون آیت نجوی، فی قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ (۸) ...، چون (۹) آیت بیامد و مردم از رسول - علیه السلام - دور شدند و امیر المؤمنین - علیه السلام - ده درم به ده بار به صدقه داد و ملازمت کرد با رسول - علیه السلام - چنان که در جای خود بیاید - ان شاء الله تعالی - حق تعالی اینکه حکم (۱۰) منسوخ کرد بقوله ————— ۱. همه نسخه بدلها: ندارد. ۲. مع، آج، لب، فق، وز، مب: چیزی. ۳. مع، آج، لب، مر: تغیر، دب، مب: تفسیر. ۴. همه نسخه بدلها است. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۰. ۶. دب، مب، مر را، وز: یک ساله. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۴. ۸. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۲. ۹. آج، لب، فق، مب، مر اینکه. ۱۰. دب، مب، مر را. [.....] صفحه ۷ تعالی: أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُتَّكِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ (۱) ...، پس تلاوت برجاست و حکم منسوخ. و دوم آن است که: تلاوت منسوخ بود و حکم بر جای بر عکس قسمت اول، و آن آیت رجم زانی باشد که در اخبار و تفاسیر چنین است که، در سوره التور اینکه آیت بود که: الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ (۲) اذا زنيا فارجموهما البتة فانهما قضيا الشَّهْوَةَ جزاء بما كسبا نكالا - من الله و الله عزيز حكيم، اینکه آیت را تلاوت منسوخ است و حکم بر جای. و سه ام (۳) آن که: لفظ و حکم هر دو منسوخ باشد، چنان که در خبر آورده اند که در قرآن بود که: «ان عشر رضعات يحرم» ده رضعه حکم تحریم پدید آرد، آنگه آن را نسخ فرمود به پنج تا (۴) به پانزده رضعه - علی خلاف بین الفقهاء فيه. و استقصای کلام در نسخ و احکام او و بسط مسایل او از جمله اصول الفقه بود، و نه از (۵) شرط اینکه کتاب است (۶)، و اینکه مقدار برای آن گفته شد که در قرآن لفظ نسخ و آیات ناسخه و منسوخه هست، از اینکه مقدار چاره نباشد. و «منسوخ» آن بود که حکمش بگردانند، یا تلاوتش به تلاوت (۷) یا بدلیل ناسخ. اما «عام» لفظی بود صالح هر آن چیز را کثر آن جنس باشد، و آنکه از یکی به دو تعدی کند یا بالای آن، آن را عام خوانند. و «خاص»

آن باشد که متناول نبود الا یکی را معین از آن جنس، مثال اول: یا أَيُّهَا النَّاسُ «۸» ... و یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۹» ... و مثال دوم «۱۰»: یا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ «۱۱». اما آن که عموم را صیغتی مفرد باشد که خصوص را نشاید، و اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد یا نه چنین باشد، و خلاف در اینکه مسأله نزدیک سید مرتضی علم الهدی - قدس الله روحه - چنان است که عموم را صیغتی مفرد مخصوص نباشد که از او جز عموم ندانند، بل هر صیغتی که عموم را دعوی کردند، صالح باشد - -----

----- ۱. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۳. ۲. مر الشیخوخه. ۳. معج، آج، لب، وز: سیوم، دب، فق، مب، مر: سیم. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا. ۵. دب، آج، لب، فق: آن. ۶. دب، مب، مر: و آن شرط در اینکه کتاب گنجایش ندارد. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر آیه ناسخه. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۲۱، و نیز ۱۹ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۸ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۱۰. دب، مر: دویم. ۱۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۹. صفحه ۸: عموم را و خصوص را، و مشترک بود میان هر دو. و کلام در اینکه باب از جمله اصول الفقه باشد، اینکه جایگه احتمال نکند شرح آن دادن، چون به موضع حاجت رسیم بدو و آنچه لایق باشد در او گفته شود - ان شاء الله تعالی. فصل

در نامهای قرآن و معانی آن

بدان که: خدای تعالی اینکه کتاب را در قرآن به چند نام بر خواند: «قرآن» ش خواند و «فرقان» و «کتاب» و «ذکر» و «تنزیل» و «حدیث» و «موعظه» و «تذکره» و «حکم» و «ذکری» و «حکمت» و «حکیم» «مهیمن» و «شافی» و «هدی» و «هادی» و «صراط مستقیم» و «نور» و «حبل» و «رحمه» و «روح» و «قصص» و «حق» و «بیان» و «تبیان» و «بصائر» و «فصل» و «عصمه» و «مبارک» و «نجوم» و «مجید» و «عزیز» و «کریم» و «عظیم» و «سراج منیر» و «بشیر و نذیر» و «عجب» و «قیم» و «مبین» و «نعمه» و «علی» و ما هر یکی را بگوییم که کجاست «۱». اما «قرآن» فی قوله تعالی: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيَّ [بِئِي إِسْرَائِيلَ] «۲» ... و فی قوله: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ «۳» ... و امثال او بسیار است [۴]. مفسران خلاف «۵» کردند در معنی. عبد الله عباس می گوید: مصدر «قرأ یقرأ» است، چون: رجحان و نقصان و خسران. و معنی اُتباع بود، و معنی [۲-پ] تلاوت هم اینکه باشد برای آن که خواننده تتبع حروف می کند که «۶» حال خواندن. و قراءت و تلاوت به یک معنی باشد، و قتاده می گوید: اصل او «من قرأت الشی» اذا جمعت و ضمنت بعضه الی بعض، و اصل او از جمع باشد، چنان که عمرو بن کلثوم گفت ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجز فق: کجا گفت. ۲. سوره نمل (۲۷) آیه ۷۶. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. [.....] ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. آج، لب، فق، مب، مر: اختلاف. ۶. کذا: در اساس، دیگر نسخه بدلها: در. صفحه ۹: شعر: ذراعی عیطل ادماء بکر

هجان اللون لم تقرأ جینا ای لم تضم رحمها علی جنین، یعنی رحم خود بر هیچ بچه جمع نکرد، وصف شتری می کند که هرگز بار «۱» نگرفت. و بعضی دیگر گفتند: اشتقاق او «من قریت الماء فی الحوض» است و [قول] «۲» اول درست تر است و مرجع معنی در هر دو قول راجع بود با جمع. سفیان بن عیینه گفت: برای آن اینکه کتاب را قرآن خواند «۳» که در او معنی جمع است، نبینی که حروف جمع کرد که کلمه شد «۴»، و کلمات جمع کرد تا آیت شد «۵»، و آیات جمع کرد [تا] «۶» سوره شد «۷»، و سوره جمع کرد تا قرآن شد «۸». پس جمله و ابغاض آن از جمع خالی نیست چنان که می بینی. و قریش و اهل مکه اینکه کلمه به تخفیف همز گویند، و قراءت عبد الله کثیر بر اینکه است، و باقی «۹» عرب مهموز گویند بر اصل خود. امیا «فرقان» فی قوله تعالی: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ «۱۰» ... و در معنی اینکه خلاف کردند، بهری گفتند: برای آنش فرقان می خوانند که متفرق فرو «۱۱» - آمد، چنان که حق تعالی فرمود: وَ قَرَأْنَا فَرْقَانَهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ «۱۲» ...، قولی دیگر آن است که: برای آن که فرق کننده است از میان حق و باطل و حلال و حرام و وعد و وعید و مؤمن و کافر و غیر آن. عکرمه و سدی گفتند: برای آن که سبب نجات است. و

«فرقان»، به معنی نجات آمده است، فی قوله تعالی: وَ إِذِ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ ﴿۱۳﴾ ...، و فی قوله تعالی: إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ﴿۱۴﴾ ...، ای نجاه و مخرجا. و اینکه لفظ مصدر ----- ۱. همه نسخه بدلها بر. ۲، ۶. همه نسخه بدلها: خوانند. ۳. همه نسخه بدلها، بجز وز: باشد. ۴، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸، ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: باشد. ۹. مب، مر قراء. ۱۰. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱. ۱۱. فق، مب، مر: فرود. ۱۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۶. ۱۳. سوره بقره (۲) آیه ۵۳. ۱۴. سوره انفال (۸) آیه ۲۹. [.....] صفحه: ۱۰ است چون: سبحان و قربان و فصلان «۱»، و بیشتر در مصدر فعِل آید به تشدید «عین». امّا «کتاب» فی قوله تعالی: الْم ذَلِكِ الْكِتَابُ ﴿۲﴾ ... و اینکه لفظ نیز مصدر است، «کالقیام و الصیام» و گفته‌اند: «فعال» است به معنی «مفعول»، چون: «کتاب» حَجَّتْ که به معنی «محسوب» است و «لباس» که به معنی «ملبوس» است. و اینکه لفظ در قرآن و کلام عرب بر وجوه آمد «۳». به معنی «فرض» آید «۴»، فی قوله تعالی: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ ﴿۵﴾ ...، ای فرض علیکم. و «کتاب» حَجَّتْ باشد فی قوله تعالی: فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ ﴿۶﴾ ...، ای بحججتکم. و کتاب به معنی اجل آید «۷» فی قوله تعالی: وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿۸﴾، ای اجل. و «کتاب» به معنی حکم آید «۹» فی قول النبی - صلی الله علیه و سلم: سأقضى بینکم بکتاب الله، ای بحکم الله «۱۰»، قال الشاعر: و مال الولاء بالبلاء فملتم

و ما ذاک قال الله إذ هو یکتب ای یقضى و یحکم. و «کتاب» به معنی مکاتبت سید باشد بنده‌اش را «۱۱»، فی قوله تعالی: وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ ﴿۱۲﴾ ...، و اینکه مصدر «فاعل» باشد به معنی «مفاعله»، چون: جدال، و خصام، و قتال، به معنی «مجادله»، و «مقاتله»، و «مخاصمه» «۱۳». و اصل او جمع باشد، من قولهم: «کتبت البغلة اذا جمعت بین شفرتیها» «۱۴» بحلقه. و لشکر را «کتیبه» گویند «۱۵» از آن جا که مجتمع باشد. ----- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، «فصلان» در مآخذ لغت عرب به عنوان مصدر نیامده است، احتمال تحریف کلمه می‌رود، «فصلان» جمع فصیل است. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲. ۳. مب، مر: آمده است. ۴. مج، آج، لب، فق، وز: آمد، مب: آمده است. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. ۶. سوره صاف (۳۷) آیه ۱۵۷. ۷. مج، آج، لب، فق، وز: آمد، مب، مر: آمده است. ۸. سوره حجر (۱۵) آیه ۴. ۹. همه نسخه بدلها: آمد. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز دب و. ۱۱. آج، لب، فق، مب: باشد به بنده‌اش. ۱۲. سوره نور (۲۴) آیه ۳۳. ۱۳. مب باشد. ۱۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا صورت صحیح کلمه «شفریها» می‌باشد. [.....] ۱۵. همه نسخه بدلها، بجز دب: خوانند. صفحه: ۱۱ امّا «ذکر فی قوله تعالی: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ ﴿۱﴾ ...، و قوله: إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ ﴿۲﴾ ...، و اینکه را دو معنی باشد: یکی «یاد کرد» «۳»، یعنی خدای تعالی به اینکه قرآن یاد می‌دهد بندگان خود را آنچه خیر و صلاح ایشان در آن است. دوم آن که: معنی ذکر «شرف» باشد، کما قال تعالی: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ ﴿۴﴾ ...، ای شرف لک. امّا «تنزیل» فی قوله تعالی: تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۵﴾، و آن مصدر «نزل» باشد. امّا «حدیث» فی قوله تعالی: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ ﴿۶﴾ ...، و حدیث ضدّ قدیم باشد، من قولهم: کان ذلک دأبی قدیما و حدیثا. امّا «موعظه» فی قوله تعالی: قَدْ جَاءَ تَكْمُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ ﴿۷﴾ ...، و او مصدر و عظ باشد. امّا «تذکره» فی قوله تعالی: وَ إِنَّهُ لَتَذْکِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸﴾، و اینکه مصدر «ذکر» باشد. امّا «ذکر» فی قوله تعالی: وَ ذُكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۹﴾، و اینکه نیز مصدر «ذکر» باشد. امّا «حکم» فی قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا ﴿۱۰﴾. و امّا «حکمت» فی قوله تعالی: حِكْمَةٌ بِالْعَظْمِ ﴿۱۱﴾ ...، و قوله تعالی: وَ اذْکُرْ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ ﴿۱۲﴾. امّا «حکیم» فی قوله تعالی: یس، وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۱۳﴾. امّا «مهیم» فی قوله تعالی: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ [بِالْحَقِّ] ﴿۱۴﴾ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ ﴿۱۵﴾ ...، ای حفیظا، و قیل: أمینا. ----- ۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۰. ۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۹. ۳. مب، مر: یاد کردن. ۴. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴. ۵. سوره واقعه (۵۶) آیه ۸۰، و سوره حاقّه (۶۹) آیه ۴۳. ۶. سوره زمر (۳۹) آیه ۲۳. ۷. سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. ۸. سوره حاقّه (۶۹) آیه ۴۸. ۹. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۵. ۱۰. سوره رعد (۱۳) آیه

۳۷. ۱۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۵. ۱۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۴. ۱۳. سوره یس (۳۶) آیه ۱ و ۲. [.....] ۱۴. اساس: ندارد، از قرآن مجید افزوده شد. ۱۵. سوره مائده (۵) آیه ۴۸. صفحه: ۱۲. امّا «شفاء» فی قوله تعالی: وَ نَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ (۱) ...، و فی قوله - عزّ و جل: وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِی الصُّدُورِ (۲) ...، و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که به برکت او بیماران [۳-ر] شفا یابند، و دوم (۳) آن که دل‌های بیمار (۴) به بیان او از شک (۵) و نفاق شفا یابد (۶) چون در اینکه کتاب تأمل کند (۷)، نبینی که خدای تعالی شک دل منافقان را بیماری می‌خواند آن جا که می‌گوید: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (۸) ...، آن را که بر دارنده شک بود، شفا خواند (۹). امّا «هدی» فی قوله تعالی: هُدًی لِّلْمُتَّقِينَ (۱۰)، ای بیان و لطف. امّا «هادی» فی قوله: يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ (۱۱). امّا «صراط مستقیم» فی قوله تعالی: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۲)، مراد قرآن است به قول ابن مسعود - رضی الله عنه. امّا «نور» فی قوله تعالی: وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ (۱۳) ...، برای آتش نور خواند که به او راه برند در ظلمات شک و شرک، چنان که به نور راه برند در ظلمات شب. امّا «جبل» فی قوله تعالی: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا (۱۴) ...، برای آتش جبل خواند که هر (۱۵) که دست در او زند (۱۶) از غرق نجات یابد (۱۷). امّا «رحمه» فی قوله تعالی: وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۱۸)، یعنی رحمه (۱۹) من الله تعالی. -----

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۲. ۲، ۱۸. سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. ۳. آج، لب، مب، مر: دیگر. ۴. مب، مر: بیماران. ۵. مب، مر: شرک. ۶. مج، مب، وز: یابند. ۷. مب، مر: کنند. ۸. سوره بقره (۲) آیه ۱۰. ۹. اساس: خواهد، به قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۲. ۱۱. سوره جن (۷۲) آیه ۲. ۱۲. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶. [.....] ۱۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. ۱۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. ۱۵. مج، آج، لب، فق، وز، مر: کسی. ۱۶. مج، آج، وز، مب، مر و بدو تمسک کند، فق و تمسک کند. ۱۷. دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها چنان که آن کس که دست در رسن زند از غرق نجات یابد. ۱۹. دب: ندارد، دیگر نسخه بدلها: نعمه. صفحه: ۱۳. امّا «روح» فی قوله تعالی: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا (۱) ...، برای آتش «روح» خواند که، قوام اسلام بدوست، چنان که، قوام تن به روح باشد. امّا «قصه» (۲) فی قوله تعالی: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ (۳) ...، و اصل کلمه، «من قصه اثره اذا اتبعه» بود. امّا «حق» فی قوله تعالی: وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۴)، برای آتش حق خواند که درست و حقیقت است، من قولهم: حق الامر، ای صح و ثبت. و قولی دیگر آن که، حق ضد باطل بود، و چون ضد باطل بود، محیل و مزیل باطل بود، چنان که گفت: بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (۵) ...، ای ذاهب زائل. امّا «بیان» (۶): هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ (۷). امّا «تبیان» فی قوله تعالی: وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ (۸) ...، و اینکه کلمه مصدر «بین» باشد. امّا «بصائر» فی قوله تعالی: هَذَا بَصَائِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ (۹) ...، و «بصائر» جمع بصیرت باشد برای آن که بدو مستبصر شوند. امّا «فصل» فی قوله تعالی: إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۰)، ای فاصل (۱۱) بین الحق و الباطل. امّا «مبارک» فی قوله تعالی: وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ (۱۲). امّا «نجوم» (۱۳): فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (۱۴)، برای آتش نجوم خواند که نجم نجم فرو آمد (۱۵)، آیت از پس آیت و سورت از پس سورت. امّا «مجید» فی قوله تعالی (۱۶): ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱۷)، ای الشریف. -----

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲. ۲. مب، مر: قصص. ۳. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳. ۴. سوره حاقه (۶۹) آیه ۵۱. ۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۸. ۶. مر بقوله تعالی. ۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۸. ۸. سوره نحل (۱۶) آیه ۸۹. [.....] ۹. سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۳. ۱۰. سوره طارق (۸۶) آیه ۱۳. ۱۱. همه نسخه بدلها فارق. ۱۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۵۰. ۱۳. آج، لب، مب، مر فی قوله تعالی. ۱۴. سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۵. ۱۵. فق، مب، مر: فرود آمد. ۱۶. مج، دب، وز: ففی قوله، آج، لب، فق: بقوله، مب، مر: فی قوله. ۱۷. سوره ق (۵۰) آیه ۱. صفحه: ۱۴. امّا «عزیز» (۱)، قوله تعالی: وَ إِنَّهُ لِكِتَابٌ عَزِيزٌ (۲) ...، و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که گرامی است، و دوم آن که غالب است، من قولهم: «من عزّ بزّ ای (۳) من غلب سلب»، یعنی صعب است و ممتنع بر آنان که خواستند که معارضتش کنند (۴)، و معنی سیوم (۵) آن بود که مثل اینکه (۶) نیابند. امّا «کریم» (۷): إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (۸). امّا «عظیم» (۹): وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۱۰). امّا «بشیر و نذیر»، فی قوله - جلّ و عزّ: بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ (۱۱) - الایه. امّا

«قیم» (۱۲): وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قِيمًا (۱۳). اَمَا «نعمه»، فی قوله - جلّ و عزّ: وَ اَمَّا يَنْعَمِ بِهِ رَبُّكَ فَحَدِّثْ (۱۴). اَمَّا «مبین» فی قوله - عزّ و علا: الرّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱۵). اَمَّا «علی»، فی قوله تعالی: وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَمَدِينًا لَعَلِّيُّ حَكِيمٌ (۱۶). قدیم - جلّ جلاله - از عظم شأن قرآن و کثرت منافع خلق در او اینکه کتاب را به چندین (۱۷) نامهای (۱۸) شریف بر خوانند تا تنبیه باشد خلقان را به (۱۹) رفعت و منزلت و ----- ۱. مج، دب، وز فقی، آج، لب، فق، مب، مر فی. ۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۱. ۳. آج، لب، فق: و. ۴. مج، دب، آج، لب، فق معارضه ایش آرند، وز: معارضه پیش آرند. ۵. فق، مب: سیم. [.....] ۶. همه نسخه بدلها: مثلش. ۷. آج فی قوله، مب، مر بقوله تعالی. ۸. سوره واقعه (۵۶) آیه ۷۷. ۹. مج، دب، وز فقی قوله: آج، لب، فق، مب، مر فی قوله تعالی. ۱۰. سوره حجر (۱۵) آیه ۸۷. پس از بیان اینکه مطلب - به حسب ظاهر و مطابق روال کلام - تعبیر «سراج منیر» به عنوان نامی از نامهای قرآن مجید و استشهاد مفسر به آیه: وَ دَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ يَازِنُهٗ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا [سوره احزاب (۳۳) ۴۶] باید می آمد، لکن اینکه معنی در اساس و همه نسخه بدلها نیست. ۱۱. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴. ۱۲. مب، مر بقوله تعالی. ۱۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱ و ۲. ۱۴. سوره ضحی (۹۳) آیه ۱۱. ۱۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱. ۱۶. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴. ۱۷. همه نسخه بدلها: به چند. ۱۸. مب، مر: نام. ۱۹. مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر، وز: و. [.....] صفحه: ۱۵ جلالت قدر او.

در معنی سورت و آیت و کلمت و حرف

بدان که سورت را معنی منزلت بود از منازل شرف، و دلیل بر اینکه قول نابغه است - شعر: ألم تر أن الله أعطاك سورة

تری کلّ ملک دونها يتذبذب ای منزلة من منازل الشرف. و باره شهر را از آن سور خوانند که بلند و مرتفع بود، اینکه قول آن کس باشد که «سورة» بی همزه گوید. اَمَا «۱» آن که مهموز گوید، اصل او «من سور الماء» باشد، و آن بقیه آب بود در آبدان. و عرب گوید: «أسارت فی الاناء»، اذا بقیة «۲» فیه شیئا «۳»، و قال الاعشى ثعلبه - شعر: فبانت و قد أسارت فی الفؤا

د صدعا علی نایها مستطیرا اَمَا «آیت»، علامت باشد، من قولهم: «آیه کذا و کذا»، ای علامته. و از اینکه جاست آنچه «۴» خدای تعالی حکایت کرد از عیسی - علیه السلام - در ذکر مائده: تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِّنْكَ «۵». ... ای علامه لاجابه دعائنا. و «آیت»، به معنی رسالت باشد، چنان که کعب بن زهیر گفت - شعر: الا أبلغا هذا المعرّض آیه

أيقظان قال القول أم قال ذا حلم [۳- پ] ای رساله. و معنی دگر آیت را «۶» «جماعت» باشد، چنان که گویند: «خرج القوم بآيتهم»، ای بجماعتهم. و آیتی از قرآن جمله کلمات و حروف باشد متصل تا به ----- ۱. مج، آج، لب، فق، مب، مر: فامّا. ۲. دب، فق، مب، مر: بقیة. ۳. آج، لب، فق، مب و آن بقیه آب بود، مر و آن بقیه بود. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آن که، مب، مر: که. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۴. ۶. مب، مر: و آیه را یک معنی دیگر. صفحه: ۱۶ انقطاع معنی. و «آیت» عجیبه باشد، من قولهم: «فلان آیه فی کذا»، ای اعجوبه. و «کلمه»، لفظی باشد موضوع که دلیل معنی کند به وضع، و جمعش کلمات و کلم بود. و از حرف «۱» دو چیز مفهوم باشد: یکی حروف هجا، چون: «۲»، ب، ت، ث، و دیگر حرف «۳»، در مواضع اهل نحو، و هو ما جاء لمعنی «۴»، لیس باسم و لا- فعل، نحو: «هل» و «بل» و «قد». بدان که سورتها قرآن «۵»، هر چند سورت را نامی است مخصوص، و آن جمله در خبری «۶» جامع است. واثله بن الاسقع روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: ۷ اعطيت مکان التوریه السبع الطوال و اعطيت مکان الانجیل المثنی و فضلت بالمفصل. رسول - علیه الصلوة و السلام - گفت که: مرا به جای توریت، اینکه هفت سوره دراز دادند: یعنی «البقره» و «آل عمران»، و «النساء»،

و «المائدة»، و «الانعام»، و «الاعراف»، و «الانفال» (۸)، و «التوبة». و به جای زبور، مرا مائین دادند، یعنی سورت‌هایی که [کما بیش] رسول ما «۹» صد آیت است، چون «رسول ما» (۱۰): «یونس»، و «هود»، و «یوسف»، و «بنی اسرائیل» و «کهف» و مانند آن. و به جای انجیل، مرا «مثنی» دادند، یعنی «رسول ما» (۱۱) سورت‌هایی که زیر صد آیت «رسول ما» (۱۲) است. و برای آتش «مثنی» گویند «رسول ما» (۱۳) که ثوانی مئین است، و روا بود که برای آتش مثنی گویند «رسول ما» (۱۴) که اینکه سورت‌ها مضاف با مائین دو باشد، آنکه هر دو بهم دوم «سبع طوال» باشد. و حسن بصری گفته است: مراد به «مثنی»، فاتحة الكتاب است، و اینکه -----
 ۱. مر: حروف. ۲. مج، آج، لب، فق، وز: الف. ۳. مب: حروف. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمعنی. ۵. همه نسخه بدلها را. ۶. مج: چیزی. ۷. اساس و دیگر نسخه بدلها: المائین. ۸. مج، دب، وز: ندارد، که بر متن راجح می‌نماید. [.....]. ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۰. همه نسخه بدلها انفال. ۱۱. مج، دب، آج، لب، فق، مر اینکه. ۱۲. مج، وز: که فرود مائین. ۱۳. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: خواند، دب: خوانند. ۱۴. همه نسخه بدلها: خواند. صفحه: ۱۷ در اخبار ما هست. و گفت: مرا تفضیل دادند به مفضل، یعنی در برابر اینکه هیچ پیغمبر صاحب کتاب را چیزی ندادند. مفسران خلاف کردند در مفضیل. گروهی گفتند: از سوره محمّد - صلی الله علیه و آله و سلم - تا به آخر قرآن مفضل است، و گروهی گفتند: از سوره «ق» تا به آخر قرآن. و عبد الله عباس گفت: از سوره و الضحی تا به آخر قرآن. و گفتند: برای آتش مفضل خوانند «رسول ما» (۱) که فصل بسیار باید کردن از میان «رسول ما» (۲) دو سوره بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. و بعضی دیگر گفتند: برای آن که فصل باید کردن از میان هر دو سوره به تکبیری، و اینکه قراءت ابن کثیر است، و شاعر اینکه را نظم کرد در چند بیت، گفت - شعر: حلفت بالسبع اللواتی طوّلت

و بمئین بعدها قد أمّیت «رسول ما» (۳) و بالمثنی ثبیت فکرت

و بالطوا سین الّتی قد ثلّثت و بالحوامیم الّتی قد سبعت

و بالمفضل اللواتی فصلت

در ثواب خواننده قرآن

شهر بن حوشب روایت کند از ابو هریره از «رسول ما» (۴) رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که او گفت: فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه، گفت: فضل قرآن بر دیگر کلامها چنان است که فضل خدای تعالی بر خلقانش «رسول ما» (۵). دیگر انس مالک روایت کند از رسول - صلی الله علیه و آله [رسول ما] (۶) و سلم - که گفت: القرآن غنی لا غنی دونه و لا فقر بعده، گفت: قرآن توانگری است که بالای آن توانگری نیست و ----- ۱. مج: خواند. ۲. مج، آج، لب هر. ۳. اساس، آج، لب، فق، وز، مب، مر: امیت، با توجه به مج تصحیح شد. ۴. اساس: که، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز خبر. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۱۸ پس از آن درویشی نیست. خبری دیگر، عبد الله مسعود روایت کند از رسول - صلی الله علیه و آله [رسول ما] (۱) و سلم - که گفت: رسول ما «۲» انّ هذا القرآن هو مادبۀ الله فتعلموا مادبته ما استطعتم، انّ هذا القرآن هو حبل الله المتین و هو التور المبین و الشفاء النافع، فاقرؤه فان الله - عزّ و جل - یا جرکم علی تلاوته بكلّ حرف عشر حسنات اما انّی لا اقول «الم» حرف «لکن» «الف» و «لام» و «میم» ثلاثون حسنة، گفت: اینکه قرآن مهمانی «رسول ما» (۳) خداست، بیاموزید از مهمانی خدای تعالی «رسول ما» (۴) چندان که توانی «رسول ما» (۵)، اینکه قرآن حبل

خداست و نوری روشن است و شفای سودمند، بخوانید که خدای تعالی شما را مزد دهد بر هر حرفی ده حسنه نمی گویم (رسول ما «۶» «الم» یک حرف است و لکن سه حرف است، تا ثوابش سی حسنه بود (رسول ما «۷»). ابو الدرداء، روایت می کند از رسول - صلی الله علیه و [آله] (رسول ما «۸») و سلم - که گفت: رسول ما «۹» القرآن افضل کل شیء دون الله تعالی فمن و قر القرآن فقد و قر الله و من لم یقر القرآن فقد استخف بحرمه الله تعالی، حرمه القرآن علی الله تعالی کحرمه الوالد علی ولده، گفت: قرآن فاضلترین (رسول ما «۱۰») همه چیز است فرود خدای تعالی، هر که قرآن را حرمت دارد، خدای - عز و جل - را حرمت داشته باشد، و هر که حرمت قرآن ندارد، استخفاف کرده باشد به حرمت خدای تعالی. حرمت قرآن بر خدای تعالی، چون حرمت پدر است بر فرزند. خبر دیگر [۴- ر]، ابو امامه روایت کند از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که او [گفت] (رسول ما «۱۱»): «هر که او ثلثی (رسول ما «۱۲») از قرآن بخواند، چنان بود که او را ثلثی (رسول ما «۱۳») نبوت داده

 --- ۱، ۸. اساس: ندارد، از دب افزوده شد. ۲. دب واحد. [.....] ۳. اساس: مهمان، با توجه به معج و ترجمه مجدد کلمه «مأدبه» در عبارت آتی تصحیح شد، دب: میهمانی. ۴. مب، مر: میهمانی خدای را. ۵. توانی / توانید. ۶. مب، مر که. ۷. معج، آج، لب، فق، وز، مر خبر آخر، دب، مب خبر دیگر. ۹. مب، مر: الله. ۱۰. مب، مر: فاضلتر از. ۱۱. اساس: ندارد، به قیاس با نسخه معج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۱۲. معج، آج، لب، مب، مر: سه یکی، فق، وز: سیکی / سه یکی. ۱۳. همه نسخه بدلها از. صفحه: ۱۹ باشند، و هر که دو بهری (رسول ما «۱») بخواند چنان باشد که او را دو بهره از نبوت داده باشند، و هر که همه قرآن بخواند چنان باشد که او را همه نبوت داده باشند. آنگه (رسول ما «۲») گویند: رسول ما «۳» اقرء و ارق «بکل آیه درجه»، می خوان و بر می شوبه هر آیتی درجه ای (رسول ما «۴») در بهشت (رسول ما «۵») تا آنچه با او باشد از قرآن برسد (رسول ما «۶»). آنگه (رسول ما «۷») گویند: اقبض فقبض، هابگیر (رسول ما «۸») او هابگیر (رسول ما «۹»). [بار دیگرش گویند: اقبض فقبض، هابگیر، او هابگیر] (رسول ما «۱۰»)، آنگاه او را گویند (رسول ما «۱۱»)، دانی که در دست چه داری! گوید: نه؟ فاذا فی یده الیمنی الخلد و فی الاخری النعیم، که (رسول ما «۱۲») نگاه کند، در دست راست بهشت خلد دارد، و در دست چپ بهشت نعیم. خبری دیگر (رسول ما «۱۳»)، بعضی زنان رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت کنند که (رسول ما «۱۴») گفت: ۱۵ «۱۶» ۱۷ حملة القرآن هم المحفوفون برحمة الله تعالی الملبسون بنور الله المعلمون کلام الله من عاداهم فقد عادی الله و من والاهم فقد والی الله. یقول الله - تعالی: یا حملة القرآن تحبوا «الی الله تعالی بتوقیر کتابه یزدکم حبا و یحببکم» الی خلقه، یدفع عن مستمع القرآن شرّ الدنیا و یدفع عن تالی القرآن بلوی الآخرة و لمستمع آیه من کتاب الله تعالی خیر من ثیر ذهبا و لتالی آیه من کتاب الله تعالی خیر ممّا تحت العرش الی تخوم الارض السفلی، گفت رسول - صلی الله علیه و علی

 ۱. معج، دب، آج، لب، فق: دو بهر از قرآن بر، وز: دو بهری از قرآن بر، مب، مر: دو ثلث از قرآن بر. ۲. مر او را. ۳. اساس، معج، لب، مب، مر: و ارقا، دب: و ارتقا، با توجه به آج تصحیح شد. ۴. دب و به هر درجه ای. [.....] ۵. معج، دب، فق، وز بر بالا می شود، مب، مر بالاتر می رود. ۶. مب، مر: تمام شود. ۷. مب، مر با او. ۸. معج، فق، وز: هابگیر، دب، آج، لب: فراگیر، مب، مر: بگیری. ۹. مب، مر: پس بگیرد. ۱۰. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۱۱. مب هیچ، مر که هیچ. ۱۲. مب، مر: چون. ۱۳. معج، دب، آج، لب، فق، وز: آخر. ۱۴. معج، دب، وز رسول - علیه السلام. ۱۵. همه نسخه بدلها: نور. ۱۶. دب، فق، مب، مر: تحبوا. ۱۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یحببکم. صفحه: ۲۰ آله و سلم «۱»: حاملان قرآن «۲» گرد بر گرد ایشان رحمت خدای تعالی گرفته بود، و لباس ایشان نور خدای تعالی بود، و آموختگان کلام خدای تعالی باشند، دشمن ایشان دشمن خدای بود، و دوست ایشان دوست خدای بود. خدای تعالی ایشان را گوید: ای حاملان قرآن؟ دوستی کنی «۳» با من به حرمت داشت «۴» شما کتاب مرا، من «۵» دوستی شما بیفزایم و شما را دوست داشته گردانم به خلقان خود. آنگه گفت: از شنونده قرآن شرّ دنیا بگردانند، و از خواننده قرآن بلای آخرت بگردانند، و شنونده آیتی را از قرآن به قیامت ثواب بیشتر از کوه ثیر و بهتر زر بدهند، و خواننده آیتی از قرآن «۶» ثواب بیشتر بود که از زیر عرش تا به «۷» هفتم زمین. خبری دیگر «۸»، ابو سعید خدری روایت کند از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که گفت:

روز قیامت منبرهایی از نور بنهند و نزدیک هر منبری شتری از شتران بهشت بدارند، آنکه منادی از قبل ربّ العزّه ندا کند «۹»: کجااند حاملان کتاب خدای تعالی! بر اینکه منبرهای نور نشینی «۱۰» که شما را ترسی و اندوهی نیست تا خدای تعالی حساب خلقان بکند «۱۱». آنکه ایشان را بر آن شتران نشانند و به بهشت برند. خبری دیگر: سلیل روایت کند از رسول-صلی الله علیه و آله و سلم «۱۲»- که گفت: هر که قرآن از دفتر «۱۳» بر خواند، خدای تعالی عذاب مادر و پدرش تخفیف کند، و اگر چه مشرک بوده باشند. و هر که قرآن از بر خواند «۱۴» و گمان برد که خدای تعالی او را بیامزد، او از جمله مستهزیان باشد به آیات خدای تعالی. و حامل کتاب خدای ----- ۱، ۹. همه نسخه بدلها که. [.....] ۲. همه نسخه بدلها را. ۳. کنی / کنید. ۴. مب: حرمت داشتن. ۵. همه نسخه بدلها: مرا تا من در. ۶. مج: آیتی را از قرآن به قیامت. ۷. همه نسخه بدلها زیر. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز: خبر آخر. ۱۰. نشینی / نشینید. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب: از حساب خلقان فارغ شود. ۱۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر شنیدم. ۱۳. اساس: کلمه «دفتر» را تغییر داده، با خطی متفاوت از متن به صورت «روی کتاب» نوشته است، مب، مر: از روی دفتر. ۱۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: از بر بر خواند، مب مر: از حفظ بخواند. صفحه: ۲۱ تعالی را در بیت المال هر سال دویت دینار هست، اگر بمیرد «۱» او را دینی باشد، خدای تعالی از آن مال قضای دین او بکند. خبری دیگر، معاذ جبل روایت کند که در سفری با رسول-علیه الصلاة و السّلام- بودم، گفتم: یا رسول الله؟ ما را حدیثی کن که ما را در آن نفعی باشد. گفت: ان اردتم عیش السّعداء و موت الشّهداء و النّجاة یوم الحشر و الظّل یوم الحرور و الهدی یوم الضّلاله فادرسوا القرآن فانه کلام الرّحمن و حرز من الشّیطان و رجحان فی المیزان، گفت: اگر خواهی «۲» که زندگانی شما زندگانی سعیدان باشد، و مرگ شما مرگ شهیدان باشد، و نجات یابی «۳» روز قیامت، و سایه یابی «۴» روز گرما، و راه یابی «۵» روز گمراهی، درس قرآن کنی «۶» که آن کلام خدای رحمن است، و حرز و نگهداشت از شیطان است، و سنگی «۷» ترازو و میزان است. خبری دیگر، حارث اعور همدانی روایت کرد از امیر المؤمنین علی-علیه السّلام- که او گفت: یک روز رسول-صلی الله علیه و آله و سلم- ذکر فتنه می کرد. ما گفتیم: یا رسول الله؟ خلاص از آن «۸» به چه باشد! گفت: به کتاب خدای تعالی که در او خبر آنان است که پیش از شما بودند، و خبر آنان است که از پس شما باشند، و حکم آنچه در میان شما می رود، آن فصل است نه هزل است، هیچ جناب نباشد که قرآن «۹» را رها کند، و الاّ خدای تعالی پشت او بشکند [۴-پ]، و هر که بجز قرآن طلب هدایت کند، گمراه شود «۱۰»، او حبل متین «۱۱» است، و ذکر حکیم است، و صراط مستقیم است، آن است که به زمانها پوشیده نشود، و هواها او را کژ «۱۲» نکنند، و از بسیار «۱۳» خواندن کهن نشود، علما از او سیر نشوند و به عجایب او نرسند «۱۴»، آن است که «۱۵» جتّیان -----

۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز و. ۲. خواهی / خواهید. [.....] ۳، ۴، ۵. یابی / یابید. ۶. کنی / کنید. ۷. آج، لب، فق: سنگینی، مج، دب، آج، لب، فق، وز در. ۸. مب، مر: خلاصی از آن فتنه. ۹. همه نسخه بدلها: آن. ۱۰. مب، مر که. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: حبل المتین. ۱۲. دب: کج. ۱۳. مب، مر: بسیاری. ۱۴. مج، وز: و عجایب او و او بنرسد، دب، آج، لب، فق: و عجایب او بنرسد، مب، مر: و عجایب او آخر نشود. ۱۵. دب: و نیز آن است که چون، دیگر نسخه بدلها چون. صفحه: ۲۲ بشنیدند، گفتند: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا «۱»، هر که آن گوید «۲» راست گوید، و هر که به آن حکم کند عادل باشد، و هر که دست در او آویزد، هدایت کند بر ره راست، خذها یا اعور، [اینکه حدیث بستان ای اعور] «۳».

در فضل علم قرآن و رغبت در وی

ابو عبد الرّحمن السّلمی روایت کند از قراء صحابه چون عثمان عفّان و عبد الله مسعود و ابی کعب «۴» گفتند: رسول-علیه السّلام [از قرآن] «۵» ده آیت بر ما گرفتی، از آن در نگذشتی تا ما را علم آن معلوم نکردی، و جمله «۶» آنچه در او به کار بایستی تا ما چون قرآن تمام بگرفتیم، علم قرآن تمام دانستیم. عبد الله عباس می گوید: هر که قرآن خواند و تفسیرش نداند، بمنزلت اعرایی باشد که

نداند که چه می‌خواند. حسن بصری گفت: و الله که خدای تعالی هیچ آیت نفرستاد و الا خواست تا علم آن بدانند و معنی آن، و آن که چرا آمد و در چه سبب آمد. ابو سعید رملی گوید: ما در مکه نزدیک فضیل عیاض آمدیم و گفتیم: ما را حدیثی املا کن؟ گفت: کلام خدای ضایع کرده‌اید و آمده‌اید تا حدیث فضیل شنوید «۷»؟ اگر با کتاب خدای فرع «۸» کنید «۹»، همه شفا در آن یابید «۱۰». گفتیم: ما قرآن بیاموخته‌ایم. گفت: یا «۱۱» سبحان الله؟ در علم قرآن عمرهای شما و فرزندان شما و -----
 ۱. سوره جن (۷۲) آیه ۱. ۲. مب، مر: با او گوید. ۳، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز رحمه الله عليهم، مب، مر و غیره. ۶. فق آن. ۷. مج: شنوی / شنوید، مب، مر: بشنوید. ۸. چاپ شعرانی (۱) / ۱۳): فراغ. ۹. مج: کنی / کنید. ۱۰. مج: یابی / یابید. ۱۱. مب، مر: ای. صفحه: ۲۳ فرزندان فرزندان شما مستغرق باید شود «۱». ما گفتیم: چگونه! گفت: شما قرآن ندانید «۲» تا تفسیر و معنی و اعرابش ندانید «۳»، و محکم و متشابه و حلال و حرام و ناسخ و منسوخش ندانید، و اگر به اینکه مشغول شوید از کلام فضیل و جز فضیل مستغنی گردید. آنکه گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، ... یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِی الصُّدُورِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ «۴». از سفیان ثوری شنیدند که می‌گفت که: آه؟ که ما عمر خود در ظهار و ایلاء صرف کردیم، و کتاب خدای تعالی با پس پشت انداختیم، ما فردا پیش خدای تعالی چه حجت آریم؟

در معنی تفسیر و تأویل

ابن درید گفت: اصل اینکه [کلمه] «۵» از «تفسره» است، و آن آب بیمار باشد که بر طیب عرضه کنند تا در او نگرده «۶» و دستور خود سازد تا به علت بیمار راه برد، چنان که طیب به نظر در آن «۷» کشف کند از حال بیمار، مفسر کشف کند از شأن آیت و قصه و معنی و سبب نزول او «۸». و ثعلب «۹» گفت: اصل او من «فسرت الفرس اذا ركضتها محصورة لينطلق حصرها»، اصل او آن باشد که اسب شکم گرفته بتازی تا بستگی اش گشاده شود، و معنی او نیز راجع بود با کشف. و ابو حامد الخارزنجی گفت: اینکه کلمه مقلوب است از «سفر»، چون: «جذب» -----
 ۱. فق، مب، مر: شونند. ۲، ۳. مج: ندانی ندانید. ۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۵۷. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. آج، لب، فق: تا در آن در نگرده. ۷. همه نسخه بدلها آب. ۸. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: آیت. [.....] ۹. مب، مر: تغلیه. صفحه: ۲۴ و جید، و «ضب و بض». و اصل «سفر» هم کشف بود، «سفرت المرأة» آن باشد که رو «۱» باز گشاید، و «اسفر الصبیح» آن باشد که صبح روشن شد. اما «تأویل» صرف آیت باشد با معنی که محتمل باشد آن را موافق ادله و قراین، و اصل او از «اول» باشد و آن رجوع بود، یقال: اولته فال «۲»، ای صرّفته فانصرف. و گفته‌اند: اصل او از «ایالت» بود و آن سیاست باشد، یقول العرب: لنا و ایل علینا، ای سسنا و ساسنا غیرنا. پس مأول آیت سائس او باشد و عالم به آن که به جای خود بنهد. و فرق از میان تفسیر و تأویل آن است که تفسیر، علم سبب نزول آیت باشد و علم به مراد خدای تعالی، از «۳» لفظ تعاطی آن توان کردن الا از سماع و آثار، و تأویل چون کسی عالم باشد به لغت عرب و علم اصول را متقن باشد، او را بود که حمل کند آیت را بر احتمالات لغت چون قدحی «۴» نخواهد کردن در اصول و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الا به دلیل. اینکه جمله‌ای است از مقدمات تفسیر که لا بد باشد از شناختن او پیش از آن که خوض کند «۵» در وی. و پس از اینکه ابتدا کنیم به فاتحه کتاب - بتوفیق الله و حسن «۶» معونته.

الاستعاده

بدان که «۷»: از جمله حقوق و اوامر خدای تعالی ما را در حق قرآن یکی استعادت است، من قوله تعالی: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ «۸». بعضی گفتند: اینکه امر واجب است، و آن اصحاب ظاهراند [۵-۵] و درست آن است که اینکه امر

سنت است. ----- ۱. دب: روی بروی، مب: روزی. ۲. آج، لب: فتأول. ۳. همه نسخه بدلها آن. ۴. چاپ شعرانی (۱۴/۱) قطع. ۵. آج، لب، فق، وز، مر: کنند. ۶. آج، لب، فق توفیقه و. ۷. مب، مر یکی. ۸. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۸. صفحه: ۲۵ اما کیفیت آن که چگونه باید گفتن، بعضی گفتند، باید گفتن: «استعید بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم»، موافقت لفظ کتاب را، اما اخبار بر اینکه آمده است که: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم، و معنی آن است که پناه با خدای می‌دهم از دیو ملعون. و «عوذ» و «عیاذ»، پناه دادن «۱» باشد و «استعاذت»، پناه جستن باشد، قال الشاعر - شعر: و المؤمن العائذات الطير يمسحها

رکبان مکة بین الغیل و السیند و در «شیطان» دو قول گفته‌اند: یکی آن که «فیعال» باشد، من شطن اذا بعد، یعنی از خیر دور است. و قول دوم «۲» آن که: «فعلان» باشد، من شاط یشیط اذا غضب و خف-فیه، و «۳» قول اول «نون»، لام الفعل باشد و «یا» زیاده، و بر قول دوم «۴»، «نون» زیاده باشد و «یا» عین الفعل. و اما «رجیم» فعیل باشد به معنی مفعول، چون: «قتیل» و «خصیب» و «رهین» و اینکه دو معنی دارد: یکی آن که مرجوم است من قبل الله بالشهب، اینکه ستاره‌ها که در آسمان «۵» کشیده می‌شود که رجم شیاطین است، كما قال تعالى: وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ «۶»...، و قوله تعالى: فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَاقِبٌ «۷» و جز اینکه آیات. پس شیطان مرجوم است، یعنی مرمی است، و الرجم الرمی، و منه الرجم فی الزنا الرمی بالحجارة. و معنی دگر آن است که: مرجوم، ای مقذوف من الله تعالى باللعة، من «۸» قوله: وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ «۹». اکنون طرفی «۱۰» اخبار که آمده است در «۱۱» فضل استعاذه گفته شود: روایت است از عبد الله عباس که او گفت: اول آیتی که آمد یا اول چیزی که جبرئیل - علیه السلام - رسول را - علیه السلام - فرمود در باب قرآن استعاذه بود، گفت: یا ----- ۱. با توجه به معنی «عوذ» و «عیاذ» می‌توان «پناه دادن» را به معنی لازم گرفت، یعنی «پناه دادن» و «پناه گرفتن». ۲. مب: دویم. ۳. همه نسخه بدلها: بر. ۴. دب، مب، مر: دویم. ۵. معج، دب، آج، لب، فق، وزها. [.....] ۶. سوره ملک (۶۷) آیه ۵. ۷. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰. ۸. همه نسخه بدلها: فی. ۹. سوره ص (۳۸) آیه ۷۸. ۱۰. مب، مر از. ۱۱. آج، لب، فق، مب، مر حق. صفحه: ۲۶ محمد؟ بگو که: استعید بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم، آنکه گفت بگو: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اقرأ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «۱». و خلاف نیست در آن که رسول - علیه السلام - در نماز استعاذه کردی. ابراهیم النخعی - ابو هریره روایت می‌کنند که: پیش از قراءت سوره و پس از قراءت فاتحه استعاذه کردی «۲»، و اینکه روایت شاذ است، اخبار متظاهر بر آن است که رسول - علیه السلام - پس از تکبیر و پیش از قراءت فاتحه الکتاب استعاذه کردی.

اختلاف فقها در استعاذه

قول بیشتر فقهاست «۳» که: در هر نمازی عقب افتتاح نماز پیش از قراءت استعاذه باید گفتن، و مذهب مالک آن است که: جز در نماز فرائض در ماه رمضان نباید گفتن. و در نماز عید خلاف کرده‌اند، ابو یوسف گفت: استعاذه بیش از تکبیرات باید کردن، و محمد بن الحسن گفت: پس از تکبیرات چون قراءت خواهد خواندن «۴». اما کیفیت تعوذ «۵»، مذهب اهل البیت - علیهم السلام - آن است که باید گفتن: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، و مذهب ابو حنیفه و شافعی هم چنین است. و سفیان گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السميع العليم. و حسن بن صالح بن حی «۶» گفت: اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم. راوی خبر «۷» گوید که، رسول - علیه السلام - گفت: چون مرد استعاذه کند و پناه با خدای دهد، شیطان از او بگریزد و هر دو طرف او را جلبه‌ای باشد و صوتی باشد، از او غافل مباشید که او از شما غافل نیست. ----- ۱. سوره علق (۹۶) آیه ۱. ۲. معج: گفتم. ۳. همه نسخه بدلها: آن است. ۴. مب، مر: کرد. ۵. آج، لب: تعویذ، همه نسخه بدلها در. ۶.

اساس: حسن بن صالح بن برخی، به قیاس با نسخه معج، تصحیح شد. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و راوی چنین. صفحه: ۲۷ جیبر بن مطعم روایت کند از پدرش که رسول- علیه السّلام- در دعا گفتی: اللهم انی اعوذ بک من الشّیطان الرّجیم و من همزه و نفخه و نفثه، راوی خبر تفسیر داد اینکه کلمات را، گفت: «همز» او فریب و دروغ باشد، و «نفخ» کبر او باشد، و «نفث» شعر او باشد. و معاذ جبل گوید که: دو مرد یکدیگر را دشنام می‌دادند و مبالغت می‌کردند در آن، رسول- علیه السّلام- گفت: من کلمتی دانم که اگر یکی از ایشان «۱» بگوید، آن فورت شیطان از او برود «۲». گفتند: یا رسول الله؟ آن چیست! گفت: اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم. معقل بن یسار روایت کند که، رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او بامداد سه بار بگوید: اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم، و سه آیت از آخر سوره الحشر بخواند، خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را بر او موکل کند تا بر او صلوات می‌فرستند تا به شب، و اگر در آن روز بمیرد شهید باشد «۳»، و هر که «۴» نماز شام گوید همچنین بود «۵-پ». انس بن مالک روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در روزی ده بار پناه با خدای تعالی دهد از شیطان، خدای تعالی فرشته را بر گمارد تا شیطان را از او باز می‌راند «۵»، چنان که شتر غریب را از حوض آب براند. خوله بنت حکیم روایت کند که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که به منزلی فرود آید و بگوید: اعوذ بکلمات الله من شرّ ما خلق، تا در آن منزل باشد، هیچ مضرت بدو نرسد. عمرو بن سعید روایت کند از پدرش، از جدّش، که رسول- علیه السّلام- گفت: هر که او در خواب بترسد، باید که چون بخواهد خفتن، بگوید: «۶» اعوذ بکلمات الله التّامّات من غضبه و شرّ عذابه و من همزات الشّیاطین و ان یحضرین، تا «۷» خدای

۱- همه نسخه بدلها آن. [.....] ۲. مب: فی الحال شیطان از او بگریزد. ۳. مب، مر: شهید مرده باشد. ۴. همه نسخه بدلها: و اگر. ۵. همه نسخه بدلها: باز می‌دارد. ۶. فق، مب، مر: غضبه‌ای من. ۷. مب، مر ایمن گردد از آن خوف. صفحه: ۲۸ تعالی کفایت کند. عبد الله بن عمرو «۱»، فرزندان خود را- آنان را که بالغ بودند- اینکه کلمات بیاموختی، و آنان را که نا بالغ بودند، بر نوشتی «۲» اینکه کلمات و در گردن ایشان بست. و عبد الله عتّیاس روایت می‌کند که رسول- علیه السّلام- در عوده «۳» حسن و «۴» حسین- علیهما السّلام «۵» گفتی: أعیدکما بکلمات الله التّامّیه من کلّ شیطان و هامّیه و من کلّ عین لأمّه، آنکه گفتی: پدرم ابراهیم خلیل- علیه السّلام- اسماعیل و اسحاق را- علیهما السّلام- به اینکه تعویذ کردی. و حسن بصری روایت کند که: رسول- علیه السّلام- به مردی بگذشت که غلام خود را می‌زد و غلام می‌گفت: «اعوذ بالله اعوذ بالله»، و مرد باز نمی‌ایستاد، چون رسول را بدید، گفت: «اعوذ بر رسول الله». مرد باز ایستاد پیغمبر «۶»- علیه السّلام- گفت: اولی «۷» آن بودی که به ذکر خدای تعالی امساک کردی از او. گفت: یا رسول الله؟ به اینکه کفّارت «۸» آزادش کردم. گفت: اگر نه چنین کردی، رویت به آتش دوزخ بسوختی. و در دعای رسول- علیه السّلام- معروف است که او گفتی: اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع و عین لا تدمع و دعاء لا یسمع و صلاه لا ترفع، و در خبری دیگر: و من الجوع فبئس الضّجیع و من الخیانه فبئس البطانه، و اخبار در اینکه معنی بسیار است و اینکه قدر در اینکه جای کفایت است- و الله ولیّ التّوفیق. ----- ۱. مب، مر: عبد الله بن عمر. ۲. فق: بر نویشتی، مب: بنویشتی. ۳، ۴. مب، مر حضرت امام. ۵. آج، لب، فق اینکه کلمات. ۶. آج، لب، وز: پیغامبر. ۷. همه نسخه بدلها: اولیتر. ۸. آج، لب، فق، مر: گفتار، مب: کلمات. صفحه: ۲۹

سوره فاتحه کتاب

بدان که اینکه سوره را ده نام است: «فاتحه کتاب»، و «امّ الكتاب»، و «امّ القرآن»، و «السّبع المثانی»، و «الوافیه»، و «الکافی»، و «الشّافی»، و «الاساس»، و «الصّیلاه»، و «الحمد»، و هر یکی از خبری و اثری گرفته است «۱». «فاتحه کتاب»، برای آتش خوانند که اول کتاب است و افتتاح کتاب به اوست. پس چون گشاینده «۲» است کتاب را که خواننده گشایش قراءت «۳» به او کند و هر کس که تیمّن و تبرک خواهد، ابتدای هر کار به او کند فاتحه خوانند او را. و گفته‌اند: برای آتش فاتحه کتاب خوانند که اول سوره که

فرود آمد اینکه سوره بود. و «امّ الکتاب و امّ القرآن»، خوانند برای آن که اصل کتاب است، چنان که مکّه را «امّ القری» خوانند، چون اصل زمین از او بوده است. و مادر را «امّ» خوانند که اصل فرزندان باشد. و گفته‌اند: برای آن امّ الکتاب خوانند او را که «امّ»، آن باشد که مرجع و مقصد با او باشد «من امّ الشیء اذا قصد»، چنان که سر را «امّ الدماغ»، خوانند و معده را «امّ الطّعام» خوانند، که جای دماغ و طعام باشد. پس «امّ»، به معنی «معدن» باشد بر اینکه وجه. و گفته‌اند «۴»: «امّ الکتابش»، برای آن خوانند که «امّ»، «امام» باشد و امام به معنی «امّ» آمده است فی قوله تعالی: یوم ندعوا کُلّ اناسٍ یاممهم «۵». ... ای بأمّهاتهم «۶»، علی احد الاقوال: معنی آن باشد که مقدّم قرآن است و جمله سور چون تابع و تالی اند او را. و قولی دیگر آن است که: امّش برای آن خوانند که مجمع علوم - ----- ۱. دب، آج، لب: گرفته‌اند. [.....] ۲. آج، لب: بگشاییده. ۳. چاپ شعرانی (۱/

۱۶): قرأت. ۴. همه نسخه بدلها که. ۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱. ۶. مب: امّهاتم. صفحه: ۳۰ و فضایل است، چنان که در خبر آمده است از رسول - علیه السّلام - که گفت: خدای تعالی از آسمان صد و چهار کتاب بفرستاد، آنگه «۱» از آن جا «۲» چهار اختیار کرد، و علوم آن صد «۳» جمع کرد و در اینکه چهار «۴» نهاد، و آن: توریت و انجیل و زبور و قرآن «۵» است. آنگه علوم و برکات و ثواب خواننده و داننده اینکه چهار کتاب جمع کرد و در یکی نهاد و آن قرآن است. آنگه علوم و برکات قرآن جمع کرد و در سور «۶» مفصّل نهاد. آنگه علوم و برکات و ثواب مفصّل جمع کرد و در فاتحه کتاب نهاد، هر که فاتحه کتاب بخواند، همچنان باشد که صد و چهار کتاب بخوانده باشد. قولی دیگر آن است که: برای آن «امّش» خوانند که «امّ» در کلام عرب «رایت» باشد که بر بالای سر امیر لشکر بدارند و لشکر را ملجأ «۷» و مفزع با آن بود، چنان که قیس بن الخطیم گفت - شعر: نصبنا امنا حتی ابدعوا

و صاروا بعد الفهم شلالا [۶-] ای مطرودین. چون مفزع اهل ایمان و قرآن در نماز و جز نماز به اینکه سورت است، اینکه را «امّ الکتاب» خوانند. و عرب زمین را نیز «امّ» خوانند، برای آن که معاد «۸» خلق در حیات و ممات با اوست، کما قال الله تعالی: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحیاءَ وَ أَمْواتًا «۹»، و قال امیة بن ابی الصّلت - شعر: فالأرض معقلنا «۱۰» و کانت امنا

فیها مقابرنا و فیها نولد و منه قوله تعالی: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فیها نُعیدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخری «۱۱». و انشد احمد بن عبیده - شعر: نأوی إلی امّ لنا لا نغصب

سماها أنف عزیز و ذنب مراد به «امّ» در بیت، حصنی است یا جای بلند که ایشان به آن «۱۲» جا ----- ۱. آج، لب گفت. ۲. مب: آن جمله. ۳، ۴. مب، مر کتاب. ۵. مب، مر: فرقان. ۶. مج، آج، لب، مب: سوره. ۷. آج، لب مفز، مب، مر: مقز. ۸. مج: معاذ. ۹. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. ۱۰. آج، لب، فق: معولنا. [.....] ۱۱. سوره طه (۲۰) آیه ۵۵. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بر آن، مج: بدان. صفحه: ۳۱ شدند. پس از برای اینکه معانی، اینکه سوره را «امّ الکتاب» خوانند. امّا «سبع مثانی» اش برای آن خوانند که هفت آیت است. و در «مثانی» چند قول گفتند: یکی آن که برای آنش مثانی خوانند «۱» که الفاظ مثنی و مکرر در او چندی هست، چون: رحمن و رحیم «۲»، و ایاک نعبد و ایاک نستعین، و صراط و صراط، و علیهم، و علیهم و قولی دیگر آن است که: برای آنش «مثانی» خوانند «۳» که در هر نمازی دو بار باید خواندن، و قولی دیگر آن است که: برای آنش «مثانی» خوانند «۴» که دو بار فرود آمد: یک بار به مکّه، و یک بار به مدینه. امّا «وافیه»، برای آن خوانند «۵» که اینکه سوره به مذهب صحیح «۶» فقیه روا نباشد که مبعّض کنند در نماز، و دیگر سورتها روا باشد که بعضی بخوانند بنزدیک فقها در فرایض و بنزدیک ما در نوافل، و اینکه معنی در اینکه سوره صورت نبندد به اتفاق. امّا «کافیه»: عقیف بن سالم «۷» گوید، از عبد

اللّه بن یحیی بن کثیر پرسیدم که: مأموم در قفای امام فاتحه خواند یا نه! گفت: «کافیه» می‌گویی! گفتم: «کافیه» چه باشد! گفت: فاتحه. گفتم: چراش کافیه خوانند! گفت: برای آن که آن کفایت کند از جز آن، و هیچ سوره از او کفایت نکند. و تصدیق اینکه قول آن است که روایت کردند از عبادۀ بن الصّامت که رسول - علیه السّلام - گفت: امّ القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها عوضا. اما «اساس»: و کعب روایت کند که مردی بنزدیک شعبی آمد و در او «۹» بنالید از درد پهلو. شعبی گفت: علیک باسّاس القرآن. قال: و ما اساس القرآن! قال: فاتحه الكتاب. گفت: برو اساس قرآن بروی خوان «۱۰». گفت: اساس قرآن چه باشد! گفت: سورة الحمد. آنکه گفت، از عبد الله عباس شنیدم که او گفت: هر چیز «۱۱» را اساسی هست، و -----

----- ۱. مع، آج، لب، مب، مر: خوانند، دب: گفتند. ۲. دب، آج، لب، فق: رحمن الرحیم، مع، وز: رحمن رحیم، مب، مر: الزّحمن الرّحیم. ۳. مع، آج، لب، فق، مب، مر: خوانند. ۴. مع، آج، لب، فق: خوانند. ۵. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: خوانند. ۶. مع، دب، آج، وز: هیچ. ۷. چاپ شعرانی (۱/۱۸): عقیف بن عالم. ۸. مع، دب، آج، لب، فق، وز: خواندی، مب، مر: گفتمی. ۹. مع، وز: و دو. ۱۰. مع، آج، لب، فق، وز، مر مرد. ۱۱. همه نسخه بدلها: چیزی. صفحه: ۳۲ اساس دنیا مگه است، و اساس آسمانها «غریبا» «۱» است، و آن آسمان هفتم است. و اساس زمینها «عجیبا» است، و آن زمین هفتم است، و اساس بهشتها، بهشت «عدن» است و آن ناف بهشتهاست یعنی میانه. و اساس دوزخ، جهنّم است و آن در که «۲»، هفتم است. و اساس خلق، آدم است. و اساس پیغمبران نوح است. و اساس بنی اسرائیل، یعقوب است. و اساس کتابها قرآن است، و اساس قرآن فاتحه الكتاب است. چون تو را رنجی و بیماری «۳» باشد، فعلیک بالاساس تشف باذن اللّه، اینکه سوره بسیار خوان تا شفا یابی به فرمان خدای تعالی. اما «شفاء»: ابو سعید خدری روایت کند که، رسول - علیه السّلام - گفت: «۴» فاتحه الكتاب شفاء من کلّ سم». ابو سلیمان روایت کند که: با رسول - علیه السّلام - به غزایی بودیم، مردی بعلمت صرع بیفتاد. یکی از جمله صحابه فراز شد «۵» و سورة فاتحه «۶» در گوش او خوانند. برخاست «۷» و تندرست شد. ما رسول را بگفتیم، گفت: هی امّ القرآن و هی شفاء من کلّ داء. خارجه بن الصّیلت البرجمی گفت: من با عمّم از نزدیک رسول - علیه السّلام - می‌آمدیم، به قبیله‌ای از قبایل عرب بگذشتیم. ما را گفتند: ما چنان می‌دانیم که شما از نزدیک اینکه مرد می‌آیید که دعوی پیغمبری می‌کند، و ما را مردی دیوانه شده است و او را در بند کرده‌ایم، بنزدیک شما هیچ چیزی هست که او را در آن راحتی باشد! عمّم گفت: بلی؟ ما را بنزدیک آن دیوانه بردند. عمّم فاتحه الكتاب می‌خواند، و آب دهن در دهن جمع می‌کرد. چون چند بار خوانده بودی، آن آب دهن در دهن او کردی. سه روز چنین کرد. به فرمان خدای تعالی آن دیوانه بهتر شد، ایشان ما را چیزی دادند. ما گفتیم: ما اینکه بنخوریم تا از رسول - علیه السّلام - باز پرسیم که اینکه حلال باشد «۸»! ما برفتم «۹» و پرسیدیم «۱۰» گفت: «۱۱» من اکل برقیه باطل لقد ----- ۱. مع، دب، آج، لب، مب، مر: عربیبا. [.....] ۲. دب، آج، لب، فق، مر: درک. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر رسد و. ۴. مب، مر: هم. ۵. مب، مر: فرارفت. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر الكتاب. ۷. اساس: برخاست. ۸. مب، مر: اینکه بر ما حلال باشد. ۹. مب، مر از حضرت رسول. ۱۰. مب: باز پرسیدیم. ۱۱. آج، لب، فق: فقد. صفحه: ۳۳ الله اكل برقیه حق» { اگر کسی به فسون باطل چیزی خورد [۶- پ] تو با «۱» فسون حق خواهی خوردن. امّا «صلاة»: اخبار متظاهر است به آن که رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - اینکه سوره را صلاة خواند تا بدانند که نماز تمام «۲» نباشد الا بدان «۳». ابو هریره روایت کند از رسول - علیه الصّلوۀ و السّلام - که گفت، خدای تعالی گفت: قسمت الصّلوۀ بینی و بین عبدی، یعنی سورة الفاتحه نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل، گفت: من قسمت کردم نماز را یعنی سورة فاتحه الكتاب را از میان من «۴» و میان بندهام دو نیمه. یک نیمه مراست و یک نیمه بنده را «۵»، و بنده مراست آنچه بخواست. آنکه گفت: چون بنده «۶» گوید: الحمد لله رب العالمین «۷» الرّحمن الرّحیم «۸»، خدای تعالی گوید: اثنی علی عبدی، بنده من بر من ثنا گفت. و چون گفت: مالک يوم الدين «۹»، خدای تعالی گوید: مجدنی عبدی، بنده من مجد من می گوید: چون گوید: إياک نعبد و إياک نستعین «۱۰»، خدای تعالی گوید: هذا بینی و بین عبدی، اینکه از میان من و

بنده من است. چون گوید: اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «۱۱» - تا به آخر سورت، خدای تعالی گوید: هذا لعبدی و لعبدی ما سأل، اینکه بنده مراست خاصه، و او راست آنچه بخواست از من. اکنون اهل علم خلاف کردند در آن که اینکه سورت مکی است یا مدنی! مجاهد و عطا گفتند: مدنی است، و قتاده و عبد الله عباس گفتند: مکی است. و بعضی دیگر گفتند: اینکه سورت هم مکی است و هم مدنی «۱۲» از عظم شأن او یک بار ----- ۱. مج، وز، مب، مر: به. ۲. همه نسخه بدلها: درست. ۳. همه نسخه بدلها: به اینکه سوره. ۴. همه نسخه بدلها: خود. [.....]. ۵. مج، دب، آج، لب: بنده مرا، فق، وز، مب، مر: بنده مراست. ۶. مب من. ۷. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۲. ۸. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۳. ۹. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۴. ۱۰. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۵. ۱۱. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶. ۱۲. همه نسخه بدلها که. صفحه: ۳۴ به مکه فرو «۱» آمد و یک بار به مدینه، امیا اخبار بیشتر بر آن است که «۲»: سورت مکی است. علاء بن المسيب روایت می کند از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: نزلت فاتحه الكتاب بمکه من کنز تحت العرش، گفت امیر المؤمنین که: اینکه سورت به مکه فرو آمد از کنزی «۳» در زیر عرش. عبد الله عباس روایت می کند که: چون رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - به «۴» مکه برخاست به ادای رسالت، اول سخن اینکه گفت که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ «۵»، تا به آخر بر خواند «۶». قریش گفتند: «دق الله فاک»، خدای تعالی دهانت بشکند؟ دلیلی دیگر بر آن که اینکه سورت مکی است، آن است که «سوره الحجر» مکی است، و خدای تعالی در آن جا می گوید: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیْمَ «۷»، و قول درست آن است که «سبع المثانی» سوره الفاتحه است، و خدای تعالی می گوید: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ «۸» ... ما بدادیم تو را سبع مثنای، اینکه قول چگونه گوید و سوره به مدینه فرو خواهد آمد «۹»! دلیلی دیگر بر آن که اینکه سورت مکی است، آن است که رسول - علیه الصلوة و السلام - بالای «۱۰» ده سال به مکه مقام کرد پس از بعثت و نماز کرد، و درست شده است که نماز تمام نباشد مگر به اینکه سورت، چنان که یاد کرده آید «۱۱». پس چون شاید که «۱۲» چند سال نماز کند و «الحمد» نخواند، و می گوید: لا صلاة الا بفاتحة الكتاب. و در خبر بعثت چنین می آمد که: اول سورت که از قرآن فرو آمد، اینکه سورت بود. ابو میسره عمرو بن شریحیل روایت کند که: رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرود. ۲. مب، مر: مکه. ۳. مب، مر: گنجی. ۴. مب، مر: از. ۵. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱ و ۲. ۶. مب، مر: تا به آخر فاتحه بخواند. [.....]. ۷. ۸. سوره حجر (۱۵) آیه ۸۷. ۹. همه نسخه بدلها، بجز مب و مر: فرود خواهد آمدن. ۱۰. مب، مر: زیاده از. ۱۱. همه نسخه بدلها: شود ان شاء الله. ۱۲. مب، مر: رسول. صفحه: ۳۵ عادت داشتی که برفتی و تنها بر کوه حراء بنشستی و در آلاء و نعماء حق تعالی تأمل می کردی. یک روز بر عادت خود نشسته بود، سایه ای بر رسول علیه الصلوة و السلام - افتاد. بر نگرید تا خود چیست؟ شخصی را دید پرها باز کرده «۱» همه روی آسمان پوشیده، و ندا می کرد: السلام علیک یا محمد! اقرأ، بخوان. و رسول گفت: من پیش از آن اینکه آواز شنیده بودم به چند بار «۲»، و کسی را نمی دیدم «۳». ترسیدم که مبادا «۴» که مرا در عقل تخلیطی «۵» باشد «۶». خدیجه را می گفتم که: حال «۷» چنین است. او می گفت: خیر باشد. تا یک روز برفت و عم خود را ورقه بن نوفل خبر داد، و او مردی بود عاقل و متدین و کتب اوایل خوانده، گفت: یا خدیجه؟ محمد را بگو که هیچ اندیشه مدار، و اگر دگر اینکه آواز شنوی بر جای بایست «۸» تا از پس از آن چه باشد. خدیجه رسول را - علیه الصلوة و السلام - بگفت، تا اینکه روز که «۹» جبریل را - علیه السلام - معاینه بدید بر اینکه صورت، بغایت بترسید، آخر «۱۰» خود را بر جای «۱۱» بداشت و گفت: ماذا أقرأ و لست بقارئ، چه خوانم که من خوانده نیم؟ گفت: بر خوان که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ «۱۲» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، یا أَيُّهَا الْمَدَّثُرُّ، قُمْ فَانذِر «۱». خدیجه برخاست «۲» و بنزدیک عم خود ورقه بن نوفل رفت و او را از اینکه حال خبر داد. او چون اینکه بشنید، شادمانه شد و گفت: یا خدیجه؟ اینکه علامت و حکایت که تو می گویی، دلیل آن می کند که اینکه شوهر تو پیغمبر آخر الزمان است که ما نعت او «۳» در توریت و انجیل خوانده ایم، آنکه اینکه بیتها انشا کرد در اینکه معنی [بگفت] «۴»: فإن یک حقاً یا خدیجه فاعلمی

حدیثک إيانا فأحمد مرسل و جبریل یأتیه و میکال معهما

من الله وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عزاً لدینه

و یشقی به الغاوی الشقی المضلل فریقان منهم فرقه فی جنانه

و اخرى بأغلال الجحیم مغلل آنکه ورقه نوفل بیامد و رسول را- صلی الله علیه و آله و سلم- گفت: تو را بشارت باد که تو آنی «۵» که عیسی- علیه السلام- به تو بشارت داد خلقان را، و تو بر «۶» مانند آنی که عیسی- علیه السلام- بود، و تو پیغمبر «۷» مرسلی، و تو را جهاد فرمایند، و اگر من آن روزگار دریابم با تو «۸» جهاد کنم. چون ورقه بن نوفل فرمان یافت «۹»، رسول- علیه السلام- فرمود که «۱۰»: او را دیدم در بهشت جامه‌های حریر پوشیده، اینکه خبر و مانند اینکه «۱۱» اخبار، دلیل کند که اینکه سورت مکی است. و خلاف نیست میان علما «۱۲» که اینکه سورت هفت آیت است، اما در کیفیت عدد خلاف کرده‌اند. عبد الله عباس «۱۳» و اصحاب او چون: عطا و سعید بن جبیر و عبد الله عامر و اهل کوفه، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱۴» آیتی شمردند، و اهل بصره و شام، ----- ۱. سوره مدثر (۷۴) آیه ۱ و ۲. ۲. اساس: برخواست. ۳. معج، وز، فق: نعت و صفت وی، دب، آج، لب، مب، مر: نعت و صفت او. ۴. اساس: ندارد، از معج افزوده شد، مب نظم. ۵. همه نسخه بدلها: تویی. ۶. دب ما. ۷. دب، آج، لب، فق، وز: پیغمبری. ۸. مب، مر: دریابم در قدم تو. ۹. آج، لب، فق، وز: با پیش خدای تعالی شد. [.....] ۱۰. همه نسخه بدلها: گفت من. ۱۱. معج، آج، لب، فق، وز از. ۱۲. همه نسخه بدلها در آن. ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر گفت. ۱۴. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. صفحه ۳۷: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱» از اینکه سورت آیتی شمردند «۲»، [و أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «۳» ... آیتی شمردند] «۴»، و بیان اینکه کرده شود، و دلیل بر مذهب صحیح گفته آید- ان شاء الله تعالی وحده. و کلمات اینکه سورت بیست و پنج کلمات «۵» است، و حروفش صد و بیست و سه حرف است. امّا ثواب خواننده اینکه سوره: ابی کعب روایت کند از رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- که گفت: هر که اینکه سورت فاتحه بخواند، همچنان باشد که توریت و انجیل و زبور و صحف «۶» خوانده، و به هر حرفی درجه‌ای در بهشتش بدهند، و من خواستم تا وصف آن درجات بگویم شما را، مرا دستوری ندادند و لکن طوبی لقاریها ثلاثا، خنک خواننده اینکه سورت را- سه بار بگفت- و اینکه سورت بخشیده است «۷» میان خدای تعالی و بنده «۸». و اینکه سورت فسون است از هر زهری، و شفا «۹» از هر دردی و آفتی. حذیفه بن الیمان روایت کند از رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- که گفت: خدای تعالی عذاب ختم کند «۱۰» بر اهل شهری به گناه ایشان کودکی از کودکان ایشان در کتاب اینکه سورت بخواند «۱۱»، خدای تعالی بشنود چهل سال عذاب از ایشان بردارد به برکت اینکه سورت. ابو هریره روایت کند که: رسول- صلی الله علیه و آله و سلم- در مسجد آمد و ابی کعب نماز می کرد، گفت: یا ابی؟ «۱۲» جواب نداد، نماز سبک کرد و گفت: السلام علیک یا رسول الله؟ رسول- علیه الصلوة و السلام- گفت: یا ابی؟ [چرا جواب ندادی مرا! گفت: یا رسول الله؟ نماز می کردم. رسول- علیه السلام- گفت: یا ابی] «۱۳» ----- ۱. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. ۲. اساس: شمردند، به قیاس با نسخه معج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۷. ۴. ۱۳. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها: کلمه. ۶. معج ابراهیم و موسی، دب، آج، لب، فق، وز ابراهیم و موسی و قرآن تمام، مب، مر ابراهیم و تمام قرآن. ۷. دب، مر: قسمت شده است. ۸. معج، دب، آج، لب، فق، وز: بنده‌اش. ۹. همه نسخه بدلها: شفاست. [.....] ۱۰. لب، جهنم کند، فق: حتم کند، مب، مر: واجب گرداند. ۱۱. دب، معج، مر: چون کودکی از ایشان به مکتب رود و اینکه سوره بخواند. ۱۲. دب، آج، لب، فق،

وز، مب ابی. صفحه: ۳۸ نمی‌خوانی در قرآن: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴿۱﴾... گفت: ندانستم ﴿۲﴾، توبه کردم دگر ﴿۳﴾ مانند اینکه نکنم. رسول- علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- گفت: یا ابی؟ خواهی که تو را سورتی بیاموزم که در توریت و انجیل ﴿۴﴾ و قرآن مثل آن نیست ﴿۵﴾! گفتم: آری یا رسول الله! آنکه ﴿۶﴾ برخاست ﴿۷﴾ و دست من گرفت تا از مسجد بیرون آید ﴿۸﴾. من گفتم: یا رسول الله؟ آن سورت که مرا گفتنی و وعده دادی ﴿۹﴾! مرا گفت: در نماز چه ﴿۱۰﴾ خوانی! گفتم: امّ الكتاب. گفت: هی هی، آن آن است. آنکه گفت: به آن خدای که ﴿۱۱﴾ جان محمد ﴿۱۲﴾ به امر اوست که در توریت و انجیل و زبور و قرآن مانند اینکه سورت نیست. از مجاهد روایت کردند که او گفت: ابلیس چهار بار بنالید: یک بار که لعنتش کرد ﴿۱۳﴾، و یک بار که از بهشتش به در کرد ﴿۱۴﴾، و یک بار که رسول را- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- به رسالت فرستاد، و یک بار که سورت فاتحه فرود ﴿۱۵﴾ آمد. و از جمله شرف اینکه سورت آن است که نماز درست نباشد الا به اینکه سورت، و هیچ سورت و آیت به جای اینکه بنه ایستد ﴿۱۶﴾، و اینکه مذهب ماست و مذهب شافعی و سفیان ثوری ﴿۱۷﴾. و مذهب اصم و الحسن بن صالح آن است که: خواندن اینکه سورت در نماز سنّت ﴿۱۸﴾ است. و مذهب ابو حنیفه ﴿۱۹﴾ مقدار یک آیت واجب است. و ابو یوسف و محمد گفتند: سه آیت. ----- ۱. سوره انفال (۸) آیه ۲۴. ۲. مب، مر یا رسول الله. ۳. همه نسخه بدلها: که دیگر. ۴. همه نسخه بدلها و زبور. ۵. دب: نباشد. ۶. مب، مر رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- برخواست. ۸. همه نسخه بدلها: آمد. ۹. دب، آج، لب: بفرما، مب، مر کدام است بفرمای. ۱۰. همه نسخه بدلها می. ۱۱. مب، مر: گفت به حق خدایی که مرا به حق به خلقان فرستاد که. [.....] ۱۲، ۱۴. همه نسخه بدلها: بیرون کرد. ۱۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز خدای تعالی. ۱۵. مج، فق، وز: فرو. ۱۶. بنه ایستد/ بنایستد. ۱۷. همه نسخه بدلها و مالک و احمد و اسحاق و ابو ثور. ۱۸. همه نسخه بدلها: مستحب. ۱۹. همه نسخه بدلها: ابو حنیفه. صفحه: ۳۹ دلیل بر مذهب صحیح از اینکه مذاهب آن است که: طریق ﴿۱﴾ احتیاط اقتضای اینکه می‌کند، چه آن کس که اینک سورت ﴿۲﴾ بخواند، ذمّت او به یقین بری شود، و دلیلی نیست بر براءت ذمّت آن کس که اینک سورت نخواند. دلیل دیگر، اجماع اهل البیت است [۷-پ] و اجماع ایشان حجّت باشد. دیگر، اخبار بسیار که آمد از رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- در اینکه باب من قوله ﴿۳﴾: لا صَلَاةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. و عِبَادَةُ الصَّامِتِ ﴿۴﴾ روایت کند که: رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- گفت: لا- صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِأَمِّ الْقُرْآنِ فَصَاعِدًا، نماز نباشد آن را که امّ القرآن نخواند یا بیشتر. و ابو هریره روایت کند که: رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- مرا فرمود که ندا کنم که: لا صَلَاةَ اِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. و عبد الله عباس روایت کند که: رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- در مسجد آمد و دو رکعت نماز کرد و جز فاتحه ﴿۵﴾ نخواند. و ابو هریره روایت کند که: مردی در مسجد رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- آمد و نماز بکرد، چون ﴿۶﴾ فارغ شد، پیامد و بر رسول- علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- سلام کرد، رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- گفت: نماز کردی! گفت: آری یا رسول الله؟ رسول- علیه الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ- گفت: برو ﴿۷﴾ نماز کن که تو نماز نکردی. مرد برفت و نماز بکرد و باز آمد. رسول دگر باره گفت: برو و نماز کن که تو نماز نکردی- تا سه بار همچنین می‌کرد ﴿۸﴾- گفت: من جز اینکه ﴿۹﴾ نمی‌دانم یا رسول الله، اگر نیک نیست مرا بیاموز. گفت: اول تکبیر کن و فاتحه بر خوان، آنکه آنچه میسر می‌شود از قرآن ﴿۱۰﴾. اما استدلال آنان که «الحمد» خواندن واجب ندانند آن است که گویند خدای ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: طریقت. ۲. مب، مر تمام. ۳. مج، دب، آج، لب علیه السلام. ۴. همه نسخه بدلها: عباد صامت. ۵. همه نسخه بدلها: فاتحه الكتاب. ۶. مر از نماز. ۷. وز، مر و. [.....] ۸. مب، مر آنکه. ۹. مب، مر: من به از اینکه. ۱۰. دب، فق، وز: بر خوان. صفحه: ۴۰ تعالی گفت ﴿۱﴾: فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ﴿۲﴾ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحِجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ﴿۵﴾... و دیگر جا گفت: فَإِنْ أَحْصَيْتُمْ مَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ﴿۶﴾ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا ﴿۱۱﴾- الایة. و اگر امام اخفات کند در قراءت، سنّت آن است که مأموم «الحمد» بخواند ﴿۱۲﴾. و مالک ﴿۱۳﴾ انس گفت: چون امام جهر نکند، واجب باشد مأموم را خواندن قراءت، و چون جهر کند، بر او نیست که الحمد خواند، و شافعی در قدیم

همچنین گفت، و در جدید گفت: قراءت الحمدش واجب است اگر امام جهر کند و اگر اخفات. و ابو حنیفه و اصحابش گفتند: بر مأموم قراءت «الحمد» نیست، اگر امام جهر کند و اگر اخفات- و الله اعلم بالصواب. -----

-- ۱. همه نسخه بدلها: واجب ندانند بقوله تعالی. ۲. سوره مزمل (۷۳) آیه ۲۰. ۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر اینکه. ۴. همه نسخه بدلها: کنیم. ۵، ۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶. ۷. همه نسخه بدلها است. ۸. همه نسخه بدلها: تا. ۹. همه نسخه بدلها و اجدع. ۱۰. مج، دب، آج، لب، فق، وز به او. ۱۱. سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۴. ۱۲. اگر امام در نماز إخفاتی است و مأموم همه امام را نشنود، سنت است که تسبیح و ذکر بگوید، نه اینکه که سوره «حمد» را بخواند (ویراستار متن). [.....] ۱۳. همه نسخه بدلها: مالک بن. صفحه: ۴۱

آیه التسمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)، عبد الله مسعود روایت کند که رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت: «۲» «۳» «۴» من قرأ بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له بكل حرف اربعة آلاف حسنة و محاعنه اربعة الاف «سینة و رفع» له اربعة الاف «درجه»، گفت: هر که اینکه آیت بخواند، خدای تعالی او را به هر حرفی چهار هزار حسنه بنویسد، و چهار هزار سینة بسترده، و چهار هزار درجه به هر حرفی رفیع کند. و عبد الله عیاس می گوید، رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت: معلمان بهترین مردمانند که بر زمین می روند جز «۵» انبیا و ائمه بر گرفته، برای آن که هر گه که دین خلق «۶» شود، مجدّد کنند، یعنی به تعلیم قرآن. آنکه گفت: آنچه ایشان را. دهی «۷» بر وجه عطیه دهی «۸»، و ایشان را به مزد مگیری «۹» تا در حرج نیفکنی ایشان را. چون معلم کودک را تعلیم «۱۰» کند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۱۱»، خدای تعالی براتی بفرماید نبشتن «۱۲» از دوزخ برای کودک و مادر و پدرش «۱۳» و برای معلم. و در خبری می آید که: رسول- علیه الصلوة والسلام- با جماعتی به گورستانی بگذشت، اشارت به گوری کرد، گفت: خداوند اینکه گور را عذاب می کنند. چون باز آمد، آن عذاب از خداوند «۱۴» گور برداشته بودند، گفت: بار خدایا! سبب چیست! جبریل- علیه السلام- آمد و گفت: مرد عاصی بود و مستحق عذاب، جز که فرزندی ----- ۱. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. ۲. اساس و دیگر نسخه بدلها: الف، به قیاس با چاپ شعرانی: (۲۳/۱) و با توجه به قواعد نحوی تصحیح شد. ۳. چاپ شعرانی (۲۳/۱) الله. ۴، ۵. همه نسخه بدلها: از. ۶. مج کهنه. ۷، ۸. دهی / دهید. ۹. همه نسخه بدلها: مستانی. ۱۰. مج: تلقین، دب و تلقین، آج، لب، فق تلقین. ۱۱. همه نسخه بدلها و کودک بگوید. ۱۲. آج، لب، وز، مب، مر: براتی بنویسد. ۱۳. مر: مادران و پدران کودک. ۱۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز آن، مب، مر: صاحب. صفحه ۴۲ داشت، او را به کتاب دادند «۱»، معلم او را بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «۲» تلقین کرد، خدای تعالی گفت «۳»: عذاب از او برداری که نیکو نبود پسر با نام «۴» ما، و پدر «۵» در عذاب ما، من به برکت اینکه نام، عذاب از او برداشتم. و در خبر می آید [۸- ر] که: ملک الروم نامه‌ای نوشت به امیر المؤمنین علی- علیه السلام- و در او بنالید از صداعی که او را می بود و «۶» اطبا از آن عاجز بودند «۷». امیر المؤمنین علی- علیه السلام- کلاهی بدو فرستاد، گفت: هر گه که تو را صداعی «۸» باشد، اینکه کلاه بر سر نه تا راحت یابی. همچنان کرد و خدای تعالی شفا داد. عجب داشت، بفرمود تا آن کلاه بشکافتند. در آن جا کاغذی یافتند بر او نوشته: بسم الله الرحمن الرحيم. بدانستند که سبب شفا آن بوده است، اسلام آورد و مسلمانی پنهان می داشت. خالد بن الولید با لشکری به زیر حصن حیره فرو آمد و گفت: مردی عاقل را به «۹» من فرستی تا با او سخنی گویم «۱۰». عبد المسيح بن نفیلة الغسانی را بر او فرستادند، و او از جمله معمران بود. چون پیامد «۱۱»، خالد در وی نگرید، گفت: من این أقصى اترک ایها الشیخ! قال: من ظهر أبي، قال «۱۲»: من أين خرجت! فقال «۱۳»: من بطن امی. قال: علام أنت! قال: علی الارض. قال: فیم أنت! قال: فی ثیابی. قال: اینکه کم انت! قال: ابن رجل واحد. قال: أت تعقل لا عقلت. قال: اری و الله و اقید، خالد گفت: و الله ما رأیت کالیوم اسئله عن الشیء و ینحو فی غیره. قال: ما اجبتک الا ما «۱۴» سألت فسل عما بدا لک.

قال: أعرب ام نیبط. قال: عرب استنبطنا و نیبط استعربنا. ----- ۱. مب، مر: به مکتب فرستادند، فق: به مکتب دادند. [.....] ۲. سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۱. ۳. مب، مر: ملایک عذاب را امر کرد که. ۴. همه نسخه بدلها و خطاب. ۵. فق، مب، مر او. ۶. مب، مر: علیه السلام و از درد سر بنالید و شکایت کرد و گفت. ۷. مب، مر: اطیبا از علاج صداع من عاجز آمده‌اند. ۸. همه نسخه بدلها: صداع. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بر. ۱۰. مب، مر: سخنی دارم بگویم. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: پیش آمد. ۱۲. همه نسخه بدلها: فقال. ۱۳. همه نسخه بدلها: قال. ۱۴. همه نسخه بدلها: عمّا. صفحه: ۴۳

قال: فحرب أنتم أم سلم. قال: لا «۱» بل سلم، گفت: حرب نه ایم «۲»، سلمیم «۳». گفت: اینکه حصنها چرا کردی «۴»! گفت: برای سفیهی که «۵» به ما رسد یا «۶» حلیمی بیاید که او را زجر کند. گفت: تو را چند سال است! گفت: سیصد و پنجاه سال. گفت: چه دیدی در اینکه عمر که تو را دادند! گفت: ادرکت سفن البحر ترفا «۷» الینا من هذه الجرف، گفت: کشتیها دیدم که از آن جا با کنار می‌آوردند، و اشارت به بادیه کرد، یعنی دریا بود، و دیدم که زنان اهل حیره بیرون آمدندی زنبیل بر سر گرفته، بیشتر از یک نان بر نگرفتندی به زاد «۸» تا به شام شدند. ثم أصبحت خرابا بیابا و ذلك دأب الله فی بلاده و عباده. اکنون چنین خراب و بیاب شد، و اینکه عادت کریم خدای است در شهرها و بندگان. و چیزی در دست داشت و به دست در می‌گردانید. خالد بن الولید گفت: چیست اینکه که به دست می‌گردانی! گفت: سم ساعه، زهر یک ساعت «۹» است. گفت: چه کنی آن را! گفت: اگر بنزدیک تو چیزی نباشد که موافق باشد مرا و اهل مرا، بخورم و خویشان باز رهانم که از عمر من جز اندکی نماند. خالد گفت: مراده. و آن زهر از او بستند و گفت: بسم الله رب الارض و السماء، بسم الله الذی لا یضمر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء بسم الله خالق الاشیاء، گفت: به نام خداوند آسمانها «۱۰» و زمین که با نام او هیچ چیز گزند نکند. آنگه آن زهر در دهن نهاد و بخایید و فرو برد. یک ساعت غشی به او در آمد «۱۱» و سر می‌جنبانید، آنگه عرق بکرد و با هس «۱۲» آمد، پنداشتی هیچ رنج نبوده است او را. عبد المسيح «۱۳» آن بدید، با حصن شد و خبر داد، و گفت: جتکم من عند ----- ۱. دب، آج، لب: ندارد. [.....] ۲. آج، لب، مب، مر: نیم. ۳. آج، ل، مب، مر: سلم. ۴. همه نسخه بدلها: کرده. ۵. همه نسخه بدلها: اگر. ۶. همه نسخه بدلها: تا. ۷. وز: ترف، اساس و دیگر نسخه بدلها بجز مج: ترفع، با توجه به مج تصحیح شد. ۸. مب، مر: به جهت زاد. ۹. همه نسخه بدلها: ساعته. ۱۰. همه نسخه بدلها: آسمان. ۱۱. مج، فق، وز چو بیهوشی شد. ۱۲. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: با هوش، دب: به هوش. ۱۳. مج، دب، فق، وز، مب، مر که. صفحه: ۴۴ الشیطان، گفت: من از بر شیطان می‌آیم، زهر قاتل یک ساعت بخورد و هیچ زیان نداشت او را، آنچه می‌خواهد بدهید تا برود «۱». صد «۲» هزار درم بدادند، آنگه عبد المسيح اینکه بیتها بگفت: أبعد المنذرین أری سواما

تروح بالخورنق و السدیر تحاماه فوارس کل قوم

مخافة ضیغم عالی الزئیر و صرنا بعد هلك أبی قییس

کمثل الشاء فی الیوم المطیر تقاسمنا القبائل من معد

علانیة کأیسار الجزور نوذی الخرج بعد خراج کسری

و خرج من قریظة و التضریر کذاک الدول «۳» دولته سجال

فیوم من مساءة أو سرور اینکه طرفی است از اخبار و آثار در فضل اینکه آیت. اکنون بدان که: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، آیتی است از فاتحه‌الکتاب و از هر سورتی. و اینکه مذهب احمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبیده و عطاء و زهری و عبد الله بن مبارک است. و مذهب شافعی آن است که: اینکه آیت از فاتحه، آیتی است تمام، و از دیگر سورتها بعضی از آیتی است، اینکه را با ما بعد «۴» آیتی شمارند «۵» بر یک قول، و قول دیگر: موافق قول ما و اینکه «۶» فقهاست که گفتیم. و مذهب ابو حنیفه و مالک و اوزاعی آن است که: از قرآن نیست و نه از الحمد آیتی هست، و نه از دیگر سورتها. و مالک گوید: در نماز خواندن مکروه است. و از ابو الحسن کرخی دو روایت است: یکی موافق مذهب ما، و یکی به مذهب «۷» ابو حنیفه، اینکه اختلاف فقهاست در اینکه آیت. اما دلیل بر مذهب صحیح از اینکه مذاهب چند چیز است: یکی آن که، به اتفاق و اجماع امت، اینکه آیت بعضی است از آیتی در سورة النمل. و اگر همه آیت را ----- ۱. مج: برونند. ۲. مج: مصادره کردند بر صد، دب، فق: مصالحه کردند بر صد. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: الدهر. ۴. همه نسخه بدلها اینکه. ۵. همه نسخه بدلها: شمارد. ۶. وز، فق، مر قول. ۷. همه نسخه بدلها: موافق مذهب. صفحه: ۴۵ گویند: چرا گفتی که آن آیت در سورة النمل از قرآن است! گویند: برای آن که در مصحف یافتیم نبشته به خط مصحف، به رنگ سواد او «۱»، بر وجهی که هیچ مخالفت و فرق و تمیز نبود، لا بد حکم بایست کردن که آن از قرآن است، و الا اگر نه چنین باشد، کسی را باشد که بسیار آیتها بیرون آرد، و گوید که نه از قرآن است، با آن که اینکه قضیه در حق او ثابت باشد، و اینکه مؤدی باشد با خرق اجماع و فتح باب جهالت، گوئیم: کذالك فی مسئلتنا. همین دلیل در اینکه جا هست، واجب باشد که اینکه حکم اینکه جا بکنند و حکم اینکه آیت، [۸- پ] حکم آیات مکرر است در قرآن، چنان که «۲» سورة الرحمن و «۳» المرسلات و جز آن «۴». طریقی دیگر اعتباری آن است که، اینکه آیت از چهار وجه بیرون نیست: یا برای اول سوره نبشتند «۵» یا برای آخر سوره، یا برای فصل بین السورتین، یا آن جا که فرو «۶»- آمد بنوشتند، یا آن جا که فرو «۷» نیامد بنوشتند. اگر از برای اول سورت است، بایستی که در اول سورة التوبه بودی، و اگر از برای آخر سوره بودی، بایستی که در آخر سورة الانفال و الناس «۸» بودی، و اگر او برای فصل بودی از میان دو سوره بایستی که میان انفال و توبه بودی، و در سورة النمل نبود. و چون اینکه سه قسمت «۹»، باطل شد، بنماند الا آن که آن جا که فرو «۱۰» آمد بنوشتند، و آن جا که فرو «۱۱» نیامد بنوشتند. طریقی دیگر اعتباری آن است که، ما یافتیم در مصحف چیزهایی که نه از قرآن است، چون: ذکر اختلاف قراء، و ذکر عدد آیات و اخماس و اعشار، و لکن روا داشتند که به خط مصحف و سواد او بنویسند جز به حمرة و خضرة و صفرة و جز آن از رنگها، تا فرق باشد و اشتباه نیفتد، و بر اینکه اجماع کردند. اگر حکم اینکه آیت اینکه بودی «۱۲»، اینکه معامله کردند، چون نکردند دانستیم که از قرآن است و از هر سورتی آیتی است. اینکه ادله بر عموم است. ----- ۱. همه نسخه بدلها: مصحف. ۲. همه نسخه بدلها در. ۳. همه نسخه بدلها سورة. ۴. همه نسخه بدلها هست. ۵. همه نسخه بدلها: نوشتند. ۶، ۷، ۱۰، ۱۱. دب، آج، لب، وز، مب، مر: فرود. ۸. مج، دب، آج، لب، آخر سورة الناس. ۹. دب، فق، وز، مر: قسم. ۱۲. مج، دب، آج، لب، وز، مب هم. [.....] صفحه: ۴۶ آریا در فاتحه‌الکتاب خاصه، و بطلان قول آنان که ایشان أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «۱» ... آیتی شمردند، دلیل بر اینکه آن است که «۲» ما نظر کردیم، مقاطع قرآن یا متشاکل یافتیم یا متقارب به مانند اواخر سجع و قوافی شعر. اما «متشاکل» بسیار است و بیشتر چنان که «۳»: «یعلمون» و «یفقهون» و «یعقلون» [۴] و «یؤمنون»، و «یوقنون»، چون «۵»: القمر «۶» و الشمس. و اما «متقارب» چنان که در سوره «ق» «۷» هست از: «مجید» و «عجیب» و «مریج»، و أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «۸» ... با «عالمین» و با «دین» و «نستعین»، و «ضالین» و «مستقیم» و «رحیم»، نه متشاکل است نه متقارب، باید که حکم کنند به آن که نه «۹» سر آیت است. وجهی دیگر آن است که: أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ «۱۰» غَیْرِ «۱۱» کنند، نیکو نباشد در علم نحو، برای آن که در او دو قراءت است: الجَزَّ علی الصِّفَةِ، و النَّصَب علی الاستثناء، و به هر دو قراءت نیکو نباشد فصل کردن بین الصِّفَةِ و الموصوف، و لا- بین المستثنی و المستثنی منه. اما اخبار در

اینکه باب از طریق خاص و عام چندانی است که شرح نتوان داد اما طرفی گفته شود: این بریده روایت کند از پدرش، از رسول-
 علیه الصلوة و السلام- که گفت: «۱۲» ألا اخبرک «بآیه لم تنزل علی احد بعد سلیمان غیری، تو» «۱۳» را خبر دهم به آیتی که پس از
 سلیمان پیغمبر بر کس فرو «۱۴» نیامد مگر بر من. گفتم، بلی یا رسول الله؟ گفت: افتتاح قرآن به چه کنی! گفتم: به بسم الله الرحمن
 الرحیم «۱۵». قال: هی هی، گفت: آن آن است. و اینکه خبر دلیل است بر آن که اینکه آیتی است از «الحمد»، و از هر سورتی «۱۶».

 ۱، ۸، ۱۰، ۱۱. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۷. ۲. همه نسخه بدلها چون. ۳. مج،
 دب، آج، لب، فق، وز، مب: چنان است چون. ۴. اساس: ندارد، از مج، افزوده شد. ۵، ۶. همه نسخه بدلها سوره. ۷. سوره ق (۵۰).
 ۹. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر از. ۱۲. همه نسخه بدلها، بجز وز: اخیر کم. ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مج: شما. ۱۴. دب، فق، مر:
 فرود. ۱۵. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. ۱۶. همه نسخه بدلها آیتی است. صفحه: ۴۷ ابراهیم بن یزید گفت: عمرو بن دینار را
 گفتم فضل رقاشی می گوید «۱»: بسم الله الرحمن الرحیم، نه از قرآن است. گفت: چه دلیر «۲» است بر خدای تعالی، ای سبحان الله؟
 من از سعید جبیر شنیدم که او گفت از عبد الله بن عباس شنیدم که «۳» از رسول- صلی الله علیه و آله- و سلم- شنیدم که گفت:
 علامت آن که من بدانستمی که سورت «۴» تمام شد، آن بودی که جبریل- علیه السلام- بیامدی، و در اول سورت «۵» دیگر بسم الله
 الرحمن الرحیم آوردی به من. جابر «۶» عبد الله انصاری روایت کند که رسول- علیه الصلوة و السلام- مرا گفت: یا جابر؟ چگونه
 گویی چون نماز را افتتاح کنی! گفت، گویم: الحمد لله رب العالمین «۷». گفت: نه؟ اول بگو: بسم الله الرحمن الرحیم «۸»، الحمد لله
 رب العالمین «۹» الرحمن الرحیم «۱۰»، مالک يوم الدين «۱۱»، یعنی «۱۲» آیت آیت مقطع کردی و به هر سر آیتی وقفی کردی تا آنکه
 که هفت آیت بشمرد عدد اعراب. و روایت کرده اند که: امیر المؤمنین علی- علیه السلام «۱۳»- در نماز، در اول فاتحه و اول سوره،
 بسم الله الرحمن الرحیم «۱۴» بخواندی و گفتی: هر که نخواند نماز او ناقص باشد، چه او تمام «سبع مثانی» است. سعید جبیر گفت
 عبد الله عیاس را گفتم «۱۵»: «سبع مثانی» چیست! گفت: سوره الفاتحه. او را گفتند: اینکه سوره شش آیت می آید «۱۶»، فأین
 السابعة، هفتم کجاست! گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «۱۷». ابو هریره روایت کند که: یک روز -----
 ۱. همه نسخه بدلها، بجز مج که. ۲. دب، فق، مز، مب، مر: دلیل. [.....] ۳. مج گفت، دیگر نسخه بدلها او گفت. ۴، ۵.
 همه نسخه بدلها: سورتی. ۶. فق، مر: جابر بن. ۷، ۹، ۱۷. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۲. ۸، ۱۴. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۳. ۱۰.
 سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۴. ۱۱. آج، لب، فق، مر به. ۱۲. اساس: «رضی الله عنه» هم افزوده است. ۱۳. همه نسخه بدلها: گفتند.
 ۱۵. مج، وز: بر می آید، آج، لب: است. ۱۶. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. صفحه: ۴۸ در مسجد رسول- صلی الله علیه و آله و
 سلم- نشسته بودیم با رسول، مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، الحمد لله رب العالمین «۱».
 رسول- علیه الصلوة و السلام- بشنید، گفت: یا هذا قطعت علی [۹- ر] نفسک الصلوة، نماز بر خود تباه کردی، ندانی که بسم الله
 الرحمن الرحیم «۲» از الحمد است، و هر که رها کند، آیتی رها کرده باشد از او، و هر که آیتی از او رها کند، نمازش بریده شود.
 نماز روا نیست الا بفاتحه الكتاب، و هر که فاتحه تمام نخواند، نماز او باطل بود. طلحه بن عبید الله روایت کند که: رسول- علیه
 السلام- گفت: هر که بسم الله الرحمن الرحیم «۳» رها کند «۴»، آیتی از قرآن رها کرده بود که اینکه آیت را در ام الكتاب در «۵» من
 شمرده اند. طریقی دیگر بر صحت اینکه قول، اجماع اهل البيت «۶» و صحابه است- رضی الله عنهم «۷». امای اجماع اهل البيت معلوم
 است، و اجماع صحابه آن است که: اسمعیل بن عبید بن رفاعه روایت می کند که: معاویه در عهد خود به مدینه آمد و در مسجد
 رسول- علیه و آله السلام- نماز «۸» کرد و قراءت به جهر خواند و در اول فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم «۹» نخواند. چون نماز تمام
 کرد، مهاجر و انصار از جوانب آواز بر آوردند که «۱۰»: اسرقت الصلوة ام نسیت، نماز بدزدیدی یا فراموش کردی! گفت: چگونه!
 گفتند: چرا فاتحه را بسم الله نگفتی! برخیز نماز با سر گیر؟ برخاست «۱۱» و نماز با سر گرفت و الحمد «۱۲» بخواند و بسم الله
 الرحمن الرحیم «۱۳» بخواند در الحمد، و سورت پس از الحمد بسم الله الرحمن الرحیم نخواند «۱۴»، همچنان آواز دادند که:

سرت «۱۵» الصَّلَاةُ ام نسیت! قال: ما ذا! قالوا: لم تقرأ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فی السُّورَةِ بعد الفاتحة، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱۶»
 نخواندی در سورتی که پس از فاتحه خواندی «۱۷»، نماز با سر گیر؟ برخاست و نماز با سر گرفت. و اخبار در اینکه باب بسیار ---
 ----- ۱، ۱۳، ۱۶. سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۱. ۲، ۳، ۹. سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۲. ۴.
 دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر چنان باشد که. [.....] ۵. همه نسخه بدلها: بر. ۶. همه نسخه بدلها علیهم السلام. ۷. همه نسخه بدلها:
 ندارد. ۸. همه نسخه بدلها: پیشمازی. ۱۰. همه نسخه بدلها یا معاویه. ۱۱. اساس: برخواست. ۱۲. همه نسخه بدلها: و در الحمد بسم
 الله بخواند. ۱۴. همه نسخه بدلها چون نماز تمام کرد. ۱۵. فق، مر: اسرقت. ۱۷. همه نسخه بدلها برخیز. صفحه: ۴۹ است و اینکه
 مقدار کفایت بود اینکه جا. اما جهر کردن و آواز برداشتن به بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱»: بدان که: مذهب اهل البیت چنان است که
 جهر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۲» در مواضع جهر قراءت واجب است، و در مواضع اخفات قراءت مستحب است. و مذهب شافعی آن
 است که: در حال «۳» جهر واجب است و در حالت «۴» اخفات سَنَّت «۵» نیست. و مذهب ابو حنیفه و سفیان و اوزاعی و ابو عبیده و
 احمد حنبل آن است که: جهر نباید کردن، و مذهب مالک آن است که: خود «۶» نباید خواندن. دلیل بر صَحَّت مذهب درست،
 یکی اجماع اهل البیت است، و دیگر اخبار که آمده است من جهة الخاصَّة و العامَّة: احمد بن محمد الحضرمی روایت کند از پدرش
 که گفت: در قفای «۷» خلیفه روی زمین به حق «۸» نماز می کردم آواز برداشت «۹» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱۰». چون فارغ شد،
 گفتم: یا بن رسول الله «۱۱»؟ جهر چرا کردی به اینکه آیت! گفت: حدثنی اَبی عن اَبیه «۱۲» عن عبد الله العباس که گفت: با «۱۳»
 رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - نماز می کردم، به اینکه آیت یعنی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۱۴» جهر کرد. من گفتم: یا بن
 رسول الله «۱۵»؟ اینکه خبر من از تو روایت کنم! گفت: آری؟ عمرو بن دینار روایت کند که گفت: در قفای عمر بن الخطاب و عبد
 الله عباس نماز کردم، به اینکه آیت آواز بلند کردند. علی بن زید بن جدعان گفت: عبادله را یافتم که در نماز به اینکه آیت جهر
 کردند، و به «عبادله» عبد الله عباس و عبد الله و مسعود و عبد الله عمر و عبد الله بن زبیر را و عبد الله بن صفوان را خواست «۱۶». از
 رضا - عليه السلام - روایت کردند، از پدرش کاظم، از پدرش صادق «۱۷» که او -----
 ۱، ۲، ۱۰، ۱۴. سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۱. ۳، ۴. همه نسخه بدلها: در جای. ۵. همه نسخه بدلها: مستحب. ۶. فق، مر در اصل.
 [.....] ۷. همه نسخه بدلها، بجز فق مهدی. ۸. همه نسخه بدلها: خلیفه وقت خود. ۹. همه نسخه بدلها به. ۱۱، ۱۵. همه نسخه بدلها:
 امیر المؤمنین. ۱۲. فق، مر: حدیث کرد پدرم از پدرش. ۱۳. همه نسخه بدلها: گفت در قفای. ۱۶. اساس: در حاشیه افزوده است. ۱۷.
 همه نسخه بدلها، بجز فق، مر: علیهم السلام، فق، مر: علیه السلام. صفحه: ۵۰ گفت: «۱» اجتمع آل محمد «علی الجهر بسم الله
 الرحمن الرحيم و علی قضاء ما فات من الصَّلَاةِ فی اللیل بالنهار، و علی قضاء ما فات فی النهار باللیل، و علی أن یقولوا فی اصحاب
 النبی - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - أحسن قول، گفت: آل محمد - علیهم السلام - اجماع کردند بر آن که آواز بر باید داشتن بدین
 آیت و بر قضای نماز شب به روز باید کردن، و قضای نماز روز به شب. و در صحابه رسول - علیه السلام - و رضی عنهم - خیر باید
 گفتن، و در سبب نزول اینکه آیت که: وَلَا تَجْهَر بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا «۲» ... آورده اند که: رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم -
 به مکه چون نماز کردی، آواز بلند برداشتی به «۳» بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۴». آنکه مشرکان گفتند: رحمان یمامه را
 می خواند، یعنی مسیلمه کذاب را. رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - آواز نرم کرد به اینکه آیت چنان که کس نمی شنید، حق
 تعالی اینکه آیت فرستاد: وَلَا تَجْهَر بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا «۵» ...، یعنی و لا تجهر بصلاتک جهرا یسمعه المشرکون فیستهزؤون و
 لا تخافت بها اخفاتا لا یسمعه أصحابک و ابتغ بین ذلک سیلا. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم. قوله - تعالی و تقدس: بِسْمِ اللّٰهِ
 الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ «۶»، آیتی است - چنان که بیان کردیم - و «با» تعلق دارد به محذوفی، برای آن که حرف جر را لا بد متعلقی باید، و
 آن محذوف یا خبر باشد از او [۹- پ] جل جلاله - یا امر باشد ما را. تقدیر خبر چنین باشد که: ابدأ بسم الله، ابتدا می کنم اینکه
 کتاب مجید را به نام خدا «۷». و امر چنین باشد که: ابدأوا بسم الله، ابتدا کنی به کارها به نام من. و رسول - صَلَّى الله عليه و آله و سلم -

سَلَّمَ - می گوید: کلّ امر ذی بال لم یبدأ فیہ بسم اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فهو ابتر، هر کار که آن را قدری و منزلتی باشد (۸)، ابتدای آن کار نه به نام او کنند، آن کار ابتر و بریده (۹) باشد. و خدای تعالی ما را در چند جایگاه فرمود که: ابتدا کنیم به اینکه نام در قراءت فی قوله تعالی: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ (۱۰) ...، و در ذبح فی قوله تعالی: ----- ۱. همه نسخه بدلها علیهم السلام. ۲، ۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰. ۳. همه نسخه بدلها قراءت. ۴، ۶. سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۱. ۷. مج، دب، لب، فق، وز، مر: خود. ۸. فق، مر و. [.....] ۹. فق، مر: دم بریده. ۱۰. سوره علق (۹۶) آیه ۱. صفحه: ۵۱ فَكُلُّوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱) ...، و عند اكل تا در خبر آورده‌اند که، رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت: إذا سَمِيَ اللَّهُ الْعَبْدَ عَلَى طَعَامٍ لَمْ يَنْلِ الشَّيْطَانُ مِنْهُ وَإِذَا لَمْ يَسْمَهُ نَالَ مِنْهُ، گفت: چون بنده عند آن که طعام خواهد خوردن نام خدای تعالی برد، شیطان از آن طعام تناول نکند، و چون نام خدای تعالی نبرد، شیطان از آن بخورد (۲). پس عند (۳) هر کار که خواهد کردن، چون گوید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، معنی آن باشد که به نام خدای تعالی اینکه کار می‌کنم، و به تقدیر «ابتدا» از اینکه همه مستغنی شوند، اعنی چون گویند تقدیر چنین کند (۴) که: بسم الله ابتدای. و «با» را اصل الصاق بود، و معنی آن بود که «فعل» را به «مفعول به» در رساند، چنان که: مررت بزید، و به معنی استعانت باشد، چنان که: کتبت بالقلم، و به معنی «مع» باشد، چنان که: اشتريت الدار بالآتها، [ای مع آلاتها] (۵). و به معنی «فی» باشد، چنان که: ما بالدار أحد، ای ما فیها أحد. و به معنی «تجريد» باشد، چنان که: رأیته فرأیت به الاسد. و به معنی «بدل» باشد، چنان که: لئن شکرنتی فیما اعطیتک. و کما قال الشاعر: فلئن قلت هذیل شباه

فبما كان هذیلا یفلّ و «زیاده» باشد، فی قوله تعالی: عیناً یشرّب بها عبأء اللّٰهِ (۶) ...، و گفته‌اند: به معنی «من» است، و التقدیر «منها»، و کذلک فی قول الشاعر: شربت بماء الدّحرضین فأصبحت

زوراء تنفر عن حیاض الدّیلم و معنی اینکه حرف از اینکه وجوه بیرون نباشد، و او همیشه مکسور بود. سیویه گفت: علّت کسر او آن است که عمل او همیشه جرّ بود، و جرّ کسر حرف اعراب باشد. و میرد گفت: برای آن کسرش کردند که ردّش با اصل کردند، و کلمه از ذوات الیاء است، نبینی که چون خبر دهی از خود (۷)، گویی: بی، تی (۸). و ----- ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۸. ۲. همه نسخه بدلها: طعام تناول کند. ۳. لب، مب، عبد. ۴. فق، مب، مر: چون گویند تقدیر چنین کند. ۵. اساس، ندارد، از مج افزوده شد. ۶. سوره دهر (۷۶) آیه ۶. ۷. آج با خطی متفاوت از متن افزوده: کلمه. ۸. اساس، مج، وز: بیت، دیگر نسخه بدلها: بیت. گمان ما اینکه است که کلمه در نسخه اصلی شیخ ابو الفتح، جدا و به همان صورتی بوده که در متن آورده‌ایم، و کاتبان نسخه‌ها، نفهمیده دو کلمه «بی و تی با و تا» را پیوسته و به صورت فعل خوانده و ضبط کرده‌اند. صفحه: ۵۲ «یا» اخت کسره است، و او حرف جرّ است، و اسم به او مجرور است. اما علّت در آن که اینکه «با» دراز (۱) می‌نویسند از دیگر «باها»، دو وجه گفتند: قتیبی گفت: از برای آن که [ابتدای] (۲) کتاب مجید است، خواستند تا به حرفی مفخّم کنند، و عمر بن عبد العزیز دبیران خود را گفتی: طَوَّلُوا الْبَاءَ وَفَرَّجُوا السَّيْنَ وَدَوَّرُوا الْمِیْمَ تَعْظِیْمًا لِكَلَامِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - أَبُو الْهَيْثَمِ كَقَتْنٍ وَ أَقْنَاءٍ، و «حنو و أحناء»، لام الفعل از آخرش بیفگندند، پس حرکت او (۱۰) با «میم» دادند، و سکون «میم» با «سین» دادند، که ابتدا کردن به ساکن

متعذر باشد، همزه وصل در آوردند تا نطق ممکن بود، «اسم» گفتند. و دلیل دیگر بر آن که چنین است که در تصغیرش «سمی» گویی، و اشتقاق او از «سمو»، باشد، و آن ارتفاع بود، چنان که امرؤ القیس گفت: سموت إلیها بعد ما نام بعلاها

سمو حباب الماء حالا علی حال و قول آن که گفت: اشتقاق او از «وسم» (۱۱)، و «وسم» علامت بود درست -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: درازتر. ۲، ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. همه نسخه بدلها: ندارد. ۴. کتبت / کتابت، دب، آج، لب، فق، مب، مر: کتب. [.....] ۵. سوره علق (۹۶) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: جواب آن است که ۸. همه نسخه بدلها: و اینکه کثرت. ۹. دب، لب، وز، مب: آن کار، آج، فق، مر: از آنگاه. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز فق، مر: واو. ۱۱. همه نسخه بدلها باشد. صفحه: ۵۳ نیست، برای آن که اگر چنین بودی در جمع «اوسام» بایستی و در تصغیر «۱» «وسیم»، و الف وصل حاجت نبودی آوردن. اگر گویند: اسم را «۲» اشتقاقش از «سمو» باشد، چه معنی دارد که معنی «سمت» بر اسم مخیل است که اسم مسمی را علامت باشد! گوییم: معنی «سمو» ظاهرتر است، و آن آن است که مسمی که اسم ندارد، حامل و پوشیده و متضع بود، چون اسم بر او نهند، پنداری که رفع و نوه بذکره، رفعتی دادند آن را و تنویهی «۳»، پس معنی «سمو» در او «۴» ظاهر است. اکنون بدان که، اسم دگر باشد و مسمی دگر. و اینکه شبهتی است آنان را که اینکه «۵» گویند بغایت رکیک، برای آن که اسم باشد و مسمی نباشد، و مسمی باشد و اسم نه. و یک مسمی را [۱۰-۱] بسیار اسماء باشد، و در یک اسم بسیار مسمیات اشتراک کنند چون الفاظ مشترک، فی قولهم: «عین» و «جون» و «شقی». اگر اسم مسمی بودی، بایستی که آن کس که آتش گفتی، زبانش بسوختی، و آن که غسل گفتی دهنش شیرین گشتی «۶»؟ و اینکه تجاهل باشد، و چگونه تجاسر شاید کردن به ارتکاب اینکه، و خدا را- عزّ و جل- در قرآن و اخبار، هزار و یک نام است، اگر اسم و مسمی یکی باشد، به هر اسمی مسمیایی باشد تا لازم آید که هزار و یک خدا باشد. دیگر آن که، اسم مسموع مکتوب و مقروء است، و مسمی به اینکه صفت نباشد. دیگر، مسمی در یک جا بود و نامش پراکنده در مواضع مختلف. اما شبهت ایشان فی قوله تعالی: یا زکریا إنا نبشُرُکَ بِغُلامٍ اسمُهُ یحیی «۷» ...، باید تا اسم یحیی باشد و یحیی اسم، الجواب: گوییم، اینکه به آن که دلیل ما باشد اولیتر است برای آن که حق تعالی می گوید: ما تو را بشارت می دهیم که تو را فرزندی خواهیم دادن نامش یحیی. برای آن بشارت، پیش از وجود فرزند باید که باشد تا معنی بشارت صورت بندد، پس نام «۸» پیش از صاحب نام بود «۹». حاصل و مسمی در وجود نیامده، دلیل کند بر ----- ۱. اساس: در حاشیه

آورده، همه نسخه بدلها: تصغیرش. ۲. همه نسخه بدلها چون. ۳. همه نسخه بدلها: تنویه ذکر. ۴. فق، مر: مسمی. ۵. چاپ شعرانی (۳۱ / ۱): عین. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شیرین شدی. ۷. سوره مریم (۱۹) آیه ۷. ۸. مج، وز نام. آج، لب، فق، مب، مر تا، دب اسم. [.....] ۹. آج، لب، فق، مر: نامش. صفحه: ۵۴ آن که اینکه نه آن باشد و آن نه اینکه. و شبهه آن که گویند فی قوله تعالی: ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا «۱» ...، و ایشان اسما را نمی پرستیدند، مسمیات می پرستیدند، جواب «۲» آن است که: آن کس که اینکه گوید معنی آیت نداند «۳». خدای تعالی بر سیل انکار و تفریع بر بت پرستان می گوید: بتان را نام اله بر نهاده‌اند، بی آن که در ایشان از معنی الهیت چیزی هست از قدرت بر اصول نعم و استحقاق عبادت. پس از اینکه حدیث جز اسمی در دست شما نیست بی معنی، یعنی مسمیاتی می پرستی «۴» که اسم اله بر ایشان مزور است، از اینکه معنی در دست شما جز دعوی اسم نیست بلا معنی. دیگر آن که، خدای تعالی گفت: أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا «۵» ...، گفت: نامهایی که شما نهادی «۶»، اگر اسم مسمی باشد، معنی آن باشد که مسمیاتی که شما کردی «۷» و آفریدی «۸» و بلا-خلاف «۹» اجسام خدای تعالی آفریند. اما شبهت ایشان به قول لیبید: إلی الحول ثم اسم السلام علیکما

و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر جواب «۱۰» اینکه آن است که گوییم: بدین «سلام»، نام خدای تعالی خواست، که از نامهای

خدای تعالی یکی سلام است، معنی آن است که: ثم اسم الله علیکما. و جوابی دیگر آن که: اسم صله است که ایشان الفاظ و کلمات بسیار در کلام آرند، و غرض ایشان پیوند سخن باشد، و آن در «۱۱» معنی زیادت بود، و اینکه را نوعی از فصاحت شناسند، معنی آن باشد که: ثم السیلام علیکما. امّا تعلق ایشان بقوله تعالی: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ «۱۲». جواب گوئیم که: اینکه دلیل ماست برای آن که جمله قراء «ذی الجلال»، خوانند، مگر ابن عامر تنها به «او» خواند. و چون چنین باشد، «ذی الجلال» صفت «رب» باشد، و «رب» مجرور باشد به اضافت اسم با او. و مضاف باید که جز مضاف الیه بود، که اضافه الشیء الی نفسه درست نباشد. و ----- ۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۰. ۲. همه نسخه بدلها، بجز نسخه بدلها، بجز فق، مر از اینکه. ۳. همه نسخه بدلها: شناسد. ۴، ۵. می پرستی / می پرستید. ۶. نهادی / نهادید. ۷. کردی / کردید. ۸. آفریدی / آفریدید. ۹. همه نسخه بدلها آن. ۱۰. همه نسخه بدلها از. ۱۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دو. ۱۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۸، ضبط آیه: ذی الجلال. صفحه: ۵۵ و الله تعالی الموفق للصواب. الله «۱»، اصل اینکه کلمه «الله» است، علی احد قولی سیبویه، «لام» تفخیم در او براند، «الله» گشت. اجتماع دو همزه در یک کلمه مستقل آمد، همزه فاء الفعل بیفگندند «لام» عین الفعل و «لام» که در او برده بودند، ملتقی «۲» شدند، پس ادغام کردند «لام» را در «لام»، «الله» گشت. و قولی دیگر سیبویه را آن است که: اصل اینکه کلمه «لاه» بوده است، چنان که شاعر گفته است «۳»: كحلفه من ابي رباح

یسمعها لاهه الکبار آنکه «لام» - که آن را در دگر اسماء «لام» تعریف می گویند - در او بردند و «۴» ادغام کردند، فصار «الله». اکنون به کثرت استعمال اینکه «لام» لازم شد با اینکه اسم تا پنداری که اصل اینکه کلمه «۵» است، برای آن که بدل است از همزه فاء الفعل که اصل بود. این درستویه گفت: «الله»، خدای - جل و عز - به مثابه اسم علم است، و این کیسان گفت: لقب است، و قول ایشان به معنی متقارب است، و لقب درست نیست برای آن که لقب بر خدای تعالی روا نبود، [لقب بر آن روا بود] «۶» که غیبت و حضور بر او روا بود، چه لقب در غیبت، بدل اشارت است در حضور. درست آن است که از اسماء مفیده است، و لکن بر اینکه صیغت جز بر خدای تعالی اجرا نکنند. اکنون اهل لغت در اشتقاقش خلاف کردند، نصر بن شمیل گفت: اشتقاق او [۱۰-پ] از «تأله» است و آن تعبّد بود چنان که رؤبه گفت: سبّحن و استرجعن من تألهی ای تعبّدی، یقال: «الله، الالهة» ای «عبد، عبادة». و قراءت عبد الله بن عباس اینکه است «۷»: وَ يَذَرُكَ وَ آلِهَتِكَ «۸» ... ای عبادتک. پس «الله»، «فعال» باشد به معنی «مفعول» یعنی معبود، کالحساب «۹» و الکتاب «۱۰». و بعضی دیگر گفتند: من «الاله» و ----- ۱. همه نسخه بدلها: قوله تعالی: الله. ۲. دب، آج، لب، فق، مر: ملاقی. [.....] ۳. مج شعر. ۴. فق، مر و لام در لام. ۵. همه نسخه بدلها: که از اصل کلمه. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. آج، لب که. ۸. سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۷. ۹. فق، مر به معنی محسوب. ۱۰. فق، مر به معنی مکتوب. صفحه: ۵۶ هو الاعتماد و الفزع الی الشیء. عرب گوید: الهت إلی فلان، ای فرعت الیه، قال الشاعر:

لهت إلیها و الرکائب وقف و معنی آن است که: خلق با او گریزند و فزع با او کنند «۱» در کارها و اعتماد بر او کنند چنان که «امام» و «رداء» و «لحاف» گویند: للذی یؤتم به و یلحف «۲» به و یتردی «۳» به، و اینکه قول عبد الله عباس است و ضحاک. و بو عمرو «۴» بن العلاء گفت: هو من الهت «۵» الشیء اذا تحیرت فیه فلم تهتد الیه، قال زهیر: و بیداء تیه تأله العین وسطها

محققة غبراء صرماء سملق و معنی آن باشد که عقلها و فهمها در ذات و صفات او متحیر شود، اینکه نیز «فعال» بود به معنی «مفعول». مبرد گفت: اشتقاق «۶» او من «ألته الی فلان»، ای سکنت الیه، قال الشاعر:

الهِت) إليها و الحوادث جَمِيَةً برای آن که خلقان با او ساکن شوند و به ذکر او بیارامند، كما قال تعالى: أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۷). ابو الحسن قنّاد «۸» گوید: اصل او من «الوله» و هو ذهاب العقل لفقْد من يعزُّ عليك. «و له»، دهش باشد، مرد مدهوش مانده را در کاری از کارها «و اله» گویند و «وله» گویند. و اصل او بر اینکه قول «ولاه» باشد، همزه از او «۹» بدل کنند، چنان که «وشاح» و «إشاح»، و «و کاف» «۱۰» و «اکاف» «۱۱»، و ورّخت الكتاب و ارّخته، و وقتت و اقتت، کمیت گوید: ولهت نفسی الطروب إلیکم

و لها حال دون طعم الطّعام ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر چنان که ۲. همه نسخه بدلها: يلتحف. ۳. همه نسخه بدلها: یرتدی. ۴. همه نسخه بدلها: ابو عمرو. ۵. همه نسخه بدلها فی. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر و شرح الرّمل من القبار منقطع الرّمل. [.....]. ۷. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸. ۸. همه نسخه بدلها: قتاده. ۹. آج، لب: واو. ۱۰. آج، لب، مب، مر: و کاث. ۱۱. آج، لب، مب، مر: اکاث. صفحه: ۵۷ برای آن که دلها به محبّت او و اله باشد و به ذکر او بیارامد. و گفته‌اند: معنی «اله»، محتجب باشد از ابصار، من قول العرب: «لاَهت العروس تلوه لوها»، ای «۱» احتجبت، قال الشاعر: لاهت فما عرفت یوما بخارجة

یا لیتها خرجت حتّی رأینها و اینکه کلمه از مقلوب باشد، چنان که «جذب» و «جذب». چون قدیم - جلّ جلاله - متعالی است از ادراک حواس، و ابصار در او نرسد «۲»، او را «اله» خواندند، و گفتند: معنی «اله» متعالی باشد، یقال: لاه، اذا ارتفع. و آفتاب را «الاهة» گویند، لارتفاعها، قال الشاعر: ترّوحنا من الدهناء أرضاً «۳»

و أعجلنا الالهة أن تؤوبا «۴» اینکه اقوال اهل لغت است از طریق اشتقاق. فاما از طریق تحقیق معنی، اینکه لفظ در اصطلاح «الله»، نام ذاتی است قادر بر اصول نعم «۵» چون با مکلفان «۶» بکند از ایشان مستحق عبادت گردد، و بر اینکه قاعده مرجع او با قادری باشد و از صفات نفس بود، و برای آن بر اینکه قدر قناعت نکردند که اهل لغت گفتند که: «اله» مستحق عبادت بود که بر اینکه قول «۷» در لا- یزال اله بود و در ازل اله نبود، چه در ازل مستحق عبادت نبود. پس قادری در آوردند تا شامل بود ازل و لا- یزال را، و تعلیق قادری به اصول نعم برای آن کردند که جز قدیم تعالی، بر آن قادر نیست. و دیگر استحقاق عبادت بر اینکه باشد، و لا بد حدود اصطلاحی را نسبت باید به مواضعه اهل لغت، آنکه به حسب دلیل زیادت و نقصان می کنند و تغییر و تبدیل. اما اصول نعم، حیات بود، و قدرت، و شهوت، و نفرت، و کمال، عقل و خلق مشتهی و تمکین از نیل مشتهی. اینکه را برای آن اصول نعم خوانند که، نعمت هیچ ----- ۱. همه نسخه بدلها: اذا. ۲. همه نسخه بدلها: حواس و محتجب است از رؤیت ابصار. ۳. همه نسخه بدلها: أيضا. ۴. معج، دب، وز یروی ان تغیا. آج، لب، فق، مب، مر بر آن روی ان تغیا، چاپ شعرانی (۳۴/۱): بر آن روی، أن تئوبا به معنی ان تغیاست. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: متکلفان. ۷. همه نسخه بدلها لازم آید که. صفحه: ۵۸ منعم بی آن تمام نشود، چون اینکه نعمتها برترین همه نعمتهاست، شکرش برترین شکرها باشد تا به حدّ عبادت رسد، که عبادت غایت شکر است. اما «رحمن و رحیم» «۱»: قومی گفتند: «۲» به یک معنی است، کندمان و ندیم، و سلمان و سلیم، و لهفان و لهیف. و معنی هر دو ذو رحمت باشد، یعنی خداوند رحمت. و «رحمت» نعمت باشد، برای آن که رقت قلب و شفقت که به معنی خوف باشد از وقوع مضرّتی بر کسی، بر خدای تعالی روا نیست، برای آن کتاب خود را رحمت خواند. و باران را رحمت خواند، و «۳» معنی رحمت درست اینکه است، چه تفسیر او به ازادت خیر و ترک عقوبت داخل است تحت اینکه که، خدای تعالی به اینکه جمله منعم است بر خلقان. اما بر قول آن که گفت: به یک معنی است، عذر از تکرار به اختلاف لفظ خواست

که عرب چون لفظ مختلف شود، روا می‌دارند تکرار، چنان که شاعر گفت:

ألفی قولها کذبا و مینا و «کذب» و «مین» یکی باشد، و چنان که دیگری گفت:

هند آتی من دونها الثئی و البعد و هر دو، دوری باشد. اما قول درست آن است که: اینکه دو لفظ دو معنی دارد [۱۱-ر] و اگر چه اشتقاق هر دو از رحمت است، چه «رحمان» بلیغتر است از «رحیم»، که «فعلان» بنای مبالغه بود چون: «سکران» و «غضبان». پس، «رحمان» «۴» بلیغتر است از «رحیم» و «رحیم» بلیغتر است از «راحم»، اینکه فرقی است من جهة اللفظ. امّا من جهة المعنی هم فرق است برای آن که «رحمان» منعم باشد بر جمله خلقان مؤمن و کافر «۵»، بَرّ و فاجر «۶»، مطیع و عاصی. و «رحیم» خاص رحمت کند «۷» بر مؤمنان دون کافران. و لفظ «رحمان»، اطلاق نکنند مگر بر خدای - عزّ و جلّ - و بیرون از خدای تعالی، کس را «رحمان» اطلاق نکنند. ----- ۱. همه نسخه بدلها: قوله تعالی الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. ۲. همه نسخه بدلها هر دو. [...] ۳. همه نسخه بدلها در. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رحیم. ۵، ۶. همه نسخه بدلها و. ۷. همه نسخه بدلها: بود. صفحه ۵۹ و در منع از اینکه قول «۱» بعضی گفتند: عرف لغت از «۲» معنی به معنی مانع است از اینکه که معنی «رحمان» لایق نیست به هیچ ذات جز به قدیم تعالی - چنان که شرح داده شد. و قولی دیگر آن است که: سمع منع کرد از او، و اگر ما را با عقل رها کردند، روا داشتمانی. بعضی گفتند: آن سمع اجماع است چنان که ما دانیم که «عبد» بنده باشد، و آن را دو جمع باشد: یکی «عباد» و یکی «عبید». «عباد» به خدای تعالی مختص است، و «عبید» به عباد تا نگویند در عرف: «لفلان عباد»، و امّا یقال: «له عبید». و بعضی دیگر گفتند: اینکه آیت منع کرد که خدای تعالی می گوید: جَنَاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ «۳» ...، آنکه در آخر آیت می گوید: هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا «۴». پس در اینکه هر دو لفظ، خصوص و عموم درست است من وجه دون وجه. در «رحمان»، خصوص از جهت لفظ، و در «رحیم» از جهت معنی، و اینکه است معنی قول جعفر بن محمد الصّیّدی - علیهما السّلام - که گفت: الرَّحْمَنُ خاص اللفظ عام المعنی، و الرَّحِيمُ عام اللفظ خاص المعنی، و هم اینکه باشد معنی قول عبد الله عباس که: رحمن و رحیم اسمان رقیقان، احدهما أرق من الآخر، یعنی احدهما أبلغ فی المعنی من الآخر. و اینکه باشد معنی آن که گویند: «رحمن الدّینا، و رحیم الاخره». عطاء خراسانی گفت: در جاهلیت عرب چنین نبشتندی که: «بسمک اللهم»، و رحمان نشناختندی. خدای تعالی رسول را علیه الصّیّلاه و السّلام - گفت بگو: بسم الله، [و آنکه] «۵» فرمود [که] «۶»: «رحمان» به آن ضمّ کن «۷». مسیلمه کذاب بیامد و اینکه نام بر خود نهاد، حق تعالی گفت: «رحیم» با آن ضمّ کن تا اینکه اسما به مجموعش مرا باشد «۸»، اگر چه معنی «الله» از «الهیّت» «۹» است، و لکن چون در حق دیگران اجرا کردند بنا واجب اعنی «اله»، من «لام» تخصیص در او آوردن تا «الله» شد، ----- ۱. همه نسخه بدلها: دو قول گفتند. ۲. همه نسخه بدلها جهت. ۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۱. ۴. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۵، ۵، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. همه نسخه بدلها چون. ۸. همه نسخه بدلها که. ۹. همه نسخه بدلها: اله. صفحه ۶۰ دیگران از او بیرون آمدند. همچنین کذاب یمامه «۱» - علیه اللّغه - «رحمان» بر خود نهاد، «رحیم» با او ضمّ کردم تا لقب نا واجب او از نام مستحق من جدا شود. عطا روایت کند از ابو هریره که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت: خدا را - جلّ جلاله - صد جزو «۲» رحمت است، نود و نه در خزانه رحمت ذخیره کرد، و یک جزو بر همه اهل دنیا مفرّق «۳» کرد، هر رحمتی و رقتی «۴» و شفقتی و عطفی «۵» که در جهان هست، از آن یک جزو رحمت است. چون فردای قیامت باشد، اینکه جزو پراکنده جمع کند و با آن «۶» ضمّ کند و جمله صد جزو رحمت بیارد و بر سر گناهکاران امت احمد «۷» بدارد، تا «۸» در خبر است که: در قیامت خدای تعالی را چندان رحمت باشد که ابلیس نیز طمع دارد «۹» و اگر چه هرگز رحمت خدای تعالی بدان ملعون نرسد. ضحاک گفت: رحمن بأهل السّموات، و رحیم بأهل الارض، گفت: رحمن بأهل السّماء حین أسکنهم السّموات و طوّقهم الطاعات و قطع

عنهم المطاعم و اللذات، و رحیم باهل الارض حین أرسل الیهم الرسل و انزل علیهم الکتب. عکرمه گفت: رحمان است به یک رحمت، و رحیم است به صد رحمت، از آن خبر که گفتیم. عبد الله المبارک گفت: رحمان است، چون خواهد ببخشد. رحیم است، چون بخواهند خشم نگیرد» (۱۰). در خبر است که: چون بنده دو رکعت نماز کند و از خدای تعالی حاجتی نخواهد، خدای تعالی گوید: بنده من از من مستغنی شده است. ابو بکر و راق گفت: رحمان است به اعطای نعماء و آلاء، و رحیم است به -----

۱. اساس: یمامه کذاب، به قیاس با نسخه مج، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۲. مب: جزء. [.....] ۳. مج، مب، مر: متفرق. ۴. فق، مر: رأفتی. ۵. مب، مر: عطوفتی. ۶. مب، مر نود و نه جزو. ۷. همه نسخه بدلها: محمد. ۸. فق، مر غایتی که. ۹. همه نسخه بدلها: طمع در رحمت کند. ۱۰. مج، دب، وز: نخواهد خشم گیرد، آج، لب، فق، مب، مر: نخواهد که خشم گیرد. صفحه: ۶۱ صرف اذیت و بلا، و محمّد علی ترمذی «۱» گفت: رحمان است که «۲» برهاند از نیران، رحیم است که «۳» برساند به خلد و جنان. محاسبی گفت: رحمان است برحمة النفوس، و رحیم است برحمة القلوب. سری بن مغلس گفت: الرّحمن بکشف الکروب، و الرّحیم بغفران الذنوب. عبد الله جراح گفت: الرّحمن بتیسیر الطریق، و الرّحیم بعصمة التوفیق «۴». مطر الوراق گفت: الرّحمن یغفر السيئات و إن کن عظیمات، و الرّحیم بقبول الطاعات و ان کن غیر صافیات. یحیی بن معاذ گفت: الرّحمن بمصالح معاشهم، و الرّحیم بمصالح معادهم «۵». ابو بکر و راق گفت: الرّحمن بمن جحده، و الرّحیم بمن وحده، الرّحمن بمن کفره، و الرّحیم بمن شکره. اینکه کلمتی چند است از اقوال اهل تذکیر و مشایخ تصوف. اما در تقدیم «رحمن» بر «رحیم» دو قول گفتند: یکی آنکه تا به «رحیم» سجع سر آیت مراعی «۶» باشد، و یکی آن که «رحمان» را به مثبت اسم کرد، و «رحیم» به جای صفت بنهاد، و موصوف باید که بر صفت مقدم بود، اینکه جمله است از کلام در اینکه آیت. اکنون ابتدا به فاتحة الكتاب کنیم - بمشیة الله تعالی و عونہ «۷» [۱۱- پ].

۱. همه نسخه بدلها: محمّد بن علی الترمذی. ۲. مج، دب، آج، لب، مب: کت، فق، وز، مر: که تو را. ۳. همه نسخه بدلها: بالعصمة و التوفیق. ۴. همه نسخه بدلها: بغفران. ۵. اساس: عبادهم، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۶. مب، مر: مرعی. [.....] ۷. مج، دب، آج، لب، وز، فق: بتوفیق الله و عونہ، مب، مر: و بالله التوفیق. صفحه: ۶۲ [سورة الفاتحة] «۱»

[سورة الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵) اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

[ترجمه]

به نام خدای «۲» بخشاینده بخشایشگر. همه سپاس خدای را پروردگار جهانیان. بخشاینده بخشایشگر. پادشاه روز حساب و جزا. خاص تو را پرستیم و خاص از تو طلب یاری کنیم. راه بنمای ما را راه راست. راه آنان که نعمت کردی تو برایشان از مؤمنان، جز آنان که خشم گرفتی برایشان از جهودان «۳»، و نه گمراهان از ترسایان «۴». اینکه ظاهر اینکه سورت است. کلام در آن که کجا انزله بود «۵» و چند آیت و عدد کلمات و حروف و ثواب خواننده کلام در آیت تسمیت برفت. قوله تعالی: الحمد، اینکه «لام» تعریف جنس است، و سیبویه گفت: علامت تعریف «لام» است بس، و «الف» برای وصل است که اینکه «لام» ساکن باشد ابداء، آنکه چاره نبود او را از پیوندی، اینکه همزه وصل بیاوردند و پیوند او کردند تا به نطق در آید، که ابتدا کردن به ساکن ناممکن است. و دیگر

نحویان گفتند که: «الف» و «لام» با جمعهما، علامت تعریف است، و قول اول درست است. -----

----- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. مج، دب، وز: ایزد. ۳، ۴. همه نسخه بدلها: ندارد. ۵. همه نسخه بدلها: بوده است. صفحه: ۶۳ اینکۀ ثنای است که خدای - جل جلاله - بر ذات خود می گوید، تعلیم و توقیف ما را. صورت خبر است و مراد امر است، معنی آن که قولوا: الحمد لله بگویی «۱» که حمد خدای راست. [عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، شکر خدای را] «۲» به نعمتهایی که با ما کرد. و «حمد» نقیض «ذم» است، و ابن الانباری گفت: «حمد» مقلوب «مدح» است، از آن مقلوب است که معنی یکی دارد، چون: «جذب» و «جذب». و علما در حمد و شکر بر دو قولند: بعضی فرق نکردند میان حمد و شکر، و گفتند: به یک معنی باشد. و محققان فرقی کردند، و گفتند: «حمد»، ثنای مرد باشد به آن خصال که در او باشد، عرب گوید: حمدته علی شجاعته و سخاوته، و لا یقول «۳» شکرته علی ذلک و گویند: حمدته علی نعمته و شکرته علی نعمته. پس «حمد»، عامتر باشد از برای آن که «حمد» در جای شکر به کار دارند، و شکر در جای حمد به کار ندارند. پس «حمد»، بر خصال او باشد، و اگر چه به تو تعدی نکند، و شکر بر نعمتی باشد که از او به تو رسد. و بعضی گفتند: الحمد باللسان، حمد به زبان باشد، نبینی که حق تعالی گفت: وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا... «۴»، و شکر به ارکان باشد، نبینی که گفت: اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا... «۵»، و گفته اند: حمد، مبتدا باشد، و شکر جز جزا نباشد. و اینکه راجع است با قول اول. عبد الله بن عمر «۶» روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لا یحمده، گفت: حمد سر شکر است، شکر نکرده باشد خدای را بنده ای که حمد خدای تعالی نکند. و اینکه خبر مبنی است از آن که «حمد» عامتر از شکر باشد، و خلافی نیست از میان قراء سبع و عشر در آن که الحمد به ضم «دال» خوانند، مرفوع به ابتدا، و خبرش مقدر فی قوله: لله «۷». و تقدیر -----

----- ۱. بگویی / بگویند. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. همه نسخه بدلها: لا تقول. ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۱. ۵. سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳. ۶. دب، مب، وز، مر: قوله تعالی. ۷. مج، دب، آج، لب: عبد الله بن عمرو، مب، مر: عبد الله عباس. صفحه: ۶۴ آن که: الحمد ثابت لله، یا آن که: الحمد کائن لله «۱»، و در شاذ محمد هارون العتکی «۲» و رؤبه بن العجاج «الحمد»، به نصب «دال» خوانند بر تقدیر فعلی مضمهر، ای أحمد الحمد لله. و حسن بصری گفت: الحمد لله به کسر «دال»، برای اتباع کسره کسره را. و ابراهیم بن ابی عبه «۳» می خواند: الحمد لله، به ضم «لام» برای اتباع ضمّه ضمّه را. بدان که از جمله کلمات ثنای خدای تعالی، یکی اینکه کلمه «الحمد» «۴» است، چه در او قید نعمت حاصل است و صید نعمت نا آمده. و در خبر است از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که گفت: الحمد لله ثناء علیه بأسمائه و صفاته الحسنی، و در خبر دیگر آمده است: لیس شیء احب الی الله من قول القائل الحمد لله و کذلک اثنی به علی نفسه، گفت: هیچ چیزی نیست که خدای تعالی دوستر «۵» دارد از اینکه کلمه برای آن که، بر خود ثنا گفت به اینکه کلمه. محمد بن الکعب القرظی گفت: نوح - علیه السلام - چون طعام بخوردی، گفتی: «الحمد لله» «۶»، و چون جامع پوشیدی، گفتی: «الحمد لله» و چون بر نشستی گفتی: «الحمد لله». خدای تعالی نام او در جمله شاکران بنوشت، گفت: إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا «۷». و در خبر است که: رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - «۸» چون کاری بدو رسیدی که بدان شاد شدی، گفتی: «۹» الحمد لله «بنعمته تتم الصالحات، و چون کاری به او رسیدی که او را خوش نیامدی، گفتی: الحمد لله علی کل حال، و در خبر است که: چون آب باز خوردی گفتی: «۱۰» الحمد لله الذي جعله عذبا فراتا [برحمته] «و لم يجعله ملحا اجاجا بذنوبنا، گفتی: سپاس آن خدای را که اینکه آب را خوش کرد به رحمت او «۱۱»، و شور و تلخ نکرد به گناه ما. -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: الحمد ثابت کائن لله. ۲. همه نسخه بدلها: هارون بن محمد العتکی. [.....]. ۳. مب، مر: علیه. ۴. همه نسخه بدلها: حمد. ۵. دوستر / دوست تر. ۶. مج، وز: و چون شربتی باز خوردی گفتی الحمد لله. ۷. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳. ۸. دب، فق، مر را. ۹. همه نسخه بدلها الذی. ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۱. همه نسخه بدلها: خود. صفحه: ۶۵ و در خبر است که: چون رسول - علیه الصلاة والسلام - کسی را از «۱» اصحاب «۲» بلا بدیدی، گفتی: الحمد لله الذي عافاني [۲۱- ر] ممّا

ابتلاه و فضّلتی علی کثیر مّمّن خلق تفضیلا، و گفתי: هر کس که عند چنین حال اینکه کلمات بگوید، شکر عافیت گزارده باشد. و صادق- علیه السّلام- می گوید که: رسول علیه الصّیّلاه و السّیلام- چون در آینه نگریدی، گفתי: الحمد لله الّذی أحسن خلقی و خلقی وزان مّنی ما شان من غیری. و بعضی اهل علم گفتند: «حمد» کلمتی است جامع حمد «۳» و شکر را، و از اینکه جاست که رسول- صلی الله علیه و آله و سلّم- گفت: «۴» سبحان الله نصف المیزان، و الحمد لله ملاء «المیزان، گفت: «سبحان الله» نیمه ترازو باشد، و «الحمد لله»، همه ترازو باشد، برای آن که حمد جامع است هر دو طرف را. و در خبر است که رسول- صلی الله علیه و آله و سلّم- گفت: چون بنده بگوید: الحمد لله کما هو اهله، فرشتگان از نوشتن «۵» باز ایستند، حق تعالی گوید: [ملائکتی] فرشتگان من؟ چرا اینکه که بنده من بگفت، بر او نوشتی «۶»! گویند: بار خدایا؟ ما آن توانیم نوشتن که دانیم. ما چه دانیم که تو از اهل چه ای از حمد؟ جز تو ندانی که سزاوار چه‌ای از حمد؟ آنچه تو مستحقّ آنی تو دانی، ما ندانیم. بکر بن عبد الله المزنی گفت: حمّالی را دیدم باری گران بر پشت گرفته و می‌رفت، و همه راه می‌گفت: «الحمد لله استغفر الله» من او را گفتم: یا هذا؟ تو چیزی دیگر ندانی جز اینکه دو کلمه! گفت: دانم، و قرآن نیز دانم. گفتم: چرا جز اینکه دو کلمه نگویی! گفت: برای آن که من از دو حالت خالی نیستم: هر وقتی نعمتی از خدای تعالی به من فرو می‌آید و گناهی از من به آسمان می‌شود. شکر آن نعمت را کلمه «الحمد» می‌گویم، و جبران گناه را استغفار می‌کنم تا مگر خدای تعالی رحمت کند. گفتم: سبحان الله؟ اینکه حمّال فقیه تر از من «۷» است.

 ۱. همه نسخه بدلها جمله. ۲. دب، آج، لب، وز، فق در. ۳. همه نسخه بدلها: مدح را. ۴. دب، لب، فق: مثل، آج، وز: کل. ۵. مب، مر: از ثواب نوشتن آن. [.....] ۶. نوشتی / نوشتید. ۷. همه نسخه بدلها: مزنی. صفحه ۶۶: اما «شکر»، اعتراف باشد به نعمت منعم با ضربی «۱» تعظیم و اعتراف از دو گونه باشد «۲»: یکی به دل و یکی به زبان. اعتراف به دل، آن باشد که بداند که آن نعمت که بدو می‌رسد از جهت منعم است، سواء اگر به واسطه باشد «۳» و اگر بی واسطه. در اثر آورده‌اند که: یکی از «۴» بزرگان در موسم حج صرّه‌ای زر به غلام خود داد و گفت: برو و نگاه کن در قافله، چون مردی را بینی از قافله بر کناره می‌رود، اینکه صرّه زر را به او ده. غلام برفت و نگاه کرد، مردی را دید بر طرفی می‌رفت تنها. برفت و آن صرّه زر بدو داد «۵». مرد آن را بستد و سر سوی آسمان کرد و گفت: «اللهم انک لا تنسی بحیرا فاجعل بحیرا لا ینساک»، بار خدایا؟ تو بحیر را فراموش نمی‌کنی، بحیر را چنان کن که تو را فراموش نکند. غلام با نزدیک مرد «۶» آمد، گفت: چه کردی! گفت: مردی را یافتم چنان که گفתי، و زر بدو دادم. گفت: «۷» چه گفت! «۸» گفت: چنین گفت: «۹» گفت: «۱۰» نیکو گفت، «ولّی النعمه موليها»، نعمت «۱۱» حوالت کرد با آن که به حقیقت او راست «۱۲». و روایت کرده‌اند که داود- علیه السّلام- گفت: بار خدایا؟ شکر تو چگونه گزارم که من به شکر تو نرسم الا به نعمت تو! پس شکر تو از من گزارده نشود. حق تعالی وحی کرد به او: یا داود؟ تو می‌دانی که آن نعمت که بر تو است از من است. گفت: بلی؟ گفت: بدان راضی‌ام از تو «۱۳» در باب شکر، و «۱۴» محمود و راق می‌گوید: إذا کان شکرى نعمة الله نعمة على له فى مثلها يجب الشکر فكيف بلوغ الشکر الا بفضلہ و إن طالت الأيام و اتصل العمر -

 ۱. آج، لب از. ۲. مب، مر: بیرون نباشد. ۳. مج، دب: به او رسد. ۴. همه نسخه بدلها جمله. ۵. همه نسخه بدلها آن. ۶. مب، مر: به نزد خواجه. ۷. مب، مر او. ۸. مب، مر غلام. ۹. مب، مر خواجه. ۱۰. مب، مر بسیار. ۱۱. مب، مر مرا. ۱۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او داد، مب، مر: او داده بود. [.....] ۱۳. آج، لب، حب، جر و. ۱۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد. صفحه ۶۷: فإن عمّ بالسیراء عمّ سرورها و إن عمّ بالضراء أعقبه الأجر فما منهما الا له فيه نعمة تضيق بها الأوهام و البرّ و البحر و اما اعتراف دهنده «۱» به زبان، افصاح می‌کند و تصریح «۲» به حمد و شکر خدای تعالی، و حکایت نعمت خدای تعالی باز می‌گوید، که رسول- صلی الله علیه و آله و سلّم- گفت: التحدّث بالنعم شکر، و در دگر خبر گفت: فمن ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره، گفت: هر که باز گوید شکر کرده باشد، و هر که پنهان کند کفران کرده باشد، اگر اینکه نیز نکند، باید که آثار «۳» نعمت بر خود ظاهر دارد، که رسول صلی الله علیه و آله و سلّم- می‌گوید: «۴» إذا أنعم الله تعالى على عبد [نعمه]

احب آن یری علیه، گفت: چون خدای تعالی بر بنده‌ای نعمتی بکند، خواهد و دوست دارد که آن «۵» بر او ببیند، و اگر در اینکه کلمه چیزی دیگر نبود، جز آن که مفتوح قرآن راست و آخر دعوی اهل جنان است که «۶»: «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۷) کفایت بودی - و الله الموفق للصواب. قوله - تعالی و تقدس: رب العالمین، «رب»، برای آن مجرور کرد که صفت «الله» است، و صفت در اعراب تابع موصوف باشد. و در شاذ علی بن زید «۸» خوانده است: «رب العالمین»، نصباً علی المدح. و در معنی «رب» خلاف کرده‌اند. بعضی گفتند: معنی «رب» [رب] «۹» سید و مالک باشد، بیان اینکه قوله: اذ کُرنی عند ربک «۱۰» ... ای عند سیدک، و اعشی می گوید: و اهلکن یوما «۱۱» رب کنده و ابنه و رب معد خبت و عرعر یعنی سید کنده. و «رب» به معنی مالک باشد. رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی را از جمله عرب گفت: أرب ابل أنت أم -----

----- ۱. مب، مر: کنده. ۲. همه نسخه بدلها می کند. ۳. همه نسخه بدلها: نشان. ۴، ۹. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها نعمت. ۶. همه نسخه بدلها، بجز معج: است قوله تعالی. ۷. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰. ۸. همه نسخه بدلها: زید بن علی. ۱۰. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۲. ۱۱. چاپ شعرانی (۱/ ۴۱): قدما. صفحه: ۶۸ رب غنم، یعنی مالکها! جواب داد: من کل اتانی الله فأكثر و أطیب، و قال طرفه [۱۲- پ]: کقنطرة الرومی أقسم ربها لتکتفن حتی تشاد بقرمد و قال التابغة: فإن یک رب أذواد بحزوی أصابوا من لفاحک ما أصابوا و به معنی صاحب باشد، چنان که ابو ذؤیب گفت: قد ناله رب الکلاب بکفه بیض رهاب ریشهن مقزع و به معنی مرئی باشد، يقول العرب: رب یرب رباً و ربوباً «۱» و ربابه، فهو رب، مثل: بر و طب «۲»، قال الشاعر: یرب الذی یأتی من الخیر إنه إذا فعل المعروف زاد و تمما و به معنی مصلح باشد «۳» که چیزی اصلاح کند، چنان که [شاعر] «۴» گفت: کانوا کسائله حمقاء إذ حقنت سلاءها فی أديم غیر مربوب الحسین بن الفضل گفت: الرب الثابت من غیر اثبات احد، یعنی خداوندی موجود بی موجودی «۵» و او را اشتقاق من رب بالمکان و ارب و لب و ألبه إذا اقام به. و در خبر می آید از رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - که گفت: اعوذ بالله من فقر مرب أو ملب، ای مقیم، قال الشاعر: ب بأرض ما تخطاها الغنم و چون بر اینکه وجه تفسیر دهند «۶»، وصف او به اینکه - جل جلاله «۷» راجع بود با ذات، چه موجودی، خدای تعالی را صفت ذات بود. و اگر حمل بر دیگر وجوه کنند، اینکه «۸» تربیت و اصلاح «۹»، از صفت فعل بود. و آن که تفسیر به مالک دهد رب را، گوید: مرجع او با قادری است. پس صفت ذات بود. ----- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: با توجه به معجم لغوی «ربابا»

صحیح است. ۲. همه نسخه بدلها و [.....]. ۳. همه نسخه بدلها کسی. ۴. اساس: ندارد، از معج افزوده شد، آج الفرزدق. ۵. معج: موجودی. ۶. همه نسخه بدلها: دهد. ۷. همه نسخه بدلها اینکه. ۸. همه نسخه بدلها: از. ۹. معج، وز: اصل. صفحه: ۶۹ و عبد الله بن عبّاس و عبد الله بن زبیر، و ابو الدرداء روایت می کنند که: اینکه «۱» نام مهترین «۲» نام خدای - جل و عزّ. و در خبر می آید که: رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او هفت بار بگوید: یا الله یا رب، هر حاجت که از پس آن خواهد، به اجابت مقرون بود. و در خبری دیگر می آید که: هر کس که حاجتی دارد به خدای تعالی، پنج بار بگوید: ربنا، اجابت آید، و مصداق اینکه در کتاب مجید هست، فی قوله تعالی: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ «۳» فَاسْتَجَاب لَهُمْ رَبُّهُمْ «۴». و در خبری دیگر هست که: چون بنده دستها به خدای تعالی بردارد و از «۵» نیاز سه بار بگوید: «یا رب»؟ خدای تعالی دستهای او از رحمت پر گرداند. و در خبری دیگر هست که: چون بنده گوید: «یا رب»؟ خدای تعالی گوید: «لیبک». چون دوم بار و سیوم بار بگوید، حق تعالی گوید: «لیبک» بنده من، سل تعط، بخواه تا بدهند. و در خبر «۶» هست که: مردی بنزدیک صادق آمد - علیه السلام. گفت: یا بن رسول الله؟ مرا خیر ده از نام مهترین «۷» خدا. و در پیش او حوضی آب بود، و روزی «۸» سرد بود، مرد را گفت: در اینکه حوض «۹» رو و غسل کن تا تو را خبر کنم «۱۰». مرد در آب رفت و ساعتی بود، چون خواست که به در آید «۱۱» کسان «۱۲» خود را گفت رها مکنی «۱۳». مرد ساعتی بود سردش شد، گفت: یا رب اغثنی، بار خدایا به فریاد من رس؟ صادق - علیه السلام - گفت: اینکه است که گفتم، که بنده در وقت درماندگی که خدای تعالی را به اینکه نام بخواند، خدای تعالی او را فریاد رسد. -----

----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر نام. ۲، ۷. مب، مر: مهین. ۳. آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. ۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۵. دب، مر- روی. ۶. آج، لب، فق، مب، مر ی دیگر. ۸. مب، مر سخت. [.....] ۹. همه نسخه بدلها، بجز وز آب. ۱۰. همه نسخه بدلها: دهم. ۱۱. همه نسخه بدلها: بر آید. ۱۲. دب، اج، لب، فق، مب، مر: امام کسان. ۱۳. مکنی/ مکنید. صفحه: ۷۰ و در خبری می آید از ابو هشام «۱»، گفت: من «۲» در مسجد واسط نشسته بودم و دوستی با من نشسته بود. مردی از در مسجد در آمد بارانی پوشیده بر عادت مسافران، و نزدیک اسطوانی «۳» رفت و دو رکعت نماز کرد، آنگه بر ما آمد و بنشست، گفت: همانا که در اینکه مسجد شما تیمانی می باید کردن به قبله. گفتم «۴»: چنین می گویند، گفت: من هرگز اینکه جا نماز نکرده ام پیش از امروز. آنگه گفت: مردمانی را می بینم که می گویند: «اللهم انی اسئلك باسمک المختوم» «۵»، بار خدایا؟ به حق آن نام پنهانی تو، و خدا را نامی باشد پنهان از بندگان خویش، نبینی که چون آدم و حوا- علیهما السلام- در ماندند، خدا را به چه نام خواندند، گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا «۶»...، خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد. و نوح چون درماند از دست کفار، خدا را «۷» به اینکه نام خواند که: رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا «۸»، خدای تعالی دعایش اجابت کرد و کافران را دمار بر آورد. و ابراهیم- علیه السلام- چون حاجتی داشت، خدای تعالی را به اینکه نام بخواند، فی قوله: رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ «۹»، اجابتش آمد. و موسی- علیه السلام- چون «۱۰» قبلی را بکشت، گفت: رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي «۱۱»...، اجابتش آمد: فَغْفَرَ لَهُ «۱۲». سلیمان- علیه السلام- چون ملک خواست از خدای تعالی و مغفرت، هم به اینکه نامش خواند «۱۳»: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَتَّبِعِيَ لِأَخِيْدٍ مِنْ بَعْدِي «۱۴»...، خدای تعالی اجابت فرمود. ----- ۱. مب، مر: ابی هشام که. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: وقتی. ۳. مج، دب، وز: اسطونی. ۴. مج، آج، لب، وز: گفتیم. ۵. مج: المکتوم. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۲۳. ۷. همه نسخه بدلها: خدای را هم. ۸. سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶. ۹. سوره شعراء (۲۶) آیه ۸۳. [.....] ۱۰. مج، وز آن. ۱۱، ۱۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۶. ۱۳. مج، دب، آج، فق، وز: به اینکه نام خواند خدای را گفت. ۱۴. سوره ص (۳۸) آیه ۳۵. صفحه: ۷۱ زکریا- علیه السلام- چون از خدای تعالی فرزند خواست هم به اینکه نامش بخواند، گفت: رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ «۱»، خدای تعالی او را اجابت کرد و یحیی را به او داد. سید ولد آدم «۲» خدای را به اینکه نام بخواند که: رَبِّ اغْفِرْ وَ اَرْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ «۳»، خدای تعالی او را اجابت کرد، گفت: لِيَغْفِرْ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ «۴». آنگه، صالحان امت او چون خدای تعالی را به اینکه نام بخواندند- در آخر سوره آل عمران- فی قوله تعالی: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا «۵»- تا به آخر آیات، تویق آیات اجابت ایشان چنین آمد که: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ «۶». آنگه آن طرید مملک که بترین «۷» مملکت «۸» است خدای را هم به اینکه نام خواند: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ «۹»، اجابت آمد که: إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ «۱۰». پس خدای را تعالی نامی باشد از اینکه بزرگوارتر! اینکه بگفت و ناپیدا شد، ما «۱۱» بدانستیم که آن خضر است- علیه السلام. اکنون بدان که: اطلاق اینکه اسم الا بر خدای تعالی نشاید کردن، یکی را از ما مطلق «رب» نشاید خواندن مگر مقید، چنان که: رَبِّ الدَّارِ وَ رَبِّ الضَّمِيْعَةِ، و چنان که رسول- علیه الصلوة و السلام- گفت: أرب ابل انت ام رب غنم، [۱۳-ر] آن اعرابی را. و مانند اینکه، اسم خالق است بر اطلاق که جز بر خدای تعالی اجرا نکنند، و در حق ما به قیدی «۱۲» باید گفتن، چنان که: خالق الادیم و خالق کذا، ای مقدره. و طریق به اینکه که گفتیم سمع است، و همچنین فی جمیع اسماء الله تعالی که چه بر او اجرا ----- ۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۹. ۲. دب محمد علیه السلام، آج، لب، فق، وز، لب، مر محمد صلی الله علیه و آله و سلم. ۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۸. ۴. سوره فتح (۴۸) آیه ۲. ۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱. ۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۷. آج، لب، فق، وز: بدترین. ۸. همه نسخه بدلها بجز دب: خلق. ۹. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۶. ۱۰. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵. [.....] ۱۱. دب، آج، لب، مب، مر: تا. ۱۲. مج، آج، لب، دب: مقید. صفحه: ۷۲ کنند، و چه «۱» نکنند، اعتماد بر سمع باشد. قوله تعالی: رَبِّ الْعَالَمِينَ «۲»، جمع «عالم» باشد، جمع سلامت. و «یا» در او علامت جز است، و «نون» او مفتوح است تا فرق باشد میان او و «نون» تنبیه که آن مکسور باشد. و اینکه اسم

خود مؤخر اللفظ مجموع المعنی است، چون: «قوم» و «رهط» و «نفر». و در معنی او خلاف کردند. شهر بن حوشب روایت کرد از ابی کعب که او گفت: مراد به اینکه فرشتگانند، و آن هژده «۳» هزار فرشتگانند: چهار هزار و پانصد به مشرق‌اند، و چهار هزار و پانصد «۴» به مغرب‌اند، و چهار هزار و پانصد به جانب سیم «۵»، و چهار هزار و پانصد به جانب چهارم. و با هر یکی از ایشان «۶» اعوانانند «۷» که عدد ایشان جز خدای تعالی نداند. از ورای ایشان زمینی هست سپید «۸» چون رخام، عرضش چندان که آفتاب به چهل روز تواند بریدن «۹»، و طولش جز خدای تعالی نداند، مملو به فرشتگانی «۱۰» که ایشان را روحانیان خوانند. ایشان را زجلی و آوازی هست به تسیح و تهلیل که اگر آواز یکی از ایشان به ما رسد، اهل زمین هلاک شوند از آن هیبت، و منتهی و کنارهای ایشان تا به حاملان عرش است. ابو معاذ گفت: آدمیان‌اند. ابو الهیثم گفت: جن و انس‌اند، لقله تعالی: لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، «۱۱» و اینکه روایت عطیه و سعید جبیر است از عبد الله بن عباس. حسین بن الفضل گفت: مردمان‌اند، لقله تعالی: أَلَا تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ «۱۲»، و عجاج گفت: فخذف هامة ذاك العالم و فراء و ابو عبیده گفتند: عبارت است از عقلا، و آن چهار صنف‌اند «۱۳»: -

۱. همه نسخه بدلها اجرا. ۲. همه نسخه بدلها: العالمین. ۳. فق: هیچده، مب، مر: هجده. ۴. مب، مر فرشته. ۵. مج، آج، لب، وز: سیوم. ۶. همه نسخه بدلها، بجز دب چندان. ۷. همه نسخه بدلها: اعوان‌اند. ۸. فق، مب، مر: سفید. ۹. فق، مب، مر: پریدن. ۱۰. آج، لب، فق، وز، مب، مر: فرشتگان‌اند. ۱۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱. ۱۲. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۶۵. [.....] ۱۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر از. صفحه ۷۳ فرشتگان، و آدمیان، و پریان، و دیوان. و بهایم را عالم نگویند که کلمه مشتق است از علم، و شاعر می گوید: ما ان سمعت بمثلهم فی العالمینا عبد الرحمن زید اسلم گفت: جمله مرتزفانند، یعنی روزی خوارگان «۱». نصر بن شمیم می گوید: اینکه اسمی باشد واقع بر جماعتی بسیار از هر جنس، عبد الله زبیری می گوید: ائنی وجدتك یا محمد عصمة للعالمین من العذاب الکارب ابو عمرو علاء گفت: هر چه درج دارد، و اینکه معنی قول عبد الله بن عباس است که [گفت] «۲»: عالم اسمی است [واقع] «۳» علی کل من دب و درج، بر هر چه بر زمین برود. صادق - علیه السلام - می گوید: هم اهل الجنة و النار، اهل بهشت و دوزخ‌اند، و حسن و قتاده و مجاهد می گویند: عبارت است از جمیع مخلوقات «۴»، بیان آن است که در قصه فرعون می آید «۵»: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» «۶»...، و اولیتر آن باشد که حمل کنند بر عموم که فایده را جامعتر بود، چه مانعی نیست از تنافی و جز آن. و بر اینکه وجه، اشتقاق او از علم و علامات «۷» باشد برای ظهورشان و ظهور آثارشان. اکنون بدان که در مبلغ عالم «۸» خلاف کردند. سعید بن المسيب می گوید: خدای را عز و جل - هزار عالم است، ششصد «۹» در بحر، و چهار صد در بر. ضحاک گفت: خدای تعالی را سیصد و شصت عالم است، سیصد از ایشان برهنه‌اند که جامه نپوشند و ندانند که ایشان را خالق هست، و شصت «۱۰» از ایشان جامه پوشند «۱۱». -

۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز: روزی خواران، مب، مر: روزی خوراندند. ۲، ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. مر: عبارة عن جميع المخلوقات. ۵. همه نسخه بدلها: می گوید. ۶. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۳ و ۲۴. ۷. همه نسخه بدلها: علامت. ۸. همه نسخه بدلها: ایشان. ۹. مب: شصت. ۱۰. مج: شصت. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: پوشانند. صفحه: ۷۴ و هب بن متبه می گوید: خدای تعالی را، هیچده «۱» هزار عالم است، دنیا یکی از آن است، و آنکه عمارت دنیا به اضافت با خرابش چنان است که خیمه‌ای در بیابانی. ابو سعید خدری «۲» گفت: خدای تعالی را چهل هزار عالم است، دنیا از شرق تا غرب یک عالم است «۳». مقاتل بن حیان گفت: خدای تعالی را هشتاد هزار عالم است: چهل هزار در بحر، و چهل هزار در بر. کعب الاخبار گفت: عدد عالمها جز خدای تعالی نداند که آفرید - و الله أعلم بتفاصيل معلوماته و مقدراته، و ما علمنا بذلك الا كما قال الله - جل و عز: و ما أوتيتم من العلم الا قليلا «۴». قوله تعالی: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، و تفسیر اینکه «۵» برفت. اگر گویند: چرا تکرار نمود با قرب عهد به اینکه دو کلمه، چه در آیت تسمیت برفت، خصوصا بر مذهب آنان که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، آیتی شمرند از فاتحه! جواب «۶» گوئیم: چون خلقان را فرمود که: ابتدای کارها به نام او کنند و نام خود «۷» «اللّٰه» فرمود، آنکه آن اسم را وصف کرد به «رحمن» و «رحیم»، بعد از آن

فرمود که: خلقان حمد و شکر او کنند. و صفت دیگر خود را اینکه گفت که: رَبِّ الْعَالَمِينَ است، خواست تا عِلَّتْ استحقاق حمد به خلقان نماید، گفت: اینکه استحقاق حمد هم «۸» آن است که استحقاق تقدیم نام من «۹» بر کارها، که من «رحمن» و «رحیم» ام، یعنی منعم به انواع نعمت از نعم دنیا و آخرت و عاجله و آجله. و «لام» تعریف عهد در او آورد تا بدانند که: اینکه آفریدگار و پروردگار جهانیان، همان خدای منعم است که وصف او در آیت تسمیت برفت، چه قریبتر مذکور [۱۳-پ] او بود که حوالت بدو شاید کردن «۱۰»- و اللّٰه اعلم بما اراد منه. ----- ۱. مج، آج، لب، فق، وز، مر: هرژه، دب: هیژده. ۲. آج، لب، فق: برری، مب، مر: بربری. ۳. مج، وز از آن. [.....]. ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵. ۵. مب، مر دو اسم. ۶. همه نسخه بدلها آن است که. ۷. مب، مر را. ۸. مج، وز، مب از. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آن، لب، مر: او. ۱۰. همه نسخه بدلها: شایست کردن. صفحه: ۷۵ قوله تعالی: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. بدان که: چنان که در اخبار آمده است، قراءت رسول- صلی الله علیه و اله و سلم- و بیشتر صحابه مالک است به «الف»، و جماعتی بسیار از تابعین. و از قراء «۱» عاصم و کسائی و خلف و یعقوب، مالک می خوانند. و باقی قراء ملک می خوانند بی «الف». اما حَبَّتْ آنان که مالک می خوانند به «الف» آن است که گفتند: مراد آن است که ملکیت تصرف در آن روز کس ندارد، برای آن که مالکی «۲» همه مالکان در آن «۳» روز زایل شود، و املاک همه مَلَک با حق تعالی افتد، چه [ما] «۴» به تملیک او مالک باشیم، چون دست تصرف ما از آن کوتاه کند «۵»، ما را تصرف نباشد و ما مالک نباشیم، چنان که گفت: وَ اِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ «۶»، و گفت: وَ اِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ «۷»، و قوله تعالی: يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَ الْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ «۸»، و قوله تعالی: لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا «۹»، و امثالها، یعنی در قیامت تصرف جز خدای را- عز و جل- نباشد. و حَبَّتْ آنان که ملک خوانند بی «الف»، آن است که گفتند: خدای تعالی در دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی را مملکت داد، چون: انبیا و اوصیا و ائمه. فردا ملک از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند، چنان که در محکم کتاب گفت: لِمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «۱۰»، و اینکه به معنی همان طریق است، و اینکه هر دو حَبَّتْ متکافی است. حَبَّتْ دیگر اینکه آوردند که: ملک بلیغتر است در مدح که مالک، برای آن که، هر مالک ملک نباشد، و هر ملک مالک باشد. قراء مالک گفتند: خود مالک بلیغتر باشد که آن تصرف که مالک را در ملک خود برود از بیع و وقف و هبه و اقرار، ملک را در ملک خود بنرود، پس مالک بلیغتر است از ملک، و اینکه حَبَّتْها نیز ----- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: در قراءت، وز: در قراء. ۲. دب، آج، لب: ملکیت. ۳. همه نسخه بدلها: اینکه. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. همه نسخه بدلها: کنند. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۰. ۷. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۲. [.....]. ۸. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱۹. ۹. سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۷. ۱۰. سوره غافر (۴۰) آیه ۱۶. صفحه: ۷۶ متکافی است. اکنون بدان که «۱» معنی مالک قادری باشد بر تصرف در آنچه او را باشد که تصرف کند بر وجهی که کس را نباشد که او را از آن منع کند. و عاجز را وصف نکنند به آن که مالک است، برای آن که مرجع معنی اینکه است با قادری است. چون چنین باشد، اینکه صفت خدا را- جل- جلاله- ذاتی باشد و حاصل باشد در ازل و لا یزال. و اصل او در لغت «شد» باشد، من قولهم: ملک العجین إذا شددت عجنه، قال الشاعر: ملکت بها کفّی فأنهرت ففقتها یری قائم من دونها ما ورائها ای شددت. و مصدر «مالک»، ملک باشد، و مصدر «ملک» ملک. و ملک مصدر هر دو باشد و در جای ملک به کار دارند، چنان که: صوم و فطر و عدل، يقال: مالک بین الملک و الملک. و ملک بین الملک «۲» و المملکة. و ملاک کار قوام او باشد. و املاک، به زن دادن «۳» باشد، چون: انکاح، برای آن که او را به مالک زن می کنی. و قولی دیگر آن است که: مالک «۴» و ملک، دو لغت است به یک معنی، چنان که: حاذرین و حذرین، و فاکهین و فکهین، و فارهین و فرهین. امّا در عرف، فرقی «۵» هست میان ایشان، و به هر حال، ملک بلیغتر از مالک باشد. و در شاذّ اعمش و محمّد بن السّمیع خوانند: «مالک»، به نصب «کاف» علی تقدیر: یا مالک. و عون العقیلی خوانند: «ملک»، علی تقدیر: هو ملک. و ابو حیاة خوانند، «ملک» به جزم «لام» و رفع «کاف»، و اینکه جمله شاذّ است نباید خواندن. امّا حَبَّتْ آن «۶» که مالک به نصب خوانند، به تعلیل «۷» اِنِّیَاکَ نَعْبُدُ تا خطاب شود، اینکه

تعلیل «۸» نافع نباشد، برای آن که با اوّل سورت چه کند، الحمدُ [لله] «۹» خواند و -----
 ۱. همه نسخه بدلها در. ۲. آج، لب و الملكة. ۳. وز: زن دادنی. ۴. مج، دب، آج، لب، وز به فتح لام و کسرها. ۵. همه نسخه بدلها ظاهر. ۶. همه نسخه بدلها کس. ۷. دب، آج، لب، مر: به علت. ۸. اساس: به صورت «تعلل» هم خوانده می‌شود. ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۷۷ نتواند گفت «۱»: الحمد لک. دیگر آن که: عرب از مغایبه به خطاب آیند، و از خطاب به غیبت «۲» شوند، و اینکه در کلام ایشان بسیار است، قال الله تعالی: حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمُ «۳»...، قال الشاعر: يا لهف نفسي كان جدّة خالد و بياض وجهك للتراب الأعفر و اینکه را شواهد بسیار است، در جای خود بیاید- بمشيئة الله تعالی و عونہ «۴». و یوم و دین «۵»، هر دو مجرور است به اضافت. و «یوم» عبارت بود من طلوع الفجر إلى غروب الشمس، و قيل: من طلوع الشمس إلى غروبها. و اینکه اضافه به معنی «فی» است، چنان که گویند: فرس ثابت الغدر، ای ثابت فی الغدر. و «غدر»، آن خانه‌های یربوع باشد که زیر او مجوف بود، اسپه که حاذق باشد، خویشتن از آن نگاه می‌دارد تا پایش را فرو نشود آن را گویند: ثابت الغدر. همچنین آیت را معنی آن است: مالک فی یوم الدین و اینکه از باب ظرف متّسع است من قولهم: یا سارق اللیلة أهل الدار، و معنی آن است که: یا سارق المتاع فی اللیلة من أهل الدار. آیت همچنین است، معنی اینکه است: مالک الحکم و الاثر و القضاء فی یوم الدین، و لکن اتّسع کرد و ظرف را که مفعول فیه است به جای مفعول به بنهاد که فعل را و فاعل را با آن اضافه کنند. اما «دین» در لغت بر وجوه مختلف آمد: «دین» به معنی جزا بود، چنان که عرب گوید «۶»: کما تدین تدان، ای کما تفعل تجزی، و اوّل را برای ازدواج دین خواند، کما قال تعالی: إِنَّا لَمَدِينُونَ «۷»...، ای مجزیون، و کما قال لیبید: حصادک یوما ما زرعت و إنّما یدان الفتی یوما کما هو دائن و «دین»، حساب باشد، چنان که خدای تعالی گفت: ذلک الدین القیم... «۸»، ای الحساب المستقیم، [۱۴- ر] و چنان که رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، ای حاسب نفسه. -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: که گوید. ۲. همه نسخه بدلها: غیاب. [.....]. ۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲. ۴. همه نسخه بدلها: ان شاء الله. ۵. آج، لب، یوم و الدین، فق: یوم الدین. ۶. همه نسخه بدلها: گویند. ۷. سوره صافات (۳۷) آیه ۵۳. ۸. سوره توبه (۹) آیه ۳۶. صفحه: ۷۸ و «دین» آید به معنی قهر و غلبه «۱»، عرب گوید: دنته فدان، ای قهرته فخصع. ابو عمرو غلام ثعلب می‌گوید: دان إذا أطاع و دان و إذا عصی «۲»، و دان إذا عزّ و إذا ذلّ، و دان و إذا قهر و إذا خضع، می‌نماید که: اینکه کلمه از اضداد است، چنان که «شعب» و مانند آن، و اعشی اینکه هر دو معنی جمع کرد در دو بیت، آن جا که گفت: هو دان الرّباب اذکر هو اللّدی ن دراکا بغزوة و صیال ثم دانت له «۳» الرّباب و کانت کعذاب عقوبة الأطفال «۴» و «دین» به معنی طاعت بود، و منه الدّین الّذی هو المملّة لآنه یدان به الله، ای یطاع، و فلان دینّ ای ذو دین و طاعة لله تعالی. قال زهیر: لئن حللت بواد فی بنی أسد فی دین عمرو و حالت بیننا فدک ای فی طاعة عمرو. و «دین» به معنی عادت بود، چنان که مثقّب العبدی گوید: تقول و قد «۵» درأت لها و ضینی أ هذا دینه أبدا و دینی ای عادته و عادت. اما از اینکه معنی «۶» از آنچه مفسران گفته‌اند و لایق «۷» است «۸» یکی «حساب» است، و اینکه قول عبد الله بن عباس و سدّی و مقاتل، و قول دیگر: «جزا» است، و اینکه قول قتاده و ضحاک است. قول دیگر: قهر و غلبه است، و اینکه قول یمان بن رباب است. و «طاعت» است، و اینکه قول حسین بن الفضل «۹» است. محمّد بن کعب القرظی می‌گوید: مالک یوم الدین، مالک یوم لا- ینفع فیه إلّا ----- ۱. مب، مر چنان که. ۲. اساس: قهر، به قیاس با نسخه مج، و

اتّفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان (۱۳/ ۱۶۹): بعد. ۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۱۳/ ۱۶۹): اذا. ۵. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۱۳/ ۱۶۹): اذا. ۶. مج، دب، وز، مب: مر: معانی. ۷. مج، مب، مر آیت. ۸. آج، لب، فق، وز، مب، مر: نیست. [.....]. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: حسن بن الفضل. صفحه: ۷۹ الدین، اینکه را برای آن روز دین می‌خواند «۱» که روزی است که در او هیچ به کار نیاید و سود ندارد مگر دین، پس روز دین از اینکه وجه است، و بر اینکه قول، «دین» اسلام باشد. و اینکه قول در معنی آن آیت بود که خدای تعالی می‌گوید: یوم لا ینفع مال

وَلَا بُنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۲)، و نیز می‌گوید: وَ مَا أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا (۳). اگر گویند، چگونه گفت: ملک (۴) «یوم الدین» و «یوم» عبارت است از طلوع شمس، و در آن روز شمس نباشد! الجواب (۵) گوئیم: عبارت می‌کند به «یوم»، از اوقاتی که در او (۶) تاریکی نباشد، چنان که در روز، [پس] (۷) بر سیل تشبیه آن را یوم می‌خوانند، و جواب همین باشد فی یوم القیامه، و یوم التلاق، و یوم الثغابن. و هر کجا در قرآن که خدای تعالی ذکر یوم می‌کند، مراد قیامت است. قوله تعالی: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، «إِيَّاكَ» و «إِيَّا» ضمیر منصوب منفصل باشد، و «کاف» خطاب راست، و او را محلی نبود از اعراب نزدیک بصریان چون «کاف» ذاک و ذلک، و نزدیک کوفیان در محل جر بود به اضافه «إِيَّا» با او. پس بنزدیک ایشان دو اسم ضمیر است مضاف (۸) یکی از او منفصل و یکی متصل و لکن اضافه او جز با ضمیر نکنند، با اسماء ظاهره نکنند، لا یقال: إِيَّا زید؟ جز که از خلیل حکایت کردند که او گفت: در لغت بعضی عرب هست که: اذا بلغ الرّجل السّتين فإیاه و إیّا الشّواب. و در اینکه باب قول بصریان معتمد است. و در اصل «إِيَّا»، دو قول گفتند: ابو زید گفت: اصل او «ای یا» بوده است، «ای» تنبیه را و «یا» ندارد. پس حمزه را مکسور کردند و «یا» را در «یا» ادغام کردند، «إِيَّا» گشت. -----

----- ۱. آج، لب، فق، مب: دین خواندند. ۲. سوره شعرا (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. ۳. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۷. ۴. اساس: به صورت «مالک» هم خوانده می‌شود. ۵. همه نسخه بدلها: جواب. ۶. معج، دب، وز: در آن اوقات، آج، لب، فق، مب، مر: در آن روز اوقات. ۷. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها یکی با یکی. صفحه: ۸۰ و ابو عبیده (۱) می‌گوید: اصل او «اویا» بوده است، من «الایواء»، و هو الرّجع، در او معنی انقطاع و قصد باشد، جز که «واو» را قلب کردند با «یا» و ادغام (۲) کردند. و «إِيَّاكَ»، و امثال او همیشه بر فعل مقدّم بود، لا یقال: عنیت إِيَّاكَ، برای آن که می‌توانی تا ضمیر متصل بگویی «عنیتک»، و تا متصل ممکن باشد، منفصل نشاید الا که فصل کنی میان فعل و مفعول، گویی: ما عنیت الاّ إِيَّاكَ که آنکه که متصل ممکن نبود برای فصل. اگر گویند: چرا نگفت: نعبدک و نستعینک، تا ضمیر متصل بودی و کلام مختصرتر بودی! جواب گوئیم که: برای آن که در ایراد منفصل معینی زیاده بود که در متصل آن معنی نباشد، و آن آن است که قایل چون گوید: عنیتک و قصدتک، معنی آن باشد که: تو را خواستم و قصد تو کردم، معنی هم اینکه باشد و بس، و لکن چون گوید: إِيَّاكَ عنیت و إِيَّاكَ قصدت، معنی آن باشد که: ما عنیت الاّ إِيَّاكَ و ما قصدت سواک و عنیتک لا غیرک. پس در آن جا هم معنی اثبات باشد هم معنی نفی عمن سواه، و اینکه معنی لطیف است، شاعر گفت: إِيَّاكَ أدعو فتقبل ملقی و اغفر خطایای و ثمر ورقی و اینکه معنی خواست. اما «عبادت»، سیاسة النفس علی حمل المشاق فی الطاعة باشد. و اصل «تعبد» تذلل باشد، من قولهم: طریق معبد، ای مدلل موطوء بالاقدام، چنان که طرفه گفت: تباری عتاقا ناجیات و أتبت و وظیفا و وظیفا فوق مور معبد و بعیر معبد إذا کان مطلیبا بالقطران، کما قال طرفه أيضا: إلی أن تحامتی العشیره کلّها و أفردت افراد البعیر المعبد (۳) و بنده را از اینکه جا عبد خوانند، لذت و انقیاده لمولاه [۱۴-پ]. و در شاذّ، یحیی بن وثاب می‌خواند: «نعبد» بکسر «التون» علی لغة هذیل، فانهم یقولون: افعل -----

----- ۱. معج، آج، لب، فق، وز: ابو عبید. ۲. مب، مر: کردند به یا، و یا در یا ادغام. ۳. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. صفحه: ۸۱ و نفع و تفعل، و لا- یقولون: یفعل لاجتماع الکسرتین احدیهما الیاء. و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، اگر گویند: چرا تکرار کرد لفظ «إِيَّاكَ» را! گوئیم: بیان را و عرض کردن مذلت، و اقرار به عبودیت و حاجت، و قلت استغناء از او، «۱» و فزع با درگاه او، و التذاذ به ذکر او، چنان که شاعر گفت: یقولون لیلی أرسلت بشفاعه إلیّ فهلّا نفس لیلی شفیعهأ أء کرم من لیلی علیّ ففتبغی به الجاه أم کنت امرء لا أطیعها تکرار کردن نام لیلی را، و عدول کردن از ذکر ضمیر به اینکه معانی است که ذکر کرده شد. و نیز گفته‌اند: لتأکید البیان، کقول الشاعر: و جاعل الشمس مصرا لا خفاء به بین النّهار و بین اللیل قد فصلا بدان که: «عبادت»، اسمی است شامل افعال قلوب و افعال جوارح را. اول باید تا به دل خاشع و خاضع بود و قصد نکند به آن عبادت [جز] (۲) «معبود خود را، و نیت خالص کند و از وجوه شویب دور دارد. و آنچه افعال جوارح است، آن است که: بر وجه مشروع و مأمور به کند و نیز ترک محرمات از عبادت

باشد، نبینی که رسول - صلی الله علیه و اله و سلم - ابو الدرداء (۳) را می گوید: کن ورعا تکن أعبد الناس، پارسا باش تا عبادترین (۴) مردمان باشی. یحیی معاذ را گفتند: بنده کی عابد باشد! گفت: هر گه که درجه عبودیت را ملازمت کند. گفتند: کی ملازمت کرده باشد! گفت: هر گه که به اینکه شرایط باشد که از دلی صادق گوید: بار خدایا! اگر بدهی شکر کنم، و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم، و اگر بخوانی اجابت کنم و اگرم نخوانی عبادت کنم و بندگی به جای آرم. دیگری را پرسیدند از حد عبودیت، گفت: ترک اختیار باشد، و ترک تدبیر و اظهار حاجت به خداوند خود. سفیان ثوری گفت، شرط بندگی سه چیز است: رضا به قسمت، و نگاهداشت ----- ۱. همه نسخه بدلها تعالی. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: ابو ذر. ۴. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: عابدترین. صفحه: ۸۲ حرمت، و مراعات خدمت. و دیگری گفت: شرط بندگی آن است که: با خالق بصدق باشی و با خلقان برفق. گویند: یکی از جمله صالحان به بازار رفت تا بنده‌ای خرد. غلامی را نزد او آوردند، گفت: یا غلام؟ چه نامی (۱)! گفت: [فلان] (۲) گفت: چه کار کنی! گفت: فلان کار. گفت: نخواهم اینکه را، دیگری را بیاری (۳). غلامی دیگر بیاوردند، گفت: یا غلام؟ چه نامی (۴)! گفت: آن که (۵) توانم خوانی. گفت: چه خوری! گفت: آنچه نو دهی (۶). گفت: چه پوشی! گفت: آنچه توام پوشانی. [گفت: چه کنی! گفت: آنچه توام فرمایی] (۷) گفت: چه اختیار کنی! گفت: من بنده‌ام، بنده را با اختیار و فرمان چه کار؟ گفت: اینکه بنده راستینه (۸) است، او را بخرید. طاووس یمانی می گوید: در مسجد الحرام شدم، علی بن الحسین زین العابدین را (۹) دیدم در حجر (۱۰) نماز می کرد و دعا می کرد، گفتم: مردی صالح است از اهل بیت نبوت، بروم گوش با دعای او کنم (۱۱). چون از نماز فارغ شد، سر بر زمین نهاد و می گفت اینکه کلمات: عبیدک بفنائک أسیرک بفنائک مسکینک بفنائک سائلک بفنائک یشکو إلیک ما لا یخفی علیک، می گفت: بندگک (۱۲) توبه در گاه توست، اسیر تو به در گاه توست، مسکین و محتاج تو به در گاه توست، سائل توبه در گاه توست، شکایت با تو می کند آنچه بر تو پوشیده نیست. طاووس می گوید: یاد گرفتم (۱۳)، هیچ سختی مرا پیش نیامد الا اینکه کلمات که بگفتم: خدای تعالی مرا از آن فرج آورد (۱۴). قوله تعالی: وَإِياک نَسْتَعین، سؤال کردند که: اینکه مقدم مؤخر می بایست که ----- ۱، ۷. مب، مر: نام داری. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. بیاری / بیارید. ۴. مب: نام داری. ۵. همه نسخه بدلها: آنچه. ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: آنچه توام دهی، مب: آنچه توام بخورانی. ۸. دب: پسندیده، آج، لب، فق: راستین، مب: راستی، مر: راست. ۹. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر علیهما السلام. ۱۰. مر: حجر الاسود. ۱۱. مب، مر: که در دعا چه می گوید. ۱۲. آج، لب، فق: بنده. ۱۳. مب، مر اینکه کلمات را. [.....] ۱۴. همه نسخه بدلها: داد. صفحه: ۸۳ اول استعانت می بایست، آنکه فعل عبادت، که فعل پس از استعانت باشد. الجواب (۱) گوئیم: فعل بی اعانت قدیم - جل جلاله - نباشد، از خلق حیات و قدرت و کمال عقل و اتمام آلت و تمکین و از اِزاحت عِلت و نصب ادله. پس بنده اینکه فعل کرده را با اینکه اسباب و آلات توجیه می کند به خدای تعالی (۲)، می گوید: بار خدایا! جز برای تو نکردم اینکه که کردم، و بر آنچه خواهم کردن از تو یاری می خواهم به متابعت الطاف و توفیق و انواع معونت و صرف اسباب موانع تا در آن بندگی عرض کنم (۳) و حاجت و قلت غنای خود بر او عرض کرده باشم - و الله اعلم. و «استعانت» طلب معونت باشد، و اینکه «سین» طلب است، و مراد به معونت الطاف است و اسباب و افعالی که بنده عند آن به کردن طاعت نزدیک شود و از معصیت دور شود، و اگر حمل کنند بر استبقای قدرت و کمال عقل و اسباب تمکین هم روا باشد و محتمل بود. ابو الحسن قتاد (۴) گفت: إياک نعبد لتدخلنا الجنان، و إياک نستعین لتتقنا من النيران. إياک نعبد لأننا عبید، و إياک نستعین لأنک کریم مجید. ابو طلحه روایت کند، گفت: با رسول - صلی الله علیه و اله و سلم - بودیم در بعضی غزوات. چون کار سخت شد و کار زار گرم شد، رسول - صلی الله علیه و اله و سلم - سر برداشت و گفت [۱۵- ر]: یا مالک یوم الدین، إياک نعبد و إياک نستعین. گفت: سرها دیدم از تنهای کافران می افتاد و کس را ندیدم که می زد، و باقی (۵) هزیمت شدند.

گفتم: یا رسول الله؟ اینکه سرها که از تنها می افتاد چه بود! گفت: فرشتگان می زدند ایشان را، و شما نمی دیدید فرشتگان را. عبد الله بن عمر روایت کند که: چون کار بر تو سخت شود، بگو: اِیَاکَ نَعْبُدُ ----- ۱. همه نسخه بدلها: جواب. ۲. مب، مر و. ۳. همه نسخه بدلها بجز مج: عرضه کرده باشد در آن. ۴. دب، آج، لب، فق: ابو الحسن قتاده، مب، مر: ابو الحسن و قتاده. ۵. همه نسخه بدلها: و کافران. صفحه: ۸۴ و اِیَاکَ نَسْتَعِینُ، تا کار صعب آسان شود. قوله تعالی: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السّلام - و اَبی کعب می گویند معنی آن است «۱»: ثبتنا، ما را بر راه راست بدار چنان که آن کس که در فعلی باشد، گویی هم اینکه می کن، و ایستاده را گویی: قف حتی أعود إلیک، معنی نه آن است که تو واقف نه‌ای، یعنی بر سر وقوف می باش تا آمدن من. سَدَى و مقاتل گفتند: اُرشدنا، راه نمای ما را. یقال: هدیته للذین و إلی الذین و للطریق و إلی الطریق هدی و هداية، جز آن که «هدی» در دین باشد، و «هدایت» در راه. ضحاک می گوید: «ألهمنا»، و بعضی دیگر گفتند: «بین لنا» و معانی متقارب است، و معنی همان باشد که در باب استعانت برفت از سؤال الطاف و توفیق و ازاحت علت و نصب ادلت. و به هیچ وجه مراد به «هدی» در آیت ایمان نیست، برای آن که در قول عبد الله عباس: «صراط مستقیم» دین اسلام است، و راه چیزی جز آن چیز باشد. پس مراد مقدمات ایمان بود و آنچه به ایمان نتوان رسیدن جز به آن، و آن فعل خدای تعالی است از الطاف و تمکین که ذکر کرده شد. دیگر آن که: از خدای تعالی آن خواهند که فعل خدا باشد، و ایمان فعل بنده است به دلیل امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب، به دلیل وقوعش عند قصد و دواعی «۲» او و انتفایش عند صوارف، و [کراهت] «۳» او با سلامت احوالش، و اینکه معنی به جایگاهی «۴» دیگر مستقصی گفته شود - ان شاء الله تعالی وحده. قوله تعالی: الصِّرَاطُ، به اصل «۵»، «سین» است، اشتقاق او من «سرط» بود، برای آن که پنداری روندگان را فرو می برد، و لکن برای اطباق [ط] «۶»، «سین» را «صاد» کردند، قال الشاعر «۷»: شحنا أرضهم بالخیل حتی ترکناهم أذلّ من الصِّرَاطِ «۸» -----

۱. همه نسخه بدلها که. ۲. همه نسخه بدلها: داعی. ۳، ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. همه نسخه بدلها بجز مب، مر: به جایهای، مب، مر: به جای. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مج: اصل کلمه، مج: کلمه. ۷. همه نسخه بدلها: و عامر بن الطفیل می گوید. ۸. مج: من الصِّرَاطِ. صفحه: ۸۵ و قال جریر: امیر المؤمنین علی صراط إذا عوج الموارد مستقیم در او پنج قراءت است: یکی «۱» «سین»، و آن قراءت این کثیر است از طریق قبل، و قراءت یعقوب به طریق رویس. دوم، اشمام «سین»، روایت ا [بو] «۲» حمدون است از کسائی. سیم «۳»، به «زا» ی و آن روایت سلیم است از حمزه. چهارم، به اشمام «زا»، و آن قراءت حمزه است در بیشتر «۴» روایات و قراءت کسائی در روایت نهشلی. و پنجم، به «صاد»، و آن قراءت باقی قراء است، و همه لغتها صحیح و فصیح است، و اختیار بر «صاد» است برای آن که در مصاحف به «صاد» است، و «صاد» با «طا» مطابق است در استعلاء. مفسران خلاف کردند در اینکه «صراط». حارث اعور همدانی روایت کند از امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او گفت از برادرم شنیدم - یعنی رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - که گفت: «صراط مستقیم»، کتاب خدای است - عزّ و جلّ - و اینکه قولی است عبد الله عباس را. و جابر عبد الله می گوید و عبد الله عباس و مقاتل و سَدَى که: اینکه «صراط» اسلام است. سعید جبر گفت: طریق الجنة، راه بهشت است. محمّد بن الحنفیه گفت: دینی است که خدای تعالی از بندگانش نپذیرد جز از آن. ابو بریده الاسلمی می گوید: مراد به اینکه، صراط محمد است و آل او - علیهم الصّیلة و السّلام. زر بن جبیش روایت کند از ابو وائل که: رسول - صلی الله علیه و اله و سلّم - دو خط بکشید، یکی از جانب چپ خود، و یکی از راست خود، آنگه «۵» گفت: هذه السّیبل، اینکه راههاست و بر سر هر راهی شیطانی «۶» می گوید: «الی الی»، آنگه خطی برابر روی خود بکشید، گفت: اینکه راه خداست، پس اینکه آیت بر خواند: و أن هذا صراطی مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ «۷». نوّاس بن سمعان روایت کند از رسول - صلی الله علیه و اله و سلّم - که او گفت: خدای تعالی مثلی بزد صراط مستقیم را، و بر دو کناره آن صراط باره‌ای است، درها -----

۱. همه نسخه بدلها به. [.....] ۲، ۳. مج، آج، لب، وز: سه ام. ۴. مج، وز: اینکه ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز:

وانگهی. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر نشسته. ۷. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳. صفحه: ۸۶ بر وی گشاده، و بر آن درها پرده‌ها فرو گذاشته، و بر آن صراط داعی «۱» استاده و خلقان را دعوت می‌کند، می‌گوید: ای مردمان؟ در راه آبی «۲» و میل مکنی «۳» از اینکه راه. و از بالای آن صراط، داعی «۴» دیگر دعوت می‌کند. چون مرد خواهد که از آن درها یکی بر گشاید، آن داعی گوید: ویلک؟ نگشایی که اگر بر گشایی در شوی. آنگه گفت: «صراط»، اسلام است و آن پرده‌ها حدهای خداست، و آن درهای گشاده محارم خداست، و آن داعی بر صراط کتاب خداست، و آن داعی که از بالاست «۵» واعظ خداست در دل هر مسلمانی. و استقصای کلام در «هدی» و اقسام و وجوه او و معانیش بیاید، فی قوله تعالی: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۶». اکنون آنچه محتمل آیت است، یکی بیان است تا معنی إهدنا، «بین لنا» باشد، یا لطف است [۱۵-پ] تا معنی «الطف» «۷» باشد، یا زیادت الطاف بود تا معنی «زدنا لطفاً» باشد، كما قال «۸» تعالی: وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى «۹»، و به معنی ارشاد و تثبیت و جز آن همه راجع است با اینکه سه قول - و الله تعالی اعلم. قوله: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، اینکه «صراط» دوم «۱۰»، بدل باشد از صراط مستقیم، یعنی طریق آنان که نعمت کردی «۱۱». بر ایشان به توفیق و رعایت و منت که نهادی برایشان به توفیق و هدایت. و عبد الله بن عباس گفت: قوم موسی و عیسی اند پیش از آن که نعمت بر خود بگردانیدند. شهر بن حوشب گفت: اهل بیت رسول اند و اصحاب او - علیه الصیلاه و السلام و علیهم السلام. عکرمه گفت: أنعمت علیهم بالثبات علی الایمان و الاستقامه كما قال «۱۲» تعالی: إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا «۱۳». -----

----- ۱. لب، فق، مر: داعی. ۲. آبی / آید. ۳. مکنی / مکنید. ۴. فق، مر: داعی. ۵. مج، دب، فق، وز، مب، مر: از بالای آن است، آج، لب: که آن بالا است. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲. ۷. همه نسخه بدلها لنا. ۸. آج، لب، فق، وز، مب، مر الله. ۹. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. [.....] ۱۰. دب: دویم. ۱۱. مب، مر: انعام کردی. ۱۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر الله. ۱۳. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰، سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۳. صفحه: ۸۷ علی بن الحسین بن واقد گفت: نعمت کردی برایشان به شکر بر نعمت و صبر بر بلیت. و اصل «نعمت» در لغت مبالغت باشد، یقول العرب: دقتت الدواء فانعمت دقه، ای بالغت فيه و نظرت فانعمت النظر، و فلان لم ينعم النظر فی هذا الامر، ای لم یبالغ فيه. و «أنعم» مقلوب باشد از «أمعن» اذا بالغ، ایضا یقال: أمعن فی الأكل و السیر و غیرهما. و «علی» از حروف جر است، و معنی او استعلا بود، یقال: علیه کذا من المال، برای آن که بر او مستعلی و مستولی است، از اینکه کار را گویند: رکه دین و زید علی السیطح و غیر ذلك. و در علیهم، هفت قراءت است: کسر «ها» و سکون «میم»، و آن قراءت عام است. و «علیهم»، به ضم «ها» و سکون «میم»، و آن قراءت حمزه است در سبع، و در شاذ قراءت اعمش. و «علیهم»، به ضم «ها» و «میم» بی الحاق «واو»، و آن قراءت عیسی بن عمر «۱» و ابن ابی اسحاق است. و «علیهم» به کسر «ها» و ضم «میم» و الحاق «واو» و آن قراءت ابن کثیر است، و در شاذ قراءت اعرج. و «علیهم»، به کسر «ها» و ضم «میم»، به اختلاس، و «علیهم» به کسر «ها» و کسر «میم» هم به اختلاس، و اینکه اختلاس چنان بود که شاعر گفت: و الله لو لا شعبتی من الکرم و شعبتی فیهم من خال و عم کنت فیهم رجلا بلا قدم و در تفسیر اهل بیت - علیهم السلام آمده است: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ، آنانند که خدای تعالی ایشان را یاد کرد فی قوله - جل و عز: فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا «۲». «من النَّبِيِّينَ»، محمّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. «وَالصَّادِقِينَ»، علی بن ابی طالب «۳». «وَالشُّهَدَاءِ»، حمزه و جعفر. «وَالصَّالِحِينَ»، الائمه الهداء. «و حسن اولئک رفیقاً»، مهدی الائمه «۴». -----

----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: عیسی بن عمرو، مر: عیسی بن عمران. ۲. سوره نساء (۴) آیه ۶۹. ۳. آج، لب، فق، وز، مر علیه السلام. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: علیه السلام، مب، مر: علیهم السلام. صفحه: ۸۸ قوله تعالی: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ، «غیر» در اینکه جا صفت است. و «غیر» هم صفت باشد و هم استثناء، و اینکه جا صفت «الذین» است و شاید تا به تکریر عامل باشد، تقدیر چنین باشد: صراط غیر المغضوب. و «الذین»، اگر چه معرفت «۱» است و «غیر» نکره است، برای آن که نه معرفتی «۲» است مستقل بنفسه فی التعریف و محتاج است به صفت، چنان که اسم نکره «۳» به صفت بعضی تعریف و تخصیص در او شود. پس پنداری که صله و موصول را به مثابه صفت و

موصوف کردند، از اینکه جا روا می‌دارند: لا أجلس إلا إلى العالم غیر الجاهل، و: مررت بالذی قام غیر الذی قعد، و روا نمی‌دارند: مررت بزید غیر الطریف. و در شاذّ به نصب «غیر» خوانده‌اند. و خلیل احمد از حمزه روایت کند: «غیر»، به نصب، و در وجهش دو قول گفته‌اند: یکی حال و یکی استثناء. و وجهی دیگر روا بود که صفت ضمیر «۴» مجرور باشد در «علیهم»، که اگر چه ضمیر مجرور است، در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه «۵» و هو النعمه. و آن که استثناء گوید، لا بدّ منقطع تواند گفت «۶»، برای آن که «مغضوب علیهم»، نه از جنس منع علیهم باشد، چنان که گویند: ما بالذّار أحد الّما حمارا، و کما قال: و ما بالزّبع من «۷» أحد إلاّ أوارى و اینکه در جای خود به شرح بیاید- ان شاء الله تعالی. و معنی «غضب» ارادت مضرت و عقاب باشد به غیری از خدای تعالی. و در لغت، ضدّ «رضا» بود، و رضا ارادت خیر و ثواب بود، و هر دو از باب ارادت بود. و قول آن کس که گفت: «غضب» تغیر حال غضبان باشد درست نیست، برای آن که خدای تعالی غضب به خود حوالت کرد، فی قوله تعالی: وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ «۸» ...، -----

۱. آج، لب، فق: معرفه. ۲. مب، مر: معرفه. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز که. ۴. مر غیر. ۵. همه نسخه بدلها: علیهم. ۶. همه نسخه بدلها: گفتن. [.....]. ۷. اساس: ما بالذّار، به قیاس با نسخه مج و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد، اصل شعر در تیبان (۴۴/۱) چنین است: وقت فیها اصیلا لا اسائلها || اعیت جوابا و ما بالزّبع من احد الا اوارى لأیاما ایّنها || و الثّوی کالحوض بالمظلومه الجلد ۸. سوره فتح (۴۸) آیه ۶. صفحه: ۸۹ و تغیر بر خدای تعالی روا نیست. و اصل کلمه در لغت، «شدّت» بود، و سنگ سخت را «غضبه» خوانند، و مار پلید را «غضوب» خوانند، لشدتها و خبثها. و مراد به اینکه «مغضوب علیهم»، جهودانند بر قول جمهور مفسّران از: عبد الله عباس و عبد الله مسعود و بیشتر صحابه رسول- علیه السّلام- و موافقت آیت فی قوله تعالی: مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ «۱» ...، و مراد به اینکه «۲» جهودانند. و عبد الله بن شقیق روایت کرد از بعضی صحابه که گفت: رسول- صلی الله علیه و اله و سلّم- در وادی القری با جهودان کارزار می‌کرد. مردی از بلقین «۳» گفت: یا رسول الله؟ اینان که‌اند که با تو کارزار می‌کنند! گفت: الْمَغْضُوبِ «۴» وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ «۱۶- ر» وَ الْخَنَازِيرَ «۶» ...، و قوله تعالی در حق ترسایان: قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ «۷». و اگر بر عموم حمل کنند روا باشد، جز آن که اخبار و قرآن بر اینکه آمد. [قوله] «۸»: وَ لَا الضَّالِّينَ، و اصل «ضلال»، هلاک باشد، یقال: ضلّ الماء فی اللّبن اذا ذهب و خفی فیه «۹». و وجوه ضلال در جای خود گفته آید- بمشیئه الله تعالی و عونه. و ذهاب از راه حق و «۱۰» وجه صواب ضلال باشد، یقال: ضلّ عن الطریق و أضلّه غیره، و: فلان ضال و مضللّ اذا کان علی غیر صواب، و قال الشّاعر: أ لم تستلّ تخبرک الدّیار عن الحیّ المضللّ این ساروا و برای آن «لا» که حرف نفی است بر «غیر» عطف کرد که در او معنی نفی هست، یقال: فلان غیر محسن و لا مجمل. و «غیر» چون به معنی سوی باشد، نشاید حرف نفی را بر او عطف کردن، لا یقال: القوم عندی غیر زید و لا عمرو. کما لا یقال: -----

۱. سوره مائده (۵) آیه ۶۰. ۲. همه نسخه بدلها آیت. ۳. آج، لب: اهل یقین. ۴، ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز فق اینکه. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۶۰. ۶. سوره مائده (۵) آیه ۷۷. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۸. همه نسخه بدلها: اذا خفی و ذهب فیه. ۹. همه نسخه بدلها از. صفحه: ۹۰ سوی زید و لا عمرو. و فقها خلاف کردند در گفتن «آمین» در آخر الحمد. بنزدیک اهل البیت علیهم السّلام- نشاید گفتن، و از قواطع صلوات «۱» باشد، سواء اگر جهر کند و اگر اخفات، اگر امام باشد و اگر مأموم. و مذهب شافعی آن است که: امام را مستحب است که چون «الحمد» بخواند، آمین بگوید جز «۲» که بلند نباید گفت، و اینکه مذهب عطا و احمد حنبل و داود و اسحاق است، و ابو حنیفه و سفیان ثوری و مالک را دو قول است: یکی همچنین که گفتیم، و دیگر آن که: امام را نباید گفتن، امّا مأموم را بیاید گفتن. و شافعی «۳» را در او دو قول است: در جدید گفت: چندانی آواز بر آرد که خود بشنود، و در قدیم گفت «۴»: آواز بلند بردارد. و اصحابش بر دو قولند: اگر صفها اندک باشند «۵» اخفا کنند، و اگر صفها بسیار باشند «۶» و آواز نشنوند جهر باید کردن. دلیل بر مذهب صحیح، اجماع اهل البیت است و طریقه احتیاط، چه امت از میان دو قلیل اند «۷»، یکی گفت: نماز ببرد، و یکی گفت: اگر گویند روا باشد، و اگر نگویند روا باشد. احتیاط در آن باشد که

ترک کنند، چه آن کس که گوید: باید گفتن، گوید که: [بی] «۸» آن، نمازش درست بود. و آن کس که گوید: نباید گفت، نمازش بریده شود. پس احتیاط با اینکه باشد. و طریقی «۹» اعتباری اینکه است که آن کس که در نماز فاتحه خواند یا بر وجه قرائت خواند با بر وجه دعا اگر بر وجه دعا خواند، باتفاق نمازش باطل بود، و اگر بر وجه قرائت خواند، شرع و عرف مانع است از آن که عقیب قرائت آمین گویند، چنان که عقیب سایر آیات که در قرآن هست متضمن دعا، و به اجماع در آن جا آمین نشاید گفتن. دیگر آن که رسول صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: «۱۰» [ان] «هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الادميين، و به اتفاق اینکه نه کلام خداست، کلام آدمیان است. پس ترک باید کردن از اینکه وجوه «۱۱» - و الله الموفق للصواب. -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: نماز. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: چون به جهر خواند. ۳. مج: اما مأموم شافعی. [.....] ۴. همه نسخه بدلها اخفا نکند. ۵. مج، دب: باشد، آج، لب، فق، مب، مر: است. ۶. مج، آج، لب، فق، وز: باشد. ۷. مج، آج، لب، دب: قایلند. ۸، ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۹. دب، آج، لب، فق: طریقتی. ۱۱. مج، وز را. صفحه: ۹۱ سوره البقره مائتین و ثمانین «۱» و ست‌ایه بدان که اینکه سورت دویست و هشتاد و شش آیت است در عدد کوفیان، و آن عدد امیر المؤمنین علی است - علیه السلام، و هفت به عدد بصریان، و پنج به عدد مدنیان. و «۲» سورت مدنی است جمله «۳» به یک روایت، و به روایتی دیگر یک آیت مدنی نیست که به حجیه الوداع «۴» انزله بود، و هی قوله تعالی: وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ «۵» - الایه. و عدد کلمات او شش هزار و دویست و بیست و یک کلمه است، و بیست و پنج هزار [و پانصد] «۶» حرف است. و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که، پیغمبر - صلی الله علیه و اله و سلم - گفت: ان لكل شيء سناما و سنام القرآن سورة البقره ط، گفت: هر چیزی را کوهانی است و کوهان قرآن سوره البقره است. و سهل بن سعد «۷» روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: هر که اینک سوره در سرای خود بخواند، اگر به روز خواند سه روز شیاطین گرد او و سرای او نگردند، و اگر به شب خواند سه شب شیاطین گرد او و سرای او نگردند. بریده روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: سوره البقره -----

----- ۱. آج، لب، مر، دب: ندارد، کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، با توجه به قواعد نحوی «مأتان و ثمانون» مناسبتر می‌نماید. ۲. مب، مر اینکه. ۳. مج: جمله. ۴. مب، مر در مکه. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۱. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: سهل بن سعید. [.....] صفحه: ۹۲ پیاموزی «۱» که اخذش برکت است و ترکش حسرت، و باطل کاران یعنی ساحران بر خداوند اینکه سوره راه نیابند. و ابی بن کعب روایت کرد که رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: هر که «۲» سوره البقره بخواند، صلوات و رحمت خدای تعالی بر او باشد و چندانی ثواب یابد که مرابطی «۳» در سبیل خدای تعالی که ترسش «۴» ساکن نشود. و در خبری دیگر «۵»: «۶» و ان اصفر البيوت من الخير بيت لا - تقرأ «فيه سورة البقره»، سوره البقره فسطاط القرآن، گفت: خالتر خانه‌ای از خیر، خانه‌ای باشد که در او سوره البقره نخوانند، سوره البقره سرا پرده «۷» قرآن است. و هب متبه گفت: هر که او سوره البقره و آل عمران بخواند، نام او از عجیبا تا به غریبا «۸» برسد. گفتند: عجیبا و غریبا «۹» چه باشد! گفت: عجیبا زمین هفتم است، و غریبا «۱۰» عرش رب العالمین «۱۱». ابو هریره روایت کند که: رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - جماعتی «۱۲» را به غزایی فرستاد، خواست تا برایشان امیری کند «۱۳». یک یک را پیش «۱۴» خواند و گفت «۱۵»: تو از قرآن چه دانی! هر کس می‌گفت که «۱۶» فلاں سوره دانم، تا جوانی پیش آمد به سال از همه کهتر، گفت: یا رسول الله! من سوره البقره دانم. گفت: تو را ----- ۱. پیاموزی / پیاموزید، مج: پیاموز. ۲. مج، دب، آج، لب او. ۳. همه نسخه بدلها را. ۴. مج: ترکش. ۵. مب، مر آمده است. ۶. همه نسخه بدلها: یقره. ۷، ۱۰. مج، آج، لب، فق، وز: سرای پرده. ۸. اساس: غریبا، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۱۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز: رب العزه، مب، مر: خدای تعالی. ۱۲. همه نسخه بدلها: سرتی. ۱۳. مب، مر از اصحاب. ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز مر خودمی، مر خود. ۱۵. همه نسخه بدلها: می‌گفت. ۱۶. فق، وز، مب، مر من. [.....] صفحه: ۹۳ امیر کردم بر اینان. گفتند: یا رسول الله! اینکه جوان را چگونه بر ما پیران امیر می‌کنی!

گفت: معه سورة البقرة، او سورة البقره داند و شما ندانید» (۱). یا عجب؟ اگر جوانی سورتی داند «۲» که پیران ندانستند، استحقاق امارت یافت بر ایشان. [پس جوانمردی که بیرون از آن که جمله سور قرآن داند، و داند که] «۳»، و مجمل کدام و مفصل کدام، و بیرون از آن، از توریت و انجیل و زبور حکم کند در میان اهلش، عجب باشد اگر [مستحق امارت و امامت بود] «۴»؟ امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت: یا علی - أنا سید ولد آدم و انت سید العرب، گفت: من سید ولد آدم، و تو سید عربی، و سلمان سید پارس است، و صهیب سید رومیان، و بلال سید حبشه است. و طور سید کوههاست، و سدره سید درختان است، و سید ماهها ماه حرام است «۵»، و سید کلامها قرآن است، و سید قرآن سورة البقره، و سید سورة البقره آیه الکرسی است. یا علی؟ در اینکه آیه پنجاه کلمه است، در هر کلمتی شرفی و ذکرری هست «۶». قوله «۷»: الم «۸»، بدان که: علما چند قول گفتند در آن که سبب چیست که خدای تعالی در اول اینکه سورتها حروف مقطوع گفت: بعضی گفتند: سبب آن بود که چون رسول - علیه السلام - قرآن خواندی، جماعت «۹» مشرکان بیامدندی و مجمع ساختندی و شعر خواندندی و سمر گفتندی و لفظ تا مردمان آواز رسول نشنوند [و حلاوت «۱۰» و طلاوت «۱۱»] کلام قدیم - جل جلاله - در نیابند و ندانند و رغبت نکنند در اسلام، چنان که قدیم - جل جلاله - از ایشان حکایت کرد: ----- ۱. وز: ندانی / ندانید. ۲. مع، وز: دانست. ۳، ۴. اساس: بریدگی دارد، از مع افزوده شد. ۵. مب، مر: و محرم سید ماههاست. ۶. دب، آج، لب و الله تعالی و تقدس الموقق للصاب، مب، مر و الله اعلم بالصواب. ۷. آج، لب، فق، مب، مر تعالی. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مع، دب، وز ذلك الكتاب لا ريب فيه ۹. مب، مر: جماعتی از. ۱۰. دب، آج، لب، فق لطافت. ۱۱. دب، آج، لب، فق: طراوت. صفحه: ۹۴ و قال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه «۱» ...، [خدای] «۲» - جل جلاله - اینکه حروف [مقطع فرستاد] «۳» و ایشان مانند اینکه [نشیده بودند] «۴» تا چون بشنیدند، [ایشان را عجب آمد] «۵»، خاموش شدند [و گوش با قراءت] «۶» کردند «۷» تا دگر مانند آن خواهد [بودن. و قرآن] «۸» شنیدند و حجت [برایشان متوجه] «۹» شد. قولی دیگر آن [که خدای تعالی] «۱۰» به اینکه حروف مقطوع تنبیه [کرد خلقان را بر آن که] «۱۱» اینکه قرآن از جنس حروف [و اصوات] «۱۲» است، گفت: الم ذلك الكتاب، یعنی اینکه حروف مقطوع [اینکه کتاب] «۱۳» است، یعنی اینکه کتاب [از اینکه حروف مقطوع] «۱۴» منظوم است تا بدانند که معنی برآسه جنسی دیگر نیست مخالف حروف و اصوات [۱۶-پ]. قولی دیگر آن است که به اینکه حروف تنبیه کرد خلقان را بر حدوث قرآن، گفت: اینکه کتاب از اینکه حروف است و از جنس اوست، و علامت «۱۵» حروف «۱۶» در مقطع ظاهرتر بود از آن که در منظوم. و مراد آن که، چون معلوم است که اینکه حروف محدث است و اینکه کلام از اینکه جنس است، یک جنس نشاید که بعضی قدیم بود و بعضی محدث. اکنون به تفسیر آیت ابتدا کنیم، و اول ظاهر آیت بگوییم تا خواننده را آسانتر بود تحصیل علم به تفسیر «۱۷». ----- ۱، ۹. سورة فصلت (۴۱) آیه ۲۶. ۲، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴. اساس: ندارد، از مع افزوده شد. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به قرآن. ۱۵. مب، مر حدوث در. [.....] ۱۶. مع، دب، آج، لب، وز، فق: حدوث. ۱۷. آج، لب، فق، مب، مر ان شاء الله تعالی. صفحه: ۹۵

[سورة البقرة (۲): آیات ۱ تا ۵]

[اشاره]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

[ترجمه]

آن «۱» کتاب، شک نیست در او، بیان است پرهیزگاران را. که بگریوند به نهانی «۲» و به پای دارند نماز و از آنچه روزی دادیم «۳» ایشان را هزینه کنند. و ایشان «۴» [که] «۵» بگریوند به آنچه فرو فرستادند به تو و آنچه فرو فرستادند از پیش تو و «۶» سرای باز پسین ایشان درست دانند. ایشان، [بر بیانند] «۷» از خدای [ایشان] «۸» و ایشان [اند] «۹» که ظفر یافتگانند. اینکه چهار «۱۰» آیت است. اکنون بدان که: مفسران در معنی اینکه کلمت اعنی «الم» و مانند اینکه خلاف کردند [۱۷-ر]. بعضی گفتند: سر من اسرار الله است اثر الله بعلمها، سرّی از اسرار خداست که خدای تعالی به علم آن مختص است. بعضی دگر گفتند: سرّ من اسرار القراء، سرّی است از اسرار قرآن. ----- ۱. آج: اینکه. ۲. مج: به پنهان، دب، لب، وز: به پنهانی. ۳. آج، لب، وز ما. ۴. مج، دب، آج، لب، وز: آنان. ۵، ۷، ۸، ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. دب، آج، لب، وز به. ۱۰. با توجه به ضبط قرآن مجید، پنج آیت ملاحظه می‌شود. صفحه: ۹۶ از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کردند که او گفت: لكل کتاب صفة و صفة القراء حروف التهجی، گفت: هر کتابی را گزیده‌ای و خالصه‌ای هست، و خالصه قرآن، اینکه حروف مقطع است. عبد الله عباس گوید: قسم است. خدای تعالی سوگند می‌خورد «۱» برای آن که کلام او از اینکه حروف منظوم است. قولی دیگر از او آن است که: ثنایی است که خدای بر خود می‌گوید. سعید جبیر گوید: نامهای خداست اگر مردم تألیف آن بدانند کردن، نبینی که «الر» و «حم» و «نون» «۲» چون جمع کنی (الرحمن) باشد. قتاده می‌گوید: از «۳» نامهای قرآن است. عبد الرحمن زید اسلم می‌گوید: نام سورت است. قولی دیگر از عبد الله عباس آن است که: اینکه حروفی است مأخوذ از نامهای خدای تعالی، چنان که: کهیص «۴»، «کاف» از کافی است، و «ها» از هادی است، و «یا» از حکیم است، «عین» از علیم است، و «صاد» از صادق است. بعضی دیگر گفتند: خدای تعالی عبارت کرد از جمله حروف هجا به بعضی، چنان که گویند: فلان «ا، ب، ت، ث» می‌آموزد، و مراد جمله باشد، و ابجد می‌آموزد و مراد جمله باشد، و مراد آن است که: کتاب از اینکه حروف است - چنان که برفت - و بر اینکه ابیات «۵» بسیار استشهاد کردند، منها «۶»: قلنا لها قفی لنا قالت قاف لا تحسبی إنا نسینا الایجاف شاعر خواست تا «وقف» گوید، به یک حرف قناعت کرد، گفت: «ق» «۷»، و عرب عبارت کند از جمله چیزی به بعضی، نبینی خدای تعالی می‌گوید: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لآيَاتِنَا يَرْكَعُونَ «۸»، چون گویند ایشان را رکوع کنی «۹»، یعنی نماز کنی «۱۰»، به رکوع ----- ۱. همه نسخه بدلها به اینکه حروف. ۲. مب: ن. ۳. دب: اینکه، آج، لب، فق: آن. ۴. سوره مریم (۱۹) آیه ۱. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز: به ابیات، مب: مر: بر اینکه باب ابیات. [.....] ۶. لب، فق قول الشعاعر. ۷. دب، لب، فق، وز: قاف / ق. ۸. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۴۸، ۹، ۱۰. کنی / کنید. صفحه: ۹۷ که بعضی از نماز است اکتفا کرد از ذکر جمله. و همچنین قوله: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ «۱». امّا قوله: الم، عبد الله عباس گفت: معنی آن است که خدا گفت: انا الله أعلم، من خدای «۲» بهتر دانم. مجاهد و قتاده گفتند: از نامهای قرآن است. ربیع انس گفت: «الف» از «الله» است، و «لام» از «لطیف»، و «میم» از «مجید». محمّد کعب قرظی گفت: قسم است به آلاء و لطف و مجد خدای تعالی. روایتی دیگر از عبد الله عباس آن است که قسم است و سوگند به خدای تعالی و جبرئیل و محمّد. اهل اشارت گفتند: «الف» انا، «لام» لی، «میم» منی. به «الف» اشارت به آن کرد که همه منم. به «لام» اشارت به آن کرد که همه مراست. به «میم» اشارت به آن کرد که همه از من است. در محل او خلاف کردند. بعضی گفتند: محلی نیست او را از اعراب. و بعضی گفتند: در محل رفع است [۱۷-پ] به ابتدا، و «ذلک» مبتدای دوم است «۳»، لا ریب فیہ خبر مبتدای دوم است. و روا بود که «الم» مبتدا بود و ذلک الکتاب خبر مبتدا بود، و لا ریب فیہ در محل حال بود. ای هذه الحروف ذلک الکتاب غیر مشکوک فیہ. قوله: ذلک الکتاب «ذا» اشارت است، و «لام» عماد، و «کاف» خطاب. و «کتاب» به معنی مکتوب است، چون: حساب که به معنی محسوب باشد، و اینکه دینار از ضرب فلان است، یعنی مضروب اوست. و بیان کردیم که: اصل او جمع باشد. در «کتاب» خلاف کردند. عبد الله عباس و حسن بصری و قتاده و مجاهد و ضحاک و مقاتل گفتند: قرآن است، و بر اینکه

قول «ذلک» به معنی «هذا» باشد، چنان که شاعر گوید: أقول له و الزمح یأطر متنه تأمل خفافا إئنی أنا ذلکا» (۴) ای. اننی انا هذا. —————

۱. سوره علق (۹۶) آیه ۱۹. ۲. مب، مر: که خدایم. ۳. همه نسخه بدلها و. ۴. آج: ذالکا. صفحه ۹۸: و عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، اینکه آن کتاب است که «۱» وعده دادم تو را که به تو خواهم فرستادن. یمن گفت: یعنی اینکه آن کتاب است که در توریت و انجیل خبر دادم. سعید جبیر گفت: مراد «۲» کتاب، لوح محفوظ است، که خدای «۳» قرآن بر لوح محفوظ پدید کردی تا جبریل از لوح بر خواندی و رسول را- علیه السلام- خبر دادی، یعنی که: اینکه کتاب منزل نقل از آن مکتوب لوح محفوظ است. عکرمه می گوید: مراد به کتاب، توریت و انجیل است، یعنی «الم» که نام قرآن است، که وصف و نعت آن در کتاب شما که توریت و انجیل است، مسطور است. ابن کيسان گفت: خدای تعالی پیش از سوره البقره، چند سورتها بفرستاد، «ذلک» اشارت به آن است، یعنی آن سورتها که مشرکان به آن تکذیب کردند کتاب من است و در آن شکی نیست. لا ریب فیہ، «ریب»، شک باشد، و اینکه «لا» که اسم را با او بنا کنند بر فتح، نفی جنس [را] «۴» باشد، یعنی هیچ شک نیست در او. و گفته اند که: «ریب»، بلیغتر از شک باشد، یعنی شک نیست در صحتش و آن که کلام خدای است، و وحی و تنزیل اوست، و معجز رسول است. و گفته اند: ظاهر «۵» لفظ نفی است و معنی نهی، یعنی شک مکنی «۶» در او، چنان که گفت: فلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فی الحَجِّ «۷»، یعنی در حج اینکه هیچ سه مکنی «۸». قوله: هُدَى لِلْمُتَّقِينَ، مراد به اینکه لفظ بیان و حجت و دلالت است، یعنی در اینکه قرآن حجتی و بیانی و دلیلی هست آنان را که تأمل کنند و نظر کنند. و «هدی»، در قرآن بر وجوه آمد: یکی به معنی بیان، چنان که در آیت هست و فی قوله تعالی: هُدَى لِلنَّاسِ «۹»... و مانند اینکه بسیار است، من قوله تعالی: —————

۱. مکنی / مکنید. ۲. دب از. ۳. مب، مر: هیچ از اینکه سه چیز نکنی. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مب، مر لغت. ۶. همه نسخه بدلها من. [.....]. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. ۸. مب، مر تعالی. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵. صفحه ۹۹: [وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى] «۱»... وَ مِنْ قَوْمٍ «۲» إِنَّكَ لَعَلَى هُدَى مُسْتَقِيمٍ «۴». دگر به معنی دعوت فی قوله: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۵». دگر به معنی لطف، و لطف آن باشد که مکلف را به طاعت نزدیک «۶» گرداند و از معصیت دور «۷» گرداند، فی قوله: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدَى «۸»... ای لطفاً، و قوله: وَ زِدْنَاهُمْ هُدَى «۹»، ای لطفاً. دگر به معنی ایمان، فی قوله: أَنْ نَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى «۱۰». دگر به معنی توریت، فی قوله: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى «۱۱». دگر به معنی قرآن، فی قوله: وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى «۱۲»...، و فی «۱۳» قوله: وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى «۱۴». دگر به معنی زیادت الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان کند در ادای طاعات و اجتناب مقبحات، که آن با کافران نتوان کردن، و آن هر کجاست که می گوید «۱۵»: يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ «۱۶»...، یعنی آن لطف خاص است، با مؤمنان خواهد که کند، چه با کافران نشاید کردن، که ایشان را لطف نباشد. دگر به معنی ثواب، فی قوله تعالی: وَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ، سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بِالْهَمِّ «۱۷»...، ای سببیم، و قوله تعالی: —————

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵. ۲. اساس: افتادگی دارد، به قیاس با مج و با توجه به قرآن مجید، افزوده شد. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۹. ۴. سوره حج (۲۲) آیه ۵۲. ۵. سوره شوری (۴۲) آیه ۵۲. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نزدیکتر. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دورتر. ۸. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷. ۹. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. ۱۰. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۲. ۱۱. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۳. [.....]. ۱۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۵. ۱۳. همه نسخه بدلها: دگر فی. ۱۴. سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳. ۱۵. همه نسخه بدلها و الله. ۱۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۴۲، و نیز ۷ مورد دیگر در سوره های مختلف. ۱۷. سوره محمد (۴۷) آیه ۴ و ۵. صفحه: ۱۰۰ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ «۱». دگر به معنی ارشاد و سلوک با ایشان در راه بهشت، فی قوله تعالی: وَ يَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا «۲»، و فی قوله: وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا «۳». و حقیقت آن از اینکه دو بیرون نیست: یا فوز و نجات است، یا دلالت و بیان. و در وجوه «هدی» وجهی دگر گفته اند به معنی طریقت نیکو و سیرت پسندیده، فی قوله: فَبَهْدَاهُمْ أَقْتَدِهِ «۴»...، ای بسیرت هم و طریقت هم. اما در اینکه آیت مراد بیان و

دلالت است. اگر گویند: چگونه گفت خدای تعالی که اینکه قرآن هدای متقیان است و نزدیک شما چنان است که قرآن هدای است متقی و نا متقی را «۵»! گوییم، از اینکه دو جواب است: یکی آن که چون گوید: قرآن بیان متقیان است، نگفته باشد که نا متقی «۶» را بیان نیست، که اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است. جواب دوم آن است که: قرآن بیان و دلالت است متقی و جز متقی را، و لکن چون متقیان منتفع شدند به او، ایشان را تخصیص کرد به ذکر چنان که گفت: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا** «۷»، گفت: تو پیغامبر آنی که بترسد از قیامت، و پیغمبر - علیه السلام - پیغمبر کافه خلقان است، و لکن چون منتفع ایشان بودند، ایشان را به ذکر تخصیص کرد «۸». بدان که: اصل تقوی «و قوی» بوده است، من «وقیت»، چون: تکلان من و کلت و تخمه من و خمت. و متقی آن باشد که بپرهیزد از معاصی و ترک واجبات. و اصل کلمه از «وقایت» است، و آن حفظ باشد، یعنی خویشتن از معاصی [۱۸-پ] نگه دارد. ----- ۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۹.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۵. ۳. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. ۴. سوره انعام (۶) آیه ۹۰. ۵. همه نسخه بدلها جواب. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مج: نامتقیان. ۷. سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. ۸. وز: کردم، آج اکنون. [.....] صفحه: ۱۰۱ و اهل علم در تقوی و متقی بسیار سخن گفته‌اند. در خبر است که رسول - علیه السلام - را پرسیدند از تقوی. گفت: مجمع تقوی اینکه آیت است که: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ** «۱» - تا به آخر آیت. **عبد الله عباس** گفت: متقی آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کند. **عبد الله عمر** گفت: تقوی آن باشد که خود را [کمتر] «۲» از همه کس بینی. **کعب الاحبار** را پرسیدند از تقوی، گفت: هرگز در هیچ راه تیه ناک «۳» رفته‌ای! گفت: آری؟ گفت: چگونه کنی «۴»! گفت: خویشتن نگه دارم «۵» از آن تیه. گفت: متقی آن باشد که در راه دین همچنان رود، خویشتن را از معاصی چنان نگه دارد که آن رونده پای خود را از تیه «۶» نگاه دارد. **عبد الله معتز** اینکه معنی بگرفته است و نظم کرده، می گوید: **خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق أرض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیره إن الجبال من الحصى شهر بن حوشب** گوید: متقی آن باشد که آنچه حلال باشد رها کند ترس آن را که نبادا که در حرام افتد. **عمر عبد العزیز** گفت: **المتقی ملجم کالمحرم فی الحرم**، گفت: پرهیزگار لگام دارد چون مرد محرم در حرم. **فضیل عیاض** گفت: تقوی آن باشد که برای مردمان آن خواهد که برای خود. **شبلی** گفت: ان تتقی ما سوی الله، گفت: تقوی آن باشد که از هر چه جز خداست بپرهیزی. **سهل بن عبد الله** گفت: تقوی آن باشد که بپرهیزی به دل از غفلات، و به نفس از شهوات، و به حلق از لذات، و به جوارح از سیئات. آن وقت که اینکه کرده باشی، ----- ۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. مب، مر: راه خارستان. ۴. مب، مر: کنید. ۵. مب، مر: داریم. ۶. مب، مر: خاها. صفحه: ۱۰۲ امید باشد تو را به وصول درجات و نجات از درکات. از **امیر المؤمنین علی - علیه السلام -** پرسیدند از تقوی، گفت: متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او بر طبقی نهند از روی مثل، و دستاری بر روی آن نه افکنند و گرد همه جهان بگردانند، بر آن جا چیزی نباشد که او را از آن شرم باید داشتن، و «۱» **خبر رسول - علیه السلام -** است که گفت: لا یبلغ العبد حقیقه التقوی حتی یدع ما لا بأس به حذرا ممّا به البأس، گفت: بنده به حقیقت تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود رها کند ترس آن را که به آن باکی بود. و بهترین خصال تقوی اینکه است که زاد سفر قیامت است. **و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى** «۲». ... **قال الشاعر: یرید المرء أن یعطى مناه و یأبى الله إلا ما أَرَادَا یقول المرء** «۳» **فأنتی و مالی و تقوی الله أفضل ما استفادا قوله: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** بدان که حقیقت ایمان تصدیق به دل باشد، هم در لغت و هم در شرع. و اینکه لفظ چنان که در اصل وضع آمد، و آن تصدیق است، بمانده است، **بیانش قوله تعالی فی قصیه یعقوب: و ما أنت بمؤمن لنا و لو کُنَّا صَادِقِينَ** «۴»، ای **بمصدق** [۱۹-ر]. و اینکه متفق علیه است که اگر کسی دعوی نقل کند، دلیل بر او باشد. و در فقد دلیل، دلیل باشد بر بطلان اینکه دعوی. دیگر آن که، **خدای - عزّ و جل -** هر کجا ایمان گفت در قرآن، به دل باز بست و اضافت با دل کرد، چنان که گفت: **مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ و لَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ** «۵» و **قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ** «۶» ...، و چنان که گفت: **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ** «۷» ...، و چنان که گفت: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ**

تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۸). دیگر آن که حق - جل - جلاله - هر کجا ذکر ایمان کرد، عمل صالح به آن مقرون ----- ۱. آج، لب، فق، وز: در. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۷. ۳. اساس که در اینکه قسمت نو نویس است: ندارد، به قرینه مج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۴. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۷. ۵. سوره مائده (۵) آیه ۴۱. ۶. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. ۷. سوره مجادله (۵۸) آیه ۲۲. ۸. سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۴. [.....] صفحه: ۱۰۳ کرد که: آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۱) ...، اگر عمل صالح از جمله ایمان بودی، اینکه تکرار لغو بودی و به مثبت آن بودی که گفتی: انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ آمَنُوا، و اینکه نه کلام حکیم بود. اینکه جمله دلیل است بر آن که: ایمان تصدیق به دل است. پس خلاف قول معتزلیان کرده‌اند بعضی مردود است از آن که سندش مطعون است، و بعضی آحاد است که ایجاب علم نکند، و آنچه به أدله قاطعه درست شده باشد، برای آن ترک نکنند، و بعضی متأول است، و اینکه در کتب اصول مشروح باشد، استقصای کلام در اینکه باب اینکه کتاب احتمال نکند. اما «غیب»، هر چه مغیب باشد از چشمها و مصور باشد در دلها، و اینکه مصدری است به جای اسم فاعل نهاده، چنان که: «صوم» به معنی «صائم»، و «زور» به معنی «زائر». ابو العالیه می گوید: ایمان به غیب، آن باشد که ایمان آرد» (۲) به خدای تعالی و فرشتگانش و کتابهایش و پیغمبرانش (۳) و قیامت و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و بعث و نشور» (۴)، اینکه همه غیب است. عطا می گوید: مراد آن است که مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ (۵) هر که به خدای ایمان دارد، به غیب ایمان داشته باشد. عاصم بن ابی النجود می گوید: مراد به غیب، قرآن است. کلبی می گوید: از قرآن آنچه نیامده بود، غیب» (۶) است. ابن جریج می گوید: مراد به غیب وحی است، بیانش قوله تعالی: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (۷)، ای علی وحیه، و قوله: وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (۸). -----

----- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵، و نیز ۵۲ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: آورد. ۳. فق، وز: پیغامبران. ۴. همه نسخه بدلها که. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۶۲ و ۱۷۷، سوره مائده (۵) آیه ۶۹، سوره توبه (۹) آیه ۱۸. ۶. همه نسخه بدلها آن. ۷. سوره جن (۷۲) آیه ۲۶. ۸. سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۴. صفحه: ۱۰۴ حسن بصری می گوید: غیب آخرت است. در تفسیر اهل البیت - علیهم السّلام - می آید که: مراد به غیب، مهدی امت است که غایب است از دیدار خلقان و موعود است در اخبار و قرآن. اما در قرآن فی قوله تعالی: وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (۱) - الی آخر الایه. و اما اخبار بسیار است، منها قوله علیه السّلام: لو لم یبق من الدّنيا الاّ یوم واحد لطول الله [۹۱- پ] ذلك الیوم حتّی یرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاً الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما، گفت: اگر از دنیا نماند الاّ یک روز، خدای - عزّ و جل - آن روز» (۲) دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیاید، نامش نام من و کنیتش کنیت من» (۳)، زمین پر از عدل باز کند پس از آن که پر از جور باشد. و اینکه صفات مجموع نیست الاّ در اینکه شخص که اینکه قوم گفتند که: در غیبت است و به آخر زمان خروج کند. و اینکه خبر در کتب مؤالف و مخالف به اساتید درست نوشته است، و چون به آیاتی رسیم که متضمّن اینکه معنی بود از» (۴) اخبار مستقصی گفته شود - ان شاء الله. راوی خبر گوید که: یک روز رسول - صلی الله علیه و آله - صحابه را گفت: دانی که از مؤمنان که فاضلتر است! گفتند: فرشتگان. گفت: ایشان چنین اند، و نه ایشان را می خواهم. گفتند: پیغمبران. گفت: ایشان چنین اند، و نه ایشان را می خواهم. گفتند: یا رسول الله؟ کیستند ایشان! گفت: جماعتی که از پس من باشند تا به آخر زمان، مرا ندیده» (۵) و سخن من ناشنیده و معجزات من نادیده، و رقی معلق» (۶) بینند و سواد بر بیاضی، بر آن کار کنند» (۷). ایشان فاضلترین اهل ایمانند. آنگه بر خوانند: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. و در خبری دیگر آمد که، در عقب اینکه گفت: اولئک اخوانی حقّا، ایشان برادران منند راستی» (۸). گفتند: یا رسول الله؟ ما برادران تو نه ایم! گفت: انتم -----

----- ۱. سوره نور (۲۴) آیه ۵۵. ۲. دب، فق، مب، مر را. ۳. دب، آج، لب، فق و، مر: روی. ۴. مج، دب: آن. ۵. دب: نادیده. ۶. دب: معلق. [.....] ۷. دب: بر آن کاغذ کنند. ۸. مج، دب، آج، لب، وز: راستینه، فق: راستاند، مر:

براستی. صفحه: ۱۰۵: الله اصحابی و هم اخوانی، { شما یارانید، و ایشان برادرانند. وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ، در اقامت نماز دو قول گفته‌اند: یکی ادامت، یعنی مادام نماز به پای دارند، و به هیچ وجه «۱» در نماز خلل نکنند و مواظبت و مداومت نمایند، چنان که گویند: «فلان مقيم على كذا، ای مدیم له و اقام الحج و اقام السوق» گویند، چون پیوسته بر سر کار باشد و فرو نگذارد، چنان که شاعر گفت: اقامت غزاله سوق الصراب لأهل العراقین حولاً- قمیطا و قول دوم آن است که: ادا کنند بر وجه خود به ارکان و شرایط و حقوق خود، چنان که گویند: فلان مقيم لهذا الأمر إذا أتى به معطياً حقوقه. [اما] «۲» «نماز» در لغت دعا باشد، چنان که شاعر گوید: و قابلها الریح فی دنّها و صلّی علی دنّها و ارتسم ای دعا علیه. چون چنین باشد، اینکه از الفاظ منقوله باشد، برای آن که در شرع عبارت است از اینکه افعال که قیام و قعود و رکوع و سجود است، به خلاف آن که در ایمان گفتیم و شبه او به اصل وضع از آن جاست که غالب بر نماز دعاست، برای آن که عبارت است مرخدای [را] «۳» تعالی: و خواندن او بر سبیل خضوع و خشوع. و ابو حامد الخارزنجی می گوید: اشتقاق او از «صلا» است، و آن آتش [۲۰-ر] باشد، من قولهم: صلّیت العصا اذا قومتها بالصیلاء و هی الثّار، و قال الشّاعر: فلا تعجل بأمرک و استدمه فما صلّی عصاک کمستدیم ای ما قوم امرک کالمثائی. اکنون باید که نماز کن، مثائی باشد، و حدود او نگه دارد، و شرایط او ظاهراً و باطناً به جای آرد، چنان که آن کس که چوب بر آتش راست کند، چه اگر تائی نکند و پیش از وقت بجنابند بشکنند، و اگر بسیار بر آتش رها کند بسوزد، بر وفق آنچه شرع فرموده است تا نماز او عبادت باشد. و گفته‌اند که: اشتقاق او از «صلّی» «۴» است، و آن لزوم باشد من قوله: ----- ۱.

مچ، دب، آج، لب، فق، وز، مر: وقت. ۲، ۳. اساس: ندارد، از مع افزوده شد. ۴. اساس به صورت «صل» هم خوانده می‌شود. صفحه: ۱۰۶: تصلی ناراً حامیه «۱»، و قوله: سیصلی ناراً ذات لهب «۲»، و منه قول الشّاعر: لیس یصلی بجلّ الحرب جانیها و «صلوان» گویند دو استخوان عجز اسب را، و «مصلی» گویند اسب دوم را که در مسابقه تازند، برای آن که ملازم بود سابق را. و مراد به «صلاة» در آیت، پنج نماز است «۳»، و «لام» تعریف عهد است، یعنی آن پنج نماز معلوم معهود که در شرع مشهور است. و اگر چه لفظ او واحد است، مراد جمع است، چنان که خدای تعالی گفت: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ «۴» ...، و مراد جمع است، یعنی الکتب. قوله: وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، چه «۵» روزی هر آن چیزی بود که حی را باشد که به آن منتفع بود، و کس را نباشد که او را از آن منع کند. و چون چنین بود، شامل بود جمله منفعات را. از اینکه جا گویند: رزقه الله دارا و عقارا و ولدا و علما و غیر ذلك ممّا ینتفع «۶» به. و از اینکه جا معلوم شود که حرام روزی نباشد، دلیلش اینکه آیت است: وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ، از آنچه ما ایشان را روزی دهیم «۷»، و آنچه خدای دهد حرام نباشد چه حرام ممنوع باشد، از اینکه جا محظور گویند او را. و «حرمان» ضد «رزق» بود، و «محروم»، خلاف «مرزوق» بود، و «حرمان» ضد «رزقنا» بود. اگر حرام روزی باشد، اینکه قاعده متناقض «۸» آیه بود، و آن قول که ادا کند به مناقضه قرآن باطل باشد. دگر آن که: آیت وارد است مورد مدح. خدای تعالی مدح می‌کند ایشان را به انفاق روزی. اگر حرام روزی بودی [۲۰-پ] بر یک فعل هم ممدوح بودندی هم مذموم. دگر آن که، حق تعالی گفت: وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا... «۹»، و اینکه لفظ امر است و مراد اباحت، و اباحت ضدّ تحریم بود. -----

----- ۱. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۴. ۲. سوره مسد (۱۱۱) آیه ۳. ۳. مر: نماز است پنجگانه. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. ۵. کذا: در اساس و مب، دیگر نسخه بدلها: حد. ۶. آج، لب، مر: ینفع. ۷. دب: داده‌ایم. ۸. مچ، دب، آج، لب، فق، وز، مر: مناقض. ۹. سوره مائده (۵) آیه ۸۸. [.....] صفحه: ۱۰۷ دگر آن که: حلالاً طیباً...، نصب بر حال است، یعنی اباحت من شما را در آن حال باشد که روزی حلال بود و طیب، چه اگر حال نه اینکه باشد، اینکه اباحت نبود، بل به بدل او حظر «۱» بود و منع و تحریم. «ینفقون» اصل انفاق، اخراج مال باشد از دست و از ملک، و از اینکه جاست: نفق المبیع نفاقاً، چون مشتری اش بسیار باشد، زود از دست بایع بشود، و نفقت الدایة نفاقاً، آن باشد که بمیرد برای خروج روح از تن او. و «نافقاء» سوراخ موش دشتی باشد، برای آن که از آن جا به در آید: و «نفق»، سربی باشد در زیر زمین که آن را راهی باشد به جایی «۲»، لقوله تعالی: فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا

فِي السَّمَاءِ (۳). عبد الله عیاس می گوید: مراد زکات است، برای آن که به نماز بیبوست (۴). و عبد الله مسعود می گوید: مراد نفقه مردم (۵) است بر اهل و عیال خود، برای آن که آیت پیش از وجوب زکات (۶) انزله بود. ضحاک می گوید: مراد صدقه است و آنچه در وجوه بَر خرج کنند، و اولیتر حمل آیت بود بر عموم تا همه معانی داخل بود تحت آن. قوله: وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ، آنان که تصدیق کنند. بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ، به آنچه بر تو فرو فرستاده‌اند ای محمد - علیه السلام - یعنی قرآن. وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، و آنچه از پیش تو فرو فرستاده‌اند، یعنی، کتابهای مقدم، چون: صحف ابراهیم، و توریت موسی، و زبور داود، و انجیل عیسی - علیهم السلام. و خدای - عز و جل - مدح کرد آنان را که چون به قرآن ایمان آوردند، به کتب اوایل هم ایمان آوردند (۷)، چه ایمان آوردن و تصدیق کردن جمله انبیا و رسل را و آنچه ایشان [آوردند] (۸) حق (۹) و درستی آن دانستن از جمله ایمان است، تا کسی گمان نبرد که برای آن که آن کتابها منسوخ است، به آن ایمان نباید آوردن. ----- ۱. اساس:

خطر، با توجه به وز تصحیح شد، فق: حضر. ۲. دب: به صورت «به چاهی» نیز خوانده می شود. ۳. سوره انعام (۶) آیه ۳۵. ۴. همه نسخه بدلها است. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: مرد. ۶. مب: نازل. ۷. مب: آورند. ۸. اساس: افتادگی دارد، از مج افزوده شد. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: حقی، مب: به حق. صفحه: ۱۰۸ قوله: وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، «آخرت»، صفت موصوفی محذوف است، تقدیر اینکه است که: و بالدار الآخرة، به سرای باز پسین، یعنی قیامت یقین دانند. و برای آنش «آخرت» خواند (۱) که متأخر است از دنیا، و مراد اموری است که در آخرت باشد از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب. و «یقین»، هر علمی باشد مستدرک پس (۲) شک، سواء اگر ضروری بود و اگر [۲۱-] اکتسابی. و از اینکه کار نگویند که: من وجود خود به یقین می دانم، که اینکه علم نه مستدرک است، و خدای را - جل جلاله - عالم خوانند و متیقن نخوانند برای اینکه را که گفتیم. اگر گویند: نه معنی اینکه داخل است، فی قوله: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ، اینکه جا تکرار کردن چه معنی دارد! جواب از دو وجه باشد: یکی آن که، آن جا اجمال کرد و بر سبیل جمله گفت، و اینکه جا تفصیل داد، چه اول مجمل است و اینکه معین. دیگر (۳) آن که، در آن آیت جمله مراد بود، و در اینکه آیت قیامت را از آن جمله به ذکر افراد کرد تخصیص را، چنان که خدای تعالی گفت: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ (۴) ...، و قال تعالی: وَمَلَانِكِهِ وَرُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ (۵). روایت کرده‌اند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که گفت: یا عجباً کل العجب للشاك في الله و هو يري خلقه، گفت: عجب و همه عجب از آن که در خدای تعالی به شك باشد، و او خلق را می بیند؟ و یا عجباً از آن کس نشأت اولی می داند و نشأت اخری را منکر (۶) باشد؟ و یا عجباً از آن کس که نشور و بعث را منکر باشد و او هر روز و هر شب بمیرد و زنده شود، یعنی خواب و بیداری (۷)؟ و یا عجباً از آن کس که او به سرای خلود، یعنی به بهشت تصدیق کند و به راست دارد، و او سعی کند برای سرای غرور؟ و یا عجباً از متکبر فخور، و او را از نطفه آفریده‌اند، و باز (۸) مرداری شود و در اینکه میانه خود نداند که با او چه خواهند کردن؟ -----

----- ۱. مج، دب، وز، مر: خوانند. ۲. مب، مر از. ۳. همه نسخه بدلها: دوم. ۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۷. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۹۸. [.....] ۶. آ، لب، مب، مر: آن کس که او به سرای خلود منکر. ۷. مب، مر: یعنی به خواب رود و بیدار شود. ۸. دب، آج، لب، فق، مر به. صفحه: ۱۰۹ أبو ذرّ غفاری روایت کند، گفت: از رسول - علیه السلام - پرسیدم که در توریت چیست! گفت: بیشتر مواظب است. گفتم: یا رسول الله؟ از آن جمله چیزی بفرمای گفتن. گفت: در توریت هست: عجب لمن أيقن بالموت كيف يفرح ، عجب (۱) از آن کس که یقین داند که بخواهد مردن، چگونه شاد شود؟ و عجب از آن کس که او دوزخ به یقین داند، چگونه باز خندد؟ و عجب از آن کس که دنیایی بیند که چگونه می گرداند اهلش را، چگونه دل بر دنیا نهد؟ و عجب از آن ۸ که او به قدر ایمان دارد، چگونه رنج بر خود نهد؟ و عجب از آن (۲) که حساب به یقین داند و پس عمل نکند؟ انس مالک روایت کند، گفت: یک روز رسول - علیه السلام - می رفت، برنایی انصاری پیش او بر افتاد. رسول - علیه السلام - او را گفت: كيف أصبحت يا حارثة، چگونه در روز آمدی ای حارثة! گفت: اصبحت مؤمناً حقاً، در روز آمدم مؤمن به حق. [رسول - علیه السلام - گفت] (۳): بنگر [۲۱-

پ] تا چه می‌گویی؟ هر حقی را حقیقتی هست، حقیقت ایمان تو چیست! گفت: یا رسول الله؟ خویشتن از دنیا باز گرفته‌ام، شب نمی‌خسبم و روز نمی‌خورم. و پنداری که در عرش خدای می‌نگرم که ظاهر شده است خلقانی را (۴). و پنداری که در اهل بهشت می‌نگرم که به زیارت یکدیگر می‌شوند. و در اهل دوزخ می‌نگرم که بانگ می‌دارند. رسول- علیه السلام- گفت: أبصرت فالزم، تو مستبصر شده‌ای بر اینکه ملازمت کن. تو بنده‌ای که خدای دلت را به ایمان متور بکرده است. اینکه است بعضی صفات آنان که و بالآخره هم یوقنون، آخرت به یقین دانند، و «هم» برای تأکید آورد. کوفیان آن را «عماد» خوانند و بصریان «فصل». قوله: «اولئک»، در او چند لغت است: «اولاک» و «اولئک» و «اولالک»، قال الشاعر: هل يعظ الضليل الا اولالکا -----

----- ۱. مب دارم. ۲. دب، فق، مر کس. ۳. اساس: خط خوردگی دارد، از معج افزوده شد. ۴. اساس: ر، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۱۱۰ و «اولاء» و «اولی»، «۱» جمع «ذا»، «۲» باشد، و «کاف» در لفظ واحد و لفظ جمع، أعنی «ذاک» و «اولئک» «کاف» خطاب است، و با قصر بدل کنند همزه را به «لام»، و با مدّ نکنند تا ثقل مدّ و «لام» بر کلمت «۳» جمع نشود. و او اسمی مبهم است، صالح بود هر حضری را، و معرّف «۴» بود به اشارت، چون: هذا و ذلک. علی هدی، علی رشد و بیان و بصیره، یعنی آنان که چنان باشند- که ذکر ایشان در آیات مقدم برفت- ایشان بر رشد و بیان و بصیرت باشند از خدای- عزّ و جل. عبد الله مسعود و جماعتی از صحابه روایت کردند که «۵»: الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ- تا به آخر [آیت] «۶» در مؤمنان عرب فرود آمد، و اینکه آیت که از پس اوست: وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ- تا به آخر آیت در مؤمنان اهل کتاب فرود آمد. آنکه حق تعالی هر دو گروه را جمع کرد در اینکه آیت وصف کرد [ایشان را] «۷» به آن که: أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ، «من» ابتدای غایت است و شاید که تبیین بود، و تفسیر هدی برفت مستقصی. عون بن عبد الله گفت: «الهدى من الله كثير ولا يبصره الا بصير ولا يعمل به الا يسير الا ترى ان نجوم السماء يبصرها البصراء ولا يهتدى بها الا العلماء»، گفت: هدی از خدای بسیار است و لکن الا بصیری «۸» نبیند و الا اندکی بر او کار نکنند، نبینی که ستارگان آسمان بسیارند، همه بینندگان بینند و لکن هدایت بدو جز عالمان را نباشد. و أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، «هم» عماد است یا فصل- چونان که برفت- و «فلاح» «۹» و ظفر و فوز و نحج و دریافت مراد بود، چنان که شاعر گفت [۲۲-]: اعقلی إن كنت لما تعقلی و لقد افلح من كان عقل ----- ۱. چاپ

شعرانی (۶۸/۱) اولال. ۲، ۶. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: را. ۳. دب: در یک کلمه. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: معروف. ۵. همه نسخه بدلها ان. ۷. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۸. معج: بصری. [.....]. ۹. اساس و همه نسخه بدلها و، که چون زائد می‌نمود، حذف شد. صفحه: ۱۱۱ ای (ظفر) بحاجته، یعنی اینان که ذکرشان برفت، آنانند که مراد خود دریابند از ثواب و فوز و ظفر یابند «۱» آنچه طلب کرده باشند، و برسند به آنچه امید داشته باشند- و معنی دیگر فلاح را، بقای بود، چنان که لبید می‌گوید: نحل بلادا کلها حل قبلنا و نرجوا الفلاح بعد عاد و حمیر ای البقاء. و دیگر می‌گوید: لو ان حیا مدرک الفلاح أدرکه ملاعب الزّماح و مراد هم بقاست. محمد علی باقر «۲» روایت کند از جابر عبد الله انصاری که او گفت: از ام سلمه پرسیدند حدیث امیر المؤمنین- علی گفت از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: انّ علیا و شیعه هم الفاترون. و فلاح و فوز به یک معنی باشد. و اصل کلمه در لغت، شق و شکافتن است، از اینکه جا برزگر «۳» را فلاح خوانند، و افلح گویند شکافته لب زیرین «۴» [را] «۵». و در مثل چنین است که: الحديد بالحديد يفلح، ای یشق. مجاهد گفت: اینکه چهار آیت در شأن مؤمنان است، و دو آیت از پس اینکه در شأن کافران، و سیزده آیت از پس آن در شأن منافقان. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۶ تا ۷]

[اشاره]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

[ترجمه]

ایشان که کافر شدند راست است برایشان اگرشان ترسانی و اگر نترسانی ایمان نیارند. مهر نهاد خدای بر دل‌های ایشان و بر گوششان «۶»، و بر چشم‌هایشان پوششی هست و ایشان را عذابی بزرگ باشد [۲۲-پ]. اینکه دو آیت است. «ان»، حرفی است که از «۷» کلام برای تأکید آرند. ----- ۱. آج، لب، فق، وز، مب: و برسند. ۲. همه نسخه بدلها: محمد بن علی الباقر. ۳. مج، وز، مب: بزرگر. ۴. دب: زیری. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. دب، آج: گوش‌هاشان. ۷. همه نسخه بدلها: در. صفحه: ۱۱۲ «الذین»، اسمی موصول باشد، و ما بعد او صلت باشد، و صله و موصول در معنی «۱» نصب باشد به «ان». و سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ، تا به آخر کلام در جای خبر اوست. بدان که: «کفر»، در لغت ستر باشد، من قول لبید: فی لیلۃ کفرا النجوم غماها مرد پوشیده را به سلاح «کافر» خوانند، و برزگر «۲» را «کافر» خوانند برای آن که دانه در زمین پیو شد، و منه قوله تعالی: أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأَهُ «۳»... ای الزَّوَاجِ. و شب را «کافر» خوانند برای آن که چیزها به تاریکی باز پوشد «۴»، چنان که لبید گفت: حَتَّى إِذَا أَلَقْتِ يَدَا فِی كَافِرٍ وَأَجْنَ عَوْرَاتِ الثُّغُورِ ظَلَامَهَا وَ فِي اصْطِلَاحِ «کفر» جحود به دل باشد، و بنزدیک ما از فعل دل باشد، چنان که ایمان از فعل دل باشد، برای آن که خدای تعالی آن را نیز با دل حواله کرد، فی قوله: وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صِدْرًا «۵». سَوَاءٌ، مرفوع است به آن که خبر مبتداست مقدم بر مبتدا. و أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ، در جای مبتداست، و تقدیر کلام چنین است که: الانذار و ترکه مستویان علیهم. و همزه اول، همزه استفهام است، و دوم همزه افعال است که آن را همزه تعدیه گویند، برای آن که نذرت بالقوم «۶»، علمت بهم باشد. و انذرت غیری أعلمته باشد، جز آن که، انذار اعلام با تخویف بود، و هر معلمی را منذر خوانند تا با اعلام تحذیر نکند. اهل کوفه و ابن عامر خوانند: أُنذِرْتَهُمْ، به دو همزه صریح، و باقی به تخفیف همزه اول و تلین همزه دوم. و اهل مدینه، از میان هر دو همزه، به الفی فصل کنند، مدی حاصل شود، اَلَا وِش و ابو عمرو و حلوانی از «۷» هشام «۸». و معنی «استواء»، اعتدال باشد، چنان که یکی را بر یکی رجحان نبود، یعنی اگر انذار کنی و اگر نکنی، بنزدیک ایشان یکی باشد در آن که ایمان نخواهند ----- ۱. همه نسخه بدلها: محل. ۲. مج، وز: بزرگر، مر: زارع. ۳. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۰. ۴. همه نسخه بدلها: پوشاند. ۵. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۶. ۶. آج، لب اذا. [.....]. ۷. آج، لب: ازو، فق، وز: و. ۸. آج، لب، فق، مب، مر جایز داشته‌اند. صفحه: ۱۱۳ آوردن، چنان که ابن رقیات می‌گوید: تَعَلَّتْ بِي الشَّهْبَاءُ نَحْوَ ابْنِ جَعْفَرٍ سَوَاءٌ عَلَيْهَا لَيْلَهَا وَ نَهَارَهَا يَعْنِي: فَرَقِي نَيْسَتْ أَوْ رَا مِنْ مِيَانِ شَبِّ وَ رَوْزِ، وَ قَالَ آخِرُ: وَ لَيْلٌ يَقُولُ الْمَرْءُ مِنْ ظَلَمَاتِهِ سَوَاءٌ صَحِيحَاتِ الْعِيُونِ وَ عَوْرَهَا «ام»، حرف عطف است بر همزه استفهام، چنان که گویی: أَزِيدُ عِنْدَكَ أَمْ عَمْرُو «۱». و «لم» حرف جزم است. لا يُؤْمِنُونَ، یعنی لا يَصْدُقُونَ، وارد است در حق کسانی که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - [۲۳-ر] از ایشان دانست که ایمان نخواهند آوردن، قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان تا معلق القلب نباشد، که: الْيَأْسُ أَحَدِي الرِّاحَتَيْنِ، و نومیدی راحتی باشد از دو راحت. و اینکه جز بر مذهب اهل عدل راست نبود، چه از حکیم نیکو نباشد که «۲» منع می‌کند ایشان را از ایمان، و کفر در دل ایشان می‌آفریند. و آنگه رسول را دلخوشی می‌دهد تا دل‌تنگ نشود به کفر ایشان. خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، بدان که اینکه آیت از جمله آیت‌های متشابه است و ظاهر آیت چنان می‌نماید که، خدای تعالی بندگان را از ایمان باز دارد به مهر که بر دل ایشان نهد. و در آیت وجوهی هست از تأویل که آیت را از آن برد که مجبّر را به آن تمسّی باشد، یکی آن که، «ختم» در کلام عرب به معنی گواهی «۳» بود. عرب گوید: أَرَاكَ تَخْتَمُ عَلَيَّ مَا يَقُولُ فُلَانٌ، تو را چنان می‌بینم که مهر به سخن فلان باز می‌نهی، یعنی گواهی «۴» می‌دهی بر صدق آن. و ختمت علیک بِأَنَّكَ لَا تَعْلَمُ، من مهر باز نهادم به آن که تو اینکه کار ندانی، یعنی گواهی «۵» دادم. و معنی آیت آن بود که: خدای تعالی، گواهی «۶»

داد بر دل‌های ایشان که نظر نمی‌کنند و نمی‌دانند و قبول حق نمی‌کنند. و وجه دوم آن است که: «ختم» به معنی علامت بود، چنان که در شاهد یکی از ما مهر «۷» برای علامت بر جای نهاد، خدای تعالی بر دل‌های کافران علامتی کند که -----

۱. اساس: در حاشیه و اینکه را معادله همزه است. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: راست نبود. ۳، ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گواهی. ۵. وز: گواهی. ۶. همه نسخه بدلها، بجز وز: گواهی. ۷. همه نسخه بدلها: مهری. صفحه: ۱۱۴

فریشتگان ایشان را به آن بشناسند، از ایشان تبرا کنند و لعنت کنند ایشان را، و برای ایشان استغفار نکنند چنان که برای مؤمنان. وجهی دیگر آن است که: مراد به اینکه طبع و ختم نه چیزی مانع باشد از ایمان، نبینی که در دگر آیت گفت: *بَلَّغِ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا* «۱»، ایشان ایمان نیارند با آن مهر الا اندکی. و اگر مانع بودی، اندک و بسیار را مانع بودی. و وجهی دیگر آن است که: اینکه عبارت باشد از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول - علیه السلام - از ایمان ایشان، گفت: چون «۲» مهر بر دل نهاده‌اند در اینکه باب چه عرب چون خواهد که در تشبیه مبالغه کند، حرف تشبیه بیفکنند، گویند «۳»: هو اسد، او شیر است، یعنی به شجاعت چون شیر است، یعنی اینان «۴» چیزی بنخواهند شنیدن و دیدن و دانستن، چون کسی که بر دل و چشم و گوش مهر دارد، و مانند اینکه تأویل گویم فی قوله تعالی: *صُمُّ بُكْمٌ عُمَى* «۵»... چون کزان و کنگان و کوران «۶» در قلت انتفاع به گوش و زبان و چشم، چنان که گفت: *فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى* «۷»... تو مردگان را چیزی نتوانی شنوایدن، یعنی چون مردگانند اینان، چنان که گفت: *لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ* «۸»... کسی را که دل باشد، و هیچ کس [۲۳-پ] نباشد که او را دل نبود. معلوم است به ضرورت که اینکه جمله مجاز است بر سیل مبالغه فرمود - جل جلاله - در وصف ایشان به نظر نکردن «۹» و فهم ناکردن. و بر اینکه منہاج است آن که شاعر می‌گوید: *لقد أسمع لو ناديت حيا و لكن لا حيات لمن تنادي قوله: و على سمعهم*. اگر گویند: چرا سمع به لفظ واحد گفت، و قلوبهم و ابصارهم «۱۰»، به لفظ جمع! جواب گویم: سمع مصدر است و مصدر را تشبیه و جمع -----

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵. ۲. آج، لب، فق، مب، مر چون کسانی اند که. ۳. همه نسخه بدلها: بیفکنند گوید. ۴. مج، دب: ایشان. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۸. ۶. همه نسخه بدلها اند. [.....]. ۷. سوره روم (۳۰) آیه ۵۲. ۸. سوره ق (۵۰) آیه ۳۷. ۹. فق: کردن. ۱۰. همه نسخه بدلها: قلوب و ابصار. صفحه: ۱۱۵ نکنند، بل تشبیه و جمع او به لفظ واحد باشد، چنان که: رجلا صوم و رجال صوم وجهی دیگر آن که: سمع هر یکی از ایشان خواست، و هر یکی را سمعی باشد، چنان که گویند: اتانی برأس کبشین، یعنی برأس کل واحد منهما، و کقول الشاعر: *كلوا في بعض بطنكم تعفوا في زمانكم* زمن خميص و نگفت: فی بعض بطونکم، با آن که اضافت با جمع کرد و خطاب با جماعت. و وجه سوم «۱» سیبویه گفت: اگر چه «۲» گفت به لفظ به قرینه دو لفظ جمع از او جمع دانند، چنان که: *يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ* «۳»... و چنان که گفت: *عَنِ الَّيْمِينِ وَالشَّمَائِلِ* «۴»، و انوار و ایمان خواست، قال الزاعی: *بها جيف الحسرى فأما عظامها فيض و أما جلدھا فصلیب و انما اراد جلودھا*. و در شاذ، ابن ابی عبلة خوانده است: و علی اسماعهم، و وقف باید کردن عند قوله: *و على سمعهم*، چه آن جا کلام تمام است. و علی ابصارهم غشاوة، جمله دیگر باشد از کلام. و «غشاوت»، غطا و پوشش بود، یعنی پوششی که با آن حق را نمی‌بینند. و غاشیه زین از اینکه جا گویند که پوشش زین باشد. و «غشی علیه» آن باشد که از هوش بشود. و «غشیان»، کنایت بود از جماع، و اصل کلمه پوشش است. مفضل ضبی در شاذ خوانده است: «غشاوة»، به نصب بر تقدیر فعلی مضممر که ختم بر او دلیل کند، و تقدیر چنین بود که: و جعل علی ابصارهم غشاوة، چنان که در دگر آیت گفت و اظهار عامل کرد، و قوله: *و ختم علی سمعہ و قلبہ و جعل علی بصرہ غشاوة* «۵»... قال الشاعر: لفتها تبنا و ماء باردا ای و سقیتها ماء باردا. و غشاوة، و غشاوة، و غشوة، همه در شاذ خوانده‌اند. -----

۱. مج، وز: سهام، دب، فق، مب، مر: سیم. ۲. مج، آج، لب، فق، مر واحد. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۷. ۴. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸. ۵. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۳. صفحه: ۱۱۶ و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ایشان را عذابی بود بزرگ در دنیا به کشتن و اسیر گرفتن، و در آخرت به دوزخ. و «عذاب»، استمرار الم بود بر معذب. و عذوبت آب برای روندگی او بود در حلق و سر زبان را

«عذبه» برای اینکه خوانند که بر سخن گفتن مستمر بود. و «عظم» (۱) اصل در بزرگی شخص بود، پس در عظم شأن به کار دارند [۲۴-ر] (۲). قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۸ تا ۲۰]

[اشاره]

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸) يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳) وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَرَسَرٍ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

[ترجمه]

از مردمان کس هست که می گوید: ایمان آوردیم به خدای و به روز باز پسین و نیستند ایشان گرویدگان. می فریبند خدای را و آنان را که گرویده‌اند، و نمی فریبند مگر خویشان را و نمی دانند. در دل‌های ایشان بیماری هست، بفریاد ایشان را خدای بیماری، و ایشان را عذابی بود دردمند به آنچه دروغ گفته باشند. چون گویند ایشان را تباهی مکنی (۳) در زمین، گویند: ما نیکی کنندگانیم. [الا] (۴) ایشانند که فساد می کنند (۵) و لکن نمی دانند. [۲۴-پ] چون گویند ایشان را بگروید چنان که بگرویدند مردمان، گویند: بگرویم ما چنان که بگرویدند بی خردان! ایشانند که بی خردانند و لکن نمی دانند.

۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: عظیم. ۲. آج، لب، فق بقوله، مب، مر قوله تعالی. ۳. مکنی / مکنید. ۴. اساس: ندارد، از مح افزوده شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز: تباهی کنندگانند. [.....] صفحه: ۱۱۷ و چون بیند آنان را که گرویده‌اند، گویند ما گرویدیم و چون تنها شوند با ديفشان (۱) خود، گویند ما با شما مییم، ما فسوس می داشتیم. خدای فسوس دارد به ایشان و رها کند ایشان را در گمراهی خود (۲) تا سر در نهند. ایشان آنان‌اند که بخریدند گمراهی به ره راست، سود ندارد بازرگانی (۳) ایشان و نبودند راه یافتگان (۴). [۲۵-ر] مانند ایشان چو (۵) مانند آن کسی است که بر افروزد آتش را چون روشن کند (۶) آنچه پیرامن او باشد ببرد خدای روشنایی ایشان و رها کند ایشان را در تاریکیهایی که نمی دیدند (۷) چیزی. کرانند، گنگانند (۸) کوراند ایشان باز نیابند. یا چو بارانی از آسمان در او تاریکیها باشد و رعد و برق، می کنند انگشتهاشان در گوشهاشان از سختی بانگ (۹) رعد ترس مرگ [را] (۱۰) و خدای تواناست بر ناگرویدگان (۱۱). ۱. کذا: در اساس، مج، دب، وز:

دیوان، آج، لب، دیقان، فق: رفیقان. ۲. در اساس ترجمه اصلی محو شده و با خطی دیگر به صورت: «در کفر و ضلالت و جهالتشان» ترجمه کرده، متن بر اساس مج تصحیح شد. ۳. آج، لب، فق: بازارگانی. ۴. در اساس ترجمه اصلی محو شده و با خطی دیگر به صورت «هدایت یابندگان» ترجمه شده، متن بر اساس نسخه مج، تصحیح شد. ۵. مج، دب، آج، لب، فق: چون. ۶. اساس:

روشن شود، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۷. مج، دب، آج، لب، فق، وز: که نبیند. ۸. دب، آج، لب، فق: کراند و گنگند. ۹. اساس: تاریک، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۱۰. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۱. دب: ناگروندگان. صفحه: ۱۱۸ نزدیک است بخنوه «۱» که بر باید «۲» دیده‌های ایشان هر گاه که روشن شود ایشان را برونند «۳» در او و چون تاریک شود بر ایشان بایستند «۴»، و اگر خواهد خدای ببرد گوشهای ایشان و دیده‌هایشان «۵»، خدای بر همه چیزی تواناست. اینکه سیزده «۶» آیت در حق منافقان است. قوله «۷»: وَ مِنَ النَّاسِ، «من» تبعیض است، و «ناس» اسم جنس است و «لام» در او تعریف جنس است. و اینکه اسمی واحد است مرجماعت مصور را [۲۵-پ] به اینکه صورت، کالزهرط و الثفر و القوم. و گروهی گفتند: «ناس» جمع انسان بود نه از قیاس لفظ، و جمع قیاسی انسان اناسین بود، چون: سرحان و سراحین. و خلاف کرده‌اند در سبب تسمیه او به اینکه اسم. عبد الله عباس گفت: برای آن آدم را انسان گفت که، عهد الیه فنیسی، با او عهدی کردند فراموش کرد. و ابو تمام می گوید: و سمیت انسانا لانک ناس «۸». و بو الفتوح «۹» بستی گوید: یا افضل الناس افضالا- علی الناس و اکثر الناس احسانا إلى الناس نسیت وعدک و التسیان مغتفر فاغفر فاؤل ناس اول الناس و بعضی دگر گفته‌اند: برای آتش انسان خواندند، لایناسه، ای ادراک البصر ایتاه، برای آن که دیدنی است و ادراک بصر بدو رسد، من قوله: آنس من جانب الطور ناراً «۱۰» ...، ای ابصر. و قولی دیگر آن است که: سمی بذلک لاستیناسه بمثله، برای آن که با چون خودی انس گیرد. در خیر است که: خدای تعالی چون آدم را بیافرید در بهشت می گشت تنها، دلش تنگ شد. خدای تعالی خواب بر او افگند. جبریل - علیه السلام - بیامد و از

 ۱. دب: برق، آج، لب، فق: مخبره. ۲. مج، دب: رباید، آج، لب، فق: بر آید. ۳. دب: بردند، آج، لب، فق: برویدند.
 [.....] ۴. آج، لب، فق: بایستد. ۵. دب بدرستی که، فق و، وز که. ۶. فق: هیژده. ۷. آج، لب، مب، مر تعالی. ۸. همه نسخه بدلها: ناسی. ۹. همه نسخه بدلها: ابو الفتح. ۱۰. سوره قصص (۲۸) آیه ۲۹. صفحه: ۱۱۹ پهلوی چپ او استخانی «۱» بر کشید و خدای تعالی «۲» حوا را «۳» بیافرید تا آدم - علیه السلام - با او انس گرفت. و اینکه حدیث در قصه آدم تمام بیاید - ان شاء الله. «من»، لفظی است صالح واحد و تشبیه و جمع را، در واحد خدای تعالی گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ «۴» ...، و در جمع گفت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ «۵» ... و در تشبیه چنان بود که شاعر گفت: کن مثل من یا ذئب یصطحبان معنی آن است: نکن یا ذئب مثل صاحبین یصطحبان. و گفته‌اند: «من»، کلمتی است موخرد اللفظ مجموع المعنی، چون توحید کنند با لفظ شود، و چون جمع کنند با معنی شود. و در اینکه آیت هر دو است. یک بار ردّ با لفظ، و یک بار با معنی فی قوله: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا، «يقول» لفظ واحد است و «آمنا» جمع، و اینکه لفظ اینکه جا نکره موصوفه است، چنان که شاعر گفت: ربّ من انضجت غیظا صدره قد تمّنی لی موتا لم یطع ای ربّ انسان. سبب نزول آیت «۶» آن بود که، عبد الله ابی سلول و معتب بن قشیر و جدّ بن قیس و اتباع ایشان گفتند: بیاید تا خصلتی پیش گیریم که از محمد و قوم او سلامت یابیم. به زبان اظهار اسلام کنیم و در دل بر سر اعتقاد خود می‌باشیم. بیامدند و اظهار [۲۶-ر] ایمان کردند بر رسول - علیه السلام - و بر صحابه، و در دل کفر داشتند، و آن که چنین باشد «۷» منافق باشد. خدای تعالی کشف اسرار ایشان کرد و احوال ایشان و اعتقاد ایشان با رسول - علیه السلام - بگفت. و آن که «۸» گفتند: آمنا بالله و بالیوم الآخر، ما به خدای ایمان داریم و به روز باز پسین، ایشان را تکذیب کرد بقوله: وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، گفت: دروغ می‌گویند در اینکه گفتار که ایشان مؤمن نه‌اند، بل منافقند. به زبان اظهار ایمان می‌کنند و در دل

 دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: استخوانی. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مر از او. ۳. مر از آن استخوان. ۴. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۶. ۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۴۲. ۶. مج، آج، لب، فق، وز: آیات. ۷. همه نسخه بدلها: کند. [.....] ۸. همه نسخه بدلها: آنکه. صفحه: ۱۲۰
 ایمان ندارند. يُخَادِعُونَ اللَّهَ، خدای را می‌فریبند. اصل اینکه کلمه در لغت «اخفا» باشد، و نهانخانه را «مخدع» خوانند. پس منافق مخدع است از آن جا که کفر در دل پوشیده می‌دارد. بعضی دگر گفتند: اصل «خدع» در لغت فساد بود، من قول الشاعر: أبيض اللون لذیذ طعمه طیب الریق إذا الریق خدع ای فسد و تغیر. پس معنی آن بود که: تباہ می‌کنند آنچه به زبان می‌گویند به آن کفر

که در دل دارند. اما آن که خدای را چگونه می‌فریبند، و اینکه بر خدای روا نباشد، چند قول گفتند: یکی قول آن است که، ایشان چنین گمان بردند و اعتقاد کردند که: آنچه ایشان کردند خدع است، و اینکه بر خدای بشود و روا باشد. حق تعالی از اعتقاد و گمان ایشان خبر داد. قولی دیگر آن است که: يعاملون الله معامله المخذاع، ایشان با خدای تعالی آن کردند که مخدع کند از اظهار ایمان و ابطان کفر. خدای تعالی فعل ایشان را «خداع» [خواند] «۱» بر توسع و مجاز از آن جا که صورت خداع داشت. قولی دیگر آن است که: حق تعالی برای تغلیظ آن کار و تقبیح و تهجین ایشان، و خبر از عظم کفرشان، آن خداع حوالت با خود کرد، و مراد از آن رسول بود- علیه السلام- و مؤمنان، چنان که گفت: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ... ای یؤذون اولیاء الله، و بر عکس اینکه چون خیر داد از عظم حال خمس که از غنیمت باید دادن، به خود حوالت کرد، و اگر چه او از آن مستغنی است، و آن به پیغامبر یا به امام رسد، گفت: وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... سهمی به نصیب خود بنهاد، و آن پیغامبر را یا امام را باشد. «و الَّذِينَ»، اسمی موصول است، و آنچه از پس او آید صله او باشد. و صله و موصول در محل نصب است برای آن که بر منصوب معطوف است، تقدیر چنین است که: یخادعون الله و المؤمنین و ما یخدعون الا انفسهم.

 ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۷. ۳. سوره انفال (۸) آیه ۴۱. صفحه: ۱۲۱ نافع و ابن کثیر و ابو عمرو می‌خوانند: «و ما یخادعون» به «الف» و ضمّه «یا» از مفاعله، و باقی قرء «یخدعون» به فتح «یا» [۲۶-پ] بی «الف» از «خدع». حجت آن کس که «یخادعون» خواند، مطابقه لفظ است تا موافق لفظ اول بود. و حجت آن کس که «یخدعون» خواند، آن است که مفاعله از میان دو کس باشد و میان مرد و نفس خود مخدعه صحیح نباشد. یخدعون، به معنی بهتر باشد از یخادعون. و معنی آیت آن بود که: و بال خداع ایشان با دنیا و آخرت جز به ایشان نخواهد گشتن. پس چنان است که آن خداع با خویشتن کرده‌اند، چنان که یکی از ما فعلی کند و پندارد که زیان دشمن می‌کند، چون بنگرد زیان خود کرده باشد، او را گویند: ما أضررت غیر نفسک. و ما یشرعون، و نمی‌دانند. و اصل «شعر» علم بود به امری دقیق، و شعر از اینکه جاست. و موی را شعر از اینکه جا گویند. و شعار، علامت باشد. و مشاعر حج، معالم او باشد از مواقف و طواف و جز آن. فی قلوبهم مرض، ای شک و نفاق، و در دل بیماری دارند یعنی شک و نفاق. و چون علم را و یقین را و بیان را شفا خواند، آنچه خلاف و ضد آن است آن را بیماری خواند. و گفته‌اند: برای آتش مرض خواند که، شک و نفاق دل را ضعیف بکند همچنان که بیماری تن را. و گفته‌اند: برای آن که، مآل بیماری به آخر با تلف و هلاک بود، شک و نفاق را در دل مرض خواند که، مآل و عاقبت آن با تلف و هلاک و عقاب باشد. و گفته‌اند: مراد به مرض، ریب و تهمت است، من قوله تعالی: فَيَطْمَعُ الَّذِينَ فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ... ای تهمه. و شک و تهمت دل را ضعیف دارد. و اصل مرض، ضعف و فتور باشد. و مرد مقصیر را «ممرض» گویند. قوله: فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا، «زاد»، هم لازم بود و هم متعدی، يقال: زدته فزاد، و نقص همچنین باشد، يقال: نقصته فنقص. و لازم او به لفظ ازداد و انتقص آمده است. و «زاد» متعدی بود به دو مفعول: زِدْنَاهُمْ عَذَابًا... و: زِدْنَاهُمْ هُدًى... و در اینکه آیت همچنین است.

 ۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۲. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۸۸. ۳. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. صفحه: ۱۲۲ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا، در اینکه دو قول است: یکی آن که لفظ خبر است و معنی دعا، یعنی دعا علیهم، که نفرین باشد، خدای بیفزاید ایشان را بیماری چنان که عرب گوید: قاتله الله و لحاه. معنی آن بود که: خذلهم الله، خدای ایشان را مخدول بکناد؟ و قولی دیگر آن است که لفظ خبر است و معنی هم خبر «۱» بیفزود خدای ایشان را بیماری، یعنی ایشان را با خود بگذاشت تا عند اینکه «۲» در شک و کفر و نفاق بیفزودند. آنکه اینکه زیادت با خود حواله کرد، چون حصول آن از ایشان عند خذلان او بود. و وجهی دیگر آن است که، خدای تعالی [۲۷-ر] افعالی کرد با ایشان که ایشان عند آن بایست تا به ایمان و طاعت نزدیک شوند، ایشان در کفر بیفزودند «۳»، خدای با خود حواله کرد از آن جا که آن فعل او بود که ایشان عند آن ازدیاد کردند، چنان که در حق سورت گفت: وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ رِجْسًا

إِلَىٰ رِجْسِهِمْ» (۴)...، در اینکه آیات زیادت ایمان را و زیادت کفر را حوالت با سورت کرد، و معلوم است بضرورت که سورت، ایمان و کفر نیفزاید، بل ایشان ایمان و کفر افزایشند و لکن چون عند نزول سورت بود، با سورت حوالت کرد. و اینکه آیات هم در حق منافقان است در آخر سوره التوبه، و مانند اینکه قوله تعالی حکایه عن نوح - علیه السلام: فَلَمَّ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (۵)، و مثله: فَأَتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي» (۶)...، معنی اینکه هر دو آیت چنان است که معنی آن آیات. وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، یعنی مولم، «فعلیل» به معنی «مفعل» است، چنان که ----- ۱. وز: هم چنین. ۲. در اساس: عبارت اصلی محو شده و به صورت «نزد آن» با خطی متفاوت از متن نوشته شده، متن با توجه به مع تصحیح شد. ۳. فق، وز آنگه آن زیاده را. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴ و ۱۲۵. ۵. سوره نوح (۷۱) آیه ۶. ۶. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۱۰ صفحه: ۱۲۳ شاعر می گوید: امن ریحانه الداعی السميع یؤرقنی و أصحابی هجوع ای المسموع. بما كانوا یکذبون، «با» (۱) بدل و مجازات راست، و «ما» مصدریه است، ای بکذبهم، یعنی به بدل و جزای دروغ ایشان عذابی باشد ایشان را به درد آورنده. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ، «اذا» ظرف زمان مستقبل باشد و «قیل» در اصل «قول» بوده است، نقل کسره «واو» کردند با «قاف» برای استقبال را و برای کسره «قاف»، «واو» را «یاء» کردند، «قیل» شد. و اینکه لغت عامه عرب است و قراءت جمله قراء، مگر کسائی و یعقوب که ایشان خوانند: «قیل»، به اشمام ضمّه، اشارت به اصل. و در جمله اخوات او از «غیض» (۲)، و «حیل»، و «جیء»، و «سیث»، و «سیق»، و اینکه فعل را ما لم یسم فاعله خوانند، و فعل مجهول خوانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ، چون گویند ایشان را - یعنی منافقان را - که در آیات مقدم ذکر ایشان رفته است. لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، اصل «فساد» تغیر بود از حال استقامت، تقول: فسد [الأمر] (۳) و فسد الرجل. و «افساد»، احداث فساد بود، و «فساد»، ضد صلاح بود، و معنی اینکه بر دو وجه بود: یکی بر وجه انکار و جحود، چو «۴» ایشان را گفتندی: در زمین فساد مکنید، گفتند: ما نه چنینیم که شما گفتی، إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ، بل ما مصلحانیم. و وجه دوم آن است که: ما مصلحانیم بنزدیک ما و به اعتقاد ما. و معنی «صلاح»، نفع باشد، و در استقامت حال به کار دارند. و «صالح» مستقیم الحال [۲۷-پ] باشد. و «مصلح» مقوم کار باشد. و «ارض» اینک مستقر حیوان است، و «ارض» نیز قوایم چهار پای بود، من قول الشاعر: و أحمر كالدبیاج أما سماؤه فخصب و أما أرضه فمحول و أرض، رعدۀ بود. ----- ۱. مر از برای. [.....]. ۲. اساس: غیظ، با توجه به معج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۳. اساس: ندارد، از معج افزوده شد. ۴. مب، مر: چون. صفحه: ۱۲۴ عبد الله عباس گفت: «۱» أ زلزلت الارض أم بی أرض، زمین می لرزد یا مزلزل است! خدای تعالی تکذیب ایشان کرد بقوله: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ. «الا» استفتاح کلام بود، و «هم» عماد است یا فصل - چنان که برفت. خدای تعالی گفت: دروغ می گویند، مفسد خود ایشانند بر حقیقت، وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ، و لکن نمی دانند. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ، خدای تعالی حکایت می کند که: چون مؤمنان ایشان را دعوت کردند با ایمان، و گفتندی: ایمان آرید چنان که مردمان یعنی صحابه رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضِيَ عَنْهُمْ. «قالوا»، ایشان جواب دادندی و گفتندی: أَوْ تَمِينٌ، اینکه همزه استفهام است بر سیل انکار، ایمان آریم! یعنی ایمان نیاریم، كما آمن السّفهاء، چنان که اینکه سفیهان آورده اند؟ و «سفهاء»، جمع سفیه باشد، مثل: علماء و علیم، و حکماء و حکیم. و «سفه»، ضعف رأی و جهل بود به مواضع منافع و مضار، و از اینکه کار را خدای تعالی زنان را و اطفال را سفهاء خواند، فی «۲» قوله: وَلَا تَتَّبِعُوا السّفهاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (۳). و اصل «سفه» در لغت خفت بود. و ثوب سفیه گویند جامه‌ای که تنک بافته بود، و از اینکه جا سفیه ضد حلیم بود، که در حلیم رزانت «۴» و وقار بود، و منه قول النبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضِيَ عَنْهُمْ: شارب الخمر سفیه لخفة عقله. حق تعالی جواب داد که: الا- أَنَّهُمْ هُمُ السّفهاء، بر حقیقت سفیه ایشانند نه مؤمنان که ایشان سفیه خواندند ایشان را. وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ، و لکن نمی دانند. و حقیقت «علم»، معنی باشد که اقتضای سکون نفس کند و از قبیل اعتقاد باشد، و از حق او آن است که معتقد بر وفق اعتقاد باشد و اگر چه در حد نباید آوردن، چه در حد لفظی باید که بدو کشف و ابانت افتد محدود را از نامحدود. و در آیت دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف که گویند: معارف ----- ۱. آج در حاشیه افزوده:

هنگامی که زمین می‌لرزید. ۲. همه نسخه‌ها: من. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۵. ۴. مر: سکنه. صفحه: ۱۲۵ ضروری است، و کافران همه خدای را می‌دانند و حق می‌دانند و می‌شناسند، و لکن عناد و جحود می‌کنند، برای آن که خدای تعالی نفی علم کرد از ایشان به اینکه آیت، و بقوله: لا یَشْعُرُونَ. وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا، در شاذ خوانده‌اند: «لاقوا»، من الملاقات. «اذا»، ظرف زمان مستقبل باشد، و «او» ابتدا مضاف بود با جمله، اما اسمی و اما فعلی. و عامل در او آن فعل بود که جواب او بود، و در آیت [۲۸-۲۸] «قالوا» است، تقدیر چنین بود که: قالوا انا معکم وقت لقاء المؤمنین. قدیم تعالی وصف نفاق ایشان می‌کند که: با مؤمنان چیزی دگر گویند و با کافران چیزی دگر. با مؤمنان گویند: ما مؤمنیم. وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ، و چون با رؤسا و اکابر خود به خلوت بنشینند، گویند: ما با شما مییم. إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ، ما فسوس می‌داشتیم برایشان. و «لقاء» و «ملاقات» و «التقاء» در کلام عرب مقابله و مقارنه «۱» باشد، يقال: التقى الجمعان اذا تقاربا و تقابلا، و اینکه معنی اطلاق کنند و اگر چه اینکه ملاقات در شب تاریک باشد و یکدیگر را نبینند. و «لقاء»، از معنی رؤیت در هیچ نباشد. و قوله: إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ، يقول: خلوت به و خلوت الیه بمعنی «۲». و گفته‌اند: «الی» به معنی «مع» است، چنان که گفت: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ «۳»...، و المعنى مع الله، و قوله: وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ «۴» لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ «۵»...، و «آلی» به «من» تعدیه نکند، به «علی» تعدیه کنند. و لکن معنی «ایلاء» در آیت سوگندی باشد که مرد بخورد که با حلال خود قربت نکند برای اضرار او. پس در اینکه جای به معنی تباعد باشد، تقدیر چنین بود: لِلَّذِينَ يُؤُولُونَ مَتَبَاعِدِينَ مِنْ نِسَائِهِمْ مَتَبَرِّئِينَ مِنْهُمْ. شَيَاطِينِهِمْ، رؤسایشان بودند، گفتند: کاهنان را می‌خواهد. عبد الله عباس

----- ۱. مج، وز: مقاربه. ۲. همه نسخه‌ها: به معنی واحد. ۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲. ۴. سوره نساء (۴) آیه ۲. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۲۲۶. صفحه: ۱۲۶ می‌گوید: پنج کس بودند از جهودان: کعب اشرف بود در مدینه و ابو برده در بنی اسلم، و عبد الدار در بنی جهینه، و عوف بن عامر در بنی اسد، و عبد الله بن السواد «۱» در شام. و «شیطان»، هر متمردی باشد عاتی از جن و انس و از هر حیوانی. و مار خبیث را شیطان خوانند، قال الله تعالی: كَانَتْ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ «۲»، ای الحیات. و عرب گویند: اتق هذه الدَّابَّةَ فَإِنَّهَا شَيْطَانٌ «۳». اسب سرکش را شیطان می‌خوانند. و در خبر می‌آید که: رسول - علیه السلام - مردی را دید که از قفای کبوتری می‌رفت، و کبوتر در هوا می‌پرید، گفت: شیطان يتبع شيطانا، دیوی از قفای دیوی می‌رود. و در کلام بعضی فصحا می‌آید: و ذلك حين ركبني شيطاني، و اینکه آنکه بود که شیطان من بر من نشست. گفتند: و ما شيطانك، شیطان تو کدام است که بر تو نشیند! گفت: غضبي، خشمم. و شاعر گویند - و هو ابو النجم [۲۸-۲۸] پ: ائی و كل شاعر من البشر شيطانه أثنى و شیطانی ذکر آن شیطان را می‌خواهد که عرب آن را «تابعه» خواند، و گویند: هر شاعری را از جن «۴» تابعه‌ای باشد که او را شعر تلقین کند. قالوا إنا معكم، گویند: ما با شما مییم، یعنی بر دین شما مییم. و گفته‌اند: ما تبع و انصار شما مییم، ما به محمد و قوم او فسوس «۵» می‌کردیم، حق تعالی جواب داد که: اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِبِهِمْ، خدای تعالی از ایشان فسوس «۶» دارد. اما وجه آیت و معنی استهزا از خدای تعالی در او چند قول گفته‌اند: قولی آن است که، يجازيهم جزاء استهزائهم، ایشان را جزای «۷» استهزا کند. پس جزا را به لفظ مجزی علیه بر خواند برای ازدواج لفظ را، و مانند اینکه در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال الله تعالی: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۸»...، و دوم سیئه نباشد و همچونین قوله: إِنْ تَسَخَّرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسَخَّرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسَخَّرُونَ «۹»، و قوله: فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ

----- ۱. آج، لب، فق، مب، مر: عبید الله بن السواد. ۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۵. [.....] ۳. مج، دب، آج، لب، مب، مر: شیطان. ۴. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر و انس. ۵، ۶. مب، مر: افسوس. ۷. مج: خدای. ۸. سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰. ۹. سوره هود (۱۱) آیه ۳۸. صفحه: ۱۲۷ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ «۱»...، و دوم اعتدا نباشد که جزای ظلم عدل باشد، ظلم نباشد، و قوله: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِبْتُمْ بِهِ «۲»...، و اول عقوبت نباشد، و شاعر می‌گوید: يجازيهم كيل الصواع بما أتوا و من يركب ابن العم بالظلم يظلم و دوم ظلم نباشد، و عمرو بن كلثوم می‌گوید: ألا لا يجهلن أحد علينا فنجهل فوق جهل الجاهلينا یعنی جزای جهل دهیم ایشان را، که هیچ عاقل به جهل فخر نیارد. و «استهزاء» و «سخریت»، بنزدیک عرب عیب باشد، قال الله تعالی: فإني به إذا

سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا... (۳) فی، ای یعاب. و وجهی دیگر اینکه است که: «عاملهم» (۴) معامله المستهزی، با ایشان معامله کسی کند که مستهزه باشد. پس خلاف کردند که اینکه در دنیا بود یا در آخرت. بعضی گفتند که: در دنیا بود به آن که اطلاع دهد مؤمنان را بر سر ایشان، و اینکه چون استهزا باشد برایشان، برای آن که ایشان چون کاری کنند و با یکدیگر سری گویند و گمان برند که رسول - علیه السلام - بی خبر است از اقوال و احوال ایشان، و آنگاه خدای تعالی جمله به وحی معلوم رسول کرده باشد تا با روی ایشان آرد» (۶)، اینکه چون استهزا باشد برایشان. و عبد الله عباس گفت: اینکه در قیامت باشد که چون مؤمنان در بهشت بر سریرها بنشینند و کافران در دوزخ به جای خود برسند حق تعالی بفرماید تا دری از بهشت در دوزخ گشایند، در آن جا که منافقان باشند، ایشان بنگرند، در گشاده بینند [۲۹- ر]، تاختن کنند و به روی می در آیند و می خیزند و مزاحمت می کنند و به سر یکدیگر می درافتند تا به رنجی عظیم بدان در رسند، و بهشتیان از سریرها می نگرند راست چون به آن در رسند، «یغلق دونه» آن در در روی ایشان در بندند، ایشان نومید برگردند و مؤمنان از آن بخندند. اینکه است معنی قول خدای تعالی: -----

----- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۶. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۴۰. ۴. همه نسخه

بدلها: يعاملهم. ۵. مب، مر: چون. ۶. آج، لب، فق از، مج، وز، مب، مر. و. صفحه: ۱۲۸. إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» (۱) - الی قوله: فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۲). قولی دیگر آن است که، عدی بن حاتم روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: روز قیامت خدای تعالی جماعتی منافقان را تمکین کند تا بر (۳) پی مؤمنان به راه بهشت بروند و بنور ایشان عقبه‌های صراط ببرند تا به نور (۴) بهشت رسند، بر نگرند جمال و کمال بهشت بینند، حور و قصور و اشجار و انهار و ثمار و ولدان و غلمان و انواع نعمت و نسیم بهشت برایشان آید، پای بردارند (۵)، تا در بهشت نهند، زینکان (۶) در ایشان رسند و ایشان را با راه دوزخ برند و در دوزخ اندازند. ایشان گویند: بار خدایا! چون دانستی که ما از اهل دوزخیم، ما را چرا تمکین کردی تا به در بهشت آمدیم و جمال بهشت بدیدیم! گوید: تا دانی (۷) که کجا مانده‌ای (۸) و از چه باز مانده‌ای (۹) و در حسرتان زیادت بود. و اینکه جزای آن استهزاست که شما در دنیا به مؤمنان کردی (۱۰)، پس اینکه معامله مستهزیان باشد، که اینکه فعل اگر چه نوعی بلیغ است از عقوبت، صورت استهزا دارد. و گفته‌اند: معنی آیت خذلان است و حرمان از توفیق. اینکه جمله‌ای است در معنی اینکه آیات بر وجهی که آیت را بیرون آرد از اضافت قبیح و عبث با خدای تعالی. قوله: وَ يَمُدُّهُمْ، ای یترکهم و یطیل لهم المدّة. ایشان را رها کند، و مدّت برایشان دراز کند. و اینکه نوعی استهزا باشد که ایشان پندارند که ایشان را فراموش کرده‌اند تا گمان برند که آنچه با ایشان می کنند از نعمت خود بواجب و استحقاق می کنند، کما قال تعالی: وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (۱۱). ----- ۱.

سوره مطففین (۸۳) آیه ۲۹ و ۳۰. ۲. سوره مطففین (۸۳) آیه ۳۴ الی ۳۶. [.....]. ۳. همه نسخه بدلها: در. ۴. همه نسخه بدلها: بر. ۵. مج، دب: بر آرند. ۶. دب، آج، لب: زبانیکان، فق: زبانیکیان، مب: زبانیها، مر: زبانیه. ۷. دانی / دانید. ۸. ۹. مانده‌ای / مانده‌اید. ۱۰. کردی / کردید. ۱۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳، سوره قلم (۶۸) آیه ۴۵. صفحه: ۱۲۹ و اصل اینکه کلمه زیادت بود، یقال: مَدَّ النَّهْرَ و مدّه نهر آخر. چون به معنی زیادت است، «مدّ»، چون «زاد» هم لازم است هم متعدی چنان که می بینی. و در شاذ خوانده‌اند: و نمدهم، من الامداد. و «مدّ» و «امدّ» به یک معنی باشد. و گفته‌اند: «مدّ» در شرّ گویند: و «امدّ» در خیر گویند، نبینی که خدای تعالی در عذاب می گوید: وَ نُمَدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» (۱)، و در نعمت می گوید: وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ...» (۲) أَيْ حَسْبُونَ أَنَّمَا نُمَدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِينَ» (۳). و گفته‌اند: فرق از میان «مدّ» و «امدّ» آن باشد [۲۹- پ] که هر زیادت که چیزی را باشد از خود، آن را «مدّ» (۴) گویند، و هر زیادت که حادث (۵) باشد از خارج، آن جا (۶) «امدّ» گویند. مثال اول «مدّ النهار»، و مثال دوم «امدّ الجرح». فی طغیانهم، فی کفرهم و ضلالهم و جهالتهم. و اصل «طغیان» مجاوزت حدّ باشد، قال الله تعالی: إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ...» (۷)، ای جاوز قدره. و قوله: اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (۸)، ای اسرف و تجاوز الحدّ. یعمهون، و اصل «عمه»، تحیر باشد، یقال: عمه یعمه عمها و عموها و

عمه‌ها، فهو عمه و عامه، قال الرُّؤبَةُ: و مهممة اطرافه فی مهممة اعمی الهدی بالحائرين العمه و معنی آن بود که: ایشان را با خود رها کند و آن الطاف که با مؤمنان کند با ایشان نکند، از معنی که از جهت ایشان باشد «۹»، قوله: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى... «۱۰»، ای استبدلوا، ایشان آنانند که بدل کرده‌اند گمراهی به ره راست. عبد الله عیاس گفت: هدی بدادند و ضلالت‌ها گرفتند «۱۱»، یعنی اختیار کفر کردند و ایمان رها کردند. آنگه اینکه استبدال را مشارات خواند و تجارت، برای آن -----

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۷۹. ۲. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶. ۳. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵. ۴. اساس: مدد، به قیاس با نسخه مج تصحیح شد. ۵. دب، آج، لب، فق را. ۶. آج، لب را. [.....] ۷. سوره حاقه (۶۹) آیه ۱۱. ۸. سوره طه (۲۰) آیه ۲۴. ۹. آج، لب، فق، مب فی. ۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۶. ۱۱. مج، وز: ضلالتها گرفتند، دب: ضلالت گرفتند، فق، مب، مر: ضلالها گرفتند. صفحه: ۱۳۰ که در او معنی مشارات حاصل است، که خرنده بها بدهد و متاع بستانند. و گفته‌اند: معنی «اشتراوا»، «اختاروا» باشد، چه معنی اختیار «۱» حاصل است اینکه جا برای آن که مشتری اختیار متاع می‌کند بر بها. و دلیل اینکه در لغت قول اعشى بنی ثعلبه است: لقد أخرج الكاعب المشتراة من خدرها و اشيع القمارا «۲» ای المختارة، و كقول الاخر: كما اشترى المسلم اذ تنصرا ای اختار التصراية على الاسلام. و كلام در وجوه «هدی» رفت، و در وجوه ضلال بیاید- ان شاء الله تعالی- فی قوله: يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ «۳». قوله: فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ، اینکه از جمله مجازات کلام عرب است، و معنی آن است که: فما ربحوا فی تجارتهم، سود نکردند ایشان در بازرگانیشان «۴». عرب گوید: ربح یبعك و خسرت صفقتك و نام ليلك، معنی آن است که: ربحت فی بیعك و خسرت فی صفقتك و نمت فی ليلك، قال الله تعالی: فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ... «۵»، ای عزموا «۶» علی الامر، و قال- عز من قائل: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... «۷»، ای مکرهم فی اللیل و النهار، قال الشاعر: و أعور من نبهان أما نهاره فأعمى و أما ليله فبصير [و قال آخر] «۸»: حارث قد فرج عني غمي فنام ليلي و تجلني همي ای نمت فی لیلی. ابن ابی عبله «۹» در شاذ خواند: تجارتهم، به جمع. و ما كانوا مُهْتَدِينَ، یعنی مصیب نبودند در تجارت. و گفته‌اند: هدایت یافته ----- ۱. آج، لب، فق: اختار. ۲. اساس: به صورت «الغمارا» هم خوانده می‌شود. ۳. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۷. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، مب: بازارگانشان. ۵. سوره محمد (۴۷) آیه ۲۱. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: عزموك. ۷. سوره سبأ (۳۴) آیه ۳۳. ۸. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۹. فق، مب، مر: ابن ابی عبله. [.....] صفحه: ۱۳۱ نبودند از ضلالت. قتاده می‌گوید: چون اختیار ضلالت کردند بر هدی، از هدی به ضلالت شدند و از طاعت به فرقت و از امن به خوف و از سنت به بدعت [۳۰-] ر، خدای تعالی گفت: فَمَا رِبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ. ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت: مراد به «ضلالت» در اینکه آیت، عذاب است، و به «هدی»، طریق ثواب، بیانش قوله تعالی: أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ «۱». و اخبار و آثاری که در باب منافقان و علامات ایشان آمده است، بسیار است، طرفی گفته شود: صادق- علیه السلام- گوید از پدرانش، از رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله- که او گفت: یا علی؟ مؤمن را سه علامت است: نماز و روزه و زکات. و منافق را سه علامت است: چون حدیث کند دروغ گوید، و چون وعده دهد خلاف کند، و چون امینش دارند خیانت کند. عبد الله عمر روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: چهار خصلت از علامت نفاق است: دروغ در حدیث، و غدر «۲» در عهد، و فجور در خصومت، و خیانت در امانت. محمد بن محرم «۳» گوید: از حسن بصری پرسیدم اینکه خبر که روایت کردند از رسول- علیه السلام: «۴» ثلاث من کن- فیه فهو منافق و ان صَلَّى و صام و زعم أنه مسلم إذا حدّث کذب و إذا وعد اخلف و إذا ائتمن «خان، سه خصلت هست که هر که آن سه خصلت در او بود منافق باشد و اگر چه نماز کند و روزه دارد و دعوی کند که مسلمانم: دروغ گفتن عند حدیث، و خلاف کردن وعده، و در امانت خیانت کردن. حسن بصری مرا گفت: درست است، اینکه حدیث رسول- علیه السلام- گفته است، و هر که را اینکه خصال در او باشد منافق بود. و حسن اینکه بر مذهب خود گفت، که مذهب حسن چنان است که فاسق منافق بود، و اینکه مذهب درست نیست و به -----

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۵. ۲. آج، مب: عذر. ۳. آج، لب، فق، مب، مر: محمد بن محرم. ۴.

مچ، دب، آج، لب، فق: او تمن. صفحه: ۱۳۲ جای خود گفته شود- ان شاء الله. محمّد بن مخرم «۱» گوید: بر من سخت آمد اینکه حدیث. به مکه آمدم، عطاء بن ابی رباح را دیدم، او را از اینکه حدیث پرسیدم، گفتم: ای عطا؟ اینکه کاری عظیم است که رسول- علیه السّلام- اطلاق اسم نفاق کند بر آن کس که اینکه سه خصلت در او بود، و بیشترین مسلمانان از اینکه حال خالی نیند «۲». عطا گفت: من از عبد الله عیّاس پرسیدم اینکه حدیث، گفت: من اینکه حدیث از رسول- علیه السّلام- شنیدم، و لکن خاص در حق یک مرد منافق گفت که چون به مجلس رسول حاضر آمدی، آنچه آن جا دیدی و شنیدی، نقل کردی با منافقان و امانت مجلس به جای نیاوردی. و رسول- علیه السّلام- می گوید: المجالس بالامانة. و چون رسول را [علیه السّلام] «۳» وعده دادی [۳۰-پ] که با تو به غزا خواهم آمدن، وعده خلاف کردی. و چون گفتم: ایمان دارم، دروغ گفتم. آنگه مرا گفت: چون با بصره شوی، حسن را از من سلام برسان و بگو که: عطا اینکه خبر چنین روایت می کند از عبد الله عیّاس، و بگو تا از اینکه مقاتلت باز آید، نه برادران یوسف، یوسف را به امانت از پدر بستند، آنگه خیانت کردند در آن امانت و وعده که «۴» او را با تو سپاریم و نگاه داریم، و خلاف کردند و چون باز آمدند گفتند: یوسف را گرگ بخورد، و دروغ گفتند. در ایشان چه گویی! ایشان منافق بودند، و نزدیک بعضی مردمان چنان است که ایشان پیغامبر «۵» بودند. گوید: من با بصره آمدم و خبر دادم حسن را از آنچه عطا گفت. حسن برخاست و دست من گرفت و مرا بر اصحاب خود عرضه کرد و گفت: اینکه مرد را حدیثی کردم و تفسیر حدیث او را بنگفتم، بنشست «۶» تا تفسیر خبر به دست نیاورد «۷». بر من گواه باشی «۸» که من در اینکه خبر آن می گویم که عبد الله عیّاس گفت. ۱. دب: محمّد بن مخرم، دیگر نسخه بدلها: محمّد بن مخرم. ۲. مچ، دب،

فق، مب: نه اند، آج، لب، نیستند. ۳. اساس: ندارد، از مچ افزوده شد. ۴. همه نسخه بدلها ما. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مر: پیغمبران. ۶. اساس: به نشست، مچ، وز: نشست. ۷. دب و شما. ۸. باشی / باشید. صفحه: ۱۳۳ و مقاتل بن حیّان گوید: اینکه حدیث به ما رسید به خوراسان «۱» از روایت حسن بصری و مکحول عظیم آمد بر ما، برخاستم و به مکه آمدم «۲». سعید جبیر را یافتم «۳» که از حجاج گریخته بود، و اینکه حدیث از او پرسیدم «۴»، گفت: من از عبد الله عیّاس پرسیدم و از عبد الله عمر- و ایشان در سایه خانه کعبه نشسته بودند- گفتند: ما از رسول- علیه السّلام- پرسیدیم تفسیر اینکه حدیث، گفت: من به اینکه حدیث منافقان را خواستم، که خدای تعالی ایشان را در قرآن ذکر کرد و وصف کرد به دروغ ایشان را فی قوله: وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ «۵»، گفت: در اینکه گواهی «۶» که می دهند بر نبوت من، می گویند: از دل اینکه گواهی «۷» می دهیم و دروغ می گویند که به زبان می گویند و در دل ندارند، شما چنینی «۸»، ما گفتیم: معاذ الله؟ گفت: انتم من ذلك براء فلا عليكم، شما از آن بیزاری «۹»، بر شما از آن هیچ نیست، و امّا به خلف عهد آن خواستم «۱۰» که خدای تعالی می گوید: وَمِنْهُمْ مِّنْ عَاهِدِ اللّٰهِ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ «۱۱»، منافقان با خدای عهد می کنند که اگر خدای ما را مالی دهد، صدقه دهیم و صالح باشیم. چون مال بداد ایشان را، بخل کردند، چنان که گفت: فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخُلُوْا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ «۱۲» و امّا به خیانت در امانت، اینکه خواستم «۱۳» که خدای تعالی می گوید: اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلٰى السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاتَيْنَ اَنْ يَّحْمِلْنَهَا وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ... «۱۴»، مراد به اینکه امانت، طاعت خداست در سرّ و علانیت، خصوصاً [۳۱-ر] اینکه سه طاعت: یکی غسل جنابت، و دیگر نماز، و سه دیگر روزه که هر مسلمانی در دینش به اینکه مؤتمن باشد در سرّ و علانیت. و منافقان اینکه سه طاعت به علانیت کنند ---

۱. آج، لب، فق، مب، مر: بجز ایشان. ۲. همه نسخه بدلها: برخاستیم و به مکه آمدیم. [.....] ۳. همه نسخه بدلها: یافتیم به مکه. ۴. همه نسخه بدلها، بجز فق: پرسیدیم. ۵. سوره منافقون (۶۳) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: گواهی. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مچ: گواهی. ۸. چنینی / چنینید، همه نسخه بدلها، بجز مچ: چنین می کنید. ۹. بیزاری / بیزارید. ۱۰. همه نسخه بدلها: خواستیم. ۱۱. سوره توبه (۹) آیه ۷۵. ۱۲. سوره توبه (۹) آیه ۷۶. ۱۳. آج، فق، مب، مر: خواستیم. ۱۴. سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲. صفحه: ۱۳۴ و به سرّ نکنند، شما در سرّ و علانیت کنی «۱» یا نه! گفتند: بلی یا رسول الله؟ فلا عليكم فانتم من ذلك

براء، بر شما نیست که شما از اینکه بیزاری (۲). ما چون اینکه بشنیدیم، شادمانه شدیم و دلخوش گشتیم، و صحابه رسول گفتند: دین ما به سلامت شد. و در خبر هست که مردی بیامد و گفت: یا رسول الله؟ من می‌ترسم که مبادا که من منافق باشم؟ رسول - علیه السلام (۳) - گفت: هیچ (۴) که خالی باشی (۵) نماز کنی (۶)! گفت: بلی یا رسول الله؟ گفت: برو که تو منافق نه‌ای. و روایت است از امیر المؤمنین [علیه السلام] (۷) که گفت: ۸، انّ الایمان یبدو «لمظنه بیضاء، گفت: ایمان بر دل علامتی باشد سپید، چندان که ایمان می‌فزاید، آن سپیدی بیفزاید و نفاق در دل او لمظه‌ای باشد سیاه، چندان که نفاق می‌فزاید (۹)، آن سیاهی می‌افزاید (۱۰) تا همه دل سیاه شود. و به خدای که اگر دل مؤمن بشکافند، سپید یابند، و اگر دل منافق بشکافند سیاه یابند. بعضی اهل علم گفتند: نفاق دو است: یکی نفاق قول و دیگر نفاق عمل. نفاق قول آن بود که به زبان آن گوید که در دل ندارد، چنان که خدای تعالی حکایت کرد در اینکه آیات از ایشان که: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ... (۱۱)، و نفاق عمل آن باشد که آنچه کند از طاعت، نه از دل کند و با اخلاص نکند، و غرضش نه تقرب به خدای بود، بر نوعی کسل و کراحت کند، چنان که خدای تعالی حکایت کرد از ایشان: وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ (۱۲). مردی بنزدیک عبد الله مسعود آمد و گفت: یا بن مسعود؟ من می‌ترسم که نباد (۱۳) ----- ۱. کنی / کنید. ۲. بیزاری / بیزارید. [.....]. ۳. مج، دب، آج، لب، فق او را. ۴. دب گه. ۵. باشی / باشید. ۶. اساس: افتادگی دارد، از مج افزوده شد. ۷. آج فی القلب. ۸، ۹، ۱۰. مب، مر: می‌افزاید. ۱۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۴. ۱۲. سوره توبه (۹) آیه ۵۴. ۱۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مبادا. صفحه: ۱۳۵ که منافق باشم؟ عبد الله مسعود گفت: برو که تو منافق نه‌ای. گفت: چه دانی! گفت: منافق نترسد. در خبر است که: مردی نام او حنظله از جمله صحابه رسول در راه می‌آمد و می‌گفت: من منافقم من منافقم، بر خود ندا می‌کرد. ابو بکر پیش او بر افتاد، گفت: چرا چنین می‌گویی! گفت: من چون پیش رسول می‌باشم، دلم ترسان است و چشم گریان است، و چون از پیش او به درآیم و به خانه باز روم، آن رقت دل برود (۱) و به خنده درآیم، می‌ترسم که اینکه نفاق باشد. ایشان در اینکه بودند، عمر نیز به ایشان رسید و اینکه حدیث بشنید. ایشان گفتند: ما نیز همچنین باشیم. آنکه به یک جا پیش رسول آمدند و از رسول - علیه السلام [۳۱-پ] پرسیدند. رسول - علیه السلام - گفت: اینکه نفاق نباشد، به خدای که اگر شما هم بر آن حال بماندی (۲) که پیش من باشی (۳)، فریشتگان در راه شما را مصافحه کردند و دست در دست شما نهادندی. انس روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت روزی صحابه را: شما دانی (۴) که شما روی به چه داری (۵)، و چه روی به شما دارد! گفتند: یا رسول الله؟ وحیی فرود آمد! گفت: نه؟ گفتند: دشمنی روی به ما دارد (۶)! گفت: نه، و لکن ماه رمضان روی به شما دارد (۷) و خدای تعالی در بامداد اینکه روز که اول ماه رمضان باشد، جمله اهل قبله را بیامرزد. مردی از کنار مسجد آواز داد که: خنک منافقان را؟ رسول - علیه السلام (۸) - گفت: پیش منش آرید. او را پیش رسول آوردند. رسول - علیه السلام - گفت: [چرا چنین گفتی! گفت: برای آن که تو اهل قبله گفتی، و منافقان اهل قبله‌اند. رسول - علیه السلام - گفت] (۹): کَلِمَا وَ حَاشَا؟ منافقان از ما نه‌اند و ما از منافقان نه‌ایم، و منافقان را در اینکه هیچ نصیب نیست، منافقان کافراند. ----- ۱. همه نسخه بدلها: آن رقت از دلم بشود. ۲. بماندی / بماندید. ۳. باشی / باشید. ۴. دانی / دانید. ۵. داری / دارید. [.....]. ۶. مج، دب، وز: آورد، آج، لب، فق، مب، مر: آرد. ۷. آج، لب: آرد. ۸. مج، دب، آج، لب، فق آواز داد و. ۹. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۱۳۶ ابو الدرداء روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت: منافقان را علاماتی هست، ایشان را به آن خوانی (۱)، کنیتشان (۲) لعنت بود و طعمه‌شان نهبت بود، یعنی آن که در و یابند (۳)، و در غنیمت خیانت کنند، در مسجدها هجر (۴) و فحش گویند، و به نماز که حاضر آیند مستکبر باشند، به روز حریص باشند و به شب بانگ دارند، و صحّاب باشند، لا یألفون و لا یؤلفون، الف نگیرند با مؤمنان، و مؤمنان با ایشان الف نگیرند. و اینکه خبر بر تأویل آن بود که: اینکه خصال بر دست گیرند و اعتقاد کنند که نیک است و روا باشد. و رسول - علیه السلام - می‌گوید: ۵ «خصلتان لا یکونان فی منافق حسن سمت و فقه فی الدین، دو خصلت آن است که در هیچ منافق

نباشد، نیکو طریقتی «۶» و فقه در دین. و عمر عبد العزیز «۷» گفت: مؤمن ضعیف تن و قوی دل باشد، و منافق قوی تن و ضعیف دل باشد. بشر بن السری گفت: علامت منافق آن بود که پیش او عیب کسی کنند شادمانه شود، و چون مدح کسی کنند خوشش نیاید، و در آن میانه طعنی زند ترس آن را که عیب او پیدا شود. حاتم اصم گفت: مؤمن از همه کس آیس بود مگر از خدای تعالی، و منافق به همه کس امید دارد مگر به خدای تعالی. و مؤمن عمل صالح می کند و می ترسد، و منافق معصیت می کند و ایمن «۸» باشد. و مؤمن مال را سپر دین کند، و منافق دین را سپر مال کند. مؤمن طلب می کند مستحق «۹» را که چیزی به او دهد، و منافق تعلل می کند تا چیزی به کسی ندهد «۱۰». مؤمن طاعت می کند و می گرید، و منافق معصیت می کند و می خندد. مؤمن را خورد و خفت عبادتی «۱۱» باشد، و منافق را خورد و گفت عادت باشد. ----- ۱. خوانی / خوانید. ۲.

همه نسخه بدلها: تحیتشان. ۳. کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: در ربایند. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: هجو. ۵. کذا در اساس و نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۸۶/۱) لا تکونان. ۶. همه نسخه بدلها: طریقی. ۷. مر: عمر بن عبد العزیز. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب می. ۹. همه نسخه بدلها: مستحق. ۱۰. آج، لب، وز، ندهند. [.....] ۱۱. مر: عبادت. صفحه: ۱۳۷ مؤمن زلتی «۱» کند [۳۲-] ر به خطا، از آن استغفار کند، منافق گناه قصد کند و اصرار کند «۲». مؤمن طالب سیاست خود بود، و منافق طالب ریاست غیر «۳» بود. مؤمن همه کرد باشد بی گفت، منافق همه گفت باشد بی کرد. سعی اینکه در فکاک نفس خود بود، و سعی او در هلاک نفس خود بود. مؤمن آنچه کند خواهد که باز نگویند «۴»، و منافق آنچه نکند خواهد تا بگویند «۵»، چنان که خدای تعالی گفت «۶»: وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا «۷». قوله: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا، گفت: مثل ایشان چون مثل کسی است که آتشی بر افروزد. اگر گویند: خدای تعالی چگونه تشبیه کرد جماعتی را به یک شخص! و از حق تشبیه آن بود که بر وفق مشبه به بود، چنان بایست که: الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا «۸» گوید، گوئیم: دو جواب است «۹»: یکی آن که خدای تعالی تشبیه نکرد ایشان را به اجسام و اعیانشان به مستوقد آتش، بل فعلشان را تشبیه کرد به فعل مستوقد آتش، و تقدیر چنین است که: مثل منافقان در طلب روشنایی و خیر و صلاح به اظهار ایمان و ابطان کفر، چون مثل استضاءت کسی است که آتش بر افروزد، پس فعل به فعل تشبیه کرد الا آن است که مضاف بیفکند و مضاف الیه به جای آن بنهاد، کقوله تعالی: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ... «۱۰»، وَ جَاءَ رَبُّكَ... «۱۱»، و کقول الشاعر: و کیف تواصل من أصبحت خلالته كأبی مرحب ای کخلالته أبی مرحب. و مانند اینکه آیت دیگر است: تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ... «۱۲»، [ای کدور اعین من یغشی علیه من الموت] «۱۳»، و کقوله تعالی: مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْتَكُمُ إِلَّا كَنْفُسٌ وَأَجَادَةٌ... «۱۴»، ای کخلق نفس واحده. و اگر ----- ۱. دب، مت: ذلتی. ۲. مر: نماید. ۳. دب، مر: خود. ۴. دب،

آج، لب، فق، مب، مر: باز نگوید. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: باز گوید. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. ۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸. ۸. همه نسخه بدلها، بجز وز نارا. ۹. همه نسخه بدلها، بجز مر از اینکه. ۱۰. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۳. ۱۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۱۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹. ۱۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۱۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸. صفحه: ۱۳۸ تشبیه اشخاص به اشخاص کردی، جز جمع نگفتی، چنان که گفت: كَذَانُهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ «۱»، وَ: كَذَانُهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ «۲». و جواب دوم از او آن است که: مراد به لفظ واحد جمع است، و برای آن موحد گفت که سیاق آیت بر جمعی او دلیل می کند، فی قوله: ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ «۳»، و مثله قوله تعالی: وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ «۴»، و قال الشاعر: وَ إِنَّ الَّذِي حَانَتْ بِفَلَجِ دِمَائِهِمْ هُمُ الْقَوْمُ كُلُّ الْقَوْمِ يَا أُمَّ خَالِدٍ يَعْنِي أَنَّ الَّذِينَ اسْتَوْقَدُوا نَارًا، به معنی «اوقد» است، چنان که اجاب و استجاب به یک معنی بود، چنان که شاعر گفت: وداع دعی یا من یجیب الی الندی فلم یستجبه عند ذاک مجیب و «نار» آتش بود، و «نور» روشنایی او بود و جز او، و «منار» علامت بود و «مناره» چراغپارا [۳۲-پ] برای آن که چون علامتی بود، و چراغپای را مناره به اینکه خوانند که جای نور بود. و آهک را از اینکه جا «نوره» گویند که اندام پاکیزه و روشن بکند. و «نار»، سمت و علامت بود، عرب گوید: ما نار ابلک، ای ما سمتها «۵». فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ «اضاء» هم لازم هست و هم

متعدی، یقول: أضاء القمر الظلمة، و أضاء القمر به معنی ضاء، و ضاء یضوء ضواءً الا لازم نباشد، و شاعر گوید: اضاءت لهم احسابهم و وجوههم دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه ما حوله، «ما» موصول است و صله او «ع» جمله باید، و لکن مبتدا مقدر است، تقدیر چنین است که: ما هو حوله. و «حول»، پیرامن باشد، یقول: دار حوله و حوالیه. و «حول»، سال باشد، لأنه یحول، برای آن که باز گردد. و: حال الحول، سال بر گردید. و: حال «ع» عن العهد، از عهد بگردید. و: حال لونه، گونه رویش بگردید. و: -----

۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۲۰. ۲. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۷. ۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳. ۵. اساس: ما سمته، با توجه به معنی و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۶. دب: اواز، آج، لب، فق: از. ۷. مر الحول. صفحه ۱۳۹: حال بینی و بینه کذا، یعنی منع کرد. و «حوالت»، انقلاب حق بود از کسی به کسی دیگر، و «محاوالت» «۱»، گشتن بود در طلب کاری. و «حول» در چشم، انقلاب او باشد، و «حول»، انقلاب بود. قال الله تعالی: لا ییغون عنها حولا «۲»، و «محاله»، جهره «۳» بود برای آن که گردد. ذهب الله بنورهم، یعنی «۴» اذهب الله نورهم. و اینکه «با» را «با» ی تعدیه خوانند. خدای تعالی نور ایشان ببرد. اگر گویند: در اول آیت می گوید: استوقد ناراً، و در آخر می گوید: ذهب الله بنورهم، خدای تعالی نور ایشان ببرد، و آتش که نور از او بشود، آتش نباشد. جواب آن است که: آتش مشتمل است بر دو وصف: یکی نور، یکی احراق، یکی سبب منفعت، یکی سبب مضرت. حق تعالی باز نمود که: من از آتش ایشان سبب منفعت ببرد، سبب مضرت رها کردم تا از هر دو وجه بر طرف «۵» خسارت باشند. و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون، جمع ظلمت باشد، و «ظلمت»، ضد ضیاء بود، و معنی او انتقاص نور باشد. و «ظلم» در لغت نقصان باشد، بیانش قوله تعالی: آتت أكلها و لم تظلم منه شيئاً... «۶»، ای لم تنقص. و آن که در مثل گفته‌اند: من اشبه اباه فما ظلم، معنی آن است که: ما نقص حق الشبهه. و «ظلم»، برف باشد برای آن که کاهد. و «ظلم» که آب دندان بود، روشنی او مشبهه است به برف. لا یبصرون، عبد الله عباس گفت: حق و راه راست نمی‌بینند، اما معنی آیت و وجه تشبیه احوال منافقان به حال کسی که آتش بر افروزد چون پیرامن او به آتش روشن شود، خدای تعالی نور آتش او ببرد و در تاریکی رها کند او را از کجاست وجه شبه «۷» دارد! در او چند قول گفتند: عبد الله عباس و قتاده و ضحاک و مقاتل و سدی می گویند: وجه تشبیه آن است که خدای تعالی منافقان را تشبیه کرد [۳۳- ر] به ----- ۱. همه نسخه بدلها: محاوله. ۲. سوره كهف (۱۸) آیه ۱۰۸. ۳. مب، مر: چهره. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ای. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: طریق. ۶. سوره كهف (۱۸) آیه ۳۳. [.....] ۷. همه نسخه بدلها، بجز مع: تشبیه. صفحه: ۱۴۰ مردی که آتشی «۱» بر افروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد، پس ناگاه «۲» آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خایف و مقرر «۳» و متحیر، همچونین است حال منافقان «۴»، اظهار کلمه ایمان کردند و به عز اظهار «۵» ایمان عزیز گشتند و در غمار «۶» مسلمانان آمدند «۷» از روی ظاهر، و با مسلمانان مخالطه و مناكحه و موارثه کردند و مقاسمه غنایم، و بر جان و مال ایمن شدند، همی چندانی «۸» باشد که مرگ به ایشان رسد، آن نور به ظلمت بدل شود، و آن امن به خوف، و راحت به عذاب، چه حکم ظاهر شرع دگر «۹»، و حکم خدای تعالی با بندگان در قیامت دگر است. اینکه بر ظاهر حال بود، و آن بر حسب اعتقاد. مجاهد می گوید: وجه تشبیه از اینکه جاست که، ایشان یک بار با مسلمانان باشند به زبان، و یک بار با کافران به دل، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا «۱۰» - الاية. اقبال ایشان بر مسلمانان، و موافقت ایشان با مسلمانان تشبیه کرد به روشنایی آتش، و شدن ایشان و پناه گرفتن ایشان با مشرکان تشبیه کرد به ظلمات. سعید جبیر و محمد بن کعب و عطا و یمان بن رباب گفتند: آیت در جهودان انزله بود، و آن که ایشان انتظار می کردند روزگار رسول را و بیرون آمدن او، و می گفتند: چون بیاید، اول کسی که به او ایمان آورد «۱۱» ما باشیم، و نعت و وصف او می گفتند. و مردی بود نام او عبد الله بن هبیبان، هر سال بیامدی و مردمان را تحریض «۱۲» کردی بر ایمان به محمد - علیه السلام. ایشان قبول کردند، آن مرد پیش از بعثه «۱۳» رسول فرمان یافت. چون رسول - علیه السلام - بیامد، اینان که وعده می دادند خلاف ----- ۱. همه نسخه بدلها: آتش. ۲. همه نسخه بدلها، بجز دب:

بناگاه. ۳. مج، وز: مغرور، دب، آج، لب، فق، مب: معذور، مر: مغبون. ۴. دب که. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظاهر. ۶. آج، شمار. ۷. دب: در آمدند. ۸. همه نسخه بدلها: چندان. ۹. همه نسخه بدلها باشد. ۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۴. ۱۱. همه نسخه بدلها: آرد. ۱۲. همه نسخه بدلها: تحریص. ۱۳. مج، دب، وز: بعثت، فق: بعث. [.....] صفحه: ۱۴۱ کردند و کفر آوردند. پس نور ایشان وعده و اطماع و نشر اوصاف او بود. و ظلمت از پس نور، کفر ایشان بود به «۱» رسول پس اینکه احوال. و ضحاک می گوید: معنی اینکه آیت هم آن است که معنی آن آیت که خدای تعالی گفت: کُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ... «۲»، ای لحرب رسول الله، که هر گه که آتش کالزاری «۳» بر کنند، چون مستوقد آتش «۴» در اینکه آیت أَطْفَأَهَا اللَّهُ، خدای فرو نشانند، چنان که گفت: ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ، و اینکه وجهی است به صواب و سداد نزدیک. آنکه خدای تعالی ایشان را وصف کرد به صفاتی مذمومه، گفت: صُمُّ بُكُمْ عُمَى فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ. «فعل»، جمع افعال صفت باشد، قیاسی مَظْرَد، و مؤنث را فعلی گویند، و «فعل» جمع مذکر و مؤنث باشد، یقول «۵»: رجل اصم ابکم اعمی، و امرأه صماء بکماء عمیاء، و رجال و نساء صم بکم عمی. و در شاذ خوانده‌اند: [صمًا] «۶» بکما، عمیاء، به نصب بر حال، علی تقدیر: ترکهم صمًا بکما عمیاء. و گفته‌اند: نصب علی الذم بود، و «صمم»، «۳۳- پ» انسداد خرق «۷» گوش باشد به آفت، و سنگ خاره را که مجوف نباشد، «صخره صماء» گویند، و سر شیشه را «صمام» گویند، و عزم سخت درست را «عزم مصمم» گویند، و «صمیم» هر چیز «۸» خالص او باشد. و «بکم» و «خرس» آفت بود در آلت کلام، و گفته‌اند: ابکم آن باشد که لال زاید از مادر، و ابکم گویند بر سیل مجاز کسی را که فصیح نباشد. و اصل «عمی»، آفت چشم باشد، چنان که چیزی نبیند با آن، و در چشم حقیقت بود بلا-خلاف، و در دل به ظاهر استعمال حکم حقیقت کنند او را تا دلیلی بر خاستن که مجاز است. و «تعمیه»، در کلام ابهام «۹» و ترک بیان بود. و «معنی»، کلامی بود ----- ۱. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: بر. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۶۴. ۳. مج: کارزاری، دیگر نسخه بدلها: کارزار. ۴. مج را. ۵. همه نسخه بدلها: تقول. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۷. کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: خرقة، چاپ شعرانی (۱/ ۹۰): خرق. ۸. آج، لب، فق، مب، مر: چه. ۹. کذا در اساس، همه نسخه بدلها: ابهام. صفحه: ۱۴۲ نامیین. فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ، ای الی الحق و «رجوع»، باز آمدن بود، و «رجع»، باز آوردن باشد، و «رجع»، بارانی بود که بار دیگر در ایستد، فی قوله: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ «۱». و «رجع»، هم لازم بود و هم متعدی، فرق به مصدر پیدا شود که مصدر لازم «رجوع» باشد، و مصدر متعدی «رجع». اگر گویند: چگونه وصف کرد ایشان را به کوری و گنگی، آنکه تکلیف کرد ایشان را آنچه به چشم و گوش و زبان تعلق دارد! اینکه نه تکلیف ما لا یطاق باشد! جواب گوئیم: معلوم است بضرورت، که اینکه نه حقیقت است، بل توسع و مجاز است و مبالغت در وصف ایشان، به آن که در حق ناگفتن و ناشنیدن است و نادیدن، چنانند که گویی چشم و گوش و زبان ندارند. چون اینکه آلات دارند، و انتفاع دینی نمی گیرند بدان، همچنان است که ندارند، چنان که در دگر آیت گفت: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ «۲»، و چنان که مسکین دارمی می گوید: اعمی إذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارتی الخدر و اصم «۳» عما کان بینهما أذنی و ما بی غیره و قر و چنان که دیگری گوید: صم عما ساء سمیع جمع کرد از میان کزی و شنوایی برای اینکه معنی که بگفتیم. وجهی دیگر در آیت آن است که خدای تعالی اینکه بر سیل قطع قطع گفت از ایمان ایشان، گفت: چنان انگار که کران و کوران و گنگانند که از ایشان هیچ نیاید، همچونین از اینان ایمان و عمل صالح نیاید، چه در معلوم [چنان] «۴» است که اختیار نکنند. و قوت اینکه قول آن است که گفت: فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ. ----- ۱. سوره طارق (۸۶) آیه ۱۱. ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۹. ۳. همه نسخه بدلها: یصم. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۱۴۳ قوله «۱»: او کصیب. اگر گویند: «او» که در خبر شود، به معنی شک بود پنداری که گفت: یشبیه هذا او ذاک «۲»، با اینکه ماند یا با آن. و اینکه «۳۴- ر» شک باشد، و شک بر خدای روا نباشد، گوئیم: از اینکه «۳» چند جواب است: یکی آن که کلام را اگر چه ظاهر او خبر است، متضمن است معنی امر را، یعنی حال اینکه منافقان مانده است به حال کسی که آتش بر

افروزد و به حال کسی که اصحاب باران باشد «۴». تو که محمدی - علیه السلام - مخیری. خواهی به اینکه تشبیه کن، خواهی به آن تشبیه کن. پس «او» تخیر را باشد، شک را نباشد. جواب دوم آن است که: «او»، اباحت را بود، چنان که: جالس الحسن، او این سیرین. و فرق از میان تخیر و اباحت آن بود که در تخیر یکی شاید کردن بر انفراد، و در اباحت جمع شاید کردن میان هر دو. جواب سوم آن است که: «او»، برای تفصیل آورد، پنداری حق تعالی گفت: اینکه منافقان بسیارند، حال بعضی با حال اصحاب آتش می ماند و حال بعضی با اصحاب باران، چنان که گفت: وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى... «۵»، «قالوا»، ضمیر جهودان و ترسایان است به یک جا، تقدیر آن است که جهودان گفتند: جهود باشی «۶»، و ترسایان گفتند: ترسا باشی «۷». و مثال دیگر آن است «۸» که گفت: وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ «۹»، بعضی «۱۰» عذاب ما به بعضی رسید به شب، و به بعضی رسید و ایشان به قیلوله خفته «۱۱». جواب چهارم آن است که: «او»، به معنی «بل» است، و بل اضراب را باشد، چنان که گفت: وَ أَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۱۲»، و المعنی بل یزیدون، و چنان که شاعر گفت: ----- ۱. همه نسخه بدلها تعالی. [.....] ۲. همه نسخه بدلها یا ۳. مر: اینکه سخن را. ۴. اساس: باشند، به قیاس با نسخه مج و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۳۵. ۶، ۷. باشی / باشید. ۸. همه نسخه بدلها: آیه. ۹. سوره اعراف (۷) آیه ۴. ۱۰. همه نسخه بدلها: یعنی. ۱۱. همه نسخه بدلها بودند. ۱۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷. صفحه: ۱۴۴ بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی و صورتها أو «۱» انت فی العین أملح یعنی بل انت. و جواب پنجم آن است که: «او» به معنی «واو» است، کانه تعالی [قال] «۲»: أَوْ كَصَيِّبٍ «۳» أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ أَوْ يُبْدُوا أَعْيُنَهُمْ بِأَبْصَارِهِمْ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا عَلَيْنَا لَأَسْمَعُوا لَهْمُ الْكُفَّارِ لَقَوْلِهِمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَالَّذِينَ نَسُوا آيَاتِنَا لَأَكْذِبُونَ فَاجِر لِنَفْسِي تَقَاهَا أَوْ عَلَيْهَا فَجُورَهَا وَ جَرِيرِ كُفْرِهِمْ: نال الخلفاء او كانت له قدرا كما اتى ربّه موسى على قدر «او»، در هر دو بیت به معنی «واو» باشد تا به معنی مستقیم شود. و اینکه وجوه که گفتیم، مطرد باشد فی قوله تعالی: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً... «۵» مِنَ السَّمَاءِ، عرب هر چه سایه بر افکند از بالا، آن را سماء گویند. سقف خانه را سماء البیت گویند، و به پارسی نیز آسمانه خانه گویند. و ابر را سماء گویند، و اینکه اسم جنس است، و «لام» در او تعریف جنس است «۹»، واحد و جمع ----- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۲. اساس: ام، به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۳. ضبط قرآن مجید: او کصیب. ۴. سوره نور (۲۴) آیه ۶۱. [.....] ۵. سوره بقره (۲) آیه ۷۴. ۶. همه نسخه بدلها: و در اینکه آیت وجهی دیگر است. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: روا. ۸. مج، دب: فعل. ۹. مب، مر: و لام تعریف از برای جنس است. صفحه: ۱۴۵ در او یکسان باشد، نبینی که خدای تعالی گفت: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ... «۱»، و بعضی «۲» دگر گفتند: «سماء» جمع است و واحدش «سماوة» بود، چنان که شاعر گفت: ماوة الهلال حتى احقوقفا و «سماوات»، جمع او باشد. فیه، در وی، یعنی در باران. و گفته اند: با سماء می شود بر قول آن که سماء را مذکر گوید، چه هر دو در قرآن هست، هم تذکیر و هم تانیث. [مذکر] «۳» فی قوله: السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ... «۴»، و تانیث إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ «۵». و گفته اند: با شب می شود، کنایه عن غیر مذکور. و گفته اند: راجع است با «سماء» و مراد ابر است از سماء. ظلمات جمع ظلمت باشد، و در شاذ «ظلمات» به سکون «لام» خوانده اند، و «ظلمات» به فتح «لام». وَ رَعْدٌ، اینکه آواز معروف است که از ابر می شنوند. وَ بَرْقٌ، اینکه آتش بود که از ابر بیرون می آید. مجاهد می گوید: رعد نام فریشته ای است که تسبیح می کند به حمد خدای و آواز او را نیز رعد خوانند، قال الله تعالی: وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ... «۶»، یعنی آن فریشته. و «برق» تازیانه زدن آن فریشته است که ابر را می راند. و عکرمه می گوید: رعد، نام فریشته ای است که ابر را می راند، چنان که راعی شتر را. و شهر بن حوشب هم چنین می گوید، و در «۷» آخر حدیث می گوید: چون خشمش سخت شود، آتشی از دهن او به در آید، آن صواعق بود. از امیر المؤمنین «۸» - علیه السلام - می آید «۹» که او گفت: البرق مخاریق الملائكة، گفت: برق آن چوب است که فریشتگان به آن ابر رانند. ابو الدرداء می گوید: رعد تسبیح است، و برق برای خوف و طمع است، و تگرگ ----- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۹. ۲. اساس: معنی، به قیاس با نسخه

مج، و اتفاق دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. سوره مزمل (۷۳) آیه ۱۸. ۵. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱. ۶. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۳. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: الّا در. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: علی. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کرده‌اند. [.....] صفحه: ۱۴۶ عقوبت است، و صواعق به گناه بود، و ملخ روزی بود قومی را، و زجر بود قومی دیگر را، و دریا به کیل است و کوهها به وزن است. و اصل رعد در لغت، حرکت و اضطراب باشد، و لرز «۱» را از اینکه جا رعد خوانند. و «رعدت السّماء و برقت» آن باشد که رعد و برق آید از آسمان. و «ارعد» و «ابرق»، آن باشد که تهدید کند کسی کسی را. و اصل برق روشنایی بود، و «بریق»، شمشیر لمعان او بود «۲». یَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَرِّدَرِ الْمَوْتِ، انگشتها در گوشها می‌نهند از صواعق، و آن آوازی عظیم باشد که از آسمان بیاید، یا آتشی که هر جا که بر آید بسوزد و نیست کند. و صاعقه، نامی است عذاب را و هلاک را. و صعق اذا مات، من قوله تعالى: فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ... «۳»، آن باشد که بی‌هوش شود، من قوله تعالى: وَخَرَّ مُوسَى صَيْعَقًا... «۴»، و «صعاق» [۳۵-۳] و «نهاق» آوازی عظیم باشد از خر و گاو «۵». حَذَرَ الْمَوْتِ، ترس مرگ را و نصب او بر مفعول له باشد. وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ، در او چند قول گفتند: قولى آن است که: عالم است به احوال کافران، من قوله: وَ أَنْهَ اللَّهُ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا «۶». و قولى دیگر آن است که: قادر است بر ایشان، و از قبضه قدرت او به در نتوانند شدن، چنان که گفت: إِنْ بِهِ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ «۷». قولى دیگر آن است که: هلاک کننده کافران است، من قوله: إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ... «۸»، یعنی الّا که هلاک شوی جمله به یکبارگی. يَكَادُ الْبَرْقُ يُخَطِّفُ أَبْصَارَهُمْ، «کاد» از اخوات «عسى» باشد و به معنی مقاربت بود، و او در باب مقاربت از عسى بلیغتر بود. و او فعلی جامد است، از او اسم فاعل نیاید، و او را خبری باید و خبر او فعل مضارع بود بی «ان» و خبر عسى ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب، مر: لون. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: قوله تعالى. ۳. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۵. مج، دب، لب، فق، وز: گاف/ گاو. ۶. سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۲. ۷. سوره بروج (۸۵) آیه ۲۰. ۸. سوره يوسف (۱۲) آیه ۶۶. صفحه: ۱۴۷ فعل مضارع بود با «ان». يَخَطِّفُ أَبْصَارَهُمْ، یعنی نزدیک بود که برق چشمهای ایشان برآید، و لکن نر بوده «۱» باشد، چنان که گفت: يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ «۲». و «خطف» ربودن باشد، و پرستک «۳» را خطاف گویند، [و چاه «۴» جوی را خطاف گویند] «۵»، و جمع هر دو «خطاطیف» بود. كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ، «کل» اسم جمله است که ضم کرده‌اند با «ما» ی مجازات و معنی «میتما» «۶» بود، یعنی هر گاه «۷». أَضَاءَ لَهُمْ مَسَّوْا فِيهِ، هر گاه که روشن شدی برفتندی در او. «اضاء»، اینکه جا لازم است، یعنی برق روشن شدی. وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا: و هر گاه برق ندرفشیدی «۸»، بایستادندی. وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشم ایشان «۹» بردی. و «لو» حرف شرط است و معنی او امتناع کاری بود برای امتناع کاری دیگر به شرط آن که هر دو، اعنی «لو» و جوابش مثبت باشد، و اگر یکی را از آن حرف نفی در «۱۰» بود مثبت شود، و جمله آن است که نفیش اثبات بود و اثباتش نفی. و سخت نیکو گفته است شاعر آن دو بیت که در صورت لغز بگوید در اینکه معنی - و هما: أُنحَى- هَذَا الْعَصْرَ مَا هِيَ لَفْظَةُ جَرْتِ بِلْسَانِي جَرِّهْمُ وَ ثَمُودَ إِذَا مَا نَفَتْ وَ اللَّهُ اعْلَمَ أَوْجِبَتْ وَ إِنْ أَوْجِبَتْ قَامَتْ مَقَامَ جَحُودِ نَبِينِي كَمَا خَدَايَ تَعَالَى چُونِ كَقْتِ: وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَمَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، اگر خدای خواستی سمع و بصر ایشان بردی. چون حرف نفی نیست، و هر دو مثبت است، نه مشیت هست و نه اذهاب سمع و بصر. و بعکس اینکه، قول خدای - عَزَّ وَ جَلَّ ----- ۱. مج، آج، لب، فق، وز، مب، مر: بر بوده. ۲. سوره نور (۲۴) آیه ۴۳. ۳. مر: پرستوک. ۴. دب، آج، لب، فق، مب و. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. مج، دب، وز: میتما، آج، لب، فق، وز، مب، میثما، مر: حیثما. [.....] ۷. فق، وز که. ۸. اساس: بدرفشیدی خوانده می‌شود، اما قرائن متعدّد و تفصیل مطلب در متن همین نسخه نشان می‌دهد که «ندرفشیدی» صحیح است، مج، لب، فق، مب، مر: ندرخشیدی، آج: به در رفتیدی. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چشمهایشان. ۱۰. دب، مر او. صفحه: ۱۴۸ [۳۵-۳] پ: وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَايَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا... «۱»، اگر نه فضل و رحمت خدای بودی، زکی نبودی از شما هیچ کس. اکنون هم

فضل هست و هم زکا، برای آن که حرف نفی در هر دو جایگاه هست، اینکه حکم «لو» و «لولا» ست در قرآن و کلام عرب هر جا که آید. «با»، در «بسمعهم»، «با» ی تعدیه است، یعنی اذهب سمعهم» (۲) و ابصارهم. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است. بدان که «شیء»، آن باشد که صحیح بود که بدانند و از او خبر دهند. و اینکه لفظ شامل بود موجود و معدوم [را] (۳)، و اگر چه معدوم و موجود صحت معلومی و مخبری دارد. بر اینکه قاعده، معدوم شیء باشد، و لفظ «شیء» که در قرآن آمد، یک جا مراد موجود و معدوم است، و یک جا موجود، و یک جا معدوم. آن جا که مراد هر دو است، قوله تعالی: أَنْ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۴)، خدای تعالی به همه چیزی علیم است، هم به موجود عالم باشد، هم به معدوم. و آن جا که مراد معدوم است دون موجود، هر کجاست که گفت: وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. مراد از اینکه «شیء» معدوم باشد، چه شیء چون در وجود آمد، از مقدوری قادر برفت، و اگر نه اینکه دلیلی بودی که تخصیص می کند به معدوم دون موجود، بر عموم حمل بایستی کردن. همچونین آن جا که بر موجود افتد دون معدوم، برای قرینه‌ای و (۵) دلیلی باشد فی قوله تعالی: وَ قَدْ خَلَقْتِكُمْ مِنْ قَبْلِ وَلَمْ تَكُنْ شَيْئاً (۶)، ای موجودا. به قرینه «خلقتک»، قدیر بر سیل مبالغت بود در قادر. و قادر، ذاتی بود حاصل بر صفتی (۷) که از مکان آن صفت از او صحیح بود ایجاد آنچه مقدور او بود علی بعض الوجوه. اما معنی آیت و وجه تشبیه منافقان به اینکه چیزها که در آیت بگفت، در او چند قول گفته‌اند: یکی گفت: مثل منافقان در تحیر و تردّدشان، مثل کسی است که آتشی بر

 ۱. سوره نور (۲۴) آیه ۲۱. ۲. دب، آج، لب، فق، وز، لب: بسمعهم. ۳. اساس: ندارد، از مج افروده شد. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۱. ۵. همه نسخه بدلها: قرینه او. ۶. سوره مریم (۱۹) آیه ۹. ۷. دب، معنی. صفحه: ۱۴۹ افروزد، یا مثل کسی است که در شبی تاریک در بیابانی حاضر آید، بارانی آید ایشان را که در او رعد و برق و صواعق بود، که سختی بانگ رعد چنان بود که با آن انگشت در گوش نهند، و درفشیدن (۱) برق به صفتی بود که بیم آن باشد که چشمها که راه نبینند. وجه تشبیه و تحیر و تردّد ایشان است، گاهی میل کنند به مسلمانان (۲) از روی ظاهر، و گاهی با نزدیک کافران می شوند [۳۶-ر]. هر گه که قسمت غنیمتی باشد و چیزی به ایشان رسد، میل کنند به مسلمانی، کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَا فِيهِ. و چون خلاف اینکه باشد، فرو مانند، وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا. قولی دیگر آن است که: حق تعالی با منافقان مثل زد قرآن را، و تشبیه کرد قرآن را به باران از آن جا که در او خیر و نفع است، چنان که در باران. و آنچه در قرآن هست از تهدید و وعید و ذکر و دوزخ مشبه است به رعد، و آنچه در قرآن هست از شفا و نور و وعد (۳) خیر (۴) و ثواب، ممثل است به برق و روشنایی او، چنان که اصحاب رعد انگشت در گوش نهند (۵) ترس آن را که نبادا که چیزی شنوند که موافق رای ایشان نباشد، و اگر چیزی بشنوند که به بعضی وجوه موافق رای ایشان بود، اندکی میل کنند، چنان که آن کس که به روشنایی برق پاره‌ای برود اندک، و چون خلاف اینکه باشد فرو مانند (۶). قتاده می گوید: اینکه مثلی است که خدای تعالی بزد منافقان را در بد دلی و بی یقینی و پای نه بر جای (۷)، هر کجا آوازی بشنوند بترسند و انگشت در گوش نهند ترس هلاک را، حَذَرَ الْمَوْتِ، چنان که در دگر آیت گفت: يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ... (۸)، و قوله: كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَا فِيهِ، یعنی به نور اظهار کلمه اسلام تزجی روزگار می کنند. وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا، چون بمیرند با ظلم (۹)، عذاب شوند. قولی دیگر آن است که: مثل منافق (۱۰) چون در اسلام آید ایمن شود (۱۱) و حالش

 ۱. مب، مر: درخشیدن. ۲. همه نسخه بدلها: مسلمانی. ۳. آج، لب، فق: رعد. [.....] ۴. دب، آج، لب، فق، مز و خیر. ۵. مج حذر الموت، منافقان و جهودان چون قرآن شنوند، انگشت در گوش نهند. ۶. همه نسخه بدلها: فرو مانند. ۷. مر: و سست قدمی. ۸. سوره منافقون (۶۳) آیه ۴. ۹. همه نسخه بدلها: با ظلمت. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مر زد. ۱۱. وز: ایذا نمی شود. صفحه: ۱۵۰ نیک شود ساکن (۱) گردد و مطمئن القلب (۲) شود. چون نکبتی و شدتی بدو رسد، بر گردد و مرتد شود، در اول با کسی ماند که: كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَا فِيهِ، و در دوم با آن ماند که: وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا، بیان اینکه قول، قوله تعالی فی سورة الحج: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۳). قولی دیگر والبی گفت از

عَبْدُ اللَّهِ عَبَّاسٍ كَمَا: مراد به آیت منافقانند که اول جهود بودند. چون فتح بدر پدید آمد، شادمانه شدند، گفتند: اینکه آن محمد است که ما نعت و صفت او در توریت خوانده‌ایم، و پیغامبر آخر زمان است. چون در احد وهنی بود «۴» مرتد «۵» شدند و گفتند: اینکه نه آن محمد است، و اینکه صفات و سیر «۶» نه آن است که ما خوانده‌ایم. قولی دیگر آن است که: عبد الله مسعود و جماعتی از صحابه روایت کردند که: منافقی چند برخاستند و در «۷» شب [۳۶-پ] از مدینه بگریختند. چون به بیابان در آمدند و از شب پاره‌ای بگذشت، ابری بر آمد و تاریکی پدید آمد و باران در گرفت و رعد و برق غریدن و درفشیدن «۸» گرفت. ایشان متحیر فرو ماندند. هر گاه که برق روشنایی دادی پاره‌ای برفتندی، و چون برق بشدی، بایستادندی که راه ندیدندی. گفتند: بار خدایا! اگر ما را از اینکه بیابان خلاصی دهی، ما برویم و دست در دست رسول نهمیم و ایمان آریم از صدق دل. چون روز شد، بیامدند و دست در دست رسول- علیه السلام- نهادند و ایمان آوردند و قصه خود با رسول- علیه السلام- بگفتند خدای تعالی مثل ایشان با دگر منافقان بزد- و الله اعلم بمراده. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۲]

[اشاره]

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

[ترجمه]

ای مردمان؟ پرستی خدایان آن که بیافرید شما را و ایشان را که ----- ۱. معج، وز: شاکر. ۲. معج، وز: القلوب. ۳. سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. ۴. دب، فق: پدید آمد، لب، مب: پدید آمد نبود. ۵. آج: بهود مرتد. ۶. همه نسخه بدلها: سیرت. [.....] ۷. همه نسخه بدلها: و به. ۸. مب، مر: درخشیدن. صفحه: ۱۵۱ پیش شما بودند تا مگر شما پرهیزگار شوی. آن که کرد برای شما زمین را گسترده و آسمان را بنا کرد، و فرود آورد از آسمان آبی، بیرون آورد به او از میوه‌ها روزی برای شما، مکنی «۱» خدای را مانند گان و شما می‌دانی «۲». قدیم- جل جلاله [۳۷-ر] چون ذکر مؤمنان و کافران و منافقان بکرد و ایشان را مثل زد به آنچه در آیات متقدم برفت، خلقان را دعوت کرد به عبادت خود، و تذکیر کرد ایشان را نعمتهایی که با ایشان کرد، و تحذیر کرد ایشان را از آن که با او معبودی دیگر پرستند و اشباه و امثال گویند او را. قوله: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، «یا» حرف نداست، و «ای»، منادای مفرد معرفه است مبنی بر ضم. و «ها» مقحم است برای تنبیه. «الناس» صفت «ای» است، و «لام» در او تعریف جنس است. عبد الله عباس گفت: هر کجا در قرآن یا أَيُّهَا النَّاسُ است، خطاب اهل مکه است، و هر کجا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا «۳» است، خطاب اهل مدینه است و حمل او کردن بر عموم اولیتر باشد تا دلیلی مخصیص بودن. اعْبُدُوا رَبَّكُمْ، خدای را پرستید. اصل و معنی عبادت و رب بگفتیم در سورت فاتحه، اعادت کردن وجهی ندارد. الَّذِي خَلَقَكُمْ، حقیقت «خلق»، اخراج مقدر بود از عدم به وجود با نوعی تقدیر. و در لغت تقدیر بود، چنان که شاعر گوید: ولأنت تفری ما خلقت و بع ض القوم یخلق ثم لا یفری ای تقطع ما قدرت، و قال اخر: ولا یبط بأیدی الخالقین ولا أیدی الخوالق إلا جید الادم یعنی المقدرین و المقدرات. و از اینکه جاست قول خدای تعالی: ----- ۱. مکنی / مکنید. ۲. می‌دانی / می‌دانید. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴، و نیز ۸۷ مورد دیگر در سوره‌های مختلف. صفحه: ۱۵۲ و إِذِ تَخَلَّقْتُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ «۱». بدان که خالق بر اطلاق، خدای را تعالی گویند برای آن که افعال او همه بر وفق حکمت و صواب بود. پس پنداری مقدر است به اندازه حکمت. و ما را خالق بر

اطلاق نگویند، برای آن که فعل ما بیشتر نا مقدر «۲» باشد، و در افعال ما، محکم و مشوش و حسن و قبیح «۳» در افتد و بر وفق تقدیر ما بنیاید برای فقد علم، و بر سبیل تقييد «۴» اجرا کنند بر یکی از ما گویند: خالق الاديمن نعلنا. و عرب گویند: خلقت الاديمن نعلنا. چنان که در «رب» بیان کردیم که بر اطلاق نگویند یکی را از ما مگر مقید «رب الدار»، و «رب الضیعه»، و چنان که شاعر گفت: فاذا شربت فأننى رب الخورتق و السدير و اذا صحوت فأننى رب السويهه و البعير و خدای تعالی اینکه اسم اجرا کرد بر جز خود، فی قوله تعالی: فَبَارَكِ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ «۵». خَلَقَكُمْ، بیافرید شما را و از کتم عدم به خیز وجود آورد. وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، و آنان را که پیش شما بودند. «واو»، عطف راست، و معنی او اشراک «۶» ثانی باشد در حکم و اعراب اول. لَعَلَّكُمْ، و «لعل» معنی او طمع و ترجی و اشفاق بود، تقول: ایت السوق لعلک تشتري شیئا، طمع بود در وقوع [۳۷-پ] و اشفاق از فوت. و معنی آن بود: لکی تنجوا من عذاب الله. «لعل»، در قرآن به معنی «لام کی» باشد، بیانش قوله تعالی فی قصه یوسف: لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ «۷»، و به معنی «کأن» آمد در سوره الشعراء، فی قوله: وَ تَتَخَذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ «۸»، ای کأنکم. و جماعتی مفسران گفتند: «لعل» و «عسی» از خدای تعالی واجب بود. و محققان گفتند: بر نهاد خود است و در او معنی ترجی هست، و لکن راجع با ما، نه «۹» ----- ۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. ۲. همه نسخه بدلها: نا مقدور. ۳. همه نسخه بدله: قبیح. ۴.

دب، آج، لب، فق، مب، مر: تقييد. ۵. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴. ۶. دب، مب، مر: اشراک. ۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۶. ۸. سوره شعرا (۲۶) آیه ۱۲۹. ۹. اساس: امانت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. [.....] صفحه: ۱۵۳ با خدای تعالی، یعنی خدای «۱» پرستی به امید تقوی و نجات. و برای آن که اینک لفظ فرمود تا قاطع نشوند و مغری به قبیح نگردند. تتقون، در «تتقون»، دو قول گفتند: یکی آن که، تا از معاصی بپرهیزی، چه فعل طاعات «۲» صارف باشد مکلف را از فعل قبايح، چنان که خدای تعالی گفت: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... «۳»، و قول دیگر تا از عذاب دوزخ بپرهیزی «۴»، چه عبادت کردن بر وفق اوامر و نواهی خدای تعالی سبب نجات بود از عذاب «۵». قوله: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا، خدای تعالی چون امر به عبادت کرد خلقان را و باز نمود که مستحق عبادت منم از شما که آفریننده شما و پدران شما منم، تقریر بعضی نعمتها و تفصیل آن بگفت، گفت: اینکه زمین را «۶» به فراش و بستر شما کردم تا در وی می آیی و می شوی «۷» و تصرف می کنی «۸» برای معاش، و در شب بر او قرار می کنی «۹» چنان که بر بستر. «جعل»، بر وجوه باشد: به معنی «خلق» آید، فی قوله: وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ «۱۰». و به معنی «صیر» آید «۱۱»، فی قوله: جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا. و در بیشتر آیات قرآن [همچنین بود] «۱۲» و در وجه اول متعدی بود به یک مفعول، و در اینکه وجه دوم متعدی بود به دو مفعول. و به معنی تسمیت آید «۱۳»، فی قوله: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانًا «۱۴». فِرَاشًا، «فعال» بود به معنی مفعول، یعنی مفروش، چنان که «بساط» بمعنی مبسوط. و «بناء»، به معنی مبنی، زجاج گفت: بناء، ضم کردن بعضی بود با بعضی بر وجه تماسک که ایمن باشند از سقوطش، و گفته اند: بناء، ای سقفا مرفوعا. [گفته اند] «۱۵»: بنادر مقابله «۱۶» فراش برای دو وجه را، گفت یکی آن که ابو زید گفت: ----- ۱. همه

نسخه بدلها، بجز دب را. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: طاعت. ۳. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. ۴. مب: بپرخیزی/ بپرهیزی پرهیزی. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر دوزخ. ۶. همه نسخه بدلها من. ۷. می آیی و می شوی/ می آیی و می شوی. ۸. ۹. می کنی/ می کنید. ۱۰. سوره انعام (۶) آیه ۱. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: آمد. ۱۲، ۱۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۱۳. همه نسخه بدلها: آمد. ۱۴. سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹. ۱۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مقابل. [.....] صفحه: ۱۵۴ بنیان البیت و سماؤه اعلاها باشد، تا اینکه از روی بلندی مطابق آن باشد از روی پستی. و قول دیگر آن است که: آسمانه خانه باشد که مبنی نباشد چون آسمانه خیمه و خباء عرب، پس «بناء» گفت تا از آن پیدا بود، چنان که شاعر گفت: بنا السماء فسویها بنیبتها و لم تمدد «۱» باطناب و لا عمد [۸۳-ر] آفریدن آسمان و بر کشیدن او بی عمدی و گستردن زمین بی سندی، دلیل است بر قادر الداتی او، چه قادر به قدرت «۲» چنین فعل «۳» نتواند کردن. وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، [در او] «۴» دو قول گفته اند: قولی آن که به «سما» ابر خواست، و

گفته‌اند که: [خدای تعالی] «۵» اینکه ابر را چون جامه‌ای یا چیزی که در آب نهی نشف کند آفرید. ابر به دریا فرو شود و بر آید و در هوا متراکم شود، باد بر او آید و آن را بیفشارد، چنان که گفت: وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿۶﴾. بر اینکه قول، آب باران، آب دریا بود. و قولی دیگر آن است که: مراد به «سما»، آسمان است و آب باران از آسمان «۷» می‌آید و خدای تعالی اینکه ابر را مغربل آفریده است و حایل کرده در هوا میان آسمان و زمین تا چون از آسمان بیاید بر او آید، و تاب و اعتمادش بستاند به مقداری مقدر به زمین آید، چه اگر نه چنین بودی، زمین بیران «۸» شدی. و اینکه قول درست‌تر است برای آن که، لفظ قرآن بر حقیقت مانده است، و بر قول اول مجاز باشد، و کتاب خدای را - جل جلاله - تا بر حقیقت حمل شاید کردن، بر مجاز حمل نباید کردن. قوله: فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ، «به»، یعنی به باران از درختان و زمین برای شما میوه‌ها «۹» بیرون آرد تا روزی بود شما را، چنان که گفت: أَنَا صَبَبْنَا ----- ۱. آج: تمد. ۲. آج، در بالای سطر با خطی متفاوت از متن افزوده: محدث. ۳. مج، لب، فق، وز، مَب بدانند و، مر: چنین فعلی تواند کردن و داند. ۴، ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. سوره نبا (۷۸) آیه ۱۴. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: سما. ۸. دب، مَب، مر: ویران. ۹. اساس: میوه‌ها / میوه‌ها. صفحه: ۱۵۵ المَاء صَبَّبًا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿۱۰﴾، الی قوله: مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿۲﴾. خدای - جل جلاله - در اینکه آیت مَتَّ نهاد بر ما به خلق زمین برای ما بر وجهی که قرارگاه ما باشد. راویان اخبار روایت کرده‌اند که: چون خدای - تعالی - خواست تا آسمان و زمین بیافریند، جوهری سبز بیافرید چند هفت آسمان و هفت زمین. آنگه به نظر هیبت بدان جوهر نگرید، از ترس خدای - عز و جل - گداخته شد، آبی گشت لرزان. آنگه فرمان داد تا از آن آب بخاری و دودی بر آمد، از آن دود یک آسمان بیافرید، چنان که گفت: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ... ﴿۳﴾، آنگه آن یک آسمان بشکافت و هفت آسمان کرد و فرمان داد تا آن آب پاره‌ای کف و زبد بر آورد به مقدار زمین مکه. از آن کف زمین مکه بیافرید. آنگه فرمان داد تا جمله زمین از زیر آن به در آوردند. از اینکه جا، مکه را «ام القری» خوانند که اصل همه زمین از اوست. آنگه آن یک طبقه را بشکافت و هفت طبقه کرد ستبری هر زمینی پانصد ساله راه، و از زمینی تا به زمینی که طبقه دیگر است پانصد ساله راه. آنگه فریشته‌ای را بفرستاد از زیر عرش تا زمین بر دوش و گردن گرفت و دستها بگسترد، یکی به مشرق رسید و یکی به مغرب، قرار قدم نداشت. خدای تعالی از بهشت گاوی «۴» بفرستاد [۳۸-پ] که او را چهل هزار سرو بود و چهل هزار دست و پای. و آن فریشته قدم بر «۵» سنم آن گاو «۶» نهاد، قدمش نیک قرار نگرفت یا قوتی از فردوس اعلی بفرستاد و از میان سنم او تا گوش «۷» او بفرمود نهادن، [تا] «۸» پایهای فریشته قرار گرفت بر او، و سروهای اینکه گاو «۹» به اقطار زمین بر آمده است. تا «۱۰» زیر عرش، و بینی درهای او «۱۱» در ریاست. در روز یک دم بزند و باز گیرد. چون ----- ۱. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۵ و ۲۶. ۲. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۲. ۳. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۴. مج، آج، لب، فق، گافی / گاوی. ۵. همه نسخه بدلها: پای آن فرشته بر. ۶. مج، لب، فق: گاف / گاوی. [.....]. ۷. مج، دب، وز: کوهان. ۸. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۹. مج، لب، وز: گاف / گاوی. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مَب، مر به. ۱۱. کذا: در اساس (به صورت اضافه مقلوب)، مج: و درهای بینی او، آج، لب: و بینی و دهان او، مر: و درهای بینی آن گاو، فق، مَب: و بینی درهای او، وز: درها و بینی او. صفحه: ۱۵۶ دم بزند، دریا را مدّ باشد، چون دم باز گیرد، جزر باشد، قوایم گاو «۱» را جای قرار نبود، سنگی بیافرید که ستبری او چند هفت بار هفت آسمان و هفت زمین. قوایم گاو «۲» بر او قرار گرفت، و آن آن سنگ است که لقمان می‌گوید پسرش را در وصیت «۳»: يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكَهْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ ﴿۴﴾. و گفته‌اند: اینکه آخر سخنی بود که لقمان گفت در حکمت و وصیت. سنگ را جای قرار نبود، خدای تعالی ماهی بیافرید، و آن آن است که قسم به او یاد کرد فی قوله: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۵﴾، آن سنگ بر پشت آن ماهی نهاد، و جمله تن او خالی است، و ماهی بر آب است، و آب بر باد، و باد بر قدرت باری - جل اسمه. کعب الاحبار گفت: یک روز ابلیس بیامد و اینکه ماهی را گفت: هیچ دانی که بر پشت تو از زمینها و کوهها و حیوانات چه نهاده است! اگر خویشتن بجنبانی همه ریخته شوند «۶». ماهی همّت کرد که چنان کند. خدای تعالی

جانوری را بفرستاد تا در بینی آن ماهی شد و او را برنجانید (۷) سخت. او در خدای بنالید. خدای تعالی فرمان داد تا آن جانور بیرون آمد و برابر حوت نشست، هر گاه که همت کند به مانند آن در او نگیرد، نیارد کردن. آنگه زمین مانده کشتی بر سر آب می‌بجینید. خدای تعالی، کوهها را بیافرید و به میخ زمین کرد تا دوخته شد، چنان که گفت: وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا (۸)، وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ (۹). و کوهی عظیم بیافرید، محیط به گرد همه عالم از زمرد سبز، آن را قاف گویند، و آن آن است که خدای تعالی به او قسم کرد، ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۱۰). وهب (۱۱) متبه گوید: ذُو الْقَرْنَيْنِ بَعَثْنَا فِي الْأَرْضِ نَجَارًا يُرِيدُ أَنْ يَمُوتَ فِي السَّيْلِ فَأَبْنَىٰ لَهُ نَجْرًا حَدِيدًا لِيَلْبَسَهُ الْيَوْمَ الْقَدِيمَ وَ يُعْرِضَ عَنْهُ السُّيُوفَ وَ السَّيْلَ وَ يُبْرِئَهُ يَوْمَ الْقِيَامِ وَ كَذَلِكَ نَجِّنُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱، ۲. مَج، لَب، فُق، مَب: گَاف / گَاو. ۳. آج، لَب، فُق، مَب، مَر لَقَوْلِهِ. ۴. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶. ۵. سوره قلم (۶۸) آیه ۱. ۶. همه نسخه بدلها: بجز مَج، وَز: شود. ۷. آج، لَب، فُق، مَب: بجنابنید. ۸. سوره نبأ (۷۸) آیه ۷. ۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵. ۱۰. سوره ق (۵۰) آیه ۱. [.....] ۱۱. همه نسخه بدلها: وهب بن متبه. صفحه: ۱۵۷ کوههای کوچک. آن فریشتگانی که آن جا موکل بودند، ایشان را گفت: اینکه چیست! گفتند: اینکه عروق زمین است، چون خدای تعالی خواهد تا زمینی (۱) بجنابند، امر کند به ما، تا عرق (۲) آن زمین بجنابنیم. زلزله زمین از آن جا می‌باشد- و الله اعلم. پس (۳) از ایشان پرسید (۴) که: بعضی از عظمت مخلوقات خدای مرا بگویند. گفتند: عظمت خدای را اندازه نیست، و لکن از ورای ما زمینی است پانصد ساله راه، همه از برف که از سرما بعضی بعضی را می‌شکند. اگر نه آنستی (۵)، ما از گرمای دوزخ بسوختمانی (۶). گفت (۷): دگر بگوی. مرا گفتند: جبریل - علیه السلام - در (۸) پیش [۳۹- ر] عرش خدا ایستاده است، از ترس خدای می‌لرزد از هر رعه‌ای که او را می‌باشد. خدای تعالی، صد هزار فریشته می‌آفریند تا صف می‌کشند در پیش عرش، سر در پیش افکنده، خاموش، دستوری نیست ایشان را که سخن گویند. چون دستوری دهند ایشان را به سخن گفتن، زبان بر گشایند و گویند: لا اله الا الله، و ذلک قوله تعالی: يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ اِلَّا مَنْ اُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا (۹)، یعنی لا اله الا الله. انس مالک روایت کند که: چون خدای تعالی کوهها بیافرید، فریشتگان از سختی و عظم کوهها تعجب نمودند، گفتند: بار خدایا؟ از اینکه سخت تر و عظیمتر هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آهن، که غالب است سنگ را. گفتند: بار خدایا؟ از آهن سخت تر (۱۰) هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آتش که غالب است آهن را. گفتند: بار خدایا؟ از آتش عظیمتر هیچ آفریده‌ای! گفت: بلی؟ آب که غالب است آتش را. گفتند: بار خدایا؟ از آب عظیمتر هیچ آفریده‌ای؟ گفت: بلی؟ خاک که غالب است آب را. گفتند: بار خدایا؟ از خاک هیچ عظیمتر آفریده‌ای! گفت (۱۱). باد که ----- ۱. دَب، آج، لَب، فُق، مَب: زمین. ۲. مَب: عروق. ۳. مَر: ذُو الْقَرْنَيْنِ گوید. ۴. همه نسخه بدلها: پرسیدم. ۵. مَر: اگر نه چنان بودی. ۶. مَج، دَب، آج، لَب، فُق، وَز: بسوختمی، مَب: بسوختیمی، مَر: می‌سوختیم. ۷. مَر: گفتم. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مَر: از. ۹. سوره نبأ (۷۸) آیه ۳۸. ۱۰. همه نسخه بدلها: عظیمتر. ۱۱. مَب بلی. صفحه: ۱۵۸ غالب است خاک را. گفتند: از آن عظیمتر هیچ نیست (۱) در خلق تو! گفت: بنده‌ای که صدقه‌ای به دست راست بدهد، از دست چپ پوشیده دارد. عبد الله عمر روایت کند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - که گفت: خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد. و زمین دوم (۲) به زندان باد کرد و بادهای مختلف از او آید (۳). و در زمین سوم خلقی آفرید رویهای ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاو (۴)، و اندام ایشان موی دارد چون موی گوسپند (۵)، طرفه العینی در خدای عاصی نشوند. شب ما، روز ایشان است، و روز ما شب ایشان. و زمین چهارم، در او سنگ کبریت است که خدای تعالی برای اهل دوزخ نهاده است، چنان که گفت: وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (۶). وهب متبه گوید: هر پاره‌ای سنگ، چون (۷) کوهی عظیم است بر زمین. و رسول - علیه السلام - گفت: در آن جا رودهاست از کبریت گداخته که اگر عظیمتر کوهی در او فگنند، فرو برد. زمین پنجم، مسکن ماران و گزردمان اهل دوزخ است، هر ماری چند وادیی، هر دندانی دارد (۸) چند نخلی، هر ماری از اینکه، هژده (۹) هزار دندان دارد، و زیر هر دندانی هژده (۱۰) هزار قلّه زهر دارد که اگر یکی از آن در دنیا ریزند، همه اهل دنیا (۱۱) بمیرند. در خبر هست که: چون بوی یکی از ایشان به دوزخی رسید، همه اعضای او از [۳۹- پ] یکدیگر جدا گردد، و هر گز دمی چند شتری، و

هر دنبالی چند نیزه‌ای، بر هر دنبالی سیصد و شصت بند باشد. در هر بندی سیصد و شصت فرق زهر باشد، هر فرقی سیصد و شصت قلّه، که به یک قلّه از آن همه اهل زمین هلاک شوند. ----- ۱. همه نسخه بدلها:

هست. ۲. معج، دب، آج، لب، وز، فق، مب، مر بیافرید و. [.....] ۳. دب، آج، لب، مب: وزید، فق: وزد، مر: می‌وزد. ۴. معج، فق، گافان، دب، آج، لب، وز: گاوان. ۵. معج، وز: گوسپندان، دیگر نسخه بدلها: گوسفندان. ۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۴. ۷. همه نسخه بدلها: چند. ۸. مر: دندانی از ماران را، دیگر نسخه بدلها: دندانی. ۹. لب: هیژده. ۱۰، ۱۱. اساس: متن اصلی محو شده و به صورت: «اصلها او» در آمده، به قیاس با نسخه معج تصحیح شد. صفحه: ۱۵۹ زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان، و نام آن «سجین» است، ذلک قوله: *كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ* (۱). و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد، و سرای (۲) او در آن جا نهاده است، از یک جانب سموم باشد، و از یک جانب سریر، زمهریر. و رعایا و لشکر او پیرامن او از آن جا پراکنده شوند. و سلمه کهیل (۳) روایت کند از عبد الله مسعود که: خدای تعالی بهشت در آسمان هفتم آفریده است امروز و دوزخ در زمین هفتم چون فانی کند آن جا باز آفریند که او خواهد. اما بعد (۴) «۴» قعر زمین، حدیث قارون بس است، فی قوله: *فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ* (۵). و آنکه، خدای تعالی او را به زمین فرو برد و مالهای او را و سرای او را تا روز قیامت، به زمین فرو می‌شود. در اخبار مسلسل، ابو اسحاق ابراهیم الثعلبی المفسر بیارد که: مرا روایت کرد ابو بکر محمد بن احمد القطان الاصفهانی و انگشتهای خود در انگشتهای من افکند، و همچونین جمله راویان تا به ابو هریره برد (۶)، که او گفت: مرا حدیث کرد رسول خدای، انگشتهای در انگشتهای من افکند و گفت: خدای تعالی زمین روز شنبه آفرید و کوهها روز یک شنبه، و درختان روز دوشنبه، و مکاره روز سه شنبه، و نور روز چهار شنبه، و چهار پایان را روز پنج شنبه، و آدم را روز آدینه. اینکه طرفی است از قصه خلق زمین، چنان که وعده دادیم که هر قصه که اول بار بدو رسیم، طرفی بگویم، و آنگاه حواله بر گفته می‌کنیم - ان شاء الله تعالی و به الثقة. و حدیث خلق آسمان، در دگر آیت گفته شود - ان شاء الله (۷). *فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا*، «انداد» (۸)، جمع «ند» باشد، هم مثل باشد و هم ضد باشد، و کلمه از اضداد است. اما به معنی، چنان بود که حسان گوید: *أتهجوه و لست له بند فشرر كما لخیر كما الفداء* -----

----- ۱. سوره مطففین (۸۳) آیه ۷. ۲. همه نسخه بدلها: سرای. ۳. دب، آج، لب، فق: سلمه سهیل. ۴. دب، آج، لب، وز و. ۵. سوره قصص (۲۸) آیه ۸۱. ۶. همه نسخه بدلها: ندارد. [.....] ۷. همه نسخه بدلها قوله. ۸. همه نسخه بدلها: اندادا. صفحه: ۱۶۰ و قال جریر: *أتیما تجعلون إلی ندًا و ما تیم لذی حسب ندید ای نظیر. و مفضل بن سلمه گفت: «ند»، «ضد» باشد، من قولهم: ند البعیر اذا نفر، و بعیر ندود، ای نفور، برای آن که اضداد متنافر باشند و معنی متقارب است. با خدای تعالی مثل فرو میارید» (۱)، یا (۲) ضد فرو مدارید. مراد به هر دو انبازی است در عبارت، یعنی با خدای تعالی شریک مگویید چه اگر خدای را - تعالی عن ذلک [۴۰- ر] *علوا کبیرا - مثلی بودی، چون ضدی بودی با او در منازعت و ممانعت. پس معنی یکی است با تضاد لفظین - چنان که بینی (۳). و أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ*، در او چند قول است: یکی آن که شما می‌دانی (۴) که اینکه جمله که خدای تعالی بر شمرد، خدای آفریده است و جز خدای بر اینکه قادر نیست. و اینکه بتان که شما انباز گرفتگی آن را با خدای تعالی اینکه نتوانند کردن. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی (۵) که با خدای تعالی، ضد و ند در نخورد و سزا نبود، و لکن جحود می‌کنی. و قولی دیگر آن است که: شما عاقلانی، خیر و شر خود می‌دانی، و امر معاش و صنایع و وجوه منافع می‌شناسی، که (۶) اینکه جا می‌رسی (۷)، چرا عقل کار نمی‌بندی و نظر نمی‌کنی (۸)؟*

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳ تا ۲۴]

[اشاره]

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- (۲۳) فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا نَارَ النَّارِ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ- (۲۴)

[ترجمه]

و اگر می‌باشی در شک از آنچه ما فرستادیم بر بنده‌مان بیارید سورتی از مانند اینکه و بخواهی «۹» گواهانتان را بجز خدای، -----
 ۱، ۵. همه نسخه بدلها: مدارید. ۲. اساس: تا، به قیاس با نسخه مج و اتفاق نسخه بدلها
 تصحیح شد. ۳. اساس: یعنی، با توجه به مج تصحیح شد، مب، مر: می‌بینی. ۴. دانی / دانید. ۶. مج، آج، لب: اگر. ۷. می‌رسی /
 می‌رسید. ۸. نمی‌کنی / نمی‌کنید. ۹. مج، آج، لب، فق: بخوانی / بخوانید. صفحه: ۱۶۱ اگر راست می‌گویی. اگر نکنی و خود
 نکنی «۱»، «بترسی از دوزخ، آن که هیزمش مردم باشد» «۲» و سنگها بجارده‌اند برای «۳» کافران. «واو»، عطف است و «ان»، حرف شرط
 است. «کان» فعلی است گاه تامه بود و گاه ناقصه و گاه زیاده، و هر سه وجه محتمل است [۴۰-پ] اینکه جا. اگر تامه بود، معنی
 اینکه بود که: حاصلتم فی ریب، و اینکه وجه ضعیف است. و اگر ناقصه بود، «فی ریب» در جای خبر او بود، و تقدیر چنین باشد که:
 ان کنتم شاکین مرتابین. و اینکه وجه درست است. و اگر زیادت گویند، هم محتمل است و معنی چنین باشد: و ان اتم فی شک، و
 اینکه وجه هم نیک باشد و عرب، «کان» در کلام آرد زیادت، چنان که شاعر گفت: علی کان المسومه العراب یعنی علی المسومه
 العراب. بدان که: خدای- جل- جلاله- چون ذکر ادله که دلیل می‌کند بر توحید او بگفت، تنبیه می‌فرماید خلقان را بر نبوت
 پیغامبرش- صلی الله علیه و آله. و مورد آیت بر احتجاج است و حجت انگیزختن بر صدق رسول- علیه السلام- و صحت نبوت او.
 وجه استدلال آن است که خدای تعالی گفت با منکران نبوت- و ایشان جماعتی عاقلان و فصیحان و بلیغان بودند و در فصاحت به
 درجه اعلا، و خداوندان اشعار و خطب و کلام فصیح- گفت: مردی را به شما فرستادم «۴» هم از شما، و کتابی بدو دادم «۵» از جنس
 کلام شما، اگر شما را شکی است در آن که اینکه کلام کلام من است یا کلام اوست یا کلام بعضی بشر، شما نیز فصیحان و
 بلیغانی، حدیثی مانند اینکه بیارید. و شما اهل حمیت و انفتی، با اینکه همه عدول کردند از معارضه قرآن آوردن و دست با تیغ
 زدند و اختیار قتال کردند تا کشته شدند و زنان و فرزندان ایشان را به آوار ----- ۱.
 نکنی / نکنید. ۲. دب، آج، لب، فق: باشند. ۳. اساس آنرا: کی، به قیاس با ترجمه مطلب در صفحات بعد، و با توجه به نسخه مج،
 تصحیح شد. ۴. آج، لب: فرستادیم. [.....] ۵. آج، لب: دادیم. صفحه: ۱۶۲ ببرند و مالهای ایشان غنیمت کردند، اگر قادر بودندی
 بر معارضه قرآن، اختیار آن کردند، نه اختیار قتال، که هر عاقل را که مخیر بکنند میان دو کار چنین «۱»: یکی سهل و یکی صعب،
 تا به جان و مال با قدرت بر کار سهل، اختیار کار صعب نکنند، و بذل جان و مال نکنند، و او خصم را به سخن دفع تواند کردن.
 اینکه دلیل است بر صحت نبوت رسول ما- علیه السلام- و آن که اینکه قرآن از قبل خداست- جل- جلاله- و معجز اوست «۲»- علیه
 السلام. اما کلام در آن که از چه وجه معجز است، علما خلاف کردند. بیشتر علما گفتند: وجه اعجاز فرط فصاحت است، و بعضی
 دگر گفتند: اسلوب مخصوص است. و بعضی دگر گفتند: اخبار غیب است که در قرآن هست. و مذهب مرتضی- رحمه الله علیه-
 صرفه است و مذهب نظام. و کلام در اینکه معنی، در کتب اصول مشروح آمده است، در اینکه کتاب تشاغل به اینکه معنی وجهی
 ندارد [۴۱-ر]. مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا، «من»، تبیین را بود، و «ما» موصوله است، و تنزیل و انزال، به یک معنی بود و آن نقل باشد از
 جهت علو به جهت سفلی. و مراد به «ما»، قرآن است بلا خلاف. علی عبدنا، یعنی رسول ما محمد- صلی الله علیه و آله. فَأْتُوا بِسُورَةٍ،
 خلاف کردند در آن که اینکه لفظ «فأتوا»، امر است بر حقیقت یا امر نیست. درست آن است که اینکه امر نیست بر حقیقت، چه امر
 قول قایل باشد آن را که دون او بود در رتبت، افعیل یا آنچه جاری مجرای آن بود، به شرط آن که مأمور به را مرید باشد، و اینکه
 جایگاه خدای- عزّ و جل- مرید نبود آوردن مثل قرآن را، چه وجود مثل قرآن از ایشان صحیح نبود. و اینکه صیغت مشترک بود از

میان امر و اباحت و تهدید و تحدی. امر چون: أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ... «۳»، و اباحت، چون قول خدای تعالی: وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا... «۴»، و تهدید چون: اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ... «۵»، و تحدی چون: فَآتُوا بِسُورَةٍ. و امر، به ارادت آمر مأمور به را محقق شود هر کجا مصاحبت ارادت بود و مراعات ----- ۱. آج، لب: چونین. ۲. آج، فق: رسول است. ۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۳. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲. ۵. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. صفحه ۱۶۳ رتبت آن امر «۱» بود، و الّا امر نباشد بر حقیقت. و معنی سورت بگفتیم در مقدم. مِنْ مِثْلِهِ، در «من» خلاف کردند و در ضمیر متصل به «مثله» اعنی «ها». بعضی گفتند: راجع است با قرآن آن که اینکه قول گفت، گفت: «من»، زیادت است، تقدیر چنین باشد: فَآتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ، چنان که در دگر جا گفت «۲»: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَآتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ... «۳»، و چون راجع باشد با رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- معنی آن باشد که: بیارید و باز نمایید «۴» سورتی جنس اینکه از بشری مثل محمّد، یعنی چون از مثل او صورت نیندد، از او هم «۵» ممکن نباشد، لا بدّ کلام خدای تعالی بود. بر اینکه قول «من» تبیین بود و شاید که ابتدای غایت بود، و تقدیر چنین باشد که: بسوره صدرت، او «۶» وجدت من مثله. وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ، اینکه دعا به معنی استعانت و استغاثت باشد، چنان که شاعر گفت: و قبلک ربّ خصم قد تمالوا علیّ فما جزعت «۷» و لا دعوت یعنی جزع نکردم و استغاثت نکردم به کسی. و قولی دیگر آن است که: به معنی مسألت و خواستن حاجت باشد، چنان که یکی را از ما چون مهمی پیش آید، با خدای تعالی فرع کند و خدای را تعالی بخواند و از او فرج در خواهد، می گوید: شما نیز مسأله کنی از معبودان خود. و در «شهداء»، دو قول گفتند: یکی، اصنام را که بدون [۴۱-پ] خدای می پرستی، و برای آن گواه خواند بتان را که ایشان دعوی کردند که، اینکه بتان برای ما گواهی دهند بر عبادت ما ایشان را، چنان که گفتند: شفیعان ما باشند، فی قوله: هُوَ لَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ... «۸»، و قولی دیگر آن است که: جهودان را خواست که مشرکان جهودان را به گواهی «۹» در خواستندی، و ایشان گواهی «۱۰» دادندی برای مشرکان، ----- ۱. دب: آمر. ۲. آج، لب، فق فی قوله تعالی. ۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۸. ۴. دب، آج، لب، فق: بیارند و باز نمایند. ۵. دب، آج، لب، فق: از شما هم. ۶. دب، آج، لب، فق: ای. ۷. آج، لب، فق: هلعت. ۸. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۸. [.....] ۹، ۱۰. دب، آج، لب، مب، مر، فق: گواهی. صفحه ۱۶۴ چنان که خدای تعالی در دگر آیت حکایت کرد از ایشان: قُلْ هَلْ مِمَّ شُهَدَاءُكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ «۱». قوله: مِنْ دُونِ اللَّهِ بِرِ قَوْلِ أَوْلٍ، مِنْ دُونِ اللَّهِ راجع باشد با «شهداء»، و بر اینکه قول راجع باشد الی قوله: «و ادعوا» «۲»، یعنی اینکه جهودان را به فریاد خوانید بدون خدای اگر فریاد رسی توانند کردن. إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، اگر راست می گویی در اینکه دعوی که کردی که محمّد از خویشتن می گوید اینکه قرآن. قوله: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا، آنگه حق تعالی تهدید کرد کافران را در اینکه آیت به دوزخ، و خبر داد که «۳»: معارضه قرآن نیاری هر گز، گفت: اگر نکنی، یعنی معارضه «۴» و خود نکنی چه معلوم آن است که شما را خود آن علم نیست، یا اگر هست در وقت معارضه مصروف شوی از آن علم بر قول آن که صرفه گوید. فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي، بترسی از آن آتش. و «نار»، «۵» اسمی علم است دوزخ را، و «لام»، در اینکه جا تعریف عهد است. وَقُودُهَا النَّاسُ وَ «وقود»، آن باشد که آتش به او بر افروزند، به فتح و به ضمّ مصدر فعل باشد، و كذلك: الطهور و الطهور و الوضوء و الوضوء. گفتند «۶». هیزم اینکه آتش آدیان باشند. و سنگها، در او دو قول گفتند: یکی آن که، اینکه خبر است از عظم شأن آتش دوزخ که از قوت به آن جا باشد که سنگها سوزد، پس بنگر که با آدمی چه کند- نعوذ باللّٰه منها. و قولی دیگر آن است که: مراد به «حجاره»، سنگ کبریت است، چه آتش با او مسرعت بود «۷»، و اینکه قول عبد الله عیّاس و عبد الله مسعود است و جماعتی از صحابه، و بر هر دو قول مبالغت است در وصف دوزخ. و در خبر می آید که رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- در وصف دوزخ گفت که: اینکه آتش که شما می بینی در دنیا جزوی است از هفتاد جزو از آتش دوزخ. و در خبری ----- ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۰. ۲. اساس و همه نسخه بدلها: فادعوا، با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد. ۳. دب: و گفت. ۴. همه نسخه بدلها قرآن. ۵. همه نسخه بدلها نیز. ۶. همه نسخه بدلها: گفت. ۷. مج، وز: مسرع باشد، آج، لب، فق، مر: مسرع

شود، مب: مسروع شود. صفحه: ۱۶۵ دیگر چنین آمد که: هفتاد بار به آب بفرمود «۱» شستن «۲» جمراهی «۳» که از دوزخ بیاورند به دنیا، تا چنین شد که می‌بینی. گفتند: یا رسول الله! اگر اینکه آتش بودی، همانا کفایت بودی! گفت: بلی؟ و لکن عظیمتر از اینکه است [۴۲-ر] به شست «۴» و نه جزو، هر جزوی مثل اینکه آتش. و در خبری دیگر آمد که: اگر اهل دوزخ را بر آتش دنیا نهند، از راحت خوابشان برآید. و در خبر است که- رسول- علیه السلام- گفت: اگر در اینکه مسجد صد هزار مرد باشند «۵» و در میان ایشان یک مرد باشد از اهل دوزخ «۶»، دمی بر آرد، جمله از تف دم او بسوزند. و عبد الله عیاس روایت کند که، رسول- علیه السلام- گفت: ای مردمان! از خدای بترسی «۷» حق ترسیدن او که اگر قطره‌ای زقوم دوزخ در دنیا چکانند، طعام و شراب و معاش بر همه اهل دنیا تلخ شود و تباه گردد، پس حال آن کس که همه طعامش از آن باشد، چگونه بود؟ و در خبر می‌آید که: چون داود- علیه السلام- گریستی، مردمان او را گفتندی: کمتر گری؟ گفتی: رها کنی تا بگریم «۸» پیش از آن روز که در آن روز گریه سود ندارد، و پیش از آن که استخوانها «۹» در دوزخ سوخته شود و فریشتگان عذاب مسلط گردند «۱۰» فریشتگانی غلاظ شداد «۱۱»، لا- یعضون الله ما أمرهم و یفعلون ما یؤمرون «۱۲». منصور عمار گوید: سالی از سالها به حج خانه خدای می‌شدم، به کوفه فرود آمدم. شبی بیرون آمدم در کویی از کویهای «۱۳» کوفه می‌گذشتم. از سرایی آوازی به در می‌آمد که می‌گفت: بار خدایا! به عز و جلال تو که من به آن معصیت که کردم مخالفت تو نخواستم، و به نکال تو و عذاب تو جاهل نبودم، و لکن خطیبتی عارض شد --

----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب فرو برد و. ۲. دب: و شستن، مب: تا شستند. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: جزوی، مر: افتادگی دارد. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: شصت. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: باشد. ۶. دب، واو، مر و. [.....] ۷. آج، لب، فق: ترسید. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: گریه کنم. ۹. وز: استخوانها. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر و عزت از میان سلطان و گدا برداشته شود. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: که غلاظ و شداداند. ۱۲، ۱۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. صفحه: ۱۶۶ و شقاوتی یاری داد و به پرده فرو گذاشته تو مغرور شدم، و به جهل و نادانی در تو عاصی شدم. بار خدایا! مرا از عذاب تو که برهاند، و اگر دستم از رسن رحمت تو بگسلد، تمسک به رسن «۱» که کنم. گفت «۲»: من خواستم تا امتحانی کنم، دهن بر شکاف در نهادم و اینکه آیت بخوانم: یا ایها الذین آمنوا قوا أنفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره علیها ملائکه غلاظ شداد «۳»- تا به آخر آیت. نعره‌ای بزد و ساعتی اضطراب «۴» کرد و آنگه ساکن شد. در سرای بنشان کردم و بر دگر روز باز آمدم تا چه حالت است. جنازه‌ای دیدم بر در سرای نهاده و عجوزی را دیدم که در سرای می‌شد و به در می‌آمد. گفتم: یا هذو؟ اینکه مرد کیست که فرمان یافته است! گفت: جوانی خدای ترس از فرزندان رسول در ورد خویش و در مناجات بود، دوش مردی اینکه جا بگذشت، آیتی از قرآن بخواند، او بیوفتاد و ساعتی اضطراب کرد و جان بداد. من گفتم: طوبی له؟ چنین باشند اولیای خدای. هم منصور عمار گوید: در مسجدی شدم، جوانی را [۴۲-پ] دیدم نماز می‌کرد با خشوع و خضوع و تضرع و گریه. گفتم: از اینکه مرد بوی آشنایان می‌آید. چون سلام نماز بداد، فراز شدم و گفتم: هیچ می‌دانی که خدای را در دوزخ وادی است نام آن «لظی»، نَزَاعَةً لِلشَّوْی «۵»، گفت: نعره‌ای بزد و بیوفتاد «۶» بی هوش «۷». چون با هوش آمد «۸»، گفت: زیادتى کن. گفتم: یا ایها الذین آمنوا قوا أنفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره «۹»- الایة. نعره‌ای بزد «۱۰» و جان بداد. من جامه از سینه او دور کردم، به خطی روشن بر سینه او نوشته بود: فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رَاضِيَةٍ، فِی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: بر بند، مر: بر. ۲. مر: منصور گفت. ۳. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: اضطرابی، مب، مر: ندارد. ۵. سوره معارج (۷۰) آیه ۱۶. ۶. همه نسخه بدلها: بیفتاد. ۷. دب، مب، مر: و بی هوش شد، در اساس نیز با خطی جدید و متفاوت از متن (شد) افزوده شده است. ۸. دب، مب، مر: به هوش باز آمد. [.....] ۹. سوره تحریم (۶۶) آیه ۶. ۱۰. آج، لب، فق، مب، مر و بیفتاد. صفحه: ۱۶۷ قُطُوفُهَا دَائِمَةٌ «۱». به کار او قیام کردم تا او را دفن کردند «۲». بخفتم، در خوابش «۳» دیدم که می‌آمد تاج بر سر نهاده و حله بهشت پوشیده، گفتم: ما فعل الله بک، خدای با تو چه کرد! گفت: مرا به درجه شهیدان بدر برسانید و بیشتر. گفتم:

چرا! گفت: لاَئِهِمْ قَتَلُوا بَسِیُوفِ الْكُفَّارِ وَ قَتَلْتَ بِسِیْفِ الْمَلِكِ الْغَفَّارِ، برای آن که ایشان به شمشیر کفار کشته شدند، و من به شمشیر ملک غفار (۴)، پس شهادت من به از شهادت ایشان بود. ابو العباس قَطَّان گفت: پادشاهی بود و دختری داشت، و در همه جهان همانش بود. او را بغایت اکرام و اعزاز داشتی، پیوسته با کام دل و مطربان. شبی مطربان (۵) از پیش او آن ملامی می زدند، عابدی در همسایگی بود، آواز برداشت و اینکه آیت بر خواند: یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِکُمْ نَاراً وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَیْهَا مَلَائِکَةٌ غَلَاطٌ شِدَادٌ- الایة (۶). او گفت: خاموش شوی (۷). خاموش (۸) شدند. عابد دگر باره آیت بر خواند. کنیزک بشنید، دست بیازید و جامه بدرید و جزع و زاری کردن گرفت. پدر را بگفتند: پدر آمد و دختر را در کنار گرفت و گفت: جان پدر؟ تو را چه رسید! گفت: به خدای (۹) بر تو، خدای را سرایی است که در او آتشی است که هیزم آن آدمیانند و سنگهاست! گفت: بلی؟ گفت: ای بی امانت؟ پس (۱۰) مرا خبر نکردی! به خدای که طعام خوش نخورم و جامه نرم نپوشم، تا بندانم که من اهل بهشتم یا اهل دوزخ؟ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِینَ، «اعداد» و «استعداد»، بجاردن (۱۱) باشد، خدای تعالی ----- ۱

۶. سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۱ تا ۲۳. ۲. همه نسخه بدلها: کردم. ۳. مب، مر: شب در خواب. ۴. وز: به خط کاتب اصلی در حاشیه افزوده است: غازی ز پی شهادت اندر تک و پوست || غافل که شهید عشق فاضلتر از اوست فردای قیامت آن به اینکه کی ماند || کان کشته دشمن است و اینکه کشته دوست ۵. مج: با مطربان، آج، لب، فق: اهل طرب، مب، مر: با اهل طرب. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مر ایشان. ۸. مر: خاموش / خاموش. ۹. مب، مر: به حق خدای. ۱۰. آج، لب: پس چرا، مب، مر: چرا. ۱۱. آج، لب، فق: بچه، مب، مر: مهیا. صفحه ۱۶۸ گفت: اینکه آتش برای کافران بچاردهام (۱) - و السلام (۲). [سوره البقره (۲): آیه ۲۵] وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵) [ترجمه] مژده ده آنان را که بگرویدند و کارهای نیک کردند، ایشان راست بهشتهایی که می رود از زیر آن جویها. هر گه که روزی دهند ایشان را از آن میوه ای روزی، گویند: اینکه آن است که ما را روزی دادند پیش از اینکه آرند به ایشان آن را مانند یکدیگر، و ایشان را بود در آن جا حوریانی (۳) پاکیزه، و ایشان در آن جا همیشه باشند. چون قدیم - جل - جلاله - وصف عذاب دوزخیان بکرد و آنان که کفر آرند به خدای - عز و جل - در عقب آن طرفی ثواب مؤمنان و مطیعان (۴) بگفت (۵) تا از هر دو طریق، هم از طریق ترغیب و هم از طریق ترهیب دعوت کرده باشد تا مکلفان را داعی قویتر باشد به فعل طاعات و اجتناب کفر و مقبحات. فقال: وَ بَشِّرِ، مژده ده. بشارت خبری باشد متضمن نفع، مخبر را (۶)، و در نفع و خیر حقیقت باشد و در عذاب و مضرت مجاز بود، چنان که حق تعالی گفت: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۷)، و در لغت هم خبری باشد که اثر آن از مسرت و مسامت بر بشره پیدا شود. و برای آن گفتم که در اول حقیقت است و در دوم مجاز، که عرف (۸) اینکه لفظ را محقق کرده است به خبری (۹) که متضمن مسرت و نفع باشد. و اگر بر اصل وضع مانده بودی، در هر دو حقیقت بودی از روی استعمال و اشتقاق. و «بشره»، بیرون پوست آدمی بود، و «بشر»، اسم جنس است مر آدمی را، و «مباشرت»، مس -----

۱. کذا: در اساس و وز «بچاردهام»، (چ، با سه نقطه)، مج، دب، آج، لب، فق: بچاردهام، مب، مر: مهیا کرده ام. ۲. آج، لب، فق: و الله اعلم، مب، و الله اعلم بالصواب قوله تعالی، مر: و الله اعلم بمراده قوله تعالی. [.....] ۳. مج، دب، وز: جفتانی. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مطمئنان. ۵. دب، آج، لب، فق: بکنند، مب، مر: می کند. ۶. همه نسخه بدلها چنان که اثر آن بر بشره او پیدا شود. ۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: عرب. ۹. مج، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی، دب: خیری. صفحه ۱۶۹ بشره بود به بشره، و «تباشیر صبح»، علامات (۱) صبح باشد. الَّذِینَ آمَنُوا، موصول است وصله، و هر دو در محل نصب است (۲). وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ای الطاعات الصالحات. و صالحات، صفت موصوفی محذوف است - چنین که گفتیم. علما خلاف کرده اند در آن که مراد به عمل صالح چیست، و عمل که صالح باشد! از بعضی صحابه روایت - کرده اند [۴۳- پ] که: مراد به صلاح عمل، اخلاص عمل است خدای را - جل - جلاله - چه عمل به نفاق صالح نباشد، بیانش: فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا... (۳)، ای

خالصا لله تعالی. و از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کرده‌اند که: مراد پنج نماز است، بیانش: وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصَلِّينَ «۴». عبد الله عباس می‌گوید: عمل صالح آن بود که از میان خدای تعالی «۵» و بنده‌یش بر وجهی که ریا را بدو راه نبود. معاذ جبل گفت که: صالح آن بود که در او چهار خصلت بود: علم و نیت و صبر و اخلاص. سهل بن عبد الله گفت: آن بود که بر وفق سب «۶» بود، چه عمل مبتدع صالح نبود. و گفته‌اند: عمل صالح ادای امانت بود، لقلوله تعالی: وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا... «۷»، ای امینا. و گفته‌اند که: عمل صالح عمل تائب بود، لقلوله تعالی: وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ «۸»، ای تائبین. و اولیتر آن بود که حملش بر عموم کنند تا همه وجوه داخل باشد در او، چه از میان اینکه وجوه تنافی نیست. أَنَّهُمْ جَنَاتٍ محلّ او نصب است بر مفعول دوم بشر، یقال: بشرته كذا ----- ۱. همه نسخه بدلها: علامت. ۲. همه نسخه بدلها: بوقوع البشارة علیه. ۳. سوره كهف (۱۸) آیه ۱۱۰. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۰. ۵. مج، دب، آج، لب، وز، فق: باشد. ۶. همه نسخه بدلها: سنت. ۷. سوره كهف (۱۸) آیه ۸۲ [.....]. ۸. سوره يوسف (۱۲) آیه ۹. صفحه: ۱۷۰ و بكذا. «جَنَاتٍ»، جمع جَنَّت بود، و آن بستانی «۱» باشد که سایه درختان او زمین را بپوشد «۲» از آفتاب. و اصل کلمه، «ستر» بود، از اینکه جا سپر فراخ را «جَنَّة» و «مجن» خوانند، و دیوان را «جن» خوانند که پوشیده باشند از چشم ما، و دیوانگی را جنون و جَنَّة خوانند که عقل را بپوشد «۳»، و جَنَّة عَلَيْهِ اللَّيْلُ... «۴»، و اجنه، آن باشد که شب به او در آید. تَجْرِي مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، یعنی من تحت اشجارها، در زیر درختانش جویها می‌رود، برای آن که در اخبار چنین آمد که: جویهای بهشت بر روی زمین رود، و در «۵» شکاف نباشد چون جویهای دنیا. قولی دیگر آن است که: به فرمان ایشان رود بر وفق مراد ایشان، چنان که گفت: وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي... «۶»، ای بامری، اینکه آبها «۷» به فرمان من می‌رود، حکایت است از فرعون. و «انهار»، جمع نهر باشد، و «نهر» و لغت است. و نهر را اشتقاق از فراخی بود. و روز را برای فراخی «۸» روشنایی نهار خوانند، و قول شاعر از اینکه جاست: انهرت «۹» فتقها در بیتی که برفت، ای وسعت. در اخبار چنین می‌آید که: جویهای بهشت بر روی زمین می‌رود، چنان که متفرق نمی‌شود بی حایلی. و چهار جوی: آب، و می، و شیر، و انگبین، به یک جای می‌رود که آمیخته نشود «۱۰». گفتند: صادق - علیه السلام - می‌گفت اینکه خبر. ملحدی بشنید، گفت: عقل اینکه حدیث چگونه پذیرد که چهار مایع به یک جای باشند و مختلط نشوند؟ صادق گفت: ای بیچاره؟ نینی که خدای تعالی در یک پوست خایه مرغ، دو مایع [۴۴-ر] جمع کرد به رنگ و طعم و طبع مختلف، و هیچ دو با هم در «۱۱» شکاف نباشد چون جویهای دنیا. قولی دیگر آن است که: به فرمان ایشان رود بر ----- ۱. مب: بوستان. ۲. همه نسخه بدلها: بپوشاند. ۳. مب، مر: بپوشاند. ۴. سوره انعام (۶) آیه ۷۶. ۵. ۱۱. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر، ها او. ۶. سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۱. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: انهار. ۸. آج، لب، فق: آن فراخی، مب: فراخی آن. ۹. دب، آج، لب، فق، مر: و انهرت. ۱۰. مر: نشوند. صفحه: ۱۷۱ عباد صامت روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: بهشت صد درجه است، از درجه تا به درجه «۱» صد ساله راه است و فردوس از بالای همه است، چهار جوی از آن جا فرو «۲» می‌آید: یکی از آب، یکی از می، یکی از شیر، یکی از انگبین. چون از خدای بهشت خواهی، بهشت فردوس خواهی. و انس مالک روایت کند که: همانا شما گمان بری که جویهای بهشت در اخادید زمین باشد؟ آن، بر روی زمین رود، از یک جانبش مروارید باشد، و از یک جانب یاقوت، و گل او مسک «۳» اذفر باشد. گفتند: اذفر چه باشد! گفت: خالص «۴» که با او خلطی نباشد. مسروق روایت کند از عبد الله عباس که او گفت: جویهای بهشت از زیر کوههای مسک «۵» بیرون می‌آید. خالد بن معدان، روایت کند که: تلّهای «۶» مشک در بهشت بیشتر از ریگهای دنیاست. از عصاره آن جویها بیرون می‌آید از شیر سپیدتر و از انگبین شیرینتر. بر کنار آن کوههای مروارید باشد. كَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا، هر گه که ایشان را از آن جا روزی دهند. «رزقوا»، فعلی است مسند با مفعول «۷»، و اینکه فعل را مجهول گویند، و فعل ما م یسم فاعله گیند. و «من»، تبیین راست. «رزقا»، مفعول دوم «رزقوا» است. قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ، عبد الله عباس و عبد الله بن مسعود و قتاده و مجاهد گویند: مِنْ قَبْلُ، یعنی فی الدنیا. اینکه آن میوه‌هاست که ما را در دنیا دادند، یعنی

مثل آن است. و وجه اینکه تأویل آن باشد که آن کس که او طعامی لذیذ که او را خوش آمده باشد خورده بود، دلش در بند آن بود که کی باشد که مثل آن باز یابد. حق تعالی خبر داد که: آن میوه‌ها مانند اینکه میوه‌ها بود که دل شما بدان متعلق «۸» شده باشد، و اینکه اختیار محمّد جریر است. ----- ۱. مب، مر دیگر. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، ها: فرود. ۳، ۵. همه نسخه بدلها: مشک. [.....] ۴. مب: خالصی. ۶. مج، وز: کله‌های، دب، آج، لب، فق، مر: قله‌ها. ۷. همه نسخه بدلها: یجز مب، ها: مفعول به. ۸. دب، مب، مر: متعلق. صفحه: ۱۷۲ و روایت کلبی از عبد الله عباس آن است که: خدای تعالی ایشان را میوه‌های متشابه دهد تا آنچه دوم بار آرند ایشان را گویند: اینکه خود هم آن است که ما اول خوردیم از قوت تشابه، آنگه به طعم مختلف [یابند] «۱» بدانند که نه آن است. و اصم گفت: معنی آن است که «۲» ایشان میوه‌ای از درخت بگیرند، مانند آن در حال پدید آید، فی اللون و الطعم، و اینکه غایت متمنی مرد باشد. و مسروق روایت کند که: درختان بهشت ساق ساده ندارند، بل از آخر تا به اول منضود و منظوم باشد به «۳» میوه، هر گه که یکی از او بگیرند «۴»، خدای تعالی مانند آن باز آفریند. و حسن بصری روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: به آن خدای که مرا به حق «۵» بفرستاد که میوه بهشت از درخت باز کنند، به دهن نا رسیده که خدای تعالی به بدل آن مانند آن باز آفریند. و اُتوا به مُتشابهاً، به ایشان آرند آن را مانده با یکدیگر [۴۴-پ] و نصب او بر حال باشد از «به»، یعنی مانند یکدیگر بود در لون و طعم و منظر، و اینکه روایت سدی است از عبد الله عباس و قول عبد الله مسعود است و جماعتی «۶» صحابه. و حسن و قتاده و ابن جریج می گویند: مانند یکدیگر بود در جودت و نیکی در او هیچ بدو نفایت «۷» نباشد. عطاء بن یسار روایت کند که: درختان بهشت از زر باشد و برگهای آن از حله‌های بهشت باشد و میوه‌های آن «۸» چند کوزه‌های بزرگ باشد از سیم سپیدتر و از مشک خوشتر و از شکر شیرینتر و از کره «۹» نرمتر. مجاهد روایت کند که: زمین بهشت از سیم باشد و خاکش مشک باشد، و ----- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز ها هر گه که. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: از. ۴. ها: باز کنند. ۵. دب، آج، لب، فق، مب: به خلق، مر: به حق به خلق. ۶. اساس: جماعت، با توجه به مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۷. آج، لب، فق، مب، مر: هیچ تفاوت. ۸. دب، آج، لب، فق، مب: از. ۹. مر: مسکه. صفحه: ۱۷۳ اصل درختانش از زر باشد و شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت. اگر ایستاده بود، دست به میوه [او] «۱» رسد، و اگر نشسته بود همچین و اگر خفته باشد، شاخ سر فرود آورد تا او میوه باز کند، و ذلک قوله تعالی: وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلُّلاً «۲». ابو سعید خدری روایت کند که رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: در بهشت مرغان باشند، هر مرغی را هفتاد هزار پر بود. صحنی در پیش مرد بنهند، آن مرغ بیاید و بر آن صحن افتد و پرها بیفشاند، از هر پریش لونی طعام بیرون آید از برف سپیدتر و از کره نرمتر و از انگبین شیرینتر که آن الوان بهری با «۳» بهری نماند. وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ، و ایشان را جفتانی باشند پاکیزه. زوج مرد را و زن را گویند. پاکیزه باشند از ریبت و تهمت، و گفته‌اند: پاکیزه باشند از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و آب دهن و آب بینی و جمله مکاره. و رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: حور العین در بهشت به غنا گویند: نحن خیرات حسان خلقنا لأزواج کرام، ما زنان با خیر و جمالیم، ما را برای شوهرانی کریم آفریده‌اند، نحن الخالدات فلا نموت ابدًا و نحن الناعمات فلا نبؤس ابدًا و نحن الراضیات فلا نسخط ابدًا، ما پایند گانیم «۴» که بنمیریم هرگز، و ما به نعمت پرورد گانیم «۵» که به سختی نرسیم هرگز، و ما خشنودانیم که خشمگین نشویم هرگز. چون جفت خود را [۴۵-ر] ببیند، گوید «۶»: انت لی و انا لک لم تر عینای مثلک، تو مرایی و من تو را، چشمهای من چون تو «۷» ندید. سعید بن عامر روایت کند که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: اگر زنی از زنان بهشت یک بار سر به دنیا فرود آرد، همه زمین پر از بوی مشک شود و نور از آفتاب و ماه بستاند. و عبد الله عباس روایت کند که: اگر یکی از حور العین خیار در هفت دریا فکند، آب دریا جمله عذب شود، و به صیانت به آن جا باشد «۸» که خدای تعالی ----- ۱. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۲. سوره دهر (۷۶) آیه

۱۴. ۳. مج، آج، لب، فق، وز، مب: وا. ۴. مج، وز، مب: بند گانیم، ها: زند گانیم. ۵. فق: پرورند گانیم. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر،

ها: بینند، گویند. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، ها: تویی. ۸. همه نسخه بدلها، بجز ها: باشند. صفحه: ۱۷۴ می گوید: حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»۱، در خیمه‌ها سرها در پیش افکنده، سر بر ندارند تا جفت خود را نبینند، دست هیچ آدمی و پری به ایشان نرسیده که: لَمْ يَطْمِئْتُنَّ إِِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا- خِيَانٌ۲» و در آن که در بهشت تمتع و طی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند. در خبری آوردند که: فِي الْجَنَّةِ جَمَاعٌ مَاشَتٌ وَلَا وَلَدٌ، گفت: در بهشت جماع باشد چندان که خواهی و فرزند نباشد. و در خبری دیگر که ابو سعید خدری روایت کند از رسول- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- چنین است که گفت: چون مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند شود»۳، حمل»۴ و وضع و رضاع، به یک ساعت باشد بر حسب مراد. آنکه حق تعالی آنچه تمامی نعمت به آن متعلق است و آن»۵ دوام و نفی انقطاع است بگفت. وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، ایشان، یعنی اهل بهشت، در بهشت مخلد مؤید باشند، که دوام بقای ایشان را انقطاع نبود. ابو هریره روایت کند که: اهل بهشت را ندا کنند که: تَصْحُونُ فَلَا تَمْرُضُونَ اَبْدًا، تن درست باشی که هرگز بیمار نشوی؟ و تشبعون فلا تجوعون ابدًا، و سیر شوی که هرگز گرسنه نباشی؟ و تشبونون فلا تهرمون ابدًا، و جوان باشی که هرگز پیر نشوی؟ و تحيونون فلا تموتون ابدًا، و زنده باشی که هرگز بنمیری؟ مویهای شما گرد آلود»۶ و اندام شما تغیر نپذیرد، و در آن جا هرگز سختی نبینی. قدیم- جل- جلاله- انواع منافع و لذات در اینکه آیت جمع کرد. ذکر بستانها و جویها کرد تا لذت منظر باشد و نزهت چشم، و گفت: كُلَّمَا رُزِقُوا، تا ذکر مطاعم و تناول لذات آن گفته باشد. و گفت: أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ، تا ذکر تمتع و قضای شهوت کرده باشد. و گفت: وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، تا به خوف انقطاع مکدر و منغص»۷ ----- ۱. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۲. ۲. سوره رحمن (۵۵) آیه ۷۴. ۳. همه نسخه بدلها: باشد. ۴. آج، لب، فق، مب: بل. ۵. آج، لب، فق از. ۶. مج، دب، لب، فق، وز: کرد کن، آج: دگرگون، مب، مر: گرد نگیرد، ها: گرد نگیرد و جامه‌های شما هرگز کهنه نشود. ۷. آج، لب: منقص، دب، فق، مر: منقض. [.....] صفحه: ۱۷۵ نباشد- رزقنا الله تعالی و ایاکم برحمته.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۷]

[اشاره]

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ- (۲۶) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ- (۲۷) [۴۵- پ]

[ترجمه]

خدای شرم ندارد که مثلی بزند [سراسکی]»۱ و آنچه بالای آن باشد، اما آنان که ایمان آرند، دانند که آن درست است از خدای ایشان [را]»۲ و اما آنان که کافر شدند، گویند که [چه]»۳ خواست خدای به اینکه مثل گمراه کند به آن بسیاری را، و راه نماید به آن بسیاری را، و گمراه نکند به آن مگر فاسقان را. آنان که بشکافند پیمان خدای از پس استواری آن و ببرند آنچه فرمود خدای به آن که بیبوندند و تباهی کنند در زمین، ایشانند که زیانکارند. اینکه دو آیت است. سبب نزول اینکه آیت آن بود که چون خدای تعالی مثل زد به چیزهای اندک چون: عنکبوت و ذباب، جهودان از آن بخندیدند و گفتند: خدای تعالی به اینکه مثل زدن چه خواست به اینکه چیزهای خسیس! اینکه، کلام خدای را نماند. خدای تعالی، اینکه آیت فرستاد ردّ برایشان، گفت: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي، خدای شرم ندارد، و اینکه قول قتاده است. عبد الله عباس و عبد الله مسعود گفتند»۴: چون خدای تعالی مثل زد منافقان را به آن دو چیز که در آیات مقدم»۵ برفت از مستوقد آتش و»۶ و صیب و منافقان گفتند: خدای تعالی چگونه مثل زند به چیزی، و

او از آن بزرگوارتر است که مثل زند؟ خدای تعالی اینکه آیت فرستاد ردّ برایشان، و اینکه قول اولیتر است از قول قتاده، برای آن که در آیات مقدّم ذکر آن مثلها و منافقان رفته است، پس اینکه لایقتر باشد به سیاق آیات. -----

----- ۱، ۲، ۳. اساس: ندارد، از معجزه افزوده شد. ۴. اساس: گفت، با توجه به نسخه آج، تصحیح شد. ۵. معجزه، وز: ما تقدّم. ۶. همه نسخه بدلها، بجزها از. صفحه: ۱۷۶ امّیا، حقیقت «حیا»، امتناع باشد از فعلی برای خوف وضع قدر را یا ملامت گیری او را، و حقیقت آن بر خدای تعالی روا نیست، برای آن که اینکه معنی که گفته شد، بر خدای روا نیست. و در معنی «یستحیی»، خلاف کردند. بعضی گفتند: لا یمتنع، امتناع نکند «۱» و باز نایستد. و بعضی دگر گفتند: لا یترک، رها نکند. و بعضی دگر گفتند: لا یخشی، نترسد. و گفتند: ترس، به معنی حیا آمده است فی قوله: وَ تَخَشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ... «۲»، یعنی از مردم شرم می‌داری [۴۶-ر] چون ترس به معنی حیاست، شاید که حیا به معنی ترس باشد اینکه جا. و «استحیا» و «انقباض» و «انجزال» و «ارتداع» و «انقماع»، متقارب المعنی باشد. رمانی گفت: معنی آیت آن است که مثل زدن به محقرات اشیا از آن باب نیست که از او شرم باید داشتن، اگر حقیقت شرم بر او روا بودی هم «۳» شرم نداشتی. و ضدّ حیا، «قحّه» «۴» باشد، و وقح، ضدّ حیا باشد. پس خدای تعالی گفت: من رها نکنم ضرب مثل با آنچه «۵» باشد، چون دانم که صلاحی «۶» به آن متعلق است، تا «۷» کسی را لطف خواهد بودن، برای آن که حکمت در اینکه باب مختلف نشود به صغیر و کبیر و دقیق و جلیل. اما ضرب مثل را معنی وصف و بیان باشد از طریق تشبیه حالی به حالی، چنان که گفت: ضَرْبُ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ... «۸»، ای وصف لکم. و گفته‌اند: ضرب العدد فی العدد، از اینکه باب باشد. و «ضرب» نوع باشد، یقال: ضرب من الضروب، یعنی نوع من الانواع و «مثل» و «مثل» یکی باشد، چون: شبه و شبه، قال کعب بن زهیر: کانت مواعید عرقوب لها مثلا و ما مواعیده الاّ الأباطیل ----- ۱. همه

نسخه بدلها، بجز مب، ها از او. ۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷. ۳. معجزه، وز: غیر. ۴. آج، لب، فق، وز، مب، مر: وقحّه. ۵. آج، لب، فق، مب، مر با هم. ۶. همه نسخه بدلها، بجز دب، ها: صلاح. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: تا. ۸. سوره روم (۳۰) آیه ۲۸. صفحه: ۱۷۷ اگر چه «مثل»، «شبه» باشد، فرقی ظاهر هست در اصل وضع و عرف از میان تشبیه و تمثیل، چه تشبیه را نهاد اینکه باشد که: زید کعمرو، او هذا کذاک «۱». و تمثیل اینکه باشد، مثل: کذا «۲» کذا، پس اینکه تمثیل حال بود به حال، و آن تمثیل «۳» شخص بود به شخص. اکنون در «ما» خلاف کردند. بعضی گفتند: ابهامیه است، چنان که: «لأمر ما جدع انفه قصیر»، در قصّه زبّاء و کقول الشاعر: أمر ما یسود من یسود و معنی آن باشد که: هر مثل که باشد، پس «ما» برای توکید ابهام و تنکیر آورد. و قولی دیگر آن است که: «ما» نکره است امّیا موصوفه او غیر موصوفه. آن کس که موصوفه گفت، گفت: «بعوضه»، صفت اوست. و آن که غیر موصوفه گفت، گفت: «بعوضه»، بدل است از او. و قولی دیگر آن است که: «ما» موصوله است، و تقدیر چنین باشد: مثلا الذی هو بعوضه، اکنون «بعوضه» به رفع بایست، و لکن چون به جای مثل است، اعراب مثل به او داد، چنان که شاعر گفت: لکفی بنا فخر علی من غیرنا حبّ النبیّ محمّد ایّانا «۴» و مانند اینکه، قوله تعالی: تَمَامًا عَلَی الَّذِی أَحْسَنَ... «۵»، و تقدیر هم اینکه است که: هو «۶» احسن، در قراءت آن کس که به نصب خواند. و قولی دیگر آن است که: [زیاده است] «۷» چنان که شاعر گفت: لا لیتما هذا الحمام در روایت آن که به نصب گوید. و کما قال: فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ... «۸»، ای برحمه «۹»، و معنی آن بود که که: مثلا بعوضه. و فزّاء می گوید: به «ما»، «ما بین» ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجزها: کذلک، ها: ندارد. ۲. همه نسخه بدلها، بجزها و. [.....] ۳. همه نسخه بدلها، بجزها: تشبیه. ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر در قراءت آن که نصب خواند. ۵. سوره انعام (۶) آیه ۱۵۴. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: هو الذی. ۷. اساس: ندارد، از معجزه افزوده شد. ۸. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. ۹. وز: برحمته. صفحه: ۱۷۸ می‌خواهد، چنان که عرب گوید: مطرنا ما زباله فالتعلییه و هو من احسن الناس ما قرنا فقدما، ای «۱» ما بین الموضوعین و ما بین قرنه الی قدمه. و معنی آیت آن بود که: خدای تعالی [۴۶-پ] امتناع نکند که مثل زند از میان بعوضه‌ای در صغر و حقارت تا به آنچه بالای آن باشد. و اینکه اقوال همه نیکو و محتمل است - و الله اعلم بمراده. و قوله: فَمَا فَوْقَهَا، اینکه «ما»،

موصوله باشد به معنی فالذی هو فوقها، یا نکره موصوفه که فشیئا هو فوقها. و بعوضه از صغار «بق» باشد «۲»، کأنه بعضه. در معنی «فما فوقها»، دو قول گفته‌اند: یکی آن که فما فوقها فی الضیغ، تا معنی مبالغت وصف باشد در حقارت، چنان که یکی گوید: فلان اضعف من الذباب! تو گویی: فوق ذلک، یعنی فی الضعف. و قوی دیگر آن که: فوق ذلک، ای اعظم من ذلک، و «۳» معنی بر عکس معنی اول بود. و در شاذ، رؤبه بن العجاج خواند: بعوضه، به رفع. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا، «اما» حرفی است متضمن شرط و جزا، برای آن در جوابش «فا» باید لا-بد، چنان که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا، «اما» حرفی است متضمن شرط و جزا، عرب، «امیا» باشد، و لغت تمیم، «ایما»، چنان که شاعر گفت: مبتله هیفاء ایما و شاحها فیجری و اما الحجل منها فلا یجری فجمع بین اللغتين، گفت: فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ، امیا مؤمنان دانند که اینکه حق است و صدق است و از نزدیک خداست. سؤال کردند که: چرا بعوضه را از میان حیوانات تخصیص کرد! یکی قول آن است که: لصرغها، برای کوچکی او را، کأنه بعض البق. و یکی دیگر آن که: مثل زد منافقان را به او که او تا گرسنه بود زنده باشد، چون سیر شود بمیرد تا با منافقان نماید که حال ایشان چون حال بعوضه باشد، چون کارشان مستقیم خواهد شدن وقت ----- ۱. اساس: اینکه، به

قیاس با نسخه مج و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۲. آج، مب، مر: بعوضه آن پشه کوچک باشد. ۳. همه نسخه بدلها، بجز ها اینکه، ها: ندارد. ۴. سوره ضحی (۹۳) آیه ۹ تا ۱۱. صفحه: ۱۷۹ هلاکشان باشد، إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيُرَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ «۱». وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ، و اما کافران چون اینکه مثل بشنوند، بر سیبل انکار گویند: ما ذا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا، صورت استفهام است و مراد انکار، یعنی اینکه چه سخن باشد و خدای را به اینکه چه حاجت است، و اینکه به چه در خور است، و در اینکه چه فایده است! خدای تعالی جواب داد که: در اینکه چه فایده است، گفت: يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا، تا اضلال کند به آن بسیاری کس را، و هدایت کند به آن بسیاری «۲» را «۳»، و معنی آیت روشن نشود مگر پس از آن که معنی ضلال و افساد و اقسام او گفته شود، چه معنی هدی «۴» و اقسام او برفت. بدان که: اصل «ضلال» «۵» هلا-ک بود، يقال: ضل الماء في اللبن اذا ضاع فيه، و از اینکه جاست قول خدای تعالی: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ... «۶»، ای هلکنا، چون در زمین نیست شویم. و آن را که اداء کند به هلا-ک و عقاب «۷» یا طریق آن باشد بر توسع، آن را ضلال خوانند. از وجوه ضلال، یکی عذاب بود، كما قال تعالی: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ [۴۷-] رَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ «۸». و «اضلال» از اینکه قسمت به معنی عقوبت باشد، قال الله تعالی: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ «۹»، یعنی يعاقبهم. و اینکه نیز حقیقت باشد. و امثال اینکه بسیار است در قرآن، قوله: يَلِ «۱۰» إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ «۱۲». دگر، «اضلال»، به معنی ابطال عمل آید فی قوله: فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ «۱۳»، و قوله: الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... «۱۴»، ای بطل. دگر، به ----- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸. ۲. همه نسخه بدلها، بجز ها کس. ۳. آج،

لب، فق، وز، مب و هدایت رساند به آن بسیاری را. [.....] ۴. همه نسخه بدلها، بجز ها: هدایت. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: اضلال. ۶. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۰. ۷. همه نسخه بدلها، بجز ها: عذاب. ۸. سوره قمر (۵۴) آیه ۴۷. ۹. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۷. ۱۰. اساس و دیگر نسخه بدلها: ان، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد. ۱۱. سوره سبأ (۳۴) آیه ۸. ۱۲. سوره ملک (۶۷) آیه ۹. ۱۳. سوره محمد (۴۷) آیه ۴. ۱۴. سوره كهف (۱۸) آیه ۱۰۴. صفحه: ۱۸۰ معنی حرمان «۱» از زیادت الطاف که در حق مؤمنان کند، که در حق کافران راست نیاید، لمقامهم علی کفرهم، چنان که گفت: وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا... «۲»، دگر به معنی اذهاب از راه بهشت، چنان که در وجوه هدایت، یکی هدایت به راه بهشت و ثواب است. و «افعل» را وجوهی باشد که بر آن تفسیر دهند، یکی از آن به معنی حکم گویند: أفلس «۳» القاضی فلانا اذا حکم بافلاسه، قاضی فلان کس را مفلس بکرد، معنی آن باشد که حکم بکرد به افلاس او. دگر به معنی تسمیت «۴»، چنان که: اکفرته و افسقته «۵»، یعنی نامش نهادم و کافر و فاسقش خواندم، چنان که کمیت گفت: طایفه قد اکفرونی بحبکم و طایفه قالوا مسیء و مذنب دگر به معنی وجدان او بر آن صفت، يقال: اضل فلان بعیره، ای وجده ضالاً. و ما دانیم که هیچ کس شتر گم نکند، و لکن از او گم شود، چنان که شاعر گوید: هبونی امرءا

منکم اضلّ بعیره له ذمّه انّ الذّمّام کبیر نبینی که در بیت دگر «۶» گفت: وللّصاحب المتروک اعظم حرمة علی صاحب من ان یضلّ بعیر دگر به معنی ترک تعهد و تخلیت از میان او و میان آن فعل که در وی باشد تا عند آن ضلال حاصل شود، چنان که گویند «۷». افسد زرعہ إذا خلّاه من السّقی و العماره. و هر کسی که زری مشکوک «۸» دارد بر آتش نهد سیاه شود، گویند: افسد ذهبه، و آن افساد نه او کرده باشد، آن خود در زر بوده باشد، و لکن به فعل او ظاهر شده باشد. اینکه جمله وجوه روا بود که با خدای تعالی اضافه کنند. فاما، به معنی خلق ضلال در او یا منع او از ایمان یا دعوت به اضلال یا به طریق تلبیس ادلت، اینکه بر خدای تعالی روا نباشد، برای آن که قبیح است، و خدای ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجز ها باشد. ۲.

سوره انعام (۶) آیه ۱۲۵. ۳. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، با توجه به ضبط لغت و استعمال اهل لسان «فلس» صحیح است. [.....]. ۴. مر آمده. ۵. آج، لب، فق، مب: اقسمته. ۶. همه نسخه بدلها، بجز ها چه. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: گوید. ۸. آج، لب، فق، مب، مر: مسکوک. صفحه: ۱۸۱ - جلّ جلاله- از فعل قبیح منزّه و متعالی است، و خدای تعالی آن جنس ضلال را با ارباب خود حواله کرد، یکی از آن «۱» شیطان فی قوله: وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا... «۲»، با «۳» فرعون: وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى «۴»، [۴۷- پ] با سامری. وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ «۵»، با «۶» اصنام فی قوله: إِنَّهُمْ أَضَلُّوا مِنَ النَّاسِ... «۷»، دگر، اگر خدای تعالی اضلال کند، به معنی خلق ضلال و منع از ایمان، امر و نهی و وعد «۸» و وعید و مدح و ذمّ و ثواب و عقاب باطل شود. اما معنی ضلال و هدی از «۹» اینکه آیت: بیشتر اهل علم بر آنند که مراد به هدی آن است که مؤمنان تقبل کردند و معترف شدند و ایمان آوردند بدان و کافران منکر شدند آن را و جحود کردند. آن را هدی خواند و اینکه را ضلال و اضافه آن به خود به آن «۱۰» طریق کرد که بیان کردیم فی اضافه الایمان و الکفر الی السّوره. چون عند «۱۱» نزول سورت مؤمنان در ایمان بیفزودند و کافران در کفر، اضافه آن زیادت با سورت کرد «۱۲» فی قوله تعالی: وَ إِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَتَیْتُمْ زَادَتْ هَذِهِ إیماناً «۱۳»- الایات. و بر آن طریق یکی «۱۴» از ما چیزی خواهد از کسی که گران آید بر او دادن آن، ندهد، گویند: فلان بخل فلان، فلان، فلان را بخیل بکرد، یعنی عند «۱۵» سؤال او بخل اینکه ظاهر شد. و قوله: وَ مَا یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ، یعنی جز بر فاسقان «۱۶» قبول اینکه امثال «۱۷» کردن گران نیاید تا ضلال ایشان ظاهر شود. و وجهی دیگر آن است که: جماعتی هدی بر طریق ثواب حمل کردند و ضلال «۱۸» بر اضلال از راه بهشت. ----- ۱. مر جمله. ۲. سوره یس (۳۶) آیه ۶۲. ۳. دب: و با. ۴. سوره طه (۲۰)

آیه ۷۹. ۵. سوره طه (۲۰) آیه ۸۵. ۶. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۳۶. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و با. ۸. آج، لب، فق، مب: وعده. ۹. همه نسخه بدلها: در. [.....]. ۱۰. مج، آج، دب، لب، فق، وز: بر آن، مر: بدان. ۱۱، ۱۵. مر: در حال. ۱۲. آج، لب، فق، مب، مر: کردیم. ۱۳. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۴. ۱۴. مج، فق، لب، وز، مب، مر: که، دب، آج، که یکی. ۱۶. همه نسخه بدلها و کافران. ۱۷. همه نسخه بدلها، بجز دب: مثال. ۱۸. آج، لب، فق، مب، مر را. صفحه: ۱۸۲ و وجهی دیگر، بعضی هدی حمل کردند بر زیادت الطاف و اضلال بر حرمان از آن، و ابو علی حمل کرد بر عقوبت «۱» و گفت: دلیل بر آن که به معنی جزا و عقوبت است، آن است که گفت: وَ مَا یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِینَ. و اصل فسق، خروج باشد از کاری. عرب گویند «۲»: فسقت الرّطبه عن قشرها اذا خرجت. پس کافر و منافق را در اینکه آیت فاسق خواند «۳» برای آن که از طاعت بیرون آمده باشد «۴»، آنگاه آن فاسقان را وصف کرد، گفت: آنانند که نقض عهد خدای کنند و پیمانی که با خدای کنند، تمام نکنند و به سر نبرند، بل بشکافتند. بعضی مفسران گفتند: مراد جهودانند که خدای تعالی در توریت عهد بستد از ایشان که حدیث رسول پنهان نکنند. خلاف کردند توریت را و عهد بشکافتند، چنان که گفت: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ «۵»- الایه. بعضی دگر گفتند: مراد به آیت منافقانند که دست به بیعت و عهد به رسول دادند، و آنگه آنچه به زبان و دست بسته بودند، به دل بشکافتند. و سعد بن ابی وقاص را پرسیدند از اینکه آیت، گفت: مراد به آیت خوارج اند که پس از آن که در دین و در عهد آمدند خلاف کردند و بشکافتند، لا جرم رسول- علیه السّلام- ایشان را ناکثان «۶» خواند. و ناکث [۴۸- ر] و ناقض یکی باشد در لغت، و اینکه وصف که خدای کرد

در آیت به ایشان لایق است. و رسول - علیه السلام - خبر داد امیر المؤمنین را - علیه السلام - که: ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین، گفت: تو با اینکه سه گروه پس از من قتال کنی، همچنان بود که خبر داد، با ناکثان به بصره قتال کرد و با قاسطان به صفین، و با مارقان به نهروان - و آن قصه مشهور است در تواریخ و سیر. امّا «عهد»، در لغت چند معنی دارد: یکی به معنی عقد میثاق باشد، چنان که گویند: با فلان عهدی کردم. و عهد به معنی رؤیت باشد، چنان که گویند: عهد من به فلان دیر است یا نزدیک است. و عهد، به معنی وصیت باشد، یقال: عهدت ----- ۱. آج، عقوبته. ۲. همه نسخه بدلها: گوید. ۳. آج، لب، فق، مب: خواندند. ۴. همه نسخه بدلها: آمده‌اند. ۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. ۶. دب، آج، لب، فق، مر عهد. [.....] صفحه ۱۸۳ الی فلان، یعنی اوصیت الیه. و عهد و عهاد، باران باشد. و عهد و عقد و میثاق نظایر باشند. و آن کسی که گوید: عاهدت الله، با خدای عهد کردم، یا گوید: علی عهد الله، پس خلاف کند، بنزدیک ما بر او مثل کفّارت ظاهر باشد، و بنزدیک بعضی فقها کفّارت سوگند باشد بر او. و بعضی گفتند: بر او کفّارت نباشد. و میثاق، مفعال باشد از وثیقه، و آن استوار بکردن عهد باشد. و يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ «۲»، از آن کس که خدای تعالی فرمود که با او بیبندی ببرند. قتاده گفت: مراد صلت رحم است، و اصم گفت: مراد آن است که، به رسول پیوندند «۳» و به مؤمنان، و اولیتر حمل آن بود بر عموم. و يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ، مراد به فساد در زمین، ظلم است و تعدی و راه زدن و هر معصیتی که ضرر آن متعدی باشد به غیر آن «۴». و گفته‌اند: مراد نفاق است، چه منافقان به اظهار موافقت در اسلام و اهل اسلام، نکایت بیشتر توانستند کردن از مشرکان. أولئك هم الخاسرون، ایشان زیانکارانند. و اصل «خسران»، نقصان بود، و خسران در بیع نقصان بود از بها، و جریر می گوید: ان سلیطاً فی الخسار انه اولاد قوم خلقوا اقله مراد به «خسار» در بیت، نقصان حظ ایشان است از شرف. و قومی گفتند: مراد به «خسار» در آیت هلاک است، و معنی آن بود بر هر دو قول که: یا ثواب خویش نقصان می کنند یا مستحق عقاب و هلاک می شوند. و عبد الله عباس گفت: هر خساری که در حق کافران بود، مراد از او کفر باشد، و آنچه در حق مؤمنان بود، مراد حطام دنیا باشد. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸ تا ۲۹]

[اشاره]

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹) [۴۸- پ]

[ترجمه]

چگونه کافر می شوی به خدای و شما مرده بودی، زنده ----- ۱. مر: عهده. ۲. آج، لب، فق، مب، مر گفتند. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: پیوندی. ۴. همه نسخه بدلها: به غیر. صفحه: ۱۸۴ کرد شما را، پس بمیراند شما را، پس زنده کند شما را، پس با او برند «۱» شما را. او آن است که بیافرید برای شما هر چه در زمین است جمله، پس قصد کرد به آسمان، راست کرد آن را هفت آسمان و او به همه چیزی داناست. اینکه دو آیت است. «کیف»، سؤال حال باشد، کیف زید، چگونه است زید! از حال او می پرسی و از اینکه جاست که آن کس که تو را «۲»، به «کیف» سؤال کند، جواب او به حال دهی تو گویی: جاءنی زید، به من آمد زید «۳»، کیف جاء «۴»، چگونه آمد! تو گویی: را کبا، سوار «۵». اینکه را نصب بر حال گویند، و علامتش آن است که صالح بود که جواب کیف باشد. و آیت وارد است مورد تعجب «۶»، یعنی چگونه کفر می آرند اینکه کافران به خدای تعالی، و انکار می کنند الهیت او را با تظاهری که آیات و بینات و براهین و معجزات؟ و در آیت ردی ظاهر است بر

مذهب مجبیره. بر حکیم چگونه روا بود که کفر در کافر آفریند، و قدرت موجب کفر و ارادت موجب کفر و ایمان باز ستاند، و منع کند از آن و قدرت ایمان ندهد، و ارادت ایمان ندهد (۷)، و تمکین نکند و از اِزاحتِ عِلَّتِ نکند و تلبیس ادله کند؟ آنگه به لفظ تعجب گوید: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ، چگونه کافر می‌شوی؟ اینکه تعجب از فعل او بیشتر است. و پس بر اینکه قول که آن می‌کند، و اینکه می‌گوید، کس نیست تا گوید: چگونه اینکه همه با بنده‌ای ضعیف کردی و مهر بر دل و چشم و گوش او نهادی و تکلیف کردی او را که: بی چشم بین، و بی گوش بشنو، و بی دل بدان، و بی قدرت بگیر، و بی آلت کار بساز؟ پس چون نکرد آنچه (۸) نتوانست ----- ۱. اساس: با او بری، به قیاس با نسخه میج، تصحیح شد، آج، لب، فق: بیاورند. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر به همه چیزی داناست. ۳. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر گوید. ۴. اساس: حال، با توجه به میج و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد. ۵. مر آمد. ۶. مب، مر را. ۷. دب، آج، لب، فق، وز و قدرت ارادت ایمان ندهد. ۸. میج، دب، وز، مب، مر: از آن که. صفحه: ۱۸۵ کردن، از او تعجب نمودی که چگونه نکردی (۱) با اینکه همه موانع [۴۹- ر] از تعجب تو، جای تعجب است - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً؟ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا، «او» حال راست، یعنی چگونه کافر می‌شوی (۲) و حال - اینکه حال که شرح خواهد دادن. «امواتا»، جمع میت باشد، کذیل و اذیال و قیل و اقیال. و برای آن در جمع میت، اموات گفت و امیات نگفت، قیاساً علی اخواتها، که کلمه از ذوات الواو است. و اصل «مات، یموت»، «موتا» است. و «میت» تخفیف میت است و اصل او «میوت» بوده است، «واو» را «یا» کرد و آنگاه ادغام کرد تا میت شد، آنگاه تخفیف کرد تا میت شد. و جمع میت، «موتی» و «میتون» باشد. فَأَحْيَاكُمْ، بدان که در آیت چند قول گفته‌اند: قولی آن است که: وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا، شما مرده بودی، یعنی نطفه بودی در اصلا بآباء و ارحام امهات، من شما را احیا کردم به خلق حیات در شما. ثُمَّ يُمِيتُكُمْ، پس بمیراند شما را در دنیا. ثُمَّ يُحْيِيكُمْ، پس زنده کند شما را در گور برای مسائله گور. ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فِي الْقِيَامَةِ لِلْجِزَاءِ، پس با او شوی در قیامت برای جزا. و اینکه قول عبد الله عباس است و عبد الله مسعود و مجاهد. و در اینکه قول، اماتت در گور پس از سؤال گور گفته نباشد (۳)، برای آن که کلام بر او دلیل می‌کند. و قتاده می‌گوید: كُنْتُمْ أَمْوَاتًا، یعنی نطفه و موات بودی، فاحیاکم فی الدنیا، شما را در دنیا زنده کرد (۴). ثُمَّ يُمِيتُكُمْ، پس بمیراند شما را در دنیا، اینکه مرگ که عام است و لا بد منه، ثُمَّ يُحْيِيكُمْ فِي الْقِيَامَةِ، پس شما را در قیامت زنده کند. و در اینکه قول، «احیاء» در گور برای سؤال گور نیست، و آنچه دلیل ضعف اینکه قول می‌کند، آن است که خدای تعالی می‌گوید: ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، و بعث و نشور قیامت می‌خواهد. اگر معنی یحییکم، همین باشد که در قیامت احیا کند، اینکه دو لفظ مکرر باشد و معنی یکی، و کلام خدای تعالی تا هر یکی (۵) بر فایده مستقل حمل توان کردن، بر وجهی حمل نباید کردن که بی فایده بود. و ابو صالح می‌گوید: وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فِي الْقَبْرِ، شما در گور مرده بودی. فَأَحْيَاكُمْ، ----- ۱. همه نسخه بدلهای: نکرد. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: می‌شوند. [.....] ۳. آج، لب: نشود. ۴. آج، لب، فق، وز، مب: کردیم. ۵. دب: یا هر آیتی، آج، لب، فق، مب، مر: با هر آیتی. صفحه: ۱۸۶ زنده کرد شما را برای سؤال گور. ثُمَّ يُمِيتُكُمْ، پس بمیراند شما را در گور، پس زنده کند شما را در قیامت. و (۱) اینکه قول، خطاب با زندگان باشد، و مراد پدران مرده ایشان، چنان که گفت با جهودان عهد رسول - علیه السلام: وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ (۲) - تا به آخر آیات که به «کاف» خطاب، با حاضران می‌گوید، و مراد پدران ایشان، چه معلوم است بضرورت که اینکه همه در عهد موسی بود - علیه السلام - و در عهد رسول ما از اینکه معانی هیچ نبود، و اینکه وجه قریب است به صواب. و حسن بصری می‌گوید: اینکه آیت خطاب با عام است، که ایشان را دو حیات و دو ممات [۴۹- پ] بوده است. جماعتی بودند که ایشان را سه حیات و سه ممات است (۳)، چون عزیر فی قوله تعالی: أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا (۴) - الاية. و چنان جماعت (۵) از (۶) بنی اسرائیل از وبا بگریختند، فی قوله: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ... (۷)، و چون قوم موسی که به صاعقه هلاک شدند، پس خدای تعالی ایشان را زنده کرد، و اینکه قول هم محتمل

بود اثبات عذاب گور را علی‌احد التأویلین، اعنی تأویل قتاده (۸) و تأویل ابو صالح. قولی دیگر آن است که: احیا و اماتت او (۹) مجاز است، مراد آن است که شما خامل الذکر بودی، من شما را رفیع کردم، و مجهول بودی شما را معروف کردم، چنان که ابو نخیل السعدی گفت: فأحیییت من ذکری و ما کنت خاملا و لکن بعض الذکر انبه من بعض و دوم، حقیقت است، یعنی اماتت در دنیا به عادت و احیا در قیامت، و اگر چه اینکه وجهی ملیح است، اما تا حقیقت ممکن باشد، حمل کلام بر مجاز نباید کردن. و -----

۱. معج، دب، مب، مر: و در، آج، لب، فق، وز: و بر. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۵۵ و ۵۶. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۹. ۵. معج، وز، مب: جماعتی. ۶. معج، دب، مر: که در، دب، آج، لب، فق: در. ۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۴۳. ۸. همه نسخه بدلها: عبد الله عباس. ۹. همه نسخه بدلها: اول. صفحه: ۱۸۷ مورد آیت تذکیر است به نعمت خدای تعالی، و نهی کردن بندگان را از کفر بر وجه تعریف و تبکیت و تهدید (۱) و وعید کردن به ذکر مرگ و سؤال گور و بعث و نشور و مواقف حساب و آنچه در قیامت باشد. ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، هم بر سبیل وعید است، چنان که در دگر آیت گفت: إِنَّ رَبَّكَ لِلْمَرصَادِ (۲)، و یکی از ما گوید: باش که مرجع تو با من است و گذر تو بر من است، و تو از من فوت نخواهی شدن. و حقیقت اینکه کلام که خدای تعالی گوید مرجع با من است، آن است که: مرجع با جایی است که در آن جا حکم همه مرا باشد، و کسی را حکمی نبود بخلاف دنیا که دیگران را به حق و ناحق حکمی باشد. بدان که در سؤال گور خلافتی نیست، جز که بعضی گویند: به آخر کار بود، چون (۳) بعث باشد، خدای تعالی زنده کند خلق را در گور، و سؤال کند ایشان را، و زنده می‌دارد، اما معذب و اما براحه، به حسب استحقاق ایشان، آنگه بر انگیزد. و نزدیک ما آن است که: سؤال گور آنگه باشد که مرده را در گور نهند و گور بر او راست کنند، تا در خبر آمده است که: او پهران (۴) پای آنان که از سر گور او باز می‌گردند بشنود، و برای اینکه کار سنت است که ولی مرده چون مردم از سر گور او باز گردند، بایستند و او را تلقین کند به آواز بلند هم آن تلقین که در گور کرده باشد تا او بشنود. و سؤال او از اعتقاد او کنند، از خدای و پیغامبر و امام و قبله و کتاب. و در خبر هست که: رسول - صلی الله علیه و آله - چون فاطمه اسد (۵) - رضی الله عنها - از دنیا برفت، به نفس خود به کار او قیام کرد و ردای خود در کفن او کرد، و در گور او بخفت [۵۰-ر] پیش از آن که او را در گور نهاد. چون گور بر او راست کرد، بر سر گور او بنشست، کالمصغی الی کلام احد، چون کسی که گوش با کلام کسی کند. آنگه گفت: ابنک ابنک ابنک، سه بار گفت: پسرت است. چون -----

۱. آج، لب: تمدید. ۲. سوره فجر (۸۹) آیه ۱۴. [.....] ۳. همه نسخه بدلها وقت. ۴. کذا: در اساس، (با سه نقطه)، معج، آج، لب، فق، وز، حب، دب، مر: آواز، اساس در حاشیه با خطی متفاوت از متن نوشته است: تبرای. ۵. مب، مر: بنت اسد. صفحه: ۱۸۸ بازگشت، گفتند: یا رسول الله؟ با کس (۱) اینکه نکردی که با او کردی. گفت: بلی؟ برای آن که او بر من حق تربیت داشت و حق مادری داشت. من طفل بودم که مادرم از دنیا برفت، او مرا مادری کرده مرا بیورد. خواستم که (۲) او را مکافات کنم. برای کرامت او از ردای خودش کفن ساختم، و برای آن تا از هوام او را مضرت نباشد، در گور او بخفتم. گفتند: یا رسول الله؟ آن چه معنی داشت که (۳) گفتی: ابنک ابنک ابنک! گفت: چون گور بر او راست کردم، فریشتگان سؤال آمدند و او را از خدای پرسیدند. جواب به صواب داد. و از پیغامبرش پرسیدند، جواب به صواب داد و از امامش پرسیدند، فرو ماند. منش تلقین کردم که: پسرت است، پسرت است، پسرت است. و در اینکه خبر، صحت سؤال گور است و تقریر امامت امیر المؤمنین - علیه السلام - و آن که بنده را در گور از امامت او سؤال خواهند کردن. در خبری می‌آید که: رسول - علیه السلام - گفت: چون مرده را در گور نهند، دو فریشته می‌آیند تا به گور او فرو شوند، و خدای تعالی او را زنده کند تا به صدر و سینه، و حیات با او دهد و حواس درست، و او را از خدای پرسند و از پیغامبر و از امامان. اگر جواب دهد و جواب به صواب دهد، او را گویند: نم نومه العروس، بخسب چنان که عروس در خوابگاه خود بخسبد. و آن دو فریشته در گور او بر پزند و گور بر او فراخ کند، مد البصر، چندان که چشم زخم باشد (۴). و دری از درهای بهشت بر (۵) او گشایند، تا نسیم بهشت بر او می‌آید. و اگر جواب به صواب ندهد،

آن فریشته مقمعی از آتش به دست دارد، یکی بر سر او زند چنان که همه گور او آتش بستاند» (۶) و دری از درهای دوزخ بر گور او گشایند. اینکه است معنی قول رسول - علیه السلام - که گفت: «۷» القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرة النيران، گور یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت باشد، یا کنده‌ای از کنده‌های دوزخ. اعادنا الله عذاب القبر بمنه و فضله و رحمته؟ -----
----- ۱. دب، آج، لب، فق: با کسی، مب، مر: با هیچ کسی. ۲. همه نسخه بدلها: تا. ۳. مب سه بار. ۴.

مب، مر: که چشم کار کند. ۵. مج، دب، آج، لب، وز: در گور، مب، مر: بر گور. ۶. مب، مر: آتش بگیرد. ۷. آج، لب، مب، مر: حفرات. صفحه: ۱۸۹ قوله: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، اینکه آیت هم بر سبیل تذکیر نعمت است، می گوید: او آن خدایی است که هر چه در زمین آفرید، برای شما آفرید، چه او بی نیاز و مستغنی است، حاجت بر او روا نیست، منافع و مضاربه او راه نیابد. هُوَ، کنایت است از نام خدای، و او ضمیر مرفوع منفصل است. و «خلق»، فعل [۵۰-پ] با تقدیر باشد. و «ما» لفظی است صالح عموم ما لا- یعقل را، چنان که، «من» لفظی است صالح عموم عقلا- را، بنزدیک ما و بنزدیک اصحاب عموم، لفظی است موضوع عموم را. و «من»، همچنین موضوع است عموم ما یعقل را، «ما» هر چه باشد، و «من» هر که باشد. و به جای خود اینکه خلاف «۱» و بیان مذهب صحیح کرده شود- ان شاء الله؟ و در آیت حمل بر عموم کنند، الا اگر دلیلی منع کند. و «ما» موصوله است و محلش نصب است بوقوع الفعل علیه. جمیعاً، نصب بر حال است از مفعول. و دلیل بر آن که از اطلاق لفظ [ما] «۲» عموم ندانند مگر به دلیل، آن است که خدای گفت: جمیعاً. و اگر فایده «ما»، استغراق و عموم بودی، از روی لفظ، و مشترک نبودی بین العموم و الخصوص، جمیعاً را فایده نبودی، چه خود جملگی از ظاهر لفظ «ما» مفهوم بودی. چون چنین است، عموم از لفظ جمیعاً دانیم نه از «ما». و قوله: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ، در او چند قول گفته‌اند در آیت. و بر کلام عرب بر چند وجه آمد: به معنی «انتصاب» آمد، چنان که: استوی جالسا، او قائما، یعنی تا «۳» راست بود «۴». و به معنی «اعتدال» آمد، چنان که: استوی الامران اذا تساویا، یعنی تفاوت نیست یکی را بر یکی. و به معنی تمام شباب باشد، فی قوله تعالی: وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ «۵» الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ «۳». نبینی که به «علی»، تعدیه کرد چنان که «استولی»، متعدی است به «علی». و اینکه وجه در اینکه آیت هم محتمل بود، معنی آن باشد که: قهرها و ذلها بالخلق «۴»، چنان که گفت: قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۵»، یعنی ذلیل و فرمانبردار و خاضع شدند مر خدای را تعالی. و اینکه بر سبیل توسع و مبالغت باشد [۵۱-ر]. و وجهی دیگر آن است که حسن بصری گفت: استوی امره و تدبیره فی السَّمَاءِ، اضافت فعل با محذوفی کرد «۶» بر تقدیر حذف مضاف و اقامت مضاف الیه مقامه، چنان که: وَجَاءَ رَبُّكَ «۷» وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۸»، یعنی اهل القرية. و اصم: گفت: فعل مضاف نیست با خدای تعالی، بل مضاف است با دخان، و معنی آیت اینکه است: ثُمَّ عَلَا الدَّخَانَ إِلَى السَّمَاءِ، یعنی الی العلو، آن دخان که خدای از او آسمان آفرید. و اینکه وجه بعید و متعسف است. قوله: فَسَوَّاهُنَّ «۹» اگر گویند: «سما» واحد است، چرا ضمیر جمع گفت ----- ۱. مج، وز: شواهد، دب، آج، لب، فق، مب، مر: شواهد. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: در روایت. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۵. ۴. مب، مر: الخلق. ۵. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۶. دب، آج، لب، فق: کردند، مب، مر: باشد. ۷. سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲. ۸. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲. صفحه: ۱۹۱ فَسَوَّاهُنَّ! از اینکه چند جواب است: یکی آن که فَرَّاءُ گفت: اینکه لفظ جنس است، و جنس صالح بود واحد و جمع را، اگر چه لفظ واحد است، مراد هفت آسمان است. جوابی دیگر آن است که: «سما» جمع است، و واحد او «سماوة» بود، چنان که شاعر گفت: ماوَةٌ الهلال حَتَّى احقوقفا و جوابی دیگر آن است که: کنایت راجع است با آحاد و اجزا و نواحی و اقطار آسمان، و آن جمع است. اگر گویند: چگونه گفت: إِلَى السَّمَاءِ، و آسمان نا آفریده را آسمان نخوانند «۱»! گوئیم از اینکه چند جواب است: یکی آن که، اینکه بر توسع و مبالغت قرب فعل از وجود گفت، چنان که یکی پاره‌ای ریسمان پیش دارد، یکی گوید: چیست اینکه! گوید: اعمال ثوبا، جامه‌ای می‌بافم. و ریسمان نابافته را جامه خوانند. و همچونین، خياط گوید: اخیط قمیصا، و تا تمام نکند پیرهن «۲» نباشد. و جوابی دیگر آن است که: حق تعالی آن دخان که از او آسمان آفرید، بر شکل آسمان کرد و از روی شکل آن را آسمان خوانند.

جواب دیگر آن است که: اول یک آسمان بیافرید، و آنکه بشکافت و هفت آسمان کرد، برای آن اطلاق اسم کرد که یک آسمان آفریده بود. اگر گویند: در اینکه آیت گفت اول زمین آفریدم، آنکه به حرف «ثم»- که معنی او ترتیب باشد یا «۳» تراخی- گفت پس آسمان آفریدم، و در دگر آیت گفت: «أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنَاهَا» (۴)، تا آن جا که گفت: «وَالْأَرْضِ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» (۵)، پس از آن زمین دحو کرد، و اینکه ظاهر تناقض دارد، گوئیم. از اینکه دو جواب است: یکی آن که، قدیم- جل- جلاله- زمین بیافرید و دحو نکرد، اعنی نگسترد. آنکه آسمان بیافرید، آنکه زمین بگسترد، چه در آیت «دحو»، گفت که: تأخیر کردم نه «۶» خلق.

جواب دوم آن است که: مراد به «ثم» و «بعد» در اینکه آیات، ----- ۱. همه نسخه بدلها: نباشد. ۲. همه نسخه بدلها: پیراهن. ۳. مج، دب، وز، فق: با. ۴. سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷. ۵. سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۰. [.....] ۶. دب، آج، لب، فق: به. صفحه: ۱۹۲ نه «۱» تقدیم و تأخیر است، غرض تعداد نعمت است، نبینی که یکی از ما گوید: الم اطعمک «۲» ثم کسوتک ثم اعطیتک ثم حملتک، نه من تو را طعام دادم و جامه دادم و عطا دادم و اسب دادم، و اگر چه آنچه مقدم گوید، مؤخر کرده باشد، [۵۱- پ] چه نظر او به تقدیم و تأخیر نباشد، نظر او به تعداد باشد. و نصب سَبَّحَ سَمَواتٍ بر حال است. وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ «علیم» (۳) در اینکه آیت واقع باشد هم بر موجود هم بر معدوم، چه قدیم- جل- جلاله- معدومات داند چنان که موجودات داند. و «علیم»، از عالم بلیغتر باشد. اگر گویند: پس آن که ذکر خلق آسمانها کرد و خلق چیزها که در زمین است، بایست تا گوید: علی کل شیء قدیر، که ذکر قادری لایقتر است اینکه جا از ذکر عالمی، جواب آن است که گوئیم: «علیم» گفتن، اینکه جا بلیغتر است از «قدیر»، چه در «علیم» زیادت معنی هست که در «قدیر» نیست، برای آن که قادر فعل «۴» کند که محکم نباشد، و لکن عالم آنچه کند محکم و متقن باشد. پس حق تعالی در اینکه آیت باز نمود که: من آنچه کردم از خلق آسمان بر سیل احکام و اتساق است. پس در اینکه آیت چون وصف به عالمی کرد، برای «۵» معنی قادری در آن داخل بود، و اگر قادری گفتی، عالمی در آن داخل نبود، پس ذکر عالمی اینکه جا بهتر از ذکر قادری. و عالم، هر آن ذاتی بود که از او صحیح باشد ایجاد مقدر خود کردن بر وجه احکام و اتساق. اما کیفیت خلق آسمان. در خبری جامع که روایت کرده‌اند به اسناد از مقاتل و ضحاک، که ایشان گفتند: خدای- عزّ و جل- آسمان دنیا از دود بیافرید، و از زمین تا آسمان دنیا پانصد ساله راه است، و از آسمان تا به آسمان پانصد ساله راه است، و غلظ «۶» هر آسمانی، پانصد ساله راه است. و آسمان دنیا بر لون آهن افروخته آفرید و نام او «رقیع» است، و در آسمان دنیا فریشتگانی هستند، ایشان را خدای تعالی از نور و آتش و آب آفریده است، و مهتر ----- ۱. همه نسخه بدلها ترتیب و. ۲. مج، وز: الم اکن اطعمتک. ۳. همه نسخه بدلها: شیء. ۴. مر: فعلی. ۵. همه نسخه بدلها: بر اینکه. ۶. دب: غلظت. صفحه: ۱۹۳ ایشان فریشته‌ای است نام او «رعد»، و او موکل بر ابر و باران، و تسبیح او اینکه است: سبحان ذی الملک و الملکوت. و آسمان دوم بر لون مس آفرید، و در آن جا اصناف و الوان فریشتگانند چندان که عدد ایشان جز خدای نداند، آواز به تسبیح و تهلیل بلند کرده، تسبیح ایشان اینکه است: سبحان ذی العزّة و الجبروت و نام اینکه آسمان «قیدوم» است. و در آسمان دوم «۱» فریشته‌ای است نام او «حیب»، خدای یک نیمه او از برف آفریده است و یک نیمه او از آتش، نه آتش برف را بگذارد و نه برف آتش را بنشانند، و دعای او اینکه است: یا مؤلفا بین الثلج و النار الف بین قلوب عبادک المؤمنین. و آسمان سوم «۲» بر لون برنج آفرید، و نام او «ماعون» است، در آن جا فریشتگانند، اُولی اَجْنَحَه مَثْنی وَ ثَلَاث وَ رُبَاع «۳» بَعِیرَ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا «۱۰». ابو هریره روایت کرد که: یک روز رسول- صلی الله علیه و آله- در آمد، اصحابان خود را گفت: فیم اتم، در چه کاری شما! گفتند: یا رسول الله؟ ----- ۱. مج، فق، وز، ها: عاروس، دب: عاروش، آج، لب، مب، مر: عارو. ۲. دب، آج، لب، مر دیگر. ۳. آج، لب، فق آن. ۴. مج، لب، فق، وز: هفصد. ۵. مر: قطرات. ۶. مج، دب، آج، لب، وز، فق، مب: چشم. ۷، ۸. مج، آج، لب، مر: کثافت. ۹. همه نسخه بدلها آن. ۱۰. سوره رعد (۱۳) آیه ۲، سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۰. صفحه: ۱۹۵ تفکر. گفت: در چه تفکر می کنی! گفتند: در آفریدگار. گفت: تفکر مکنی در خدای که فکر به

او محیط نشود، و لکن در خلق خدای تفکر کنی که خدای تعالی هفت آسمان و هفت زمین بیافرید، از زمین تا به زمین «۱» پانصد ساله راه، و کثافه «۲» هر زمینی پانصد ساله راه، و از زمین تا آسمان پانصد ساله راه، و از هر آسمانی تا به دیگر پانصد ساله راه، و کثافه «۳» هر آسمانی پانصد ساله راه. و از بالای آسمان هفتم دریایی آفرید، عمق آن چندان که از بالای هفت آسمان تا به زیر هفتم زمین، در آن دریا خدای را فریشته‌ای است که، لم یجاوز الماء کعبه، که آب آن دریا از کعب او در گذشته نیست. وهب متبه گفت: کادت الأشياء ان تکون «۴» سبعا، نزدیک بود که چیزها همه هفت شود، آسمانها هفت «۵» و زمینها هفت، کوهها هفت «۶»، و دریاها هفت «۷»، و عمر دنیا هفت هزار سال است. و ایام هفت است، و کواکب سیاره هفت است، و طواف خانه هفت است، و سعی و صفا و مروه و رمی الجمار هفت است، و درهای دوزخ هفت است، و در کات او هفت است، و امتحان یوسف در زندان هفت سال بود، و سبب خلاص او در خواب ملک هفت گاو «۸» بود فی قوله: إِنِّي أُرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَيِّمَاتٍ سَيِّمَاتٍ سَبْعَ عِجَافٍ وَ سَبْعَ سُبُلَاتٍ حُضِرٍ «۹». و کرامت سید اولین و آخرین «۱۰» هفت است، فی قوله: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «۱۱». و قرآن هفت سبع است، و ترکیب بنی آدم بر هفت اندام است، و آفرینش او از هفت چیز است، فی قوله تعالی: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، الی قوله: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «۱۲». و روزی و غذای آدمی او هفت چیز است، فی قوله: ----- ۱. آج، لب: زمینی، فق، مب، ها: از زمینی تا به زمینی، مر: از زمینی تا به زمین دیگر. ۲. مج: کثافت. ۳. مج، آج، لب، فق، مر: کثافت. ۴. همه نسخه بدلها: یکون. ۵. همه نسخه بدلها است. [.....] ۶، ۷. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر است. ۸. مج، آج، لب، فق: گاف. ۹. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳. ۱۰. دب، آج، لب، فق، مب، مر: الاولین و الاخرین. ۱۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۸۷. ۱۲. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۲ تا ۱۴. صفحه: ۱۹۶ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَتْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعَبْنَا وَقَضَبًّا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا «۱». و او را فرمودند که: در نماز سجده بر هفت اندام کن. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۴]

[اشاره]

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴) [۵۳- ر]

[ترجمه]

چون گفت خدای تو فریشتگان را که من خواهم کردن در زمین خلیفه‌ای، گفتند: بخواهی کردن در آن جا کسی که تباهی کند در آن جا و بریزد خونها، و ما پاک می‌گوییم تو را به سپاس تو و پاک می‌دانیم تو را. گفت: من دانم آنچه شما ندانی. و پیاموخت آدم را نامها همه، پس عرض کردشان بر فریشتگان، گفت: خبر دهید مرا به نامهای اینان اگر شما راستیگری. گفتند: منزهی تو، نیست ما را علمی جز آن که تو آموختی ما را که تو «۲» دانا و محکم کاری «۳». [۵۳- پ] گفت: ای آدم خبر ده ایشان را به نامهای ایشان، چون خبر دادشان به نامهایشان، گفت: نه من گفتم شما را که من دانم نهانی آسمانها و زمینها «۴» و دانم آنچه شما آشکارا بکنید «۵»

و آنچه پنهان داری. چون گفتیم ما فریشتگان را که سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر -----

----- ۱. سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ تا ۳۱. ۲. دب: تویی. ۳. دب: محکم کار. ۴. معج، دب، فق، وز: زمین. ۵. دب، آج، لب، فق، وز: کنی / کنید. صفحه: ۱۹۷ ابلیس که سر باز زد و بزرگواری کرد، و بود از جمله کافران. اینکه پنج آیت است. «اذ»، ظرف زمان ماضی باشد، و محل او نصب بود و عامل در او چند چیز محتمل است: یکی فعلی مقدر، کانه قال: اذکر یا محمّد اذ قال ربّک. و زجاج می گوید، فعلی «۱» مقدر اینکه است: ابتدا خلقکم حین قال ربّک، و شاید که عامل در او جواب «اذ» بود، و هو قوله: قالوا أ تجعل فیها، و ظروف «۲» ابدا مضاف بود با جمله از فعل و فاعل، یا از مبتدا و خبر. للملائکة، فرشتگان را. واحد او «ملک» باشد و اصل «۳» او مهموز است، چنان که شاعر گوید: فلست بجنّی و لکن لملائک «۴» تنزل من جو السماء یصوب و اصل او از «الوکة» بود، و آن رسالت باشد، و كذلك المألکة و المألکة، قال عدی بن زید: ابلغ التّعمان عنی مألکا انه قد طال حبسی و انتظاری و قال لید: و غلام أرسلته أمّه بألوک فبذلنا ما سأل و «تا» از ملائکه بیفکنند «۵» در بعضی مواضع چنان که امیّه بن ابی الصّلت می گوید [۵۴-]: و فیها من عباد الله قوم ملائک ذلّوا و هم صعاب پس بر اینکه قول ایشان را «۶» ملائکه خوانند که رسولان خداوند. و قولی دیگر آن است که: اسم مشتق نیست، و اینکه اسم جنس است، کالجن و الانس. اِنّی جاعل یعنی فاعل و خالق، من کننده ام، یعنی خواهم کردن در زمین خلیفت. و «خلیفه»، فعلیه باشد به معنی فاعل، من خلفه یخلفه اذا قام مقامه، برای -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: فعل. ۲. دب، آج، لب، مب، مر: ظرف. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر ملک مالک بود مهموز، آنگه قلب کرده است به ملائک به تقدیم العین علی الفاء. [.....]. ۴. معج، وز: بملک. ۵. آج، لب، فق، مب، مر و. ۶. دب، وز از آن، آج، لب، فق از. صفحه: ۱۹۸ آن که قائم مقام مخلف و مستخلف خود باشد «۱» از پس او. و کلمت از «خلف» مشتق است، و آن جهت پس بود. و «خلف» گویند جای نشین «۲» نیک را. و چون بد بود خلف گویند، قال الله تعالی: فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ «۳» ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ «۶». و خلفاء نیز جمع او بود کظریف و ظرفاء، و کریم و کرماء، برای آن که «تا» زیادت است برای مبالغه آورده اند، قال الله تعالی: وَ اذْکُرُوا اِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ «۷». گروهی گفتند: آدم را برای آن خلیفه خوانند که از پس فریشتگانی بود که در زمین بودند. و عبد الله عباس گفت: برای آن که از پس قومی بود که در زمین بودند ایشان را «جان» گفتند. حسن بصری گفت: برای آن که جماعتی باشند از فرزندان او که بعضی خلیفه بعضی باشند در عمارت زمین و آنچه پدران ایشان کرده باشند. عبد الله مسعود گفت: برای آنش خلیفه خوانند که او خلیفه خدا بود به حکم کردن از میان مردمان، و اقامت اعلام حق کردن. فی الأرض، «لام» استغراق جنس است. در خبر می آید که: یک روز عمر خطاب «۸» در ایام خلافت در مسجد رسول - صلی الله علیه و آله - پرسید از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الأخبار که: فرق چیست میان خلیفه و پادشاه! طلحه و زبیر گفتند: ما ندانیم. سلمان گفت: من دانم. گفت: بگو. گفت: خلیفه آن باشد که: یعدل فی الرّعیة و یقسم بالسّویة و یشفق علیهم شفقة الرّجل علی اهله و یقضی بکتاب الله، گفت: آن که در رعیت ----- ۱. آج، لب، فق، مب: باشند. ۲. معج: جانشین. ۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹. ۴. آج، لب، فق، مب، مر: دوشند و. ۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۴. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۶۹. ۷. معج، وز رضی الله عنه. ۸. آج، مب، فق، صب، مر و. صفحه: ۱۹۹ عدل کند و قسمت به سویت و راستی کند، و بر رعایا چنان مشفق باشد که بر اهل خود، و حکم به کتاب خدای کند. کعب الاحبار گفت: نکو گفتی؟ من ندانستم که کسی باشد در میان ما که اینکه داند جز من، و لکن سلمان ملیء حکما و علما، و لکن سلمان را پر از علم و حکمت باز کرده اند. آنگه عمر گفت سلمان را: من خلیفه ام یا پادشاه! گفت: اگر در همه عمرت یک درم سیم یا کمتر یا بیشتر نه از جای خود بسته‌ای، و نه به جای خود صرف کرده، خلیفه نه‌ای، پادشاهی. عمر بگریست. قالوا، گفتند بعضی فرشتگان: أ تجعل فیها، خواهی کرد «۱» در زمین کسهایی را که در زمین فساد کنند و خون بنا حق [۵۴- پ] ریزند، و «سفک» در خون به کار دارند و صب در دگر مایعات! و «سفق» ریختن آب بود بر سبیل تزیین، از اینکه کار زنا را «سفاق» خوانند که صاحبش آب ضایع می کند. قوله: أ تجعل فیها، اینکه

لفظ استفهام است و مراد هم استفهام و استعمال است، و نه بر وجه انکار است. و گروهی گفتند: بر وجه تعجب است. و آن که گفت بر وجه استفهام است، گفت: ایشان ندانستند، اینکه بر وجه مسألت گفتند تا بدانند چیزی که ندانستند و خون بناحق ریختند، خدای تعالی فریشتگان را بفرستاد تا ایشان را از زمین برانند و هلاک کردند. و قولی دیگر آن است که: به ظن گفتند و امارت اینکه آن بود که پیش از آدم - علیه السلام - در زمین جماعتی بودند، ایشان را «جان» خواندند، چنان که خدای تعالی گفت: وَ الْجَانِ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ^(۲). ایشان در زمین فساد کردند. اینکه از آن جا گفتند، و اینکه قول ربیع انس است. گروهی دگر گفتند: فریشتگان اینکه از علم گفتند، و سبب آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد که: من در زمین خلیفتی خواهم کردن که فرزندان او در زمین فساد و خون ناحق^(۳) کنند، ایشان اینکه بر سیل تعجب گفتند که: تو قومی چنین را به پادشاه^(۴) زمین خواهی کردن^(۵)؟ ما مسبحان درگاه تو و مقدسان حضرت تو. -----

۱. همه نسخه بدلها: کردن. ۲. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۷. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بنا حق. [.....] ۴. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به پادشاهی. ۵. مب: خواهی فرستاد، مر: خواهی فرستادن. صفحه: ۲۰۰ خدای تعالی گفت: من آن دانم که شما ندانی، و اینکه قول عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سدی است. نحن، ضمیر مرفوع منفصل باشد، و نُسَبِحْ، اصل تسبیح تنزیه باشد، و معنی «تنزیه» دور داشتن بود، یعنی ما تو را پاک و منزّه می‌گوییم^(۱) از هر چه به تو لایق نباشد، و هر چه ناسزا است از صفات نقص از تو دور داریم. و گفته‌اند: معنی تسبیح، تعظیم باشد، یعنی ما تو را معظم دانیم و مستحق حمد و شکر شناسیم. و گفته‌اند مراد آن است که: ما تو را نماز^(۲) می‌کنیم، و نماز را «سبحه» خوانند. قتاده می‌گوید: گفتن سبحان الله. مفضل گفت: تسبیح آواز برداشتن باشد به ذکر خدای تعالی، چنان که جریر گفت: قبح الاله و جوه تغلب كلما سبح الحجيج و کبروا اهلالا^(۳) نَقَدَسْ لَكَ، یعنی تو را پاک شناسیم از قبایح. و گفته‌اند: ما خود را از گناه پاک می‌داریم^(۴). خدای تعالی گفت: إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، من آن دانم که شما ندانی، یعنی از مصالح و عواقب امور. و عبد الله عیاس و سدی می‌گویند معنی آن است که: چون خدای تعالی آن^(۵) جماعت فریشتگان را فرستاد به اهلاک جان، ابلیس در میان ایشان بود، و اینکه سخن ابلیس گفت با ایشان، و ابلیس منافق بود، و خدای تعالی از او نفاق دانست و فریشتگان ندانستند، چون گفتند: نحن نسبح بحمدك و نقدس لك، خدای تعالی گفت: من آن دانم که شما ندانی از نفاق ابلیس. قتاده و حسن بصری گفتند: چون خدای تعالی آغاز خلق آدم کرد، فریشتگان گفتند: خدای ما خلیفتی خواهد آفریدن، همانا ما از او عالمتر باشیم و گرامیتر بنزدیک او. خدای تعالی پیش از آن که [۵۵-] ر [بر تفصیل باز نمود که خلاف آن است که شما ظن می‌بری، گفت: شما را به اینکه علمی نیست، من آن دانم که شما ندانی. -----

۱. آج، لب، فق، مب، مر و. ۲. دب، آج، لب، فق: نمازی. ۳. همه نسخه بدلها نبینی که اهلال که مصدر است، و آن رفع صورت بود به مصدر سبح کرد، و کانه قال: اهل الحجيج اهلالا. ۴. همه نسخه بدلها برای تو. ۵. همه نسخه بدلها: اینکه. صفحه: ۲۰۱ آنگه به معاینه به ایشان نمود آن جا که آدم گفت: انبئونی باسماء هؤلاء. و قولی دیگر قتاده را آن است که: من آن دانم که شما ندانی که از نسل او انبیا و اوصیا و اولیا خواهند بودن. و در آیت دلیل است بر آن که کار خلافت به خدای تعالی تعلق دارد، و کسی دگر را بدون خدای تعالی نرسد، لقله: إِنِّي جَاعِلٌ و در حق داود گفت: إِنَّا جَعَلْنَاكَ^(۱) هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي^(۲) لَيْسَتْخَلْفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ^(۳) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، بدان که: «تعلیم» از خدای تعالی به دو معنی باشد: اما به خلق علم یا به نصب دلیل، اما آن که از اینکه دو، خدای تعالی کدام کرد^(۴)، چند قول است: گفتند قولی آن است که: لا بد باید تا مواضعی متقدم بوده باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم را نامهایی بر آن لغت، و آن اصطلاح آنان بود که پیش از آدم بودند از جان، و برای آن گفتند که، مکلف مراد خدای به ضرورت نداند، به دلیل داند، و دلیل خطاب او باشد. و خطاب آنگه دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم باشد بر آن. پس چون خدای تعالی آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد، علم به آن مواضع در وی آفرید، تا چون خبر داد، آدم را^(۵) از آن خبر فایده گرفت و علمش حاصل شد به آن لغت. پس خبر

داد او را به دیگر لغتها تا اینکه را بر آن استدلال کرد، چنان که اشارت کرد به چیزی که اینکه را به تازی فلان نام است، و به پارسی فلان نام، و به دیگر لغت فلان نام. پس علم به اصل مواضعه بر یک لغت ضروری بوده باشد، و به دیگر لغتها مستدل «۶»، و اینکه قول ابو هاشم است و جماعتی محققان. و ابو القاسم بلخی گفت: خدای تعالی خبر داد آدم را به اینکه نامها، و آدم یاد- ----

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۲۶، همه نسخه بدلها خلیفه. ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲. ۳. سوره نور (۲۴) آیه ۵۵. ۴. همه نسخه بدلها در او. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. فق، مب، مر: مستبدل. صفحه: ۲۰۲ گرفت آن را به مدّتی نزدیک از فهمی و حفظی که خدای داد او را. پس باقی اسما را بر آن قیاس کرد تا هر چه مشاکل آن مسمی بود، اسمی می‌نهاد آن را که لایق او بود. و معنی اینکه قول هم راجع است با «۱» علم ضروری. و قولی دیگر آن است که: خدای تعالی آدم را خبر داد به نامهای چیزها و بر آنچه دانست که اصطلاح خواهند کردن اهل هر لغتی بر آن، و اگر چه «۵۵-پ» اصطلاحی مقدّم نبوده باشد، یا «۲» گفت او را اولیتر آن باشد که اینکه شخص را یا اینکه چیز را فلان خوانند، و حاجت نبود به مواضعی متقدّم «۳».

«آدم» اسمی علم است بر وزن افعال، برای اینکه دو سبب را منع صرف کرد از او. بعضی گفتند: موضوع است، مشتق نیست، و بعضی گفتند: مشتق است. و آنان که مشتق گفتند، برای آنش آدم خوانند که او را از ادیم زمین آفرید. و بعضی دگر گفتند: برای آن که لون او به ادمه و سمره مایل بود. و آدم در تازی سیاه گونه باشد، و صاحب کتاب العین گفت: ادمه در مردم سپیدی بود به اندکی سیاهی، و در شتر و آهو سپیدی بود. و «اسماء»، جمع اسم باشد، و اسم آن بود در اصطلاح اهل نحو که از او خبر شاید دادن، یا در معنی چیزی که از آن خبر شاید دادن. و «کل»، عبارت باشد از جمله، و باشد که عبارت بود از جل و معظم چیزها، اعنی بیشتر، و تأکید باشد و جز تأکید باشد. آن جا که از توابع بود، تأکید باشد، چنان که: جاءنی القوم کلهم. و آن جا که تابع نبود، اصل باشد چنان که: جاءنی کل الناس. در آیت تأکید است و تبع مؤکّد باشد در اعراب. خلاف کردند در آن که اینکه نامها چه بود. ربیع انس گفت: نام فریشتگان بود. بعضی دگر گفتند: نام فرزندان او بود، و اینکه قول عبد الرحمن بن زیاد است. عبد الله عباس گفت: اسماء اجناس بیاموخت او را، کالجن و الانس و البقر و الغنم، چون آدمی و پری و گاو «۴» و گوسپند. و روایتی دیگر «۵» از عبد الله عبّاس آن ----- ۱. آج، لب، فق، وز، مب، مر خلق. [...] ۲. همه نسخه بدلها: تا. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مقدّم. ۴. مج، فق، وز: گاف / گاو. ۵. مر هم. صفحه: ۲۰۳ است و قتاده و مجاهد و سعید جبیر که «۱»:

نام همه چیزهاست حتّی القصعه و القصیعه، تا باز آموخت آدم را که اینکه کاسه بزرگ است و آن کاسه خرد «۲» است. و ظاهر آیت اقتضای اینکه می‌کند برای تأکید به لفظ کلّ خلاف کردند در آن که به کدام لغت گفت. بیشتر مفسّران بر آنند که: به لغت تازی آموخت او را، و بعضی دگر گفتند: به همه لغتها خبر داد او را، و آدم- علیه السلام- همه لغتها و زبانها دانستی و بدان سخن گفتی. قوله: ثُمَّ عَرَضَهُمْ، پس عرضه کرد آن را بر فریشتگان. خلاف کردند در آن که اسماء عرضه کرد یا مسمیات. بعضی گفتند- و اینکه یک روایت است از قتاده و عبد الله عباس- که: نامها عرضه کرد، یعنی آن نامها که خدای او را بیاموخت، یعنی سؤال کرد فریشتگان را بر وجه امتحان از آن نامها، گفت: اینکه نام چه باشد! و آن نام که باشد! بر قوت اینکه قول، قراءت ابی بیارند که او خواند: ثمّ عرضها. و در حرف عبد الله بن مسعود اعنی قراءت او چنین آمد که: ثمّ عرضهن، و بر اینکه دو قراءت، ضمیر راجع بود با اسماء. و قول دوم [۵۶-ر] یک روایت است از عبد الله عباس، و آن قول مجاهد و حسن بصری است که: عرض مسمیات و اشیاء کرد، و برای آن «عرضهم» گفت، و اگر چه بیشتر نا عاقل بودند به ضمیر عقلا که تغلیب داد عقلا را بر نا عاقلان، چنان که تغلیب دهند مذکر را بر مؤنث، و اگر چه در عدد بیشتر باشد مؤنث. و اینکه قول درست تر است برای ظاهر را که «هم» بر اسماء نیوفتد الا بر مجاز. اکنون خلاف کردند در آن که، چگونه عرضه کرد. بیشتر مفسّران و اهل علم بر آنند که: بیافرید و حاضر کرد و عرضه کرد و گفت: نام اینکه چیزها چیست! بگویی اگر دانی، و بعضی دگر گفتند: آن چیزها نا آفریده در دل ایشان مصوّر کرد، آنکه گفت: أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ، یعنی اینکه چیزها که در دل شما مصوّر است، و قول اوّل معتمد است. فقال أَنْبِئُونِي، گفت- یعنی آدم

فرشتگان را که: خبر دهی مرا. و «نبأ»، خبر ----- ۱. همه نسخه بدلها مراد. ۲. معج، وز، مب، مر: خورد. صفحه: ۲۰۴ باشد و «انبأته» و «نبأته» «۱» واحد، و نبأته کذا و بكذا. و اینکه هر دو فعل متعدی باشد به سه مفعول، و در آیت به دو مفعول تعدی کرده است. و خلاف نیست میان محققان در آن که اینکه امر بر حقیقت نیست، چه اگر امر بودی، تکلیف ما لا یطاق بودی، و شاید تا خدای تعالی اینکه را مرید باشد «۲». و بعضی گفتند: امر است، و لکن مشروط، و شرط اینکه است که: *إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*، اگر آن شرط حاصل باشد امر است، و اگر حاصل نشود امر نبود. و خلاف کردند در معنی *إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*، قولی آن است که: *إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*، اگر شما راست گویی «۳» در آن که گفتی که بنی آدم در زمین فساد کنند و خون نا حق ریزند، و اینکه تعریض باشد به آن که، ما اولتریم که در زمین خلیفه باشیم، پس معنی آن است که: اگر شما صادقی در اینکه دعوی که خلافت به شما لایقتر است، و اینکه قول سدی است و عبد الله عباس و عبد الله مسعود. قولی دگر آن است که: اگر شما راست گویی «۴» در آنچه گفتی، همانا ما عالمتر باشیم برای تقدّم روزگار. و قول درست تر آن است که، معنی آن است که: خبر دهی اگر دانی، و به جای «۵» آن گفت: *إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ*، برای آن که ایشان خبر نتوانند دادن بر وجهی که مخبر چون خبر بود، و خبر صدق بود الا پس از آن که دانند، و اینکه قول حسن بصری است و عمر و عبید و اختیار ابو علی الجبائی - و الله اعلم بمراده. در اخبار «۶» چنین آمد که: چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم به فریشتگان نماید، بفرمود تا منبری در آسمان هفتم بنهادند و بر بالای آن کرسی قدس بنهادند، و فریشتگان را حاضر کرد، و آدم را فرمود تا بر آن منبر شد، و بر سبیل امتحان فریشتگان را گفت: *أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ* [۵۶-پ]، سالیان دراز است تا شما اینکه چیزها می بینید، مرا خبر دهی به نام اینکه چیزها اگر دانی. ایشان به عجز و قصور اقرار ----- ۱. معج، وز، مب، مر به معنی. ۲. همه نسخه بدلها و نه آدم علیه السلام. ۳. معج: راست گفتید، دب: راستی گری، آج، لب، فق، مب: راستی گیری، مر: راست گیرید. ۴. معج، دب، وز: راستی گری، آج، لب، فق، مب: راستی گیرید. ۵. مر: و برای. ۶. معج، دب، آج، لب، فق، وز: خبر، مب، مر: خبری. صفحه: ۲۰۵ دادند که: لا علم لنا، ما را علمی نیست جز آن که تو آموختی ما را از تسبیح. خدای تعالی گفت: اکنون بدانستی که نمی دانی، از او پرسی تا شما را خبر دهد. ایشان درخواستند، خدای تعالی گفت: *أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ*، خبر ده ایشان را به نامهای ایشان. آدم - علیه السلام - ایشان را خبر داد به نامهای ایشان و نامهای چیزها *حَتَّى الْهِنَّةِ وَالْهَيْئَةِ*، و اینکه کنایت باشد از چیزهای حقیر. خدای تعالی گفت: استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را که فریشتگانی. گفتند: آری؟ ای خدای ما؟ گفت: همه سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر، همه فریشتگان سجده کردند، و ابلیس در میان ایشان بود، او سجده نکرد. خدای تعالی او را گفت: چرا سجده نکردی او را! گفت: برای آن که من از او بهترم. گفت: چرا بهتری! گفت: برای آن که تو مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. خدای تعالی او را براند و بر او لعنت کرد، و از صف فریشتگان بیفگند او را، و در آسمانش رها کرد «۱». آنکه فریشتگان را فرمود تا منبر آدم بر گرفتند و او را در هفت آسمان بگردانید تا عجایب هفت آسمان بدید به مقدار صد سال، آنکه اسپه از مشک اذفر بیافرید، و او را دو پر داد از دو «۲» مرجان، و فرمود آدم را تا بر آن جا نشست و در آسمانها می گردید و بر افواج فریشتگان سلام می کرد و می گفت «۳»: السلام علیکم و رحمة الله «۴» یا ملائکة الله؟ ایشان در جواب می گفتند: و علیک السلام و رحمة الله و بر کاته یا خلیفه الله؟ خدای تعالی گفت آدم را: من اینکه سلام «۵»، *تَحِيَّتُ تُو وَ فِرْزَنَدَان تُو کَرْدَم تَا بَه قِیَامَت. وَ رَسُول مَآ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -* گفت: السلام تحية لملتنا و امان لدمتنا. و در خبری آمد که: اینکه پیش از آن بود که او را بر منبر فرستاد و بر فریشتگان عرضه کرد و امتحان فریشتگان فرمود «۶» - و الله اعلم. *قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا، فِرِشْتِگَان گَفْتَنَد: سُبْحَانَكَ، یَعْنِی نَسْبِحُكَ* «۷». و «سبحان»، مصدر است، مضاف با مفعول، چنان که: وعد الله و کتاب الله مصدر ----- ۱. معج، دب، آج، لب، فق، وز: رها نکرد، مب، مر: نگذاشت. ۲. همه نسخه بدلها: در و. [.....] ۳. مب: و وی را افواج فریشتگان سلام کردند و می گفتند. ۴. همه نسخه بدلها و بر کاته. ۵. مب، مر را. ۶. همه نسخه بدلها او را. ۷. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسبیحک. صفحه: ۲۰۶ است مضاف با

فاعل، و تقدیر چنین است که: وعد الله وعدا و کتب کتابا، و اینکه جا تقدیر چنین است که، نَسَبَحَكَ تَسْبِيحًا، و معنی بگفتیم که چه باشد. لا عِلْمَ لَنَا، نفی جنس راست برای آن بنا کرد اسم را بر فتح با «لا»، چنان که: لا رجل فی الدار، یعنی جنس مردان کس نیست. هیچ علم نیست ما را الا آن که تو آموختی ما را، اِذَا به خلق علم یا به نصب دلالت، و اینکه بر سبیل عجز و قصور [۵۷-] ر گفتند و فزع با درگاه او، و براءت از آن که ایشان علم غیب دانند و ایشان را علمی باشد جز به اعلام او. اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، و «علیم» (۱) از عالم بلیغتر باشد. و حکیم دو معنی دارد: یکی عالم بدقائق الامور، و یکی محکم کار و درست کردار. بر تفسیر اول راجع بود با صفت ذات، و بر دوم راجع بود با صفت فعل. و اولیتر آن بود که بر وجه دوم حمل کنند تا تکرار نباشد، چه اگر حمل بر عالمی کنند، معنی او و علیم یکی باشد، پس باید گفتن: حکیم، فعیل باشد به معنی مفعول، چون الیم به معنی مؤلم. و اصل حکمت در لغت منع باشد من حکمة اللجام، برای آن که حکمت منع کند صاحبش را از آن که نا بایست کند، چنان که حکمه (۲) لجام منع کند اسب را از آن که آن جا رود که او خواهد (۳)، و جریر می گوید: ابني حنیفة أحکموا سفهاء کم انی أخاف علیکم ان اغضبا یعنی (۴) امنعوا. سفیهان را باز داری. چون ایشان به عجز مقر آمدند و نفی علم کردند از خود. خدای تعالی آدم را گفت: یا آدم، و اینکه منادای مفرد علم است، برای آن بنا کرد آن را بر ضم: اَنْبِئْهُمْ، خبر ده ایشان را به نامهای ایشان، بر قول آن کس که گفت: او را نامهای فریشتگان آموخت، و بر قول دیگران بر سبیل تغلیب گفت- چنان که بیان کردیم- فی قوله: ثُمَّ عَرَضَ لَهُمْ، چنان که خدای تعالی گفت: وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمَسُّ عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمَسُّ عَلَىٰ رِجْلَيْهِ (۵)- الایة. -----

۱. مر: حکیم. ۲. دب، آج، لب، فق: حکمت. ۳. مب، مر: هر جا که خواهد رود. ۴. مب، مر: فاحکموا، یعنی. ۵. سوره نور (۲۴) آیه ۴۵. صفحه: ۲۰۷ «منهم» بر سبیل تغلیب عقلا- گفت، و الا، «منها» بایست گفتن. فَلَمَّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ، چون خبر داد ایشان را. خدای تعالی گفت: اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ، نه من گفتم شما را که من غیب آسمانها و زمینها دانم و آنچه شما آشکارا کنی و پنهان داری. اگر گویند: غیب آسمان و زمین چه باشد، و خدای تعالی هیچ از او غایب نیست (۱)! گوئیم: مراد آن است که آنچه غایب است از فریشتگان و جز ایشان از آنان که حضور و غیبت در حق ایشان و اضافت با ایشان درست باشد (۲). آنگاه آن را بر اطلاق غیب خواند و اگر چه در حق غیبت نباشد (۳) علی التوسع کقوله: عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ (۴). قوله: وَاعْلَمْ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، در او چند قول گفتند: یکی آن که سر و علانیه شما دانم، بر جمله خبر است از آن که پنهان چنان داند که آشکارا. و قولی دیگر آن است که عبد الله عباس گفت: چون گل آدم- علیه السلام- از میان مکه و طایف افکنده بود، ابلیس با جماعتی فریشتگان بر او گذر کرد، گفت: خدای تعالی خلقی خواهد آفریدن، اگر چنان باشد که او را بر ما فضل (۵) نهد (۶) و فرماید که فرمان او بری، شما چه کنی! گفتند: ما سمیع و مطیع باشیم فرمان او را. او در دل [۵۷- پ] گرفت که طاعت ندارد آدم را، و در دل گرفت که اگر مرا بر او مسلط کند، هلاکش کنم، و اگر او را بر من مسلط کند، در او عصیان کنم. خدای تعالی گفت: من آنچه شما اظهار می کنی از طاعت و انقیاد می دانم، و آنچه ابلیس در دل می دارد از شقاق و نفاق هم می دانم. -----

۱. همه نسخه بدلها: هیچ چیز از خدای تعالی غایب نباشد. ۲. همه نسخه بدلها: غایب است از آنان که حضور و غیبت در حق ایشان مصور بود از اجسام، چون ما و فرشتگان. ۳. همه نسخه بدلها: در حق او غیب نیست. ۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۴۶، همه نسخه بدلها و هر کجا غیبت به علم خود باز بست، تأویل اینکه باشد و الله- اعلم. [.....]. ۵. دب: تفضیل. ۶. مع، آج، لب، فق، وز، مب، مر: نهند. صفحه: ۲۰۸ اگر گویند: فریشتگان از چه (۱) دانستند که آدم را در آن خبر که داد راستیگر است، و آن اسماء آن چیزهاست بر وفق راستی! گوئیم: لا- بد باشد از آن که خدای تعالی، علمی از اعلام معجز با آن مقرون بکند که فریشتگان عند آن صدق دعوی آدم بدانند در آنچه گفت، و در اینکه آیات دلیل است بر فضل علم و تفضیل اهلش بر آنان که مایه (۲) او ندارند در علم، و تقدیم فاضل بر مفضول واجب باشد. قوله: وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِآدَمَ، اصل «سجود»، خضوع بود و تذلل در لغت، و نقیض او ترفع و تکبر باشد، يقال: سجد سجودا، و اسجد اسجادا، ای ادنی رأسه من الارض. و قيل: جعل رأسه

ساجدا، قال الشَّاعر: فكلتا هما خَرَّتْ و اسجد رأسها كما سجدت نصرانه لم تحنَّف و قال اخر: بجمع تضلّ البلق في حجراتها» (۳) تری الاکم فيها سجدا للحوافر ای خاضعة تحت الحوافر. و در شرع عبارت باشد از اینکه فعل مخصوص که روی بر زمین نهادن است، و آن رکنی از ارکان نماز است. و معنی رکن در نماز آن باشد که آن کس رها کند، سواء اگر به قصد بود و اگر به نسیان، نماز با سر باید گرفتن، و آنچه نه رکن باشد از واجبات نماز، چون به نسیان رها کند، نماز با سر نباید گرفتن. و سجده در شرع بر چهار وجه بود: یکی سجده نماز و «۴» سجده قرآن، و سجده سهو، و سجده شکر. اما سجده نماز اینکه است که معهود است در شرع. و سجده قرآن چهار جای واجب است، و باقی سنت بر قاری و مستمع: در «الم تنزیل» (۵)، و در «حم السجدة» (۶)، و «النجم» (۷)، و «اقرأ» (۸)، و یازده جای سنت است. و بنزدیک ابو حنیفه و شافعی، جمله چهارده جایگاه است، و بنزدیک ما پانزده. و -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: پایه. ۲. همه نسخه بدلها: کجا. ۳. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۱/ ۲۹۱): حجراته. ۴. آج، لب، فق که. ۵. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۷. ۶. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۵. ۷. سوره علق (۹۶) آیه ۱۹. ۸. سوره نجم (۵۳) آیه ۶۲. صفحه: ۲۰۹ جمله سنت گویند بر قاری و مستمع. و در تفصیل آن خلاف است میان ایشان، و اینکه چهار سورت را «عزایم» خوانند، و خواندن اینکه سورتها حرام است حایض را و جنب را، و اینکه چهار سورت در فرایض نشاید خواندن بنزدیک ما و اینکه انفراد ماست. و سجده سهو هم چهار جای باید کردن: هر که در نماز به نسیان سخن گوید، و هر که در دو رکعت نخستین سلام باز دهد به نسیان، و هر که شاک بود از میان چهار رکعت و پنج رکعت، بنابر چهار نهد و پس از سلام دو سجده سهو کند، و هر که یک سجده رها کند از دو رکعت باز پسین به سهو، و یادش نیاید تا آن رکوع [۵۸-ر] که از پس آن بود بکند از پس آنکه سلام باز دهد، قضای آن سجده باز کند و دو سجده «۱» سهو بکند. و مذهب شافعی آن است که: هر کجا زیادتی کند یا نقصانی در نماز، سجده سهو باید کردن، و مذهب ابو حنیفه همچنین «۲»، جز که او زیادتی نگوید آن را که در نماز جهر کند در جای اخفات و یا اخفات کند در جای جهر و در ترک تکبیرات نماز عید. و مذهب مالک، هر سهوی که در نماز افتد، جبران به سجده سهو کند، و سجده سهو بنزدیک ما واجب است، و مذهب مالک همچنین است، و مذهب شافعی و بیشتر اصحاب ابو حنیفه سنت است. و اما سجده شکر، مستحب است و در اواخر نماز از فرایض و سنن، چه در اخبار اهل البیت - علیهم السلام - چنین «۳» آمد که: «۴» «۵» «۶» «۷» «۸» علامات المؤمن خمس: صلاة - الإحدى و الخمسين و زیارة الاربعین و التختم فی الیمین و تعفیر الجبین و الجهر بسم الله الرحمن الرحیم، گفت: علامت مؤمن پنج چیز است: آن که نماز پنجاه و یک رکعت در شبان روز فریضه و سنت «۹» به پای دارد و زیارت اربعین بکند، یعنی زیارت حسین - ----- ۱. همه نسخه

بدلها: و سجده. ۲. دب، آج: همچونین. ۳. دب، آج، لب، فق، مب: خبر. ۴. مع: ندارد، اساس نیز در حاشیه افزوده است. [.....] ۵. آج، مر: و خمسين. ۶. آج، لب، فق، وز، مب: اربعین. ۷. همه نسخه بدلها: بالیمین. ۸. اساس: نیر، با توجه به نسخه مع و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت تصحیح شد. ۹. مر: از فرایض و سنن. صفحه: ۲۱۰ ابن علی - علیه السلام «۱» - و برای آتش زیارت اربعین خوانند که، جابر عبد الله انصاری صاحب «۲» رسول الله از پس چهل روز از دفن او، زیارت «۳» کرد، و پیش از او کس نیارست «۴» بود کردن، و انگشتی به دست راست داشتن، و پیشانی در خاک مالیدن در سجده شکر، و آواز برداشتن به بسم الله الرحمن الرحیم، آن جا که آواز بر باید داشتن در نماز. چون قدیم - جل جلاله - تقریر «۵» فضل و علم آدم کرد با «۶» فریشتگان و ایشان اعتراف دادند و انقیاد نمودند، حق تعالی گفت: اکنون آدم را سجده کنی. علما در آن سجده خلاف کردند. بعضی گفتند: سجده عبادت بود، و آدم در میانه قبله بود، و سجده خدای را بود. و بعضی دگر گفتند: آدم امام بود، آدم سجده خدای را کرد و ایشان به متابعت آدم خدای را سجده کردند «۷» برای آن اقتدا به آدم، حواله سجده به آدم آمد. قول درست آن است که: سجده، سجده تعظیم و اجلال بود، و آدم را بود علی الحقیقة لظاهر قوله تعالی: اسجدوا لآدم، و نگویند: سجدت للقبلة «۸» و لا للامام، و انما یقال: الی القبلة، نبینی که خدای تعالی هر کجا سجده به خود حواله کرد، به «لام» تخصیص کرد، فی قوله: و اسجدوا لله الذی خلقهن «۹»

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي «۱۰» وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ «۱۱»، و برای اینکه «لام» نشاید گفتن که خدای تعالی قبله است. دگر آن که: اگر آدم را در آن سجده فضیلتی و مزیتی نبود بر آنان که «۱۲» سجده کردند «۱۳» او را ابلیس استنکاف و استکبار نکردی، چه او سالیان بسیار خدای را سجده کرده بود، اگر چه به نفاق بود عبادت او، و اینکه آیت دلیل می‌کند بر تفضیل پیغامبران بر فریشتگان [۵۸-پ] علیهم السّلام و الصّلوٰة- چه در حکمت «۱۴» نبود فاضل را فرمودن تا مفضول را بغایت و نهایت تعظیم. -----

۱. همه نسخه بدلها، بجز مر: علیهما السّلام. ۲. مب، مر: صحابه. ۳. همه نسخه بدلها، بجز دب، مب او. ۴. مر: کس زیارت نکرده، دیگر نسخه بدلها: نیارسته بود. ۵. آج، لب، فق، مب: تقدیر. ۶. آج، لب، مب، مر: تا. ۷، ۱۳. آج، لب، فق: کردن. ۸. مج، آج، وز: لقبه. ۹. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۷. [.....]. ۱۰. سوره نمل (۲۷) آیه ۲۵. ۱۱. اعراف (۷) آیه ۲۰۶. ۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مر آن. ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز نیکو. صفحه: ۲۱۱ سجده کند، و اگر در تعظیم چیزی دگر بودی از سجده برتر، همانا خدای تعالی بندگان را به آن فرمودی در عبادت خود. قوله تعالی: إِيَّا إِبْلِيسَ، در اینکه استثنا خلاف کردند که متصل است یا منقطع، و بنای اینکه مسأله بر آن باشد که ابلیس از فریشتگان بود یا نبود. عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید مسیب و قتاده و ابن جریج و ابن جریر - الطبری می‌گویند: از جمله فریشتگان بود. و مثل اینکه از صادق - علیه السّلام - روایت کردند، و بر اینکه قول استثنا متصل بود، و استثنای متصل را معنی آن بود که: مستثنی از جنس مستثنی منه باشد «۱»، چنان که: ما بالدار احد الا زید. و منقطع آن باشد که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، چنان که: ما بالدار «۲» احد الا وتدا. چون خدای تعالی امر به سجده آدم فریشتگان را کرد، و ابلیس مخالفت کرد، و خدای او را به لفظ «أَلَّا» اخراج کرد باید تا از جمله فریشتگان باشد. و حسن بصری و قتاده و ابن زید و ابو القاسم البلخی و رمانی و جماعتی متأخران گفتند: ابلیس فریشته نبود، و «أَلَّا» در آیت استثنای منقطع است، چنان که خدای تعالی گفت: مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعُ الظَّنِّ «۳» فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ، إِلَّا رَحْمَةً... «۴»، و قال الشّاعر: و موضع لیس بها انیس الّما الیعا فیر و الّا العیس و نابغه گوید: وقفت فیها أصیلا لا أسائلها عیت جوبا و ما بالزّبع من احد الا اوارى- لایاما ابینها و الثوی کالحوض بالمظلومه الجلد و آنان که گفتند: فریشته بود، خلاف کردند. بعضی گفتند: سلطان آسمان دنیا بود و سلطان زمین. و بعضی دگر گفتند: ما بین السّماء الی الارض، در حکم او بود. و بعضی دگر گفتند: خازنی بود از خازنان بهشت و نام او حارث بود، و اینکه روایت ضحاک است از عبد الله عباس، و از قبیله‌ای بود از فریشتگان که خدای تعالی ایشان را از آتش آفرید، نام اینکه قبیله «جان» بود. -----

۱. آج، لب، فق: نباشد. ۲. مج، وز من. ۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۷. ۴. سوره یس (۳۶) آیه ۴۳ و ۴۴. صفحه: ۲۱۲ و طاووس روایت کند از عبد الله عباس که: نام او پیش از معصیت عزازیل بود. چون معصیت کرد، خدای تعالی او را از صف فریشتگان براند، و او را لعنت کرد، و نامش بگردانید، و ابلیس نام کرد او را. و در اخبار ما از اینکه معنی هست. و سیّد - رحمه الله علیه - اعنی مرتضی علم الهدی قوت آن می‌کند که فریشته نبود، و لکن مأمور بود به سجده آدم. و «أَلَّا» در آیت منقطع است به معنی «لکن «۱»»، و ظاهر اینکه آیت که: کَانَ مِنَ الْجِنِّ «۲» و إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ، گفت: من فریشتگان را گفتم آدم را سجده کنی، ایشان «۳» سجده کردند «۴» مگر ابلیس، اگر ابلیس فریشته نباشد مأمور نبوده باشد به سجده آدم! جواب گوئیم: اجماع امت است که ابلیس مأمور بود به سجده، دیگر به ظاهر قرآن فی قوله: أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ «۵» أَبَى وَاسْتَكْبَرَ، «ابا»، امتناع کرد «۲»، یعنی سر باز زد «۳»، و اینکه امتناع با قدرت باشد بر آن فعل، برای آن فعل، برای آن بر سیل مدح اجرا کنند، فلان یأبى الضّیم و هو ابی - آنگه بیان کرد که آن ابا و امتناع بر وجه تکبر و ترفع بود، پس حق تعالی باز نمود که: اینکه ابا و استکبار کفر نبود، چه کفر و ایمان فعل دل باشد، بقوله: وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. و آنان که گویند: اینکه فعل کفر بود و ابلیس به اینکه کافر شد، «کان» را به «صار» تفسیر کنند، گویند: صار من الکافرین، یعنی کافر گشت، و اینکه از دو وجه خطاست: یکی عدول کردن از ظاهر بی ضرورتی یا دلیلی، دگر گفتن که فعل جوارح کفر باشد. و درست آن است که: آیت بر ظاهر خود است، و معنی آن است که خود کافر بود، نه آن که کافر گشت. و

مذهب ما آن است که: مؤمن حقیقی که خدای تعالی از او ایمان داند «۴»، کافر نشود برای منع دلیلی، و آن دلیل آن است که اجماع امت است که مؤمن مستحق ثواب ابد بود، و کافر مستحق عقاب ابد، و جمع بین الاستحقاقین بر سبیل تأیید محال بود، چه استحقاق در صحت و استحالت تبع وصول باشد، و احباط بنزدیک ما باطل است چنان که بیانش کرده شود در جای خود- ان شاء الله «۵» پس دلیل مانع از ارتداد مؤمن اینکه است که گفتیم، و ابلیس - علیه اللعنه - همیشه کافر بود و منافق، و آن عبادت که می کرد بر وجه نفاق می کرد، و فریشتگان [پ] از او نمی دانستند تا خدای تعالی امتحان به سجده آدم سبب کشف سر او کرد تا فریشتگان را معلوم شد که او منافق بوده است. و اینکه، بر اینکه جمله که ذکر کردیم از حدیث نفاق ابلیس، روایت است از عبد الله عباس و عبد الله بن بریده و جماعتی مفسران. ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: الا

عریض، مب، مر: الا- مریض. ۲. همه نسخه بدلها: باشد. ۳. مع، وز: سر باز زدن. ۴. مب: دارند. ۵. همه نسخه بدلها تعالی. صفحه: ۲۱۴ اگر «۱» سؤال کنند که: چگونه گفت که او از جمله کافران بود! و در آن وقت هیچ کافر نبود جز او، از اینکه چند جواب است: یکی آن که: قطع نیست بر آن که در آن وقت یا پیش از آن جز او کافری نبود، بل «جان» را که خدای تعالی هلاک کرد، پیش از آن شاید که در میان ایشان کافران بوده باشند «۲». و جوابی دیگر آن است که: خدای تعالی نه آن خواست که اول «۳» جماعتی بود که در آن عهد بودند و کافر بودند، معنی آن است که: او کافر بود، و حکم او حکم کفار بود، چنان که یکی گوید: فلان مرا از جمله دشمنان است، و اگر چه در آن وقت دشمنی دگر نباشد او را. جوابی دگر آن است که: خدای تعالی اینکه کلام در عهد رسول گفت، و اینکه نظم آنگاه فرمود، و در آن وقت همه جهان کافر بودند- الا ما شاء الله؟ و روایت است از ابو هریره و ابو سعید الخدری، که، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: چون یکی از فرزندان آدم سورت سجده بخواند و به جای سجده رسد، سجده بکند، شیطان با کناره شود و گریستن گیرد و گوید: و یله «۴»، وای بر او؟ فرزند آدم سورت بر خواند و سجده کرد و مستحق بهشت شد، و من سجده نکردم مستحق دوزخ شدم. و ابو العالیه روایت کند که: چون نوح علیه السلام- در کشتی نشست، ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی «۵» نشست. نوح گفت: یا ابلیس؟ خود را و مردمان را هلاک کردی، گفت: اکنون چه کنم! گفت: توبه کن. گفت: مرا توبه باشد! گفت: بار خدایا؟ ابلیس اگر توبه کند، قبول کنی! گفت: توبه او قبول کنم اگر گور آدم را سجده کند. نوح گفت: خدای چنین وحی کرد به من. گفت: من آدم را زنده سجده نکردم، گور او را سجده خواهم کردن، و او مرده؟ و امثال اینکه اخبار اخبار آحاد باشد، ----- ۱. آج، لب، فق: که اگر. ۲. آج، لب، فق، وز، مب، مر: باشد. ۳. همه نسخه بدلها: او از. ۴. دب: وای و یله، آج، لب، فق: و یلاه، مب، مر: و او یلاه. ۵. مع، دب، آج، لب، فق، وز، مر به. صفحه: ۲۱۵ برای او ظاهر قرآن و آیت محکم رها نکنند، من قوله: وَ كَانِ مِنَ الْكَافِرِينَ، قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۳۵ تا ۳۹]

[اشاره]

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹) [۶۰- ر]

[ترجمه]

گفتیم ما: ای آدم بنشین تو و جفت تو در بهشت و بخورید از آن جا خوش آن جا که خواهی، مشوی نزدیک اینکه درخت که پس از جمله بیدادگران باشی. بخیزانید ایشان را ابلیس از آن جا بیرون آورد ایشان را از آنچه بودند در آن و گفتیم ما فرو شوی بهری شما بهری را دشمنی «۱»، و شما راست در زمین قرارگاهی و برخورداری تا به قیامت. ها گرفت آدم از خدایش سخنهایی «۲» توبه پذیرفت «۳» بر او که او توبه پذیرنده بخشاینده است. گفتیم ما فرو شوی از اینکه جا جمله اگر آید به شما از من دینی، هر که پیروی کند دین مرا نباشد ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهناک باشند. [۶۰-پ] و ایشان «۴» که کافر بودند «۵» و به دروغ دارند «۶» آیتهای ما، ایشان اهل دوزخند، ایشان در آن جا همیشه باشند. قدیم - جل جلاله - چون قصه آدم با ابلیس و سجده فریشتگان بگفت، پس از آن حدیث مکر ابلیس گفت که کرد تا آدم «۷» را از بهشت به در آورد، قوله: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ، پس از آن که ابلیس را براند «۸»، آدم را گفت: اکنون در بهشت بنشین که ----- ۱. مج، دب، وز: دشمن. ۲. مج: سخنهایش. ۳. دب، آج، لب: پذیرفت. ۴. مج، دب، آج، لب، وز، فق: و آنان. [.....] ۵. مج، آج، لب، فق، وز: شوند، دب: شدند. ۶. دب، آج، لب، فق: دانند. ۷. آج، لب، فق: که کرد با آدم و آدم. ۸. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر و لعنت کرد. صفحه: ۲۱۶ بهشت را مسکن تو کردم، و برای آن ضمیر مرفوع منفصل اظهار کرد، اعنی «انت» پس از آن که مستکن بود تا عطف اسمی ظاهر کند بر او، چه عطف «۱» ظاهر بر مستکن نشاید کردن چنان که در «۲» دگر آیت گفت: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ «۳» فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ «۴». «زوج»، هم جفت باشد و هم فرد، و لکن یکی را زوج نگویند تا او را همتایی نبود که هر یکی از ایشان جفت صاحبش باشد، تقول: عندي زوج من الحمام و زوجان، هر دو را معنی یکی باشد، یعنی نر و ماده، و زوج که ماده باشد، گاه با «ها» گویند و گاه بی «ها». شاعر می گوید: و اریکم لدی الحمامات عندی مثل صون الرجال للآزواج یعنی النساء. و او جمع زوج باشد، و جمع زوجة زوجات بود، و مراد به اینکه لفظ حواست. علما خلاف کردند در خلق حوا. بعضی گفتند: خدای تعالی او را از بقیه طینه «۵» آدم آفرید، و درست آن است که در خبر آمد که: چون آدم - علیه السلام - در بهشت بنشست، تنها بود و مستوحش می شد از تنهایی، خدای تعالی خواب بر آدم افکند تا آدم بخفت. پس بفرمود تا از پهلوی چپ او استخوانی «۶» بگرفتند و خدای از آن استخوان «۷» حوا را بیافرید بر صورت آدم، با جمال تمام و حله‌های بهشت در او پوشانید، و او را به انواع زینت بیاراست تا پیامد بر سرینان «۸» آدم بنشست. چون آدم از خواب در آمد، خواست تا دست بدو دراز کند، فریشتگان گفتند: مه، مکن «۹»، گفت: خدای اینکه را نه برای من «۱۰» آفرید! گفت: آری؟ حتی تودای مهرها، تا مهرش بدهی «۱۱». گفت: مهر اینکه چه باشد! گفتند: آن که سه بار بر محمد و ----- ۱. دب اسم. ۲. همه نسخه بدلها: نشاید کردن برای آن که عطف اسم را ماند بر فعل و مانند اینکه در. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۲۷. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲۴، دب، آج، لب، فق، مب، مر: أنت و زَوْجُكَ. ۵. مر: گل، دیگر نسخه بدلها: طینت. ۶. مج، دب، وز، فق: استخوانی. ۷. آج، لب، مب، مر: استخوان. ۸. آج، مر: بالین. ۹. دب: گفتند اینکه را مه مکن، آج، لب، فق، مب، مر: اینکه را مکن. ۱۰. مج، وز: نه از بهر من. [.....] ۱۱. دب، آج، لب، فق: تا ندهی او را نیایی. صفحه: ۲۱۷ آل محمد صلوات فرستی. گفت: محمد که باشد! گفتند: آخر پیغامبران از فرزندان تو [۶۱-ر]، و اگر نه برای او «۱» بودی تو را نیافریدندی. پس فریشتگان خواستند تا علم آدم امتحان کنند، گفتند: یا آدم؟ اینکه کیست! گفت: امرأة، زنی است. گفتند: چه نام است اینکه را! گفت: حوا. گفتند: چرا حوا خوانند اینکه را! گفت: لأنها خلقت من حی، برای آن که اینکه را از حی «۲» آفرید. گفتند: چرا آفرید اینکه را! گفت: تا ما را به یکدیگر سکون باشد. و در خبر است که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی زنان را از استخوان «۳» پهلو آفرید، و آن کثر «۴» باشد، اگر خواهی تا راست باز کنی بشکنی، و اگر استمتاع کنی بدو در او کثری باشد، و ظاهر قرآن بر اینکه است، فی قوله تعالی: هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ «۵» که که ...، و «منها»، راجع است با نفس آدم. و در «۷» احکام امیر المؤمنین - علیه السلام - می آید که: یک روز شریح قاضی که حاکم بود از قبل امیر المؤمنین - علیه السلام - به حکم نشست به بود، مردی و زنی به نزد او در آمدند و گفتند: ما را بر تو مسأله‌ای است، و لکن

به خلوت شاید گفتن: شریح فرمود تا جای «۸» خالی کردند، آنگه اینکه مرد گفت: اینکه زن دختر عم من است و حلال من است، لها ما للرجال و ما للنساء، هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان، اکنون چه گویی! او مرد است یا زن! گفت: بول به کدام آلت می‌کند! زن گفت: به هر دو. گفت: از کدام آغاز زودتر بود! گفت: هر دو به یک جای «۹». گفت: از کدام زودتر منقطع شود! گفت: به یک جا. گفت: شهوتش به کدام باشد! گفت: به هر دو، تا آن حد «۱۰» که مرا از اینکه شوهر فرزندی است، و من کنیزکی دارم، از او نیز فرزندی دارم. ----- ۱. مر: نه سبب وجود او. ۲. مر: زنده. ۳. میج، دب: استخوان. ۴. مر: کج. ۵. اساس و همه نسخه بدلها: خلق، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۹. ۷. مب: شریح در. ۸. دب، مب: جایی. ۹. مب، مر: یک بار. ۱۰. میج، فق: تا از حدی، آج، لب: تا آن حدی. صفحه: ۲۱۸

شریح دست بر هم زد، گفت: اینکه مسأله در علم من نیست. خیزید تا بنزدیک امیر المؤمنین شویم. برخاستند و بنزدیک امیر المؤمنین آمدند، و شریح اینکه قصه باز گفت. امیر المؤمنین از زن پرسید، زن گفت: همچنین است. مرد را پیش خواند، گفت: چه گویی! گفت: همچنین است ای امیر المؤمنین. گفت: انت اجرأ من صائد الاسد، گفت: پس تو دلیرتری از آن که شیر گیرد، تا بر چنین حالی اقدام می‌کنی؟ آنگه قبر را گفت: چهار زن معتمده را حاضر کن تا اینکه را در خانه‌ای خالی برند و برهنه کنند اینکه را، پس از آن که در ستر عورت احتیاط تمام کند «۱»، پهلوهای او «۲» بشمارند. قبر همچنین کرد، و پهلوهای «۳» او بشمارند، از جانب راست هشت بود و از جانب چپ هفت امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: الله اکبر؟ اینکه مرد است، و جامه زنان از او بفرمود کنند، و جامه مردان در او پوشانیدن، و از میان او و شوهر جدا کرد. اینکه حکم نیز دلیل است بر صحت اینکه قول. قوله: الجنة، خلاف کردند که اینکه کدام بهشت است. بعضی مفسران گفتند: بستانی بود از بستانها، و بهشت خلد نبود [۶۱-پ] و اینکه قول ابو القاسم بلخی است و ابو مسلم بحر اصبهانی «۴»، و اینکه درست نیست، درست آن است که: بهشت خلد بود، برای «لام» تعریف معنی خلد و باقی و مانند اینکه الفاظ نه آن است که واجب باشد که فانی نشود، بل چون خدای تعالی فنا بیافریند، فانی شود. پس خدای تعالی عین آن باز آفریند، چه اعادت عین باقیات صحیح باشد از قادر الذات بر مذهب درست. و آن شبهت که ایشان آوردند که اگر بهشت خلد بودی، انتقال از او روا نبودی، گوئیم: آن را اخراج و انتقال نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام الساعه در آن جا شود، چه اینکه معنی به سمع شناخته‌ایم، و سمع به اینکه وارد است. و اینکه بهشت در آسمان -----

۱. دب، آج، لب، مب، مر: کنند. ۲. مر: استخوان پهلوئی او را. ۳. آج، لب، فق، مب، مر: پهلوئی. [.....]

۴. مب: اصفاهانی، دیگر نسخه بدلها: اصفهانی. صفحه: ۲۱۹ هفتم است، و آن است که رسول - علیه السلام - در شب معراج در او رفت و بگردید و گفت: «۱» عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمارها» و عرضت علی النار حتی اتقیت حرها بیدی. علما خلاف کردند در آن که، لفظ «أسکن» و لفظ «و کلا» امر است یا اباحت، بعضی گفتند: هر دو امر است و بعضی گفتند: هر دو اباحت است، و به صواب اینکه نزدیکتر است که، «اسکن» امر است، «و کلا» اباحت، برای آن که خدای تعالی آن را مرید بود، و اینکه را دلیل نیست که مرید بود، و امر که امر شود به ارادت آمر مأمور به را امر شود. منها، کنایت راجع است با جنت. رغدا، «رغدا»، فراخ و بسیار خیر بود، يقال: عیش رغدا و رغیدا، قال الشاعر: بینما المرء تراه ناعما یأمن الاحداث فی عیش رغدا و لا تقربا، يقال: قربت منه أقرب قریبا و قربته أقربه قربانا، فعل از او لازم بود، و فعل متعدی. علما خلاف کردند که ایشان منهی از خوردن از آن درخت بودند یا از پیرامن آن گشتن. درست آن است که: ایشان را منع که کردند، از خوردن کردند، و اینکه بر سبیل مبالغه فرمود خدای تعالی، چنان که یکی از ما گوید: نگر تا گرد فلان کار نگریدی؟ یعنی آن کار نکنی. و اینکه لفظ صورت نهی دارد و معنی امر است، [چنان که] «۲»: اعملوا ما شئتم «۳» و لا تقربا، آن است که: اترکا و اهجرا. و برای آن گفتیم که امر از حکیم بر دو وجه باشد: به واجب و به مندوب، و مراد اینکه جا امر به مندوب است، و نشاید که بر ظاهر حمل کنند و گویند: نهی است، برای آن که نهی به کراهت ناهی منهی عنه را نهی شود، و حکیم نهی نکند ----- ۱. همه نسخه

بدلها: ثمراتها. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۰. صفحه: ۲۲۰. الّا از قبیح «۱». و قبیح بر پیغامبران روا نباشد، پس برای اینکه وجه را گفتیم که: اینکه لفظ به معنی امر است تا بر ندب حمل توان کردن که لایق بود به آدم - علیه السلام - چه ادله عقلی و شرعی راه نموده است که قبیح و معاصی بر پیغامبران روا نباشد، که «۲» اگر روا دارند، نفرت افکنند [۶۲- ر] از قبول قول و امتثال امر ایشان، و غرض از بعثه ایشان قبول قول ایشان است. پس هر چه در اینکه قدح کند باید تا منفی باشد از ایشان تا مؤدی نبود با نقض غرض حکیم - جل جلاله. و امر به چیزی اگر چه نهی نباشد از ضدش بر سبیل حقیقت، بر مجاز روا نباشد «۳». و در قرآن مجاز بسیار است، که قرآن به لغت عرب آمد، و لغت ایشان مشتمل است بر حقیقت و مجاز. خلاف کردند در آن که ایشان ممنوع از جنس درخت بودند یا از عین درخت، بقوله: هَذِهِ الشَّجَرَةُ. بیشتر علما بر آنند که: ایشان از جنس درخت ممنوع بودند. خلاف کردند در آن که چه درخت بود. عبد الله مسعود و سدی گفتند: درخت انگور بود. ابن جریر گفت: درخت انجیر بود. از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت کردند که او گفت: درخت کافور بود. کلبی گفت: درخت علم بود، یعنی علم خیر و شر. محمد کعب و مقاتل گفتند و بیشتر مفسران و اهل اخبار که: درخت گندم بود. فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ [منصوب است اینکه فعل به جواب نهی مع «الفاء»، و قوله: مِنَ الظَّالِمِينَ] «۴» یعنی من التّاقصین حظهم «۵» من الثّواب، یعنی اگر چنین کنی «۶» حظّ و نصیب خود از ثواب نقصان کرده باشی «۷». و «ظلم» در کلام عرب به معنی نقصان بود، نینی که خدای تعالی می گوید: آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئاً «۸» فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا، حمزه تنها خوانده است: «فأزالهما» «۷» به الف من الازالة، متعدی «زال» باشد، یعنی بزایل کرد ایشان را [۶۲- پ]. و معنی «ازلها» آن است که: بخیزانید ایشان را ابلیس، یعنی به وسوسه و اغراء و اغواء و سوگند و مکر و آنچه مانند اینکه بود. و معنی آن است که: ایشان را از آن پایه و مرتبه فرود آورد، و اینکه عبارتی است که در وضع پارسیان نیز معروف است کسی را که با کسی مکرری کند و به حیلت چیزی از او بستاند یا بر او تلیسی کند، گویند: فلان را «۸» پای «۹» از زیرها گرفت «۱۰»، یعنی ایشان را از قرارگاه خود ببرد، و کاری کرد به ----- ۱. همه نسخه بدلها بجز مج، وز و. [.....] ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: به احتیاط. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: رفع. ۴. همه نسخه بدلها باشد. ۵. دب، آج، لب، فق، مر: نقصی. ۶. همه نسخه بدلها به. ۷. فق: فازلها. ۸. همه نسخه بدلها: ندارد. ۹. همه نسخه بدلها او. ۱۰. مر: زیر پا گرفت. صفحه: ۲۲۲ ایشان که عند آن از ره «۱» امر خدای فراتر «۲» شدند، و پا بر جا بنماندند. «عنها»، یعنی از بهشت. و مراد به شیطان، ابلیس است بلا-خلاف. و «لام» در او تعریف عهد است. فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ، و ایشان را بیرون آورد از آنچه در آن بودند از بهشت و نعیم. و اخراج بر حقیقت خدای کرد، اما به شیطان حواله کرد برای آن که عند وسواس او حاصل آمد، چنان که بیان کردیم در باب سورت که زیادت ایمان و کفر بدو حواله کرد، چون عند نزول او آن زیادت حاصل شد. و «من» ابتدای غایت است، و «ما»، موصوله است، و «کان»، ناقصه است، و «فیه»، در جای خبر اوست، تقدیر چنین بود که: ممّا کانا حاصلین فیه. و بیرون آوردن «۳» آدم و حوّا - علیهما السلام - از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود، بل برای تغییر مصلحت بود، چه مصالح به اوقات و احوال و اشخاص مختلف شود. و فوت منافع عقوبت نباشد، چه عقوبت مضرتی بود مستحق مقرون به استخفاف و اهانت، و استخفاف و اهانت در حق پیغامبران آن کس روا دارد که قدر و منزلت ایشان نداند، و آن کس که خدای تعالی ما را در حق ایشان بغایت اجلال و نهایت تعظیم فرموده است، چگونه شاید که مهان و مویخ و مستخف به «۴» باشد، پس دل کی میل کند، یا نفس کی ساکن باشد به قبول قول آن کس که مستحق استخفاف و اهانت بود از خدای تعالی و مستحق دمّ و ملامت از عقلا! و لازم آید بر اینکه قاعده که پیغامبران خدای همیشه معاقب باشند، چه هیچ مقدار نیست از نعمت و منفعت که به ایشان رسد و الّا زیادت پذیرد. اینکه جمله دلیل است بر آن که، فوت منفعت عقوبت نباشد. اکنون خلاف کردند در آن که ابلیس چگونه به آدم رسید. قولی آن است که: آدم هر وقت «۵» از بهشت بیرون آمدی، و ابلیس ممنوع نبود از آن که با او سخن گفتی «۶». و بعضی دگر گفتند: آدم - علیه السلام - بر غرف «۷» بهشت آمدی و ابلیس با او سخن ----- ۱. همه نسخه بدلها: راه. ۲. مر:

دورتر. ۳. مر: بیرون کردن. ۴. همه نسخه بدلها: مستخف. ۵. مر: وقتی. [.....]. ۶. معج، دب، آج، لب، فق، وز بیرون بهشت. ۷. مب، مر: غرفه. صفحه: ۲۲۳ گفتی از بیرون بهشت. و بعضی دگر گفتند: ابلیس از دور اشاره کرد به ایشان که غرض او بشناختند (۱). و قولی دگر آن است که (۲): در دهن مار شد، و مار از جمله فریشتگان بود و پرها و پایها داشت، و از جمله خازنان بهشت بود و با ابلیس دوستی داشت. ابلیس از او درخواست که: مرا به آدم رسان. او ابلیس را [۶۳-۶] در دهن خود پنهان کرد و در بهشت برد. ابلیس پیامد (۳) برابر ایشان بایستاد و گریستن گرفت. ایشان او را نشناختند (۴)، گفتند: چرا می‌گری! گفت: بر شما که بخواهی مردن، و اینکه نعمت بر شما زوال خواهد آمدن. گفتند: چرا! گفت: زیرا که از درخت خلد و جاودانی نمی‌خورید (۵)، و ایشان را اشارت کرد به آن درخت. گفتند: ما از اینکه نخوریم که ما را (۶) از اینکه منع کرده‌اند. سوگند خورد که اینکه درخت نه آن است، و من شما را نصیحت می‌کنم. ایشان از آن درخت بخوردند، بادی در آمد و تاج از سر ایشان بر بود و حله از ایشان بکند، و ایشان برهنه ماندند و مکشوف العوره. آدم در بهشت بر مید (۷)، مویش به درختی پیچیده شد، خدای تعالی گفت: یا آدم افرار (۸) منی، از من می‌بگریزی! گفت: لا بل حیاء منک، نه بار خدایا! بل شرم می‌دارم از تو. خدای تعالی گفت: پس چرا خوردی از اینکه درخت! گفت: بار خدایا ندانستم که کسی باشد که سوگند خورد به نام تو به دروغ. خدای تعالی گفت: اهبطوا، از اینکه جا به زیر شوی، و بر مار خشم گرفت و او را پرها و پایها بستند، و اینکه روایت اصحاب الحدیث است. و قولی دیگر آن است که: ایشان را ندید و به ایشان نرسید، پیغام داد به ایشان بر دست بعضی خزنه بهشت، و اینکه قول خلاف ظاهر است. و قولی دیگر آن است که: ایشان را خمر داد تا مست شدند، در مستی تناول کردند، و اینکه قول درست نیست. ----- ۱.

مر: بدانستند. ۲. مر ابلیس. ۳. همه نسخه بدلها و. ۴. دب، آج، لب، فق، مب: آواز بشناختند. ۵. معج: نمی‌خوری / نمی‌خورید، دب، آج، لب، مب، مر: نمی‌خواهید. ۶. معج، دب، آج، لب: مرا. ۷. مر: آدم به هر طرف از حیا می‌گریخت. ۸. مر: افررت. صفحه: ۲۲۴ خدای تعالی گفت: اهبطوا، فرو شوی از اینکه جا، و اینکه لفظ دلیل آن است که بهشت بر آسمان است. و «هبوط» و «نزول»، و «وقوع»، نظایر باشند، و ضدّ او «صعود» بود. و «هبوط»، زمین نشیب بود، و «صعود»، زمین بالا بود. بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، خطاب است آدم را و حوّا را و ابلیس را، و بر آن قول که گفت: در دهن مار شد ابلیس، خطاب مار باشد همچنین. و اینکه جمله در محلّ حال باشد، ای فی حال عداوة بعضکم بعضا. نبینی که شیطان و مار دشمن بنی آدم باشند، و بنی آدم دشمن ایشان. و اصل «عدو»، از «تعدي» گرفته است، چه دشمن متعدی باشد از ره دوستی و استقامت، و عدوان مجاوزة الحدّ باشد، و منه قوله تعالی: فَيَسْأَلُوكَ اللَّهُ عِدْوًا بَغَيْرِ عِلْمٍ (۱) «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ»، گفتند: «مستقر»، مصدر است، و گفتند: قرار گاه است، و هر بنا که زاید باشد بر ثلاثی، لفظ مصدر و مفعول و موضع در او متساوی بود، کما قال: رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ (۴) «هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ» (۵) [۶۳-پ]. وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ، یعنی تا زنده باشی (۶) پشت زمین جای شما باشد، چون بمیری، شکم زمین جای شماست، چنان که دگر جا گفت: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا (۷). و متاع، تمتع باشد، و برخورداری از (۸) متاع دنیا از اینکه جاست، و نکاح متعه از اینکه جاست، و متعة المطلقة التي لم يفرض لها صداق، فی -----

-- ۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۰۸. ۲. آج، لب، مب: کنی، فق: به پا می‌کنی. ۳. آج، لب، فق، مب، مر: ببینی. ۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۰. [.....]. ۵. سوره ص (۳۸) آیه ۴۲. ۶. مب، مر: باشید. ۷. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶. ۸. همه نسخه بدلها: و. صفحه: ۲۲۵ قوله: وَ مَتَّوْهُنَّ (۱) «إِلَى حِينٍ»، «حین» وقت باشد و زمان، و «حین»، هلاک بود به وقت خود، و حان، اذا قرب و اذا هلك و اذا دخل حینه، و منه قول الشاعر: نه من حان حانا ای من قرب وقت هلاک هلك. و «حین» وقتی دراز باشد، و مراد به «حین» در آیت، قیامت است. و «حین» در قرآن بر وجوه آمد. در خبر آورده‌اند که: در عهد ابو بکر ابی قحافه، مردی پیامد و گفت: من نذری کرده‌ام که حینی با اهل خود سخن نگویم، مرا چند گاه با او سخن نباید گفتن! گفت: تا به قیامت. گفت: از کجا گفتی! گفت، من قوله تعالی: وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ (۳)، برخاست بنزدیک عمر آمد، گفت: چنین حالی است، من چند گاه سخن نگویم با او. گفت چهل

سال. گفت: از کجا گفתי! گفت: من قوله تعالی: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ ﴿٤﴾. بنزدیک عثمان آمد و گفت: تو چه گویی ﴿٥﴾ در اینکه چنین حالی! گفت: برو با او یک سال سخن مگو. گفت: از کجا گفתי! گفت، من قوله تعالی: تَوْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ﴿٦﴾. بنزدیک علی - علیه السلام - آمد، گفت: چه گویی! گفت: اگر بامداد نذر کردی، شبانگاه سخن توانی گفت ﴿٧﴾، و اگر شبانگاه نذر کردی ﴿٨﴾، بامداد سخن توانی گفت ﴿٩﴾، گفت: از کجا گفתי! گفت، قوله تعالی: فَسَبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٠﴾. مرد برخاست شادمانه و می گفت: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴿١١﴾ تَوْتَى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ ﴿٢﴾ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ ﴿٣﴾، در روزه صورت نبندد. قوله تعالی: فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ، اِي اخذ و تعلم و تقیل، یعنی ها گرفت ﴿٤﴾ و بیاموخت و تقیل کرد. و «تلقى»، به معنی استقبال باشد، چنان که در خبر آمد که: نهی رسول الله عن تلقی الزکبان، رسول - علیه السلام - نهی کرده است از استقبال کاروان، یعنی از ایشان چیزی خریدن و فروختن به ایشان، که ایشان سعر ﴿٥﴾ شهر ندانند. و آن که در عبارت فقها می رود که: اینکه خبر متلقى است به قبول، هم به معنی استقبال است. و «تلقى»، تفعل باشد از «لقا»، و «القا» هم از اینکه اصل باشد [٦٤- ر] برای آن که چون متاع بر سر بعضی افکنند، متلقى شوند ﴿٦﴾. و «لقى»، فعل باشد هم از اینکه بنا، جز که به دو مفعول تعدی کند، نحو قوله: وَلَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا ﴿٧﴾. و در شاذ ﴿٨﴾ خوانده‌اند: فتلقى ادم من ربّه کلمات، بر عکس قراءت اول، برای آن که افعال متعدی در کلام عرب بر سه وجه است: یکی آن که: آنچه فاعل باشد صحیح بود که مفعول بود، چنان که: ضرب زید عمرا، و اکرم بشر خالدًا. هر یکی از ایشان صحیح بود که بر بدل فاعل و مفعول باشد. و نوعی دگر آن بود که: آن که فاعل باشد، صحیح نبود که مفعول بود، و نه آن که مفعول بود فاعل باشد، چنان که: اكلت الطعام و شربت الماء، صحیح نبود که آب شارب باشد و طعام آکل ﴿٩﴾. و نوع سوم ﴿١٠﴾ آن که: اسناد فعل با فاعل بر حدّ اسناد او باشد با مفعول و معنی -----

١. مج، دب، آج، لب، فق: مر باید. ٢. سوره ابراهیم (١٤) آیه ٢٥. ٣. سوره روم (٣٠) آیه ١٧. ٤. آج: یاد گرفت، مر: بگرفت. ٥. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تسعیر. ٦. مج: شود. ٧. سوره دهر (٧٦) آیه ١١. ٨. همه نسخه بدلها: این کثیر در سجع و در شاذّ جماعتی. ٩. دب: که آب آکل بود و طعام شارب. ١٠. مج، دب، فق، مب، مر: سیم، آج، لب، وز: سیوم. صفحه: ٢٢٧ مختلف نشود و آن فعلی چند مخصوص بود، چون: بلغ و نال و اصاب و ادرك و تلقى تقول: بلغنی کذا او بلغته، و نالنی کذا و نلته، و اصابنی خیر و أصبته، و ادركنی الشیء و ادركته، و تلقمانی فلان و تلقیته، و از اینکه جاست قراءت عبد الله مسعود، فی قوله: لا ینال عهدی الظالمون ﴿١﴾، چنان که، «عهد»، مفعول به باشد، و «ظالمون» فاعل باشد. «کلمات»، جمع کلمه باشد، و حدّ کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند به وضع ﴿٢﴾، و عرب کلمه گویند و قصیده خواهند، و نیز خطبه خواهند، یقولون: قال زهیر فی کلمته، و قس فی کلمته، ای قصیده و خطبه. خلاف کردند در اینکه کلمات. حسن بصری و مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: کلمات اینکه بود: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣﴾. و محمد بن کعب القرظی گفت، کلمات اینکه بود که گفتند: اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ رَبِّ أَنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي أَنْتَ خَيْرَ الْغَافِرِينَ، اللَّهُمَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ رَبِّ أَنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَغَبْ عَلَيَّ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. عبد الله عباس گفت، کلمات اینکه بود که گفت: بار خدایا نه مرا تو آفریدی به دست قدرت! گفت: بلی. گفت: بار خدایا نه روح در من دمیدی! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ نه رحمت تو سبق برده است خشم تو را! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ نه تو مرا در بهشت نشانیدی! گفت: بلی. گفت: بار خدایا؟ چرا مرا از آن جا بیرون کردی! گفت: به شوم ﴿٤﴾ معصیت تو. گفت: بار خدایا؟ اگر ﴿٥﴾ توبه کنم مرا به آن جا بری! گفت: بلی. گفت: یا رب توبه کردم، کلمات اینکه بود. عبید بن عمیر گفت، کلمات اینکه بود که گفت: بار خدایا؟ اینکه که من کردم از

بر خود کردم یا به قضا و قدر تو کردم! خدای تعالی گفت: لا بل به قضا و قدر من -----

١ - سوره بقره (٢) آیه ١٢٤. ٢. دب مفرد. ٣. سوره اعراف (٧) آیه ٢٣. ٤. مج، وز: شومی. [.....]. ٥. مج، آج، لب، فق، وز: که. صفحه: ٢٢٨ کردی، و من تو را نا آفریده بر تو قضا کردم تا چنین کنی. گفت: اکنون [٦٤- پ] چو ﴿١﴾ بر من قضا کردی و به

قضای خود مرا از بهشت بیرون کردی، توبه من بپذیر. گفت: پذیرفتم. عجب از عقل کسانی که چونین «۲» سخن گفتن روا دارند و اندیشه نکنند که بر اینکه قاعده اینکه گناه خدای کرده باشد، توبه او را باید کردن و عذر او را باید خواستن، و آدم را قبول کردن- فعوذ بالله من مثل هذه المقالات بل المحالات. در اخبار اهل البیت- علیهم السلام- چنین آمد که: چون خدای تعالی آدم را بیافرید و حیات در او آفرید، فاستوی جالسا، بنشست، او را عطسه‌ای فراز «۳» آمد. حق تعالی او را الهام داد تا گفت: الحمد لله، خدای تعالی او را گفت: یرحمک ربک و لذلك خلقتک، خدای بر تو رحمت کند و تو را خود برای رحمت آفرید. او بر ساق عرش نگرید، اشباحی و تماثیلی از نور دید بر صورت خود، نام هر یک بر بالای سر او نوشته «۴»: محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین. آدم گفت: بار خدایا! پیش از من بر صورت من خلقی آفریدی! گفت: نه. گفت: اینان که اند «۵»! گفت: فرزندان تو، و لولا هم لما خلقتک، و اگر نه ایشانندی، تو را خود نیافریدمی. گفت: بار خدایا! گرامی «۶» بندگانند بر تو. گفت: ای آدم؟ اینکه نامها یاد گیر تا در وقت درماندگی مرا به اینکه نامها بخوانی تا فریادت رسم. آدم آن نامها یاد گرفت. چون اینکه ترک مندوب کرد، و خواست تا از آن توبه کند، و مثل آن ثواب فوت شده از او دریابد، گفت: بار خدایا! به حق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین، الا تبت علی فتاب الله علیه، به حق اینکه بزرگان که توبه من قبول کنی. خدای تعالی توبه او قبول کرد، فهذه هی الکلمات. و گفتند: خدای تعالی توبه آدم به سه چیز قبول کرد: به «حیا» و «دعا» و «بکا». اما «حیا». در خبر آمد از شهر بن حوشب که گفت: چنین رسید به من که آدم ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مج: چون. ۲. مج: که چنین، دب: که چون چنین، آج، لب، فق، وز: که چون و چونین. ۳. دب، آج، لب، فق، مج: فرود. ۴. مج، دب، آج، وز: نبشته. ۵. دب: کیانند. ۶. دب، آج، لب، مج: گرامیتر، مر: گرامیترین. صفحه: ۲۲۹ از شرم آن کرده خود، سیصد سال سر به آسمان بر نداشت، و دویت سال بر گناه «۱» می گریست، و چهل روز طعام و شراب نخورد، و صد سال آدم با حوا خلوت نکرد، عجب از تو ای غافل که شنوی که خدای تعالی به یک ترک مندوب، به یک مخالفت فرمان، آدم را و حوا را، که پدر و مادر تو بودند، با قدر و منزلت ایشان بنزدیک خدای تعالی، از بهشت بفرستاد و از میان ایشان سالها جدا کرد، و ایشان را به سرای محنت و بلیت افکند، و تو در شبان روزی بسیار ترک واجبات و ارتکاب مقبحات کنی و اصرار کنی و توبه نکنی، و آنگاه طمع داری که در بهشت شوی و صحبت حور العین یابی؟ اینت محال تمنایی «۲» و کز «۳» تقدیری «۴»، محمود وراق گوید: یا ناظر ابرونا بعینی راقد و مشاهدا للامر غیر مشاهد [۵۶-ر] متنتک نفسک ضلّهُ فأباحتها سبیل الرجاء و هن غیر قواصد تصل الذنوب الی الذنوب و ترتجی درک الجنان بها و فوز العابد و نسیت أن الله اخرج ادما منها إلی الدنیا بذنب واحد پس اگر در گناه پیایی به شیطان اقتدا کردی، به توبه به آدم اقتدا کن، که در خبر آمده است از عبد الله عمر که گفت، رسول- صلی الله علیه و آله- گفت: توبوا إلی ربکم فانی اتوب الیه فی کلّ یوم مائة مرّة، توبه کنی با خدای که من «۵» روزی صد بار توبه کنم. و همچونین گفت- علیه السلام-: ما اصّر من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرّة، مصرّ نباشد آن کس که استغفار کند و اگر چه در روزی هفتاد بار با سر گناه شود. و مردی از امیر المؤمنین علی- علیه السلام- پرسید که: چه گویی در مردی که گناه می کند و توبه می کند و گناه می کند و استغفار می کند! [گفت: باید که] «۶» استغفار کند تا آنگاه که شیطان را غلبه کند و عاجز به استغفار. پس توبه کن، چنان که پدرت کرد تا قبول کنند از تو چنان که از او کردند. ----- ۱. مج: گناه خود، دب، آج، لب، فق: سر بر کنار، مج: سر بر کنار بر گناه، مر: بر کنار. ۲. دب، آج، لب، فق، مج: تمنای محال. ۳. مج: کج. ۴. مر زهی تصوّر باطل زهی خیال محال. ۵. دب، آج، لب، فق، وز هر. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۲۳۰ فتاب علیه، بدان که «توبه» در لغت رجوع باشد، يقال: تاب و تاب و اب و اناب، و آل و آض اذا رجع. چون بنده توبه کند، گویند: تاب الی الله. چون رحمت خدای قبول کند، گویند: تاب الله علیه، یعنی با سر او آرد «۱» و بنده را تائب گویند و خدای را تعالی توّاب گویند، و ببناء «۲» مبالغه برای آن که رحمت خدای بیش از توبه تایبان باشد. و در شرع، توبه پشیمانی باشد بر گناه گذشته و عزم بر آن که با سر مانند آن نشود برای قبحش را یا برای وجه قبحش را، علی خلاف

فیه، اینکه توبه آن است که اجماع امت است بر اسقاط عقاب عند اینکه. و قبول توبه به دو معنی باشد: از خدای تعالی، یکی به ضمان ثواب و دیگر به اسقاط عقاب و توبه پیغامبران و امامان با خدای تعالی بر سبیل انقطاع و خضوع و فرع باشد با خدای تعالی. و معنی قبول خدای تعالی توبه ایشان را ضمان خدای بود ثواب آن طاعت را، و مراد به قوله: فَتَابَ عَلَيَّ در آیت اینکه است، چه عقاب در حق پیغامبران - علیهم السلام - ثابت نشود تا به اسقاط حاجت باشد. و بنزدیک ما، توبه اسقاط عقاب نکند، بل خدای تعالی اسقاط کند عقاب را عند توبه، به تفضّل. و نزدیک معتزله، بر خدای واجب بود قبول توبه به معنی اسقاط عذاب (۳)، و توبه از ترک (۴) باشد [۶۵-پ]، و فعل قبیح، و نیز از ترک مندوب صحیح بود. بمعنی الرجوع الی فعله، و توبه انبیا - علیهم السلام - بر اینکه وجه باشد. و توبه از غضب با اقامت بر منع مغضوب درست باشد، و توبه از قتل عمد، بی تسلیم نفس به اولیای مقتول درست باشد، و توبه از قتلی که موجب قود بود بی قود درست باشد (۵) بنزدیک بعضی اصحاب ما. و اینکه جمله مسائل مبنی است بر آن که، توبه از بعضی معاصی با اصرار بر بعضی درست باشد، و (۶) مذهب ابو هاشم درست نیاید. و مذهب مرتضی - رحمه الله علیه - همچنین است، و مذهب ابو علی درست آید، برای آن که بر ----- ۱. مج، دب، آج، لب، فق، وز، مر: با سر آورد. [.....] ۲. دب: بنابر، آج، لب، فق: بنای. ۳. همه نسخه بدلها: عقاب. ۴، ۶. مج واجب. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مج: نباشد. صفحه: ۲۳۱ مذهب (۱) او توبه از گناه لوجه قبحه باشد، و اینکه مقصور باشد علی کل قبیح علی حدّه، و بنزدیک ابو هاشم، لقبه (۲) باشد، و اینکه عام باشد سایر قبیح را لا شراکها فی القبح. پس بنای مذهب ایشان در اینکه باب، بر اینکه دو کلمت است. اما آنچه مذهب ما اقتضا می کند، آن است که: درست نیاید اینکه توبه به معنی اسقاط عقاب، برای آن که اسقاط (۳) عند توبه ثانی (۴) داند بنزدیک ما (۵) که به اجماع عقاب عند آن ساقط شود به اسقاط الله، آن است که مشتمل بود بر ندم علی ما مضی و العزم علی ان لا - يعود الی مثله فی المستقبل لقبه. و آنچه جز اینکه است، در او خلاف است، توقف باشد در او، و اینکه توقف و تجویز در اسقاط عذاب پیش از (۶) توبه حاصل است، پس وجود و عدم توبه یکی باشد در اینکه باب. اما قول آن کس که گوید که: توبه امتناع بود از گناه پس از آن که ارتکاب کرده باشد، و چون درست باشد که امتناع کند از بعضی معاصی با اقدام بر بعضی مبتداء، چرا درست نیاید که امتناع کند از بعضی معاصی که کرده باشد با اصرار بر بعضی پس از آن که کرده باشد! و چه فرق است میان اول و دوم، و چون اول به اجماع درست است و دوم در اینکه باب چون اول است، باید که درست باشد. چیزی نیست برای آن که مجرّد امتناع توبه نباشد تا شامل نبود آن شرایط را که گفتیم (۷). دگر آن که مراد به صحت امتناع اگر آن است که بر ناکرده عقاب نباشد، اینکه مسلم است. اما آن که عند امتناع اولاً او ثانیاً عقاب ثابت مستحق ساقط شود دونه خطر القتاد باشد، چه در عقل و شرع دلیلی نیست جز اجماع، و اجماع حاصل نیست. پس معتمد مذهب (۸) آن است که بیان کرده شد - و الله ولی التوفیق. اما کافر چون از کفر توبه کند و در اسلام آید و فاسق بوده باشد، توبه از کفر کفایت بود او را، [۶۶-ر] و اگر چه از فسق توبه مفرد نکند، لقول النبی - علیه السلام: الاسلام یجب ما قبله، اسلام آن را که از پیش او باشد قطع کند و حکم بردارد. و آن ----- ۱. همه نسخه بدلها: بنزدیک. ۲. همه نسخه بدلها: بقبحه. ۳. همه نسخه بدلها عقاب. ۴. همه نسخه بدلها: به اجماع. ۵. همه نسخه بدلها و آن توبه. ۶. همه نسخه بدلها: اسقاط پیش از عقاب. ۷. همه نسخه بدلها: گفت. ۸. دب: مذاهب. صفحه: ۲۳۲ که معصیت بسیار کرده باشد و تفصیل آن با دید آرد (۱)، بر او واجب نباشد از هر یکی توبه‌ای کردن، بل او را یک توبه کفایت باشد از همه. و هر چه خدای تعالی کاره بود آن را و رضا نداد به کردن آن. و توبه از معصیت به معصیت درست نباشد، چنان که از الحاد به عبادت اصنام. و توبه از بنده درست آید مادام تا به حدّ الجاء نرسد، و از علامات مرگ یا اشراط (۲) قیامت چیزی نبیند. و رسول - علیه السلام - گفت: انّ الله یقبل توبه عبده ما لم یرغرر، خدای تعالی توبه بنده پذیرد (۳) مادام تا جانش به حلق نرسیده باشد. و اتفاق است که آدم و حوا هر دو توبه کردند، و قرآن به اینکه ناطق است فی قوله: قَالا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا (۴) - الایه. و خدای تعالی گفت: فَتَابَ عَلَيَّ، و لم یقل علیهما، اکتفاء بالواحد عن الاثنین، چنان که: و إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ

----- ۱. همه نسخه بدلها: مخبرش بر وفق خبر. ۲. دب، آج، لب، فق: مقاربت. ۳. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶. صفحه: ۲۳۶ سوم
خبر بعد خبر، چنان که: هذا حلو حامض «۱» [۶۷-پ]. قوله تعالى:

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶]

[اشاره]

يا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲) وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)

[ترجمه]

ای پسران یعقوب یاد کنی نعمت من، آن که نعمت کردم بر شما، وفا کنی به پیمان من تا من وفا کنم به پیمان شما و از من بترسی. و بگروید به آنچه فرو فرستاده‌ام به راست دارنده آن را که با شماست، و مباشی نخست ناگرویده‌ای به او، و مخربید به آیت‌های من بهای اندک، و از من بترسی. و در میوشانی حق به باطل و پنهان کنی «۲» حق را و شما دانی. و به پای داری نماز، و بدهی زکات و رکوع کنی با رکوع کنان [۶۸-ر]. می‌فرمایی مردمان را به نیکوی و فراموش می‌کنی خود را و شما می‌خوانی توریت، عاقل نه‌ای «۳»! یاری خواهی به روزه و نماز، و آن «۴» بزرگ است الا بر خدا ترسان. آنان که دانند که با پیش خدای خواهند شدن «۵»، و ایشان با او گردند «۶». «یا» حرف نداست، و «بنی» منادی مضاف است برای آن منصوب است، و -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: هذا حامض حلو، و اینکه وجه معتمد نیست. ۲. آج، لب، فق، پنهان دانی. ۳. مج، وز، فق: نه ای عاقل. ۴. آج، لب، فق: اینکه. ۵. مج، وز: خواهندشان. ۶. مج، وز: باز گردند. صفحه: ۲۳۷ «ابن» واحد است، و «ابناء» و «بنون» جمع اوست. و ابناء را جمع تکسیر خوانند، و بنون را جمع سلامت. و در حال رفع به «واو» بود، و در حال نصب و جزّ به «یا» و «نون»، برای اضافه بیوفتاده است. و مصدر ابن بنوّه باشد. و «اسرائیل» نام یعقوب است. - علیه السلام - و در معنی او خلاف کرده‌اند. بعضی گفتند معنی آن است که: صفوة الله، و گفته‌اند معنی آن است که: عبد الله. و بعضی دگر گفتند: مرکب است از عربی و عبری، برای آنش اسرایل خواندند «۱» که اسری الی الله. و «ایل»، به زبان عبری (الله) باشد. بیشتر مفسران گفتند: خطاب با احبار جهودان است که در عهد رسول - علیه السلام - بودند در مدینه. و بعضی دگر گفتند: مراد جهودان و ترسایان عهد رسولند، جز که ایشان را نسبت کرد با پدر اعلی، چنان که گفت: یا بنی ادم. اذکروا، یاد کنی «۲». «ذکر» ضدّ نسیان بود، و «ذکر» به معنی حفظ بود، تقول: انا ذاکر و متذکر، ای حافظ [۶۸-پ]. و ذکر به معنی گفتار بود، يقال: ذکرته بالخیر. و «ذکر»، به معنی نوشته بود، يقال: هذا مکتوب فی ذلک الذکر، ای فی ذلک المکتوب. و «ذکر»، به معنی شرف بود فی قوله: وَإِنَّهُ لَئِذٍ كَرَّمَ لَمَكَّ وَلِقَوْمِكُمْ «۳» نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ. حدّ نعمت هر منفعتی بود که به غیری رسانند حسن «۵»، و برای آن گفتیم «۶» حسن که منعم بر انعام مستحق شکر و تعظیم باشد، و بر قبیح مستحق تعظیم نباشد. و حدّ احسان و انعام هم اینکه باشد. أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ، در اینکه دو قول است، یکی آن که: مراد آن نعمتهاست که برایشان کرد دینی و دنیاوی. و قولی دیگر آن که: مراد آن نعمتهاست که بر پدران و اسلاف ایشان کرد. و گروهی گفتند: مراد به نعمت جمع است و اگر چه لفظ واحد ----- ۱. همه نسخه

بدلها: خواندندی. ۲. یادی کنی / یاد کنید. ۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴. [.....]. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز علیه السّلام. ۵. همه نسخه بدلها چون غرض منعم نفع منعم علیه باشد. ۶. آج بر. صفحه: ۲۳۸ است، چنان که گفت: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۱). و قولی دیگر آن است که: نعمت آن است که در اینکه آیات از پس اینکه خواهد آمدن تفصیل آن، از نجات ایشان از آل فرعون و نجات ایشان از غرق و هلاک آل فرعون، و آن انواع نعمت که بر پدران ایشان کرد در تیه، و قصه آن بیاید در جای «۲» خود. و اینکه روایت هشام است از عبد الله عیّاس. و ابو العالیه گفت: مراد به نعمت اینکه جا آن است که در آیت دیگر گفت: اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (۳)، خدای تعالی ایشان را اینکه «۴» نعمتها یاد داد برای دو کار را: یکی آن که در اینکه جمله نعمتها، بعضی آن است که تصدیق رسول - علیه السّلام - در آن است، چون توریت و انجیل و زبور و کتابهای منزل بر پیغامبران ایشان. پس در جمله اینکه نعمتها بعضی آن است که متضمّن است به وجوب تصدیق پیغامبر ما - علیه السّلام - و اینکه قول اصم است. دوم آن که کثرت نعم ایجاب عظم معصیت کند در کفران او. اما نعمت بر آباء از کجا نعمت بر فرزندان بود از دو وجه باشد: یکی آن که اگر آن نعمت نفرمودی ایشان نماندندی، اینان حاصل نشدندی. دگر آن که: در جمله اینکه نعمتها بعضی آن است که در در تشریف «۵» و تفضیل دارد، و تشریف پدران تفضیل فرزندان بود در وقت مفاخرت. قوله تعالی: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ، يُقَالُ: وَفِيَ بَعْدَهُ وَوَفِيَ لُغْتَانِ، وَوَفِيَ عَلِي كَذَا، أَي اشْرَفَ عَلَيْهِ، وَوَفِيَ عَلِي كَذَا أَي زَادَ عَلَيْهِ، وَوَفِيَ عَلَيْهِ حَقُّهُ، وَوَفَاهُ أَي اعْطَاهُ تَامًا وَوَفِيًا، وَشَاعِرٌ مِي كَوَيْدٍ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ اللَّغَتَيْنِ. أَمَّا ابْنُ عَوْفٍ فَقَدْ وَفِيَ بِذِمَّتِهِ كَمَا وَفِيَ بِقِلَاصِ النَّجْمِ حَادِيهَا [۶۹-ر] و مراد به عهد آن عهد است که خدای تعالی برایشان ها گرفت در کتب ایشان که اوامر خدای تعالی کار بندند «۶» و از مناهی اجتناب کنند و تحریف ----- ۱. سوره نحل

(۱۶) آیه ۱۸. ۲. همه نسخه بدلها، بجز م: به جای. ۳. سوره مائده (۵) آیه ۲۰. ۴. دب: از. ۵. کذا: در اساس، مج: که در تشرف، دیگر نسخه بدلها: که تشریف. ۶. مج، دب: کار بندد. صفحه: ۲۳۹ نکنند کتاب «۱» را و ذکر رسول ما - علیه السّلام - و صفت و نبوت او پنهان نکنند، چنان که گفت: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (۲) «أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ، بَرَاءِ أَنْ مَجْزُومٌ اسْتِ أَنْ جَوَابُ امْرٍ اسْتِ، وَعَهْدُ خدای با ایشان وعده اوست ایشان را به ثواب بر طاعت. پس آن را در تأکید ایجاب بر خود به مثابه عهد و پیمان و سوگند کرد بر معاهد. ابن زید گفت: مراد به عهد خدا، امر خداست، و به عهد ایشان جزای ایشان «۳» است، آنکه بر خوانند: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، أَلِي قَوْلِهِ: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» (۴). و سعید جبیر گفت از عبد الله عیّاس که: مراد آن است که در گردن ایشان کرد از ایمان به رسول - علیه السّلام - تا آنچه بر گردن ایشان بود از اثقال و اغلال بر گیرد، چنان که گفت: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ - أَلِي قَوْلِهِ: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (۵). و قتاده و ابن جریج گفتند: مراد آن عهد است که در سوره المائده گفت: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا - أَلِي قَوْلِهِ: «لَأُكْفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» (۶)، و اینکه اقوال متقارب المعنى است. و إِيَّايَ، ضمير منصوب منفصل است، و عامل در او فعلی مقدر بود که اینکه فعل ظاهر بر او دلیل بود، و نشاید که عامل در او اینکه فعل ظاهر باشد، چه او به ضمير متصل مشغول است، و تقدیر چنین باشد که: و إِيَّايَ فَارْهَبُوا فَارْهَبُونَ» (۷)، چنان که گفت: «وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ» (۸) «الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (۹)، ----- ۱. م، مر او. ۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۷. ۳. مج، دب، فق، وز:

جز ایشان. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. ۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷. [.....]. ۶. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۷. همه نسخه بدلها: و ایای فارهبون. ۸. سوره یس (۳۶) آیه ۳۹. ۹. سوره رعد (۱۳) آیه ۹. صفحه: ۲۴۰ «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِرَ» (۱)، برای سر آیت تا ملایم بود ذکر اسجاع آیات را، و «رهبت»، خوف باشد و ضدّ او در عبارت رغبت بود. حق تعالی می گوید: از من بترسی به کردن چیزی که مستحق عقوبت من شوی، و بیان کردیم که معنی آن است که: از عقاب من بترسی. و آمَنُوا، امر است ایشان را. بِمَا أَنْزَلْتُ، «ما» موصوله است، به آنچه من فرو فرستادم، یعنی قرآن. مُصَيِّدًا، راست دارنده، نصب او بر حال است. لِمَا مَعَكُمْ، مراد کتب اوایل «۲»

است از توریت و انجیل. حق تعالی ایشان را ترغیب می‌افکند در ایمان آوردن به قرآن، چه قرآن مصدق کتب ایشان است، و کتب ایشان مصدق قرآن است، اگر بگویند و پنهان باز نکنند» (۳). و انزال و تنزیل، نقل بود از جهت علو به جهت سفلی، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن، چه آن که منزل باشد قدیم نبود، [۶۹-پ] و نزول بر قدیم روا نباشد. وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ، درست آن است که «ها»، کنایت از قرآن است، و اینکه قول ابن جریج است. و ابو العالیه گفت: کنایت است از رسول- علیه السّلام- و اصم گفت: مراد کتاب ایشان است، یعنی به محمّد کافر می‌شوی (۴) که ذکر او در کتابهای شماست؟ کفر به او کفر به کتابهای شما باشد. اگر گویند، چرا گفت: أُولَ كَافِرٍ در «۵» لفظ واحد، و در صدر آیت خطاب با جماعتی است! جواب فراء و اخفش گفتند: اگر چه ظاهر اسم است بر مذهب فعل رانده است آن را، تقدیر چنین است که: أُولَ من کفر، و فعل را تشبیه و جمع نکنند. و مبرّد می‌گوید وجه آن است «۶»: أُولَ كَافِرٍ را صفت موصوفی تقدیر باید کردن که در لفظ واحد بود در معنی جمع، چنان که اول حزب او قبیل او رهط کافر، چنان که شاعر گفت: و اذا هم طعموا فألأم طاعم و اذا هم جاعوا فشرّ جیاع -----

----- ۱. سوره فجر (۸۹) آیه ۴. ۲. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: اولی. ۳. مج، وز: باز نگویند. ۴. کذا: در اساس، مج، م، مر: مشوید، دب، آج، لب، فق، وز: مشوی/ مشوید. ۵. همه نسخه بدلها: بر. ۶. همه نسخه بدلها که. صفحه: ۲۴۱ و اینکه قولی ملیح است. اگر گویند ظاهر اینکه که گفت: أُولَ كَافِرٍ، چنان می‌نماید که اگر دوم کافر باشند تا آخر کافر روا باشد، گوئیم: اینکه قول به دلیل الخطاب بود، و قول به دلیل الخطاب باطل است بنزدیک ما و بیشتر اهل علم از محققان. اگر گویند: دلیل الخطاب چه باشد! گوئیم: آن که استدلال کند به وجود «۱» چیزی بر نفی جز آن، چنان که گوید. من دخل داری اکرمته، هر که در سرای من آید اکرامش کنم، دلیل نکند بر آن که هر کس که در سرای او نشود مستحق اکرام نبود از او، برای آن که اینکه حکمی منفصل است از آن، و از اینکه جا بیش از اینکه مفهوم نباشد که هر که در سرای «۲» شود مستحق اکرام بود، و هر که در سرا نشود حکم او موقوف باشد بر دلیلی دیگر. و آنان که به دلیل الخطاب گویند، خلاف اینکه گویند «۳»: هر که در سرای نشود شاید که او را اکرام کند، و اینکه از ظاهر خطاب دانیم، و بطلانش آن است که بیانش کردیم، و برای آن اینکه قدر شرح دادیم که در اینکه کتاب از اینکه معنی بسیار خواهد بود «۴» تا خواننده اینکه کتاب واقف باشد «۵». و جواب دیگر از سؤال آن است که: اینکه طریقتی است عرب را در فصاحت معروف، و مراد از اینکه مبالغه باشد، و مراد آن است که کافر مشوی به او، نه به اول نه به آخر، و اینکه چنان است که گویند: فلان غیر سریع الی الخنا، فلان سریع نیست به فحش، مراد نفی فحش باشد بر جمله نه نفی سرعت. و گویند: قل ما رأیت مثله، چون او کم دیدم، و معنی آن است که: چون او ندیدم نه قلیل و نه کثیر، و چنان که شاعر گوید: من اناس لیس فی اخلاقهم عاجل الفحش و لا سوء الجزع [۷۰-ر] غرض او نه نفی عاجل فحش است دون آجل، بل نفی فحش و جزع است بر سایر وجوه. و جواب سوم «۶» آن است که: تخصیص اول کرد تا دیگران که -----

۱. م، مر: ۲. م، مر: ۳. دب، وز گویند. ۴. همه نسخه بدلها: خواهد آمد. [.....] ۵. همه نسخه بدلها، بجز دب بر او. ۶. مج: سهام. صفحه: ۲۴۲ در «۱» نگرند، اقتدا نکند، چنان که رسول- علیه السّلام- گفت: من سنّ سنّه سیئه فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامه، هر که سنّی بد نهد بزه آن و بزه آنان که بر آن کار کنند تا به قیامت بر او باشد. و من سنّ سنّه حسنّه فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامه، و هر که سنّی نکو نهد مزد آن و هر که بر آن کار کند او را باشد تا به روز قیامت. و لَا تَشْتَرُوا بِأَيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا، در اینکه کلمات مانند اینکه سؤال هست که همانا به بهای بسیار بشاید فروختن، چه نهی مقید است به بهای اندک، جواب «۲» هم آن است که بیان کردیم در وجه دوم از سؤال اول، مراد نه آن است که اندک نشاید بسیار شاید، مراد آن است که هر بها که در عوض او بستانی اندک باشد، و در اینکه دو جایگاه دلیل است بر بطلان قول به دلیل الخطاب، و الا اینکه الزامها لازم آید. و «اشتراء» در آیت به معنی معاوضه است، و در تازی خود اینکه معنی دارد برای آن که شاری و مشتری «اعنی بایع و مشتری معاوضه می‌کند، او بها می‌دهد و متاع به عوض می‌ستاند، و اینکه متاع می‌دهد و بها به عوض می‌ستاند. و «شری»، آن باشد که

بفروخت، نحو قوله تعالى: وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ (۳) إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ (۴). و إِيَّايَ فَاتَّقُونِ، از من بترسی یا بپرهیزی، معنی آن که از معصیت من بپرهیزی و از عقاب من بترسی. و لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، يقال: لبست الثوب البسه (۵) لبسا و لباسا، و «۶» لبست عليه الامر البسه لبسا، خدای تعالی می‌گوید: حق به باطل باز مپوشی، و باطل (۷) به روی حق بر می‌آید. و «حق» را معنی مختلف بود به اختلاف مواضع، چو «۸» در قول گویند «۹» صدق ----- ۱. آج، لب، فق، مب، مر او. ۲. مر گویم که. ۳. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۰. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱. ۵. مر: البته. ۶. مر: او. ۷. مر را. ۸. دب: چون، آج، لب، مب، مر: چه. ۹. مب عليه الامر البسه. صفحه: ۲۴۳ باشد، چون در فعل گویند صواب باشد، چون در اعتقاد گویند علم باشد. و حق عليه، ای وجب، و منه قوله: وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي (۱) وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ در محل او دو قول گفتند: و آن که «نون» چرا بیفتاد از اینکه فعل. یک قول آن است که: «واو» عطف است، و محل او جزم است، و «نون» برای جزم بیوفتاد (۴)، معنی آن است «۵»: و لا تکتُموا الحق، حق پنهان باز مکنی. و قول دیگر آن است که: «واو» جمع راست «۶» و فعل در محل نصب است به اضمار «ان»، و «نون» برای نصب افتاده است. معنی آن است که: حق را به باطل باز مپوشی با «۷» آن که حق پنهان کنی، یعنی از میان اینکه هر دو کار جمع مکنی، چنان که شاعر گوید: ----- ۱. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳. ۲. آج، لب، فق، مب، مر: حقایقنا. ۳. فق، مر: آن، وز ادا. [....] ۴. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: بیفتاد. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. مج، فق، وز، مب، مر به معنی مع. ۷. فق، مب: یا. صفحه: ۲۴۴ لا تنه عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم و مثال اینکه آیت در کلام عرب چنین باشد که: لا تأکل السیمک و تشرب اللبن، و لا تأکل السیمک و تشرب اللبن، معنی اول نهی باشد از هر دو، و معنی دوم نهی باشد عن الجمع بینهما، معنی آن باشد که: مع ان تشرب اللبن. وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ، «واو» حال راست، معنی آن که: در آن حال که شما می‌دانی خلاف کردند در آن که چه بود که ایشان می‌دانستند. بعضی گفتند: می‌دانی که قول شما باطل است، و قول محمد - علیه السلام - حق است. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی که «۱» بعث و نشور و حساب و کتاب حق است. قولی دیگر آن است که: شما می‌دانی که محمد - علیه السلام - حق است، و صادق است از آن که نام «۲» و نعت «۳» و سیر او در کتابهای خود شناخته‌ای (۴)، و در آیت دلیل نباشد بر صحت قول اصحاب معارف برای آن که آیت خاص است به جماعتی علما و اخبار جهودان که ایشان وصف رسول - علیه السلام - از توریت شناخته بودند و پنهان می‌داشتند برای حب ریاست را. اگر گویند: چون دانستند «۵»، نه مؤمن باشند جواب گویم: دانستن تنها «۶» ایمان نبود تا تصدیق با او نبود، چون به بدل تصدیق «۷» جحد باشد، ایمان نباشد و علمی «۸» که بر او مستحق ثواب شوند. وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ، قدیم - جل جلاله - چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیت مقدم رفت، در اینکه آیت امر کرد ایشان را به نماز و زکات. و کلام در صلوات و اصل او و اشتقاق او برفت، فی قوله: يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ «۹» وَ آتُوا الزَّكَاةَ، «ایتاء»، [۷۱- ر] اعطا باشد، ----- ۱. مج، وز گفت. ۲، ۳. همه نسخه بدلها او. ۴. مر: دانسته‌اید. ۵. مر: دانستید. ۶. دب: شما. ۷. دب، فق، مب، مر نکنند. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر را. ۹. سوره بقره (۲) آیه ۳. صفحه: ۲۴۵ و «اتیان»، آمدن باشد، و «اتوات»، خراج باشد، و اتیت الرجل اذا جثته، و اتیت الامر اذا فعلته، و اتیت المرأة اذا جامعته. و «زکات»، در لغت نما و زیادت باشد. يقال زکا الزرع اذا زاد و نما. و صاحب کتاب العین می‌گوید: اصل زکات طهارت و پاکی باشد من النفس الزکیة و من التزکیة، و من قوله تعالی: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا «۱» وَ ارْكَعُوا مَعَ الزَّاكِعِينَ، رکوع و انخفاض و انحنا نظایر باشد در لغت، و رکع نقیض «ارتفع» بود، قال الشاعر: لا تذلل الفقير علك ان ترکع یوما و الدهر قد رفعه صاحب العین گفت: هر چه به «۲» روی در آید اگر زانوش به زمین آید و اگر نه، او را رکع گویند، و لبید می‌گوید. اخبر اخبار القرون اذا مضت ادب کأنتی کلما قمت رکع و در شرع همچونین دو تا شدن باشد. و برای آن رکوع را تخصیص کرد از ارکان نماز که در نمازی که جهودان کردند رکوع نبود. و قولی دیگر برای عظم موقع او از نماز آن را تخصیص کرد، چه عبارت کنند از جمله قیام و قراءت و رکوع و سجود به یک رکعت، و رکعت یک بار رکوع کردن باشد. اگر گویند: چون گفت:

أَقِيمُوا الصَّلَاةَ، و رکوع در آن جا داخل باشد، باز گفتن و آرکعوا تکرار باشد، و در او فایده نبود. جواب آن است که گوئیم (۳):
 خطاب با جهودان است که ایشان در نماز رکوع نکنند. جوابی دیگر آن است که: تخصیص کرد به ذکر اینکه را، چنان که: -----
 ۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۳. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بر. [.....] ۳. مر اینکه. صفحه
 : ۲۴۶ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكَالَ ﴿۱﴾ مَعَ الزَّائِعِينَ، و در اوّل آیت مراد امر به اقامت نماز است تا تکرار نباشد و هر یکی
 مستقل بود به فایده خود. ۲. مر: پرسید که آن را. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز، م: پیغامبری خدای را. ۴. م: نماز پنج
 وقت. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز، م: آن. ۶. مر: دعاها. ۷. مر: پسین. ۸. مج، دب، آج، لب: گناهی. صفحه: ۲۴۷ و اما نماز
 خفتن: آن وقت نماز پیغامبران مقدّم است، خدای تعالی خواست تا امت من ﴿۱﴾ موافق باشند ایشان را در عبادت. و اما نماز بامداد:
 آفتاب که بر آید از میان دو سرو ﴿۲﴾ شیطان بر آید، و کافران او را سجده کنند، خدای تعالی خواست تا امت من او را سجده کنند
 پیش از آن که کافران شیطان را سجده کنند. آن احبار ﴿۳﴾ گفتند: راست گفتی، و هر ده ایمان آوردند. و در خبر است که رسول-
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - گفت: انّ افضل الفرائض بعد المعرفة الصلوة و اوّل ما يحاسب العبد عليها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ
 ما سواها، گفت: اوّل فریضه‌ای که بر بنده هست پس شناختن خدای تعالی، نماز است و اوّل چیز ﴿۴﴾ که او را ﴿۵﴾ حساب کنند. اگر
 نمازش قبول کنند دگر طاعتش قبول کنند، و اگر نمازش ردّ کنند دگر طاعتش ردّ کنند. و در خبری دیگر آمد از ﴿۶﴾ رسول- علیه
 السّلام- که: اوّل چیزی که خدای تعالی فریضه کرد بر خلقان ﴿۷﴾ نماز است، و آخر چیزی که از مکلفان بردارد نماز است، و اوّل
 چیزی که بر آن حساب کند نماز باشد. و گفت- علیه السّلام: الصلوة قربان کلّ تقی، گفت: نماز تقرّب هر پرهیزکاری است. و ﴿۸﴾
 گفت: بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة، از میان بنده و کفر آن است که نماز رها کند. و گفت- علیه الصلوة و السلام: موضع
 الصلوة من الدّین کموضع الرّأس من الجسد، گفت: جای نماز از دین جای سر است از تن ﴿۹﴾. و حسن بصری روایت کند از انس
 مالک که گفت رسول- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - ﴿۱۰﴾. چون بنده به نماز برخیزد و روی به نماز آرد، چون گوید: الله اکبر، از گناه به -----
 ۱. م: او را سجده کنند. ۲. مج، وز: سرون، م: شاخ. ۳. مج، وز: حبر. ۴. م: مر:
 چیزی. ۵. م: مر: که بنده را. [.....] ۶. مج، دب، آج، لب، فق، وز انس مالک از، م: دیگر روایت است که انس مالک روایت
 کرد. ۷. دب، آج، لب، فق: بر بندگان. ۸. مر: و نیز. ۹. م: بر تن، مر: از جسد. ۱۰. م: فرمود. صفحه: ۲۴۸ در آید چنان که آن
 روز ﴿۱﴾ که از مادر زاد. و چون گوید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم [۷۲-] ر] خدای تعالی به هر موی ﴿۲﴾ که بر تن او باشد عبادت
 یک ساله بنویسد او را. و چون فاتحه کتاب بخواند، همچنان باشد که حج و عمره کرده. و چون به رکوع شود، همچنان بود که
 همسنگ خود زر به صدقه بداده. و چون گوید: سبحان ربّی العظیم و بحمده، همچنان باشد که هر کتابی که خدای تعالی از آسمان
 فرستاد ﴿۳﴾ بر خوانده. و چون گوید: سمع الله لمن حمده، خدای تعالی به رحمت بدو نگردد، و چون به سجده شود خدای تعالی به
 عدد هر شیطانی و جنّی حسنتش ﴿۴﴾ بنویسد. و چون گوید: سبحان ربّی الاعلی و بحمده، همچنان باشد که به هر حرفی ﴿۵﴾ برده‌ای ﴿۶﴾
 آزاد کرده. و چون به تشهّد بنشیند، خدای تعالی ثواب صابرائش دهد. و چون سلام باز دهد خدای تعالی درهای بهشت بر گشاید،
 گوید: بنده به هر در ﴿۷﴾ که خواهی در بهشت می‌شو. و ابو هریره روایت کند که رسول- علیه السلام- گفت: الصلوة کفارة الخطایا،
 ثم قرأ: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ﴿۸﴾ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفَى النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ﴿۳﴾ أَمْ تَأْمُرُونَ النَّاسَ
 بِالْبِرِّ، حدّ ﴿۲﴾ امر در قول قول قایل باشد آن را که دون او بود، افعّل [۷۳-] ر] یا مانند آن، به شرط آن که مرید بود آن را که
 می‌فرماید. و مراد به «ناس»، اسم جنس است، و «لام» استغراق جنس راست. «بّر»، هر کاری نکو بود، اسمی است شامل جمله طاعات
 را از واجبات و مندوبات. و گفته‌اند: مراد به بّر صدق ﴿۳﴾ است، من قولهم: بّر فی یمینه، ای صدق. و بّر، ضدّ فجور باشد، من قول
 الشّاعر: انا اقتسمنا خطّینا بیننا فحملت برة و احتملت فجار [و هما] ﴿۴﴾ علما للبرّ و الفجور، فلان بّر و بارّ بوالديه. و ضدّ اینکه عقوق
 باشد، و نیز به معنی صله و احسان باشد. و معنی استفهام در آیت، تقریر و ملامت است آنان را که امر معروف کنند مردمان را، و

ایشان بر آن که گویند کار نکنند. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که اهل کتاب تحریض کردند بر تمسک به احکام توریت و انجیل، و ایشان رها کردند و ضایع ماندندی. قتاده گفت: مردم را طاعت فرمودندی و خود نکردندی. قولی «۵» دگر گفتند: مردم را صدقه دادن فرمودندی و ایشان ندانندی. و حسن بصری و ابن جریر گفتند: مراد منافقانند که به ظاهر امر معروف کردند، و در باطن منکر کردند، و اولیتر حمل آن باشد بر عموم برای آن که تنافی نیست میان اینکه اقوال «۶»، باید گفتن: شامل است همه را و همه داخلند در آن. اما نسیان در آیت اگر حمل کنند بر ضد ذکر حقیقت نباشد، بر توسع و مجاز -----

۱. فق کن، مب، مر: و بخیل را هلاک و تلف مال بده. ۲. اساس: چند، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۳. اساس: صدقت خوانده می‌شود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مج، وز: قوم، دب، آج، لب، فق، مب، مر: قومی. ۶. مب، مر پس. صفحه: ۲۵۲ باشد، برای آن که نسیان مزیل تکلیف است و با زوال تکلیف ملامت نباشد. و آیت وارد است مورد ملامت «۱»، اولیتر آن بود که حمل کنند بر ترک، چنان که در قصه آدم برفت فی قوله: فَنسَى «۲»... ای «۳» ترک، تا هم بر حقیقت باشد و هم بلیغتر باشد در باب ملامت. وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ «واو» حال را باشد، و حال حالی است که شما کتاب می‌خوانی، یعنی توریت. از اینکه وجه حمل باید کردن بر اهل کتاب و آنچه ایشان در توریت یافتند از ذکر رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - و ذکر تحریض و ترغیب بر صدقات و زکوات «۴» و انواع مبرّت «۵» از صلت رحم و جز آن. و «انتم» «۶»، ضمیر مرفوع منفصل باشد، «تتلون»، من تلوت «۷» القرآن، قرآن بخواندم، و اصل او تتبع باشد، من قولهم: تلوت «۸» الرّجل اذا تبعته. آنگه بر سیل مبالغه گفت: أَفَلَا تَعْقِلُونَ، شما عقل ندارید، یعنی اینکه نه کار عاقلان باشد که تو کسی را چیزی فرمایی، و غرض تو آن باشد تا او بر آن کار کند، آنگه تو نکنی آن «۹» را داعی نباشد به کردن «۱۰»، پس بمنزلت آن بود که نقض غرض خود کرده باشی، و عاقلان چنین کار نکنند. و قولی دیگر آن است که: معنی چنین است که شما استعمال عقل نمی‌کنی، که چنین کردن با عقل در نخورد «۱۱»، چنان که شاعر گفت [۷۳- پ]: لا- تنه عن خلق و تأتي مثله عار عليك اذا فعلت عظيم و انس مالک روایت کند از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - که گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهایشان می‌بریدند، کلّمًا قرضت وفت، چندان که «۱۲» می‌بریدند باز دگر باره تمام می‌شد. من گفتم: یا جبریل؟ اینان که‌اند! -----

۱. مب، مر را. ۲. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۵. ۳. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او. ۴. همه نسخه بدلها، بجز وز: زکات. ۵. آج، لب، فق، مب، مر: مبرّت. ۶. مر و انتم. ۷، ۸. آج، لب، فق، مب، مر: تلاوت. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: او. [.....] ۱۰. مر آن. ۱۱. مب، مر: راست نیاید. ۱۲. مر: هر چند که. صفحه: ۲۵۳ گفت: «۱» هؤلاء خطباء امتك يقولون ما لا يفعلون و يأمرون الناس بالبرّ و ينسون «انفسهم»، اینان خطیبان امت تواند که گفتند و بر آن کار نکردند، و مردمان را امر معروف کردند و خویشتن کار نبستند. و ابو هریره روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: انّ اشدّ الناس عذابا يوم القيامة عالم لم ينفعه الله بعلمه ، گفت: سخت تر کس به عذاب روز قیامت عالمی باشد که او را به علم خود منفعت نبود. جندب بن عبد الله روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: مثل آن کس که مردم را خیر آموزد و او کار نبندد، مثل چراغ «۲» باشد که خویشتن را می‌سوزد و دیگران را می‌فرورد «۳»، و چنان بود که شاعر گفت: و من يعظ الرجال بقول حقّ فيحفظ عنه و هو له مضيع كعاصي الله في مال حواه و وارثه «۴» له فيه مطيع فيسعد بالذی کسبت يده سواه و ذلك الغبن الفظيع و عبد الله مسعود روایت کند که رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: فردا «۵» قیامت مرد را رها نکنند که قدم از قدم بر گیرد تا از عهده چند چیز به در نیاید: از برنایی که به چه «۶» به پیری رسانید «۷»، و از عمر که در چه صرف کرد «۸»، و از مالش که از کجا کسب کرد و کجا خرج کرد، و از علمش که بر آن کار کرد یا نکرد، و انشد محمّد بن الجهم: اذا انت لم ينفعك علمك لم تجد لعلمك مخلوقا من الناس يقبله و ان صانك العلم اللذی قد حملته اناك له من يجتنیه و يحمله و مالک دینار گفت خدای تعالی وحی کرد به عیسی مریم - علیهما السّلام - که: یا عیسی؟ وعظ کن مردمان را و تو متعظ شو، و اگر متعظ نشوی از من شرم دار. و حسن بصری به اینکه بیت بسیار تمثّل کردی: -----

----- ۱. همه نسخه بدلها: تنسون. ۲. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۶۵): وراث. ۳. دب، آج، لب، فق، وز، مب، مر: فردای. ۴. مب، مر: که چون. ۵. مب: رسانیدی، مر: رسانیده. ۶. مب: کردی، مر: کرده. ۷. فق، مر: چراغی. ۸. مج، دب، مر: می‌افروزد. صفحه: ۲۵۴ اذا العلم لم تعمل به صار حجة عليك و لم تعذر بما انت جاهله اما حد عقل، عبارت باشد از مجموع علمی که چون حاصل آید «۱» در یکی از ما از او صحیح بود «۲» علم اکتسابی کردن، و از خدای تعالی نیکو بود که او را تکلیف کند چون دگر شرایط تکلیف حاصل بود. و اشتقاق او از عقال ناقه بود، چه عقل عاقل را منع کند از بسیاری کارها چنان که عقال منع کند شتر را از رفتن. و دگر آن که علوم اکتسابی به او معتقل باشد و بسته. و دیت را از اینکه جا عقل خوانند [۷۴-] ر که خون را باز دارد از آن که ریخته شود. و عقل به معنی دیت آمده است در کلام عرب، چنان که شاعر گفت: فلا تأخذوا عقلا من القوم اننی اری العاری بیقی و المعائل تذهب اگر گویند: آن علوم چیست که چون مجتمع شود آن را عقل خوانند! گوئیم: اول علم است به خود و احوال خود، چنان که یکی از ما وجود خود داند و داند که حاصل است بر صفت مدرکی، و ادراک مدرکات می‌کند بر آن وجه که آن باشد، و اینکه از خویشتن یابد. دگر علم بود به انتفاء آن که ادراکش نمی‌کند با سلامت احوالش. دگر علم بود به آن که اگر مدرکی دیگر موجود بودی، او ادراک کردی. و علم باشد به قسمتهای متردد چنان که داند که ذات خالی نبود از آن که بر صفتی بود یا نبود. و دگر علم باشد به بسیاری چیزها عند «۳» اعتبار چنان که داند که آبگینه به سنگ شکسته شود، و آتش پنبه را بسوزد و مانند اینکه. و علم به تعلق فعل به فاعل در اینکه باب شود. دگر علم به قصد مخاطب چون خطاب او شنود. دگر علم به اموری جلیه «۴» و تذکر آن به اقرب عهد بدان. دگر علم به حسن بسیاری محسینات عقلی، و علم به قبح مقبحات عقلی، و وجوب واجبات عقلی، و جواز مجوزات عقلی، و استحالت مستحیلات عقلی، و اینکه -----

----- ۱. آج، لب: حاصل است، فق: حاصلند. ۲. همه نسخه بدلها در. ۳. مب، مر: نزد. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: جلی. صفحه: ۲۵۵ آخر اجزای علوم عقل بود، و هر جزوی از اجزای علوم عقل که ذکر کرده شد خدای تعالی آن را برای نوعی از انواع تکلیف عقلی آفرید که بی آن قبیح بودی در حکمت او تکلیف کردن به آن نوع. و استقصاء کلام در اینکه معنی در کتب اصول مشروح است، و اطناب کردن در اینکه کتاب در اینکه باب از غرض مقصود خارج باشد. قوله: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ، امر است جمله مکلفان را به استعانت و طلب یاری کردن از خدای تعالی. و اینکه «سین» را «سین» طلب خوانند. و استعانت، طلب یاری کردن باشد. و اعانت، یاری دادن باشد. و معنی آن باشد که: از خدای تعالی الطاف خواهی «۱» که شما را به طاعت نزدیک کند و از معصیت باز دارد. خلاف کردند در آن که خطاب با کیست. بیشتر مفسران گفتند: خطاب با اهل کتاب است از جهودان و ترسایان، چه آیات اول در حق ایشان است. چون ایشان را نهی کرد از آن که به طمع ریاست و حطام دنیا حق به باطل نپوشند و چیزی بگویند «۲» و بر آن کار نکنند، در اینکه آیت گفت: دست از آن بداری و به نماز و روزه تمسک کنی. بهری دیگر گفتند: خطاب با صحابه رسول است، چه ایشان خود نماز و روزه شرع ما نشناختند، چگونه گوید ایشان را که استعانت کنی به آن هر دو، و آن که [۷۴-پ] آیات مقدم در حق ایشان باشد منع نکند که اینکه آیت خطاب امت رسول ما باشد- علیه السلام- و گر «۳» بر عموم حمل کنند اولیتر «۴». اما «صبر»، حبس نفس باشد بر آن که نفس کاره بود آن را، و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السلام- که گفت در حق مردی که مردی را به دست‌ها گرفت «۵» تا دیگری او را بکشت: اقتلوا القاتل و اصبروا الصابر، گفت: قاتل را نباید کشتن و آن را که او را «۶» بازداشت از آن که دفع او کند از خود، در زندان باز باید داشتن تا بمیرد. -----

----- ۱. خواهی / خواهید. ۲. مج، مر: نگویند. ۳. مج: دگر، دب، آج، لب، فق، مب: و اگر. ۴. مر باشد. ۵. آج، لب، فق: به دست گرفت، مب: که دست مردی بگرفت، مر: مردی را دست بگرفت. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: و آن که او را. صفحه: ۲۵۶ شرح اینکه است که حابس را در زندان مخلد باز دارند تا بمیرد. پس صبر را حبس خوانند و حابس را صابر. و آن که نهی کرد- علیه السلام: عن قتل الرجل صبرا، آن باشد که کسی را جایی باز دارند و آب و نان ندهند تا بمیرد، و نهی عن

ذبح البهیمة صبرا، نهی کرد از آن که بهیمة را به صبر بکشند، معنی آن است که: نشاید که گاو^(۱) و گوسفند و مانند آن یکی را می‌کشند^(۲) و یکی در او^(۳) می‌نگرد^(۴). و ضد صبر جزع بود، و شاعر گوید: فان تصبرا فالصبر خیر مغبئة و ان تجزعا فالامر ما تریان و «صبر» بر سه وجه بود: یکی صبر بر طاعت، و یکی صبر از معصیت، و یکی صبر بر مصیبت. و گفته‌اند: مراد به صبر در آیت روزه است، چه معنی صبر در روزه حاصل است. و قدیم تعالی روزه را در قرآن صبر خواند، فی قوله: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا^(۵) و اینها، کنایت راجع است با نماز، و اگر چه دو مذکور در^(۷) پیش رفته است از صبر و صلوات، برای دو وجه را: یکی آن که موقع نماز بیشتر است از موقع صبر و او رکنی از ارکان شرع است، و وجه دوم آن که: رد کنایت کرد الی اقرب المذکورین. مثال وجه اول، قوله: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا^(۸) وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... رَدَّتْ -----
 ۱. دب، آج، لب، فق: گاف / گاو. ۲. مب: را بکشند. ۳. آج، لب: در وی. ۴. نظر مفسر در مورد تفسیر قتل صبر نسبت به بهیمة، با تفاسیر اهل لغت مناسب نمی‌نماید. ۵. اساس که در اینکه مورد نو نویس است: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. آج، لب، مب، مر: از. ۷. سوره جمعه (۶۲) آیه ۱۱. [.....]. ۸. سوره توبه (۹) آیه ۳۴. صفحه ۲۵۷: کنایت با سیم^(۱) کرد، اگر چه زر عزیزتر باشد برای آن که فضه نزدیکتر است. لکبيرة، ای لثقیله، یعنی گران است برای آن که ثقل و گرانی نتیجه بزرگی باشد، چون جسم بزرگتر بود گرانتر بود، بر اینکه^(۲) تشبیه گفت. إِمَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، خشوع و خضوع [۷۵-ر] و تذلل و اخبات نظایر بود. و ضد خشوع استکبار^(۳) بود. و خشوع البصر، چشم بر هم نهادن باشد من قوله: أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ^(۴). و خشوع صوت سکون او باشد، من قوله: وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ^(۵) فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ^(۱)، به بهشت روید که نیکو مزد است بهشت نیکوکاران را. و برای آن دو چیز را تخصیص کرد که به صبر از معاصی اجتناب کند و نماز او را لطف باشد در ادای طاعات و اجتناب مقبحات، كما قال الله تعالى: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^(۲) اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِمَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ، قوله: الَّذِينَ يَظُنُّونَ، آنان که ظن بر نند. به اتفاق محققان ظن در آیت به معنی یقین است، چه اگر بعث و نشور و ثواب و عقاب به ظن باشد ایشان را شاکه باشند، و چون شاکه باشند کافر باشند ممدوح نباشند. و ظن به معنی علم در کلام [۷۵-ر] عرب بسیار است، و مانند اینکه آیت قوله تعالی: إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاقٍ حِسَابِيهِ^(۷)، و درید بن الصيمه گفت: فقلت لهم ظنوا بالفی مدجج سراتهم فی الفارسی المسرد یعنی ایقنوا. و گفته‌اند: ظن از افعالی است که به معنی شیء و ضد باشد به معنی ظن و علم بود، و گفته‌اند: چون در علم به کار برند مجاز بود، و اینکه قول قریب است به صواب برای آن که از اطلاق لفظ ظن علم نداند تا قرینه‌ای نباشد. و قرینه در آیت آن است -----
 ۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴. ۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۵. ۳. همه نسخه بدلها: فرع. ۴. مب، مر که. ۵. همه نسخه بدلها، بجز فق: اشکم درد. ۶. همه نسخه بدلها: شفاء. [.....]. ۷. سوره حاقه (۶۹) آیه ۲۰. صفحه ۲۵۹: آیت وارد است مورد مدح، و مدح نباشد آن را که در بعث و نشور شاکه باشد. و حد ظن آن باشد که بقوی کند بنزدیک آن که اینکه معنی در او حال باشد، که^(۱) متعلق معنی چنان است با آن که روا دارد که بر خلاف آن است. و در قرآن ظن به معنی علم بسیار است، منها قوله تعالی: وَ رَأَى^(۲) عَلَى عَلِيٍّ...، و قوله: وَ ظَنُّوا^(۴) أَلَتِي أَلْتِي...، و قوله: أَلَا- يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ، لِيَوْمٍ عَظِيمٍ^(۶). أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ، اصل ملاقات در لغت مقابله بود بر وجه مقاربت تا به حد ملاصقت نیز باشد، يقال: التقى الحدان اذا تلاصقا و التقى الفارسان اذا تقابلا و تقاربا و قال الشاعر: لَمَّا^(۷) التقى^(۸) الصّفان و اختلف القنا و حقیقت^(۹) اینکه در دو جسم^(۱۰) بود^(۱۱). و «لقاء» و «ملاقات» به معنی رؤیت نیست، و در آیت مضاف محذوف است و مضاف الیه به جای او نهاده، چنان که: وَ سَأَلَ الْقُرَيْةَ^(۱۲) وَ جَاءَ رَبُّكَ...^(۱۳)، و اینکه طریقتی است عرب را معروف، و اشعار بر اینکه معنی برفت. و دلیل بر آن که لقاء به معنی رؤیت نیست، قوله تعالی: فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ^(۱۴) وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، تکرار نباشد، چه اگر لقاء بر مصیر [۷۶-پ] حمل کنند، مصیر و مرجع هر دو یکی باشد، و رجوع باز گشتن باشد، اگر گویند: چگونه گفت: راجعون و «راجع» آن را گویند که جایی بوده باشد، و از آن جا بیامده پس به آن جا شود، و ایشان هرگز به

قیامت نبوده‌اند تا آن جا باز شوند! جواب آن است که: ایشان در دنیا هم در قبضه قدرت خدای بودند، و اگر چه فرمان خدای نمی‌بردند در بعضی احوال، و خدای تعالی به نوعی مصلحت تعجیل عقوبت ایشان نمی‌کرد چون با فنا شوند، و خدای تعالی ایشان را باز آفریند با «۲» تصرّف خدای شوند پس از آن که به فنا از تصرّف او برفته باشند «۳». جوابی دگر از او آن است که: رجوع در آیت به معنی صیوروت است، یقال: رجع علی فلان منه مکروه، و عاد الیه منه بلاء، و اگر چه پیش از آن نبوده باشد، چنان -----
 ۱. همه نسخه بدلها: حسان. ۲. معج، وز: یا، چاپ شعرانی (۱/ ۱۷۲): تا با. ۳. معج، وز: نرفته باشد. صفحه: ۲۶۲ که «۱» شاعر گوید: فان تکن الأيام احسن مرّة الی فقد عادت لهنّ ذنوب ای صارت. و از پیش آن دهر را «۲» با او گناهی نبوده بود. وجهی دگر آن است که: ایشان به وجود از «۳» مقدوری بشده باشند بعد از فنا با «۴» مقدور خدای آیند تا اعادت ایشان کند. قوله تعالی:

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۳]

[اشاره]

یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَإِذْ وَاغْرَقْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)

[ترجمه]

ای پسران یعقوب یاد کنی نعمت من آن که کردم بر شما و آن که من تفضیل دادم «۵» شما را بر جهانیان. بررسی از روزی که کفایت نکند کسی از کسی چیزی و نپذیرند «۶» از او شفاعتی و فرا نگیرند «۷» از او فدیهای، و نه ایشان را یاری کنند «۸». و چون برهانیم «۹» شما را از آل فرعون که بر شما می‌نهادند بدی عذاب می‌گشتند پسرانتان «۱۰» را و زنده می‌داشتند زنانتان «۱۱» را و در آن نعمتی بود از خدایان بزرگ. چون بشکافتیم به شما دریا برهانیدیم شما را و غرق کردیم آل فرعون را و شما می‌نگریدی. چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس گرفتی «۱۲» گوساله از پس او و شما بیدادگر -----
 ۱. معج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: همچنان که. ۲. معج، دب، آج، لب: ها نگیرند، وز: ها نگیرد. ۳. معج، وز: آن. ۴. معج، دب، آج، لب، فق، وز: برهانیدیم. ۵. اساس: به صورت «دارم» هم خوانده می‌شود. ۶، ۱۱. معج، دب، آج، لب، فق: نپذیرد. ۷. آج، لب، فق، مر: هر دو را. ۸. دب: یاری کند. [.....]. ۹. همه نسخه بدلها: یا. ۱۰. معج: پسرانشان، دب، آج، لب، فق: پسران اینان. ۱۲. گرفتی / گرفتید. صفحه: ۲۶۳ بودی. پس عفو بکردیم از شما پس از آن تا مگر شما سپاس داری. [۷۷-] چون دادیم موسی را توریت و شکافتن «۱» تا مگر شما راه یافته شوی. اینکه هفت آیت است خطاب با جهودان و ترسایان عصر رسول - علیه السلام - و آن که حق تعالی یاد داد ایشان را نعمتهایی که بر اسلاف ایشان کرد، و نعمت بر پدران نعمت شمرد بر فرزندان برای دو وجه را: یکی آن که اگر آن نعمتها نکردی از نجات ایشان از فرعون و غرق دریا، ایشان نماندندی و اینان در وجود نیامدندی از پشت ایشان. وجه دوم آن که: نعمت بر پدران و مفاخر و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندان باشد، برای آن نعمت فرزندان خواند آن را و برای آن تکرار کرد اینکه کلمات را که مراد به اینکه نعمتها جزاء آن نعمتهاست «۲». و أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ، تفضیل و ترجیح و تزئید نظایر بود، و

نقیض تفصیل تسویت بود، و تفصیل ایشان بر دیگران به آن (۳) داد که در دگر آیت شرح داد من قوله: إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا (۴) - الایه، در ایشان پیغامبران کرد و پادشاهان و ایشان را چیزهایی داد که جهانیان را نداد، و من و سلوی از آسمان به ایشان فرو فرستاد و فرعون را هلاک کرد و دگر نعمتها که تفصیل آن در آیات دیگر بخواهد آمدن. قوله: عَلَى الْعَالَمِينَ، ای علی عالمی زمانهم، مراد آن است که: شما را تفصیل داد بر اهل روزگار خود برای آن که امت پیغامبر ما - علیه السّلام - مفضل اند (۵) برایشان لقوله تعالی: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (۶). وَ اتَّقُوا يَوْمًا، عطف است علی قوله: اذْ كُرُوا، گفت: نعمتهای من یاد کنی و ---

۱. مج، دب، آج، لب، فق دریا. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، وز که در آن آیت گفت. ۳. وز: باز. ۴. سوره مائده (۵) آیه ۲۰. ۵. مج، دب، آج، لب، فق، وز: آمد. ۶. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰. صفحه: ۲۶۴

بترسی از روزی، و معنی آن است که: بترسی از آفات و احوال و حوادث روزی، یعنی قیامت. و معنی آن که: پرهیزی از افعالی که شما را در احوال و شداید آن روز افکنند. آنگه کلام را ملخص کرد و گفت: پرهیزی از روزی لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا، اینکه جمله در محل نصب است به آن که صفت «یوم» است. لا تَجْزِي، ای لا تغنی و لا تکفی، غنا نکند و به جای او بنایستد (۱)، من قوله - علیه السلام: البقره تجزی عن سبعة، و لغت اهل حجاز «تجزی» باشد از بنای ثلاثی، و لغت بنی تمیم «تجزی» باشد از اجزاء. و اخفش گفت، معنی کلمت آن است که: لا- تقوم مقامها. و گروهی دگر گفتند: لا تجزی لا تقضی (۲). و اصل مجازات مکافات و مقابله بود، و منه الجزاء، و پاداشت را از اینکه جا جزاء گویند. و «فیه»، در او مضمّر است، و تقدیر چنین است که: لا تجزی فیه نفس عن نفس شیئا، ای حقًا ممّا وجب علیه، حقّی که بر او واجب باشد از عقاب و عوض [۷۷-پ] و حساب و جز آن، یعنی که هر نفس (۳) را به گناه خود گیرند، و جزای عمل او به دیگری ندهند، و مستحقّات او از اعواض و جز آن بر دیگری نیفکنند، چنان که حق تعالی گفت: وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۴) لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۵)، آن روز حمایت نباشد، و رشوت پذیرند، و فدیة نستانند، و آنچه بمانند اینکه باشد، اینکه جمله داخل است تحت قوله: لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا. قوله: وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ، قبول اخذ چیزی باشد و تلقی او، «منها» راجع است با نفس، یعنی قبول نکنند (۶) از هیچ کس شفاعتی. مفسران گفتند: مراد به آیت جهودانند که ایشان گفتند: ما را باکی نیست که پدران ما انبیا و اوصیاند، ما را شفاعت کنند. حق تعالی باز نمود که: شفاعت ایشان مقبول نخواهد بودن. و اینکه آیت دلیل نکند بر قول معتزله در نفی شفاعت، چه آیت

۱. اساس: بنه ایستد/ بنایستد. ۲. مب، مر: لا یقضی. ۳. همه نسخه بدلها: نفسی. ۴. سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸. ۵. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷ [.....]. ۶. همه نسخه بدلها: نکند. صفحه: ۲۶۵ مخصوص است به جهودان، و اگر مخصوص نبودی تخصیص بایستی کردن علی کل حال به آیاتی که متضمّن اثبات شفاعت است من قوله: وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى (۱) مِنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ (۲) وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عِدْلٌ، عدل و حق و انصاف نظایر باشند، و نقیض عدل جور بود، و عدل مصدر بود و باشد که به جای اسم فاعل بنهند. عادل را عدل خوانند، و واحد و تشبیه و جمع در او یکسان بود. و عدل نظیر چیز باشد و همتای او، و از اینکه جاست: بَرِبَّهِمْ يَعِدُّونَ (۳)، ای یشرکون. با او همتا فرود آرند، و عدل عن الطریق اذا جاز و نکب عنه. و معنی «عدل» در آیت گفتند: فدیة است، یعنی فدا از ایشان نستانند (۴). و گفته‌اند: عدل فریضه است من قولهم: لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا، ای سنّه و لا فریضه، و معنی آن بود که: طاعات فرایض از ایشان قبول نکنند برای آن که واقع نباشد از ایشان بر وجه مشروع. ابن کثیر و اهل بصره «تقبل» به «تا» خوانند و باقی قرآء به «یا» خوانند. آن که به «تا» خواند برای لفظ شفاعت که مؤنث است، و آن که به «یا» خواند برای آن که فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است، و برای آن که میان فعل و فاعل فاصله‌ای هست، کما قال تعالی: لئن لایکون للناس علی الله حُجَّةٌ (۵) فلن یقبل من أحدِهِمْ مِلءُ الأرضِ ذَهَبًا و لو افتدی به (۱) لکل امری منهم یومئذٍ شأنٌ یغنیه (۳)، سه جایگاه آن بود که کس [کس] (۴) را یاد نکند: نزدیک آن که نامه‌ها پُران شود، یکی را نامه به دست راست می‌دهند و یکی را به دست چپ، عند آن مردم متحیر باشند. و آنگه که نزدیک ترازو آیند، و حق تعالی حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را سیئات، در آن

[۷۸-پ] حال بنده متحیر بود، یک بار با حسنات می‌نگرد و یک بار با سیئات «۵»، تا خود رجحان کدام را خواهد بودن. و عند آن که به سر دو راه رسد «۶» که گروهی را «۷» به دست راست به بهشت می‌برند «۸»، و گروهی را به دست چپ به دوزخ می‌برند. آن جا نیز متحیر باشد «۹» که نداند که او را به کدام دست خواهند بردن، اعاذنا الله فی ذلك الیوم من احواله و شدائده بمنه و رحمته. و لا هم یُنصِرُون، و نه ایشان را یاری کنند. «نصرت»، معونت باشد، و ضدّ او خذلان بود. و انصار جمع ناصر بود، و انصار رسول- علیه السّلام- اعوان او بودند از اهل مدینه. و انتصار انتقام بود، و تنصیر آن باشد که ترسا شد، و نصرانی منسوب است با جایی که آن را ناصره گویند، و نصاری جمع او باشد، و نصرت السّماء آن باشد که باران بیاید از آسمان، و نصرت به معنی عطا باشد، نان که شاعر گفت: ----- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۹۱. ۲. همه نسخه بدلها: وا رسوائی. ۳.

سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷. ۴. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۵. مب، مر: سیئات. ۶. همه نسخه بدلها: رسند. ۷. آج، لب، فق، مر ببیند. ۸. آج، لب، مر: می‌روند. ۹. آج، لب، فق، مب: باشند. صفحه: ۲۶۸ ابوک الذی اعطى علی بنصره و اسکت عنی بعده کلّ قائل قوله: وَ اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ، «اذ» ظرف است، زمان ماضی را از آن فعل که در آیت مقلّم رفت من قوله: اذْ كُرُوا نِعْمَتِي، اِذْ نَجَّيْنَاكُمْ، و نجات و خلاص و سلامت نظایرند، و ضدّ نجات هلاک بود، تقول: نجا ینجو «۱» نجاه اذا تخلّص، و نجاینجوا «۲» نجاه اذا اسرع، و ناجی فلان فلانا اذا اسرّ الیه، و النجوى السّیر، قال الله تعالى: اِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ «۳». و نجات و نجوت زمین بلند باشد، چنان که شاعر گفت: فمن بنجوته کمن بعقوته و المستکن کمن یمشی بقرواح و نجوا، ابر باشد که اوّل پدید آید، و نجو حدت باشد، و استنجا تطهیر موضع نجو باشد، سواء اگر به آب باشد و اگر به احجار. و نجوت فلانا، آن باشد که گفتیم «۴» او را که بوی دهنش باز نماید، و آن را استنکاه خوانند، یعنی طلب نکهت، و شاعر گفت: نجوت مجالدا فوجدت منه کریح الکلب مات حدیث عهد و نجوت الشّاء، آن باشد که پوستش بکندم، و نجوت العود آن باشد که پوست «۵» باز کردم چوب را. و اصل باب نجوة باشد، و آن زمین بلند بود. گفت: یاد کنی نعمتهای من چون برهانیدم شما را از آل فرعون. و آل و اهل از روی وضع یکی بود، و آن از ابدال است برای قرب مخرج «ها»، و همزه، و در عرف فرق باشد از میان ایشان که اهل عامتر بود از آل، برای آن که گویند: اهل الکوفه و اهل البصره، و لا یقال: آل الکوفه، و اهل الرّجل، و لا یقال: آل الرّجل، و کذا اهل الحرب و اهل الجنه و اهل النار. و اما آل فرعون مراد قوم او و اهل دین او باشند، و آل سراب باشد، و آل الرّجل آلت او باشد کتمره و تمر، و الاله شدید من الشّدائد باشد، قالت الخنساء: فاحمل نفسی علی آله فاما علیها و اما لها و آل شخص باشد، و اصل کلمه از اول «۶» باشد و آن رجوع بود. و فرعون نام ----- ۱. مج، وز: ینجی. ۲. مج، دب، آج، لب، فق، مر: پوستش. ۳. سوره

مجادله (۵۸) آیه ۱۰. ۴. همه نسخه بدلها: گفتیم. ۵. مب: ینجو. [.....] ۶. اساس: به صورت «اول» خوانده می‌شود. صفحه: ۲۶۹ پادشاه عمالقه است، چنان که قیصر گویند پادشاه روم را، و قیل «۱» پادشاه حمیر را، و فغفور [۷۹-ر] پادشاه چین را، و کسری پادشاه پارس را، و خاقان ملک ترک را، و تبع ملک تابعه را. و ایشان جماعتی اند از عرب. و او اسمی اعجمی است غیر منصرف للعجمه و العلمیه. و گفته‌اند: نامش مصعب بن الزّیان بود، و گفته‌اند، ولید مصعب بود، و گفته‌اند: ریّان بن الولید فرعون اوّل بود در مصر که در عهد یوسف- علیه السّلام- بود که خزاین مصر در دست یوسف کرد، کما قال تعالی حکایه عنه: اجعلنی علی خزائن الأرض «۲». و اینکه فرعون یوسف- علیه السّلام- بر دست یوسف «۳» ایمان آورد، و «۴» در عهد یوسف- علیه السّلام- بمرد، از پس او پادشاهی به قابوس بن مصعب رسید، و یوسف- علیه السّلام- زنده بود او را دعوت کرد به اسلام، اجابت نکرد، و جبّاری بود و «۵» ظالم، و یوسف- علیه السّلام- در عهد مملکت او با پیش خدای شد، و اینکه قابوس در ملک دیرگاه بماند، پس خدای تعالی هلاکش کرد. از پس او برادرش ابو العباس الولید بن مصعب به پادشاهی بنشست، و نسب او الولید بن مصعب بن الزّیان بن اراشه بن شروان بن عمرو بن «۶» قاران «۷» بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح- علیه السّلام، اینکه فرعون موسی بود. یسومونکم، ای یکلفونکم، بر شما می‌نهند من قولهم «۸»: سامه الخسف اذا حمّله الظلم، قال الشّاعر: ان سیم خسفا وجهه تربیدا و السّوم، السّیر نرخ

باشد، یقال: ساومه علی کذا، با او نرخ کردم، و از اینکه جاست حدیث رسول- علیه السّلام: لا یدخل احدکم فی سوم اخیه. و سوم، همچنین مداومت کردن اشتر باشد بر چره کردن، و سوم نیز آن باشد که می‌رود و می‌چرد، و -----

----- ۱. آج، لب، فق، مب، مر گویند. ۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۵۵. ۳. همه نسخه بدلها: و اینکه فرعون به یوسف. ۴. همه نسخه بدلها او. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مب: عمر بن. ۷. همه نسخه بدلها، بجز مر: فاران، مر: فازان. ۸. اساس: قوله، با توجه به معج و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد. صفحه: ۲۷۰ تسویم علامت باشد، و منه قوله: وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةَ (۱) سُوءَ الْعَذَابِ، من قولهم: ساءه کذا اذا احزنه، و ساء، خلاف سر (۲) باشد، و مساءة نقیض مسرت بود، و اساءة ضد احسان بود. گفته‌اند: سُوءَ الْعَذَابِ، آن بود که قبطیان بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند، ایشان را کارهای سخت فرمودندی از برزگری (۳) و کار گل کردن و خشت زدن و بار گران کشیدن. و گفته‌اند: سُوءَ الْعَذَابِ، آن بود که ایشان را کارهای پلید فرمودندی، چون کنّاسی و حقّاری و مانند آن (۴). يُدَبُّحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ، تذبیح تکثیر ذبح باشد، و هر آن فعلی که ثلاثی او متعدی باشد تفعیل در او برای مبالغت و تکثیر فعل باشد، چون: تقطیع و تکسیر (۵) و تفریق و مانند اینکه. و «ابناء»، جمع این باشد، و اینکه را جمع تکسیر (۶) گویند، و جمع سلامت او به «نون» باشد در حال رفع. و بنین در حال نصب و جرّ، و اصل ذبح شقّ باشد (۷)، یقال: ذبحت المسک اذا فتقت فأرته، چون نافه مشک بشکافی (۸) ذبحت گویی. و ذبح نیز فت (۹) بود چون فشردن غوره. و فت کسر باشد، چنان که شاعر گفت: أَنْ عینی فیها الصّاب مذبوح [۹۷-پ] ای مفتوت من (۱۰) «الفت فی العین کفت الحصرم» (۱۱). و مذبح کارد باشد که آلت ذبح بود، و ذبح مصدر بود، و ذبح گوسپند باشد که کشتن را شاید من قوله تعالی: وَ قَدِینَاهُ بِذَبْحٍ عَظِیمٍ (۱۲). و ذبح نبئی باشد تلخ (۱۳)، من قول الاعشی: ----- ۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ۲. معج، وز: سرور. ۳. آج، لب، مر: بزرگری. ۴. همه نسخه بدلها قوله. ۵. همه نسخه بدلها، بجز فق، مب: تکثیر. [.....] ۶. معج، مر: تکثیر. ۷. همه نسخه بدلها: شق و شکافتن بود. ۸. بشکافی / بشکافید. ۹. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها. ۱۰. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱) (۱۷۸): من قولهم. ۱۱. همه نسخه بدلها و مذبح حلق بود. ۱۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷. ۱۳. همه نسخه بدلها: تلخ. صفحه: ۲۷۱

نما قولک صاب (۱) و ذبح و سبب در کشتن پسران بنی اسرائیل آن بود که فرعون- علیه اللّعنۃ چون عمر او دراز شد و ظلم عظیم کردن گرفت در ملک خود، خدای تعالی خواست تا موسی را به پیغامبری فرستد. شبی فرعون در خواب دید که: آتشی از بیت المقدّس بر آمدی عظیم، و گرد سرای فرعون‌ها گرتی، و در سرای او افتادی و سرهای او بسوختی، و در سرهای قبطیان افتادی و بسوختی، و بنی اسرائیل را هیچ گزندگی نکردی. فرعون از آن خواب بترسید، بر دگر روز کس فرستاد و کاهنان و معبران را بخواند، و خواب بر ایشان عرضه کرد. ایشان گفتند: اینکه خواب تو دلیل آن می‌کند که از بنی اسرائیل کسی بیاید که هلاک تو و قوم تو و خراب مملکت تو بر دست او باشد. او کس فرستاد و قابلگان اهل مصر را بخواند و بر زنان بنی اسرائیل که آبستن بودند موکل کرد و بفرمود تا از میان مردان و زنان جدا کردند، و گفت: وای بر آن کس که او با زن خود خلوت کند. و چون زنی بار بنهادی، اگر دختر بودی رها کردندی، و اگر پسر بودی بکشتندی، تا چند سال بر اینکه قاعده می‌راند (۲). مرگ در مردان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری بمردند. قبطیان برخاستند و بنزدیک فرعون شدند، و گفتند: پیران بنی اسرائیل منقرض شدند، و تو کودکانشان را می‌کشی، نسل ایشان منقطع گردد، و فردا ما را کسی نباشد که برای ما کار (۳) کند و خدمت کند ما را، و ما را کار به دست خود باید کردن. فرعون گفت: رای آن است که یک سال بیاید کشتن، و یک سال (۴) رها کردن. بر اینکه جمله قرار دادند، خدای تعالی قضا چنان کرد که هارون در سال امن و عفو زاد، و به یک سال مه از موسی بود. چون سال خوف و قتل بود، مادر به موسی بار گرفت خایف و دلتنگ شد. و یک روایت آن است که: کسانی که علم کتب اوایل شناختند (۵)، فرعون را گفتند: ما در کتابها چنین می‌یابیم که، اینکه کودک که ملک تو بر دست او بشود از ----- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (۲/ ۴۴۰): سم. ۲. همه نسخه بدلها، بجز دب، مب، مر: می‌راندند. ۳. همه نسخه بدلها: کاری. ۴. همه نسخه

بدلها، بجز مب باید. ۵. مر: شناختندی. صفحه: ۲۷۲ پشت عمران باشد، و عمران مؤمن بود و «۱» ایمان پنهان داشتی، و از جمله خواص فرعون بود. فرعون او را گفت: نخواهم که «۲» یک ساعت از پیش من غایب باشی به شب و روز. گفت: همچنین کنم، به شبها پیش او می خفت. شبی از شبها فرعون بر کوشک خود خفته بود و عمران پیش او خفته «۳»، خدای تعالی فریشته‌ای را بفرستاد تا مادر موسی را بر گرفت و بنزدیک عمران آورد، و او خفته، و بنزدیک عمران بنهاد او را. عمران از خواب در آمد مادر موسی را دید بنزدیک خود در کوشک فرعون، عمران گفت: تو چگونه آمدی اینکه جا! و چند «۴» درها [۸۰-] بسته است و حجاب و حراس نشسته! گفت: من ندانم، و من نیامدم، مرا اینکه جا آوردند. عمران دانست که آن کار خدای است، بر بالین فرعون با او خلوت کرد و او به موسی بار بر گرفت، و آن فریشته او را در شب با جایگاه خود برد. چون «۵» حمل ظاهر شد، عمران بر خود بترسید از آنچه فرعون بر او عهد و میثاق گرفته بود که هیچ گرد زنان نگردد و خلوت نکند به هیچ وجه، و او قبول کرده بود. چون حمل آشکارا شد، مردم ایشان باز گفتند، به سمع فرعون رسید. فرعون گفت: مرا باور نیست که من یک لحظه او را از پیش خود فرا «۶» نگذاشته‌ام. آنکه جماعتی زنان معتمد را از خواص «۷» خود بفرستاد تا اینکه حال بنگرند. بیامدند و بدیدند و تفحص کردند. خدای تعالی فرمان داد تا کودک با پشت مادر شد، و ایشان باز گشتند و خبر دادند و سوگند خوردند که اینکه معنی هیچ نیست. فرعون بفرمود تا آن ساعیان را عقوبت کردند و در بز و اکرام عمران بیفزود، و همچنین می بود تا وقت وضع بار بنهاد «۸»، و آن حال ظاهر شد و خبر متواتر گشت که زن عمران به پسری بار بنهاد. خبر به سمع فرعون رسید، گماشتگان و خواص «۹» خود را فرستاد تا بدانند که اینکه ----- ۱. مر گویند. [.....] ۲. همه نسخه بدلها، بجز مب هیچ. ۳. همه نسخه بدلها، بجز مب بود. ۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۷۹): چید. ۵. فق اثر. ۶. همه نسخه بدلها: فرو. ۷. مر: از پیش خاصان. ۸. مر: وضع حمل بار نهاد. ۹. فق، مب، مر: خاصان. صفحه: ۲۷۳ حال چگونه است. کسی آمد و خبر به مادر موسی آورد که: کسان فرعون می آیند به تفحص اینکه حال. او کودک را بر گرفت و در تنور نهاد و سر تنور بر نهاد و خود بگریخت و خانه رها کرد. خواهر او که خاله موسی بود در آمد «۱» از آن حال بی خبر بود، آتش بیاورد و در تنور نهاد تا پاره‌ای نان بپزد. تنور را آتش زبانه در هوا می زد، کسان فرعون در آمدند و همه سرای زیر و زیر کردند، و مادر موسی را با دست آوردند هیچ ندیدند. به سر تنور نرفتند که آتش عظیم در او می بشخید «۲»، وهم ایشان از آن دور بود. برفتند و خبر دادند فرعون را. چو «۳» ایشان برفتند، مادر موسی خواهر را گفت: کودک را چه کردی! گفت: من کودک را ندیدم. گفت: کودک در تنور بود، همانا آتش در تنور نهادی و کودک را بسوختی؟ و جزع کردن گرفت. آنکه به سر تنور آمد و فرو نگرید، موسی - علیه السلام - در میان تنور نشسته بود و آتش گرد «۴» او می گردید و او را گزند نمی کرد «۵»، شادمانه شد و بدانست که خدای تعالی [را] «۶» در زیر آن کار سزی هست، کودک را بر گرفت. اهل اشارت گفتند: خدای تعالی برای آن اینکه حال به مادر موسی نمود، تا چون فرماید او را به وحی الهام که موسی را به آب افکن، او ایمن باشد و واثق «۷» داند که آن خدای که او را در آتش نگاه داشت، در آتش نگاه دارد. و تمامی قصه به مواضع خود چون به آیات می رسیم گفته می شود - ان شاء الله تعالی و به الثقة. قوله تعالی: وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ، استحياء، استبقاء باشد، و «سین»، طلب راست، یعنی طلب حیات ایشان می کردند و ایشان را زنده رها می کردند، پسران را می کشتند و دختران را زنده رها می کردند، اینکه لفظ در اینکه جا استفعال [۸۰-] پ [از] ----- ۱. دب، آج، لب، مب، مر و. ۲. مج، دب، آج، لب: می بخشید، فق، مب: در او ظاهر بود، مر: می سوخت. ۳. همه نسخه بدلها: چون. ۴. مر: گرداگرد. ۵. همه نسخه بدلها مادر موسی. ۶. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. [.....] ۷. همه نسخه بدلها: و واثق و. صفحه: ۲۷۴ حیات «۱» باشد، و در دگر جا استفعال از حیا «۲» باشد شرم داشتن بود. و نساء، لفظ جمع است نه از لفظ واحد، و واحده المرءه باشد، چنین مسموع است بر خلاف قیاس. و نساء گفت، و اگر چه اطفال بودند، و اطفال را نساء نگویند «۳» برای دو وجه: یکی آن که زنان را نیز نمی کشتند علی التعلیب، چنان که مردان و کودکان را به یک جا گویند: جاء الرجال علی تغلیب الرجال. و وجه دوم آن

که: ایشان را برای آن رها می‌کردند تا زنان شوند، بر توسع ایشان را زنان خواند. وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ، در او دو قول است: یکی آن که اشارت است به سوم و تکلیف ایشان، و «بلاء» به معنی محنت و مشقت باشد بر اینکه قول، و اضافت آن با خدای - جل - جلاله - بر توسع باشد از آن جا که به تمکین و تخلیت او بود. و قول دوم آن است که: اشارت به نجات است، یعنی در آن نجات بلای است از خدای تعالی عظیم، یعنی نعمتی است «۴» از خدای تعالی. و «بلاء» هم به معنی نعمت بود و هم به معنی شدت، برای آن که اصل او ابتلاست و امتحان از خدای تعالی بندگان را به هر دو بود، هم به معنی نعمت هم به شدت، یقال: بلوت الرجل و ابتلیته، و بلاه الله و ابلاه بلاء حسنا، بیانش قوله تعالی: وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً «۵» وَ اللهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا «۶»، و قال تعالی: وَ تَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبَتُّلًا «۷»، ای تبتلا، قال زهیر فی البلاء: جزی الله بالاحسان ما فعلا بکم و ابلاهما خیر البلاء الذی یبلو و در مثل گفته‌اند: البلاء ثم الثناء، یعنی النعمة ثم الشکر. و در معنی مثل اینکه بهتر است که: الاختبار ثم المدح، اول بیازمای پس آنگه مدح کن، و قریب است به اینکه معنی قول رسول - علیه السلام: اخبر تقله. ----- ۱. همه نسخه بدلها: من الحیاة. ۲. همه نسخه بدلها: من الحیاة. ۳. مج، دب، آج، لب، مب، مر: گویند. ۴. مج عظیم. ۵. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۵. ۶. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷، همه نسخه بدلها و التقدير انباتا. ۷. سوره جن (۷۳) آیه ۸. صفحه: ۲۷۵ و قولی دگر آن است که: وَ فِي ذَلِكُمْ، اشارت است الی قوله: وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ، یعنی در استبقاء دختران و قتل پسران بلاء و امتحانی است عظیم که طبع مردم به پسران مایل باشد و از دختران نافر، از اینکه جا گفت حق تعالی: وَ اِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ «۱»، و شاعر اینکه معنی نظم کرد: سروران ما لهما ثالث حیاة البنین و موت البنات لقول النبی علیه السلام و دفن البنات من المکرمات و دیگر [ی] «۲» می گوید در حق دختران و به معنی کرده است: القبر اخفی ستره للبنات و دفنها یروی من المکرمات اما ترى الرحمن سبحانه قد وضع التّعش بجانب البنات و دیگری می گوید در استثقال دختران: لكل ابی بنت اذا هی ادرکت ثلاثه اصهار اذا ذکر الصّهر فزوج یراعیها و بیت یکنها و قبر یواریها و خیرهم القبر و دیگری می گوید در استثقال رنج عیال، و نیز معنی انگیخته است: ما للمعیل و للمعالی انما [۱۸-] ر یسعی الیهن الفرید الواحد کالشّمس تجتاب السّماء فریده و ابو بنات التّعش فیها را کد یعنی النّجم الذی یقال له القطب لأن بنات التّعش تدور حوله. و برای آن گفت خدای: مِنْ رَبُّكُمْ، که تکلیف کرد تحمیل مشقت ایشان و تربیت و احسان با ایشان، خلاف آن که عرب کردند از واد «۳» که دختران را زنده دفن کردند در جاهلیت تا ناسزایی به خطبت ایشان نیاید، و از اینکه جا گفت آن شاعر که ناکفوی به خطبت دختر «۴» او آمد: تبغی ابن کوز و السّفاهة کاسمها لیستاد منّا ان شتونا لیالیا فما اکبر الاشیاء عندی حرازة «۵» بأن ابنت مزیّا علیک و زاریا و انا علی عض الزّمان الذی تری نعالج من کره المخازی الدّواهیا ----- ۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۵۸. ۲. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۳. دب، فق، آج، لب، مب، مر: از وادی. ۴. آج، لب، فق، مب، مر: دختران. ۵. اساس: خرازة، با توجه به مج و معنی عبارت تصحیح شد. صفحه: ۲۷۶ فلا تطلبنها یا بن کوز فانه غذا النَّاسِ مَذْفَامِ النَّبِيِّ الْجَوَارِيَا وَ اِنَّ اَلَّتِي «۱» حَدَّثْتَهَا فِي اَنُوفِنَا وَ اَعْنَاقِنَا مِنَ الْاَبَاءِ كَمَا هِيَ وَ اَلَّتِي «۲» مِيْ گويد که پای بسته مانده است به دختران از آن که سفر کند و در زمین برود: لقد زاد الحيوة الى حيا بناتى انهن من الضعفاء مخافة ان يرين البؤس بعدى و ان يشربن رنقا بعد صاف و ان يعرين ان كسى الجوارى فتنبو العين عن كرم عجاف و لولاهن قد سومت مهرى و فى الرحمن للضعفاء كاف و رسول - صلى الله عليه و على آله - گفت: من ابتلى من هذه البنات بشىء فاحسن الیهن كن ستراله من النار، گفت: هر که را امتحان کنند به چیزی از اینکه دختران با ایشان احسان کند فردای قیامت ایشان او را پرده باشند از دوزخ، یعنی حاجزی و حایلی. قوله: وَ اِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ، ای فلقنا، چون بشکافتیم ما دریا را «۲». بیان کردیم که «اذ»، ظرف زمان ماضی است، و عامل در او فعلی مقدم است من قوله: اذ كروا نعمتي الّتي اُنعمت عليكم «۳» فَمَا نَفَلَقْ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ «۴»، و نقيض فرق جمع بود، و فرق مفرق شعر رأس باشد، و فريق من الناس طائفة، و جماعتی باشند از مردمان. و دریا را برای آن بحر خوانند که فراخ باشد، و تبحر فلان فى العلم اذا اتسع فيه، و متبحر آن باشد که در علوم اتسع و فراخی دارد، و بحر که شکافتن بود هم از اینکه جاست که در شق

فراخی پیدا شود، و بحرت اذن النَّاقَةِ، گوش شتر بشکافتم. و بحیره شتر گوش شکافته باشد، و باحر مردی باشد که چون با او سخن گویند مبهوت شود، و بحرانی منسوب باشد به بحرین و دم بحرانی و باحری خونی باشد

۱. دَب، آج، لَب، مر: فان الذی. [.....] ۲. همه نسخه بدلها و ۳. سوره بقره (۲) آیه ۴۷. ۴. سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۳. صفحه: ۲۷۷ [۸۱-پ] سخت صرخ «۱» از خون شکم و اصل باب اتساع است. و سبب در اینکه آن بود که، چون فرعون ظلم و طغیان از حدّ ببرد، و خدای - عَزَّ و جَلَّ - هر چه ممکن باشد با او از باب اعداز و انداز و ابلاغ حجت بکرد و او را چهار صد سال عمر داد در ملک و تمکین کرد، و او اَلَّا طغیان و عتوّ نیفزود. وحی کرد به موسی - علیه السّلام - که: مدّت فرعون به سر آمد و وقت هلاکش در مد و نجات اینکه مستضعفان از دست او. بفرمای بنی اسرائیل را تا حلیّی که قبطیان را هست به عاریت بخواهند و در شب برو و ایشان را ببر. بنی اسرائیل بیامدند و قبطیان را گفتند: ما را عروسی و خرمی هست، حلیّ و جواهری که شما را هست به عاریت به ما دهی تا ما روزی چند بداریم. ایشان بدادند، موسی - علیه السّلام - ایشان را خبر داده بود و بر شبی معین وعده کرده، ایشان آن شب همه جمع شدند و از مصر بیرون آمدند، و عدد ایشان ششصد «۲» هزار و بیست هزار مرد مقاتل بود، چه هر کس را که زیر بیست سال بود در آن حساب نبود، و هر که بالای شصت «۳» سال بود در آن حساب نبود. موسی - علیه السّلام - آن شب از مصر بیرون آمد، و جمله بنی اسرائیل با او. چون به راه در آمدند تا بروند راه نیافتند. موسی متعجب فرو ماند، پیران بنی اسرائیل را بخواند و گفت: اینکه چه حال است، و ما چرا راه نمی یابیم! گفتند: ما از پدران خود شنیده ایم که، یوسف - علیه السّلام - وصیت کرده است که: چون بنی اسرائیل از اینکه جا بیرون شوند، باید که مرا با خود ببرند، همانا ما از اینکه سبب راه نمی یابیم. موسی - علیه السّلام - گفت: پس در میان شما کیست که او گور یوسف شناسد! گفتند: همانا کسی باشد که شناسد. موسی - علیه السّلام - خدای را دعا کرد، گفت: بار خدایا! هر که گور یوسف و جای آن نداند «۴»، فاضرب علی اذنیه اذا نادیت «۵»، چون من ندا کنم آواز من مشنوا «۶» او را. -----

۱. همه نسخه بدلها: سرخ. ۲. دَب، آج، فُق، وز: شست. ۳. دَب، مَب: شصد. ۴. همه نسخه بدلها: بدانند. ۵. دَب، آج، وز، مَب: نادیده. ۶. مَج: شنوا، دَب، آج، لَب، فُق، وز، مَب، مر: بشنوا. صفحه: ۲۷۸

آنکه موسی - علیه السّلام - برخاست و بر محافل بنی اسرائیل گذر می کرد و آواز می داد که: هر کس که از شما جای گور یوسف شناسد مرا راه نماید بر آن «۱»، ایشان نمی شنیدند. تا در خبر هست که: از میان دو مرد می گذشت نزدیک و به به آواز بلند ندا می کرد، و ایشان آواز او نمی شنیدند به دعای او برای آن که نمی دانستند، تا برسید به عجزی که آواز او بشنید، و گفت: یا موسی؟ من دانم جای گور یوسف، و لکن تو را راه ننمایم «۲» تا برای من چند دعا نکنی «۳» و از خدای چند حاجت نخواهی «۴». موسی - علیه السّلام - گفت: از خدای دستوری خواهم تا خدای دستوری دهد مرا که برای تو دعا کنم، از خدای تعالی درخواست، خدای تعالی رخصت داد. موسی گفت: یا عجز؟ چه خواهی؟ گفت: از خدای در خواه تا جوانی و قوت با من دهد، و چون بروی مرا از اینکه جا با خود ببر، و فردا قیامت چون به بهشت روی مرا با خود ببر. موسی - علیه السّلام - در حق او اینکه دعا بکرد، و خدای اجابت کرد، گفت: اکنون گور یوسف مرا بنمای، آمد تا به جایی و اشارت کرد در میان رود نیل، گفت: اینکه جاست، خدای را دعا کن تا آب از اینکه جا ببرد تا گور پیدا شود. [۸۲-ر] موسی - علیه السّلام - خدای را دعا کرد، آب رود نیل از بالا باز ایستاد، و آن که از زیر او بود برفت و گور یوسف پیدا شد. موسی - علیه السّلام - بفرمود تا آن جای بشکافتند و یوسف را - علیه السّلام - از آن جا بیرون آوردند در تابوتی از سنگ مرمر نهاده، بر گرفت و ببرد و بفرمود تا به شام دفن کردند، و حق تعالی به دعای موسی و معجزه او آن شب دراز کرد، و خواب بر قبطیان افگند تا از آن حال بی خبر ماندند و در آن شب خدای مرگ بر اطفال قبطیان افگند تا هیچ سرای نماند که در او یکی و دو و کمتر و بیشتر اطفال فرمان نیافتند «۵». قبطیان بامداد به در آمدند معزی، همه را تعزیت بود، به دفن آن مردگان مشغول شدند، و با تفقّد و تفحص بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بیگانه «۶» نزدیک شب چون در شهر نگاه می کردند، هیچ کس را از بنی اسرائیل نمی دیدند، عجب داشتند، طلب

----- ۱. لب، مب: پیران، آج: به بر آن. ۲. اساس: نمایم، با توجه به نسخه مج، تصحیح شد. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بکنی. ۴. همه نسخه بدلها، بجز وز: بخواهی. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: یافتند. [.....] ۶. آج، لب، فق بود. صفحه: ۲۷۹ کردند در بازارها نبودند و در محلّه‌ها «۱» نبودند، آهنگ سرراهیشان کردند، درها استوار بسته بود، به بامها بر رفتند و نگاه کردند، کس را ندیدند. فرعون را خبر دادند از گریختن بنی اسرایل. فرعون گفت: ایشان از من کجا توانند گریختن! امشب وقت نماز «۲» بیاشید تا فردا بامداد بر اثر ایشان برویم، و ایشان را باز آریم. پس بفرمود تا لشکرها جمع شد و منادیان ندا می کردند که: *إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ، وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ، وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ* «۳»، و تعبیه ساختند و موعد کردند که خروس بانگ کند برویم. حق تعالی چنان تقدیر کرد که آن شب در همه دنیا «۴» هیچ خروس بانگ نکرد تا روز روشن شد. فرعون لشکر بساخت و هامان را با هزار هزار و نهصد هزار سوار بر مقدمه بفرستاد، و فرعون بر ساقه لشکر می رفت با هفتاد هزار سوار همه با جامه‌های سیاه و رایت‌های سیاه و اسپان سیاه. موسی - علیه السلام - در پیش ایشان می رفت. هارون بر مقدمه او، و او بر ساقه لشکر همچنین می رفتند تا به کنار دریا رسیدند [و آب دریا در غایت زیادت بود. چون به کنار دریا رسیدند] «۵»، باز پس نگاه کردند، لشکر دیدند در پیش، دریا و از پس، لشکر «۶» موسی - علیه السلام - فرو ماند، در خدای تعالی تضرع کرد. بنی اسرایل گفتند: یا موسی؟ ما را چه تدبیر است «۷»! دریا پیش آمد، و از پس، دشمن، ما چه چاره سازیم! گفت: دل مشغول مداری که: *إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ* «۸»، خدای با من است مرا راه نماید. حق تعالی وحی کرد به موسی که: *أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ* «۹» *آمَنْتَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتَ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ - وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ* «۲». جبریل - علیه السلام - پاره‌ای از گل دریا بر گرفت و بر دهن او زد، و گفت: *الْآلَيْنِ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ* «۳»، اکنون می گویی که گرفتار شدی و پیش از اینکه عاصی و مفسد بودی. و بنی اسرایل از کنار دریا می نگریدند و آن حال می دیدند، گفتند: یا موسی؟ ما چه ایمن باشیم که فرعون از رهی دیگر بر آمده باشد و برفته، فردا با سر ملک خود شود و ما را رنجه دارد! موسی گفت: ایمن باشی که خدای تعالی فرعون را و قومش را جمله هلاک کرد. گفتند: یا موسی؟ ما را دل ساکن نشود تا فرعون را مرده نبینیم. موسی - علیه السلام - دعا کرد تا خدای تعالی جثه فرعون را بر سر آب آورد با جمله سلاحها که پوشیده داشت. و در خیر چنین است که: چهار صد من آهن بر او بود تا بنی اسرایل او را بدیدند و ساکن شدند، و ذلک قوله تعالی: *فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدْنِكَ* «۴» *لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً* «۵»، اینکه قصه غرق فرعون است «۶». *وَأَعْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ*، غرق رسوب باشد در آب علی ما قاله صاحب العین. [۸۳-ر] و حقیقت او در آب باشد، آنگه در طیب و وام و کارهای دیگر بر توسع استعمال کنند، يقال: غرق فی الامر و فی الدین، گویند: فلان در اینکه کار غرق شد، و در وام غرق است، و غرق [و] «۷» غریق، اسم فاعل باشد، و اغرق فی القوس، اذا بالغ فی نزعها، چون کمان بیش از اندازه بکشند گویند: اغرق. و هر کاری که در او مبالغه کنند، اغراق در او استعمال کنند. و غرق غیره، دیگری را غرق کرد. و لفظ ----- ۱، ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فرو شدند. ۲. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰. ۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۱. ۴. سوره یونس (۱۰) آیه ۹۲. ۵. همه نسخه بدلها قوله. ۷. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. صفحه: ۲۸۲ عام را که شامل بود جمله تناول خود را مستغرق گویند، و اغرورقت عینه آن باشد که چشمش پر از آب شود. *وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ*، «واو»، حال راست، یعنی ما اینکه غرق فرعون و قومش به چشم شما کردیم در حالی که در او می نگریدی. و «نظر» به معانی مختلف آمده است، به معنی تقلب حدقه درست «۱» به جانب مرئی «۲» طلب رؤیت او، و اینکه طریق رؤیت باشد و سبب او. و آن کس که گمان برد که «نظر» به معنی رؤیت باشد، خطایش از اینکه جا افتاد، و نظر به معنی فکر باشد فی قوله: *أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* «۳» *أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* «۴». *قُلْ انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* «۵» *فَانظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ* «۶» *وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ* «۷» *وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ* «۱»، ای وجوه غصه منتظره ثواب ربه‌ها. و همچنین قوله: *وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسِلُونَ* «۲»، و کذا قوله: *وَ إِن كَانَ دُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ* «۳» *وَ إِذِ وَاَعِدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَمْرٍ وَ يَعْقُوبُ خَوَانِدٌ: «وَعِدْنَا»، مِنَ الْوَعْدِ، بِي «الْف»، بَاقِي*

خوانند: واعدنا [۸۳-پ] به «الف» من المواعده. و مفاعل «۴» اغلب از میان دو کس باشد، و اینکه جا از باب آن باشد که مفاعله از میان دو کس نباشد، برای آن که موسی خدای را وعده نداد، بل خدای تعالی او را وعده مناجات داد. پس قراءت ابو عمرو قویتر باشد و بر قراءت دیگر قراء مفاعله از باب طارقت النعل «۵» و عاقبت اللص و عافاه الله باشد. و وعد اخبار باشد موعود را به آنچه او را خرم کند، و وعد و عده «۶» و میعاد نظایر بود، و وعد در خیر بود، و وعید در شر چون مطلق باشد، و چون مقید بود در خیر و شر حقیقت بود، من قوله تعالی: النَّارُ وَعِدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا «۷». اَرْبَعِينَ لَيْلَةً، گفتند: چرا شب گفت «۸»، روز نگفت! گوییم: برای آن که عرب حساب بر ماه کنند و ماه به شب بر آید. قولی دیگر آن است که: شب به روز مقدم است، خدای تعالی اول شب آفرید «۹» لقوله: وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ «۱۰» اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ، اتَّخَذَ، افتعال بود من الأخذ، و اتَّخَذَ، یک بار متعدی بود به یک مفعول، و یک بار به دو مفعول، مثال اول قوله تعالی: أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ «۳» وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً «۴» یا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُمَعَ الرَّسُولَ سَبِيلًا «۵». و اما آن جا که متعدی باشد به دو مفعول «۶»، قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ «۷» اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً «۹» مِنْ بَعْدِهِ «۱۰» کنایت راجع است با وعد، و گفته‌اند: راجع است با موسی، و تقدیر چنین است: من بعد ذهاب موسی و غیبت، پس از آن که موسی به مناجات رفت و از شما غایب شد «۱۱». وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ، «او»، حال راست، و ظلم در آیت حمل باید کردن بر ظلم حقیقی، و مراد ادخال ضرر باشد بر خویشتن، یعنی عقاب عبادت عجل. و حمل توان کردن بر ظلم مجازی که عرب گویند: ظلم [۸۴-ر] وضع شیء باشد در جز موضع خود، چون ایشان عبادت نه به جای خود نهادند ظالم بودند از روی -----

۱. همه نسخه بدلها و. ۲. همه نسخه بدلها قوله. ۳. سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۶. ۴. سوره مریم (۱۹) آیه ۸۱. ۵. سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۷. ۶. ۸. مج، دب، فق، وز فی. ۷. سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱. ۹. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۶. ۱۰. همه نسخه بدلها گفته‌اند پس از وعده. [.....] ۱۱. همه نسخه بدلها قوله. صفحه: ۲۸۵ لغت، و حدّ ظلم هر ضرری بود محض که در او نفعی نبود و دفع مضرتی نبود، لا عاجلا و لا آجلا، نه معلوم و نه مضمون و مستحق نبود، و در حکم چنان نبود «۱» که گویی از فعل مضرور است، و چنان نبود که پنداری از جهت غیر فاعل ضرر است. و قصه آیت و حدیث ساختن گوساله آن است که، راویان اخبار و اهل سیر گفتند: چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد و ملک و ملک او به میراث به بنی اسرائیل داد، موسی را گفتند: ما را کتابی باید که در او حرام و حلال باشد، تا ما بر آن کار کنیم و ما را شرفی و ذکری باشد. موسی - علیه السلام - گفت: چون من بروم به مناجات به میقات خدای تعالی، از او در خواهم تا اگر صلاح داند مرا کتابی دهد که در او احکام حلال و حرام باشد. آنگه برفت و هارون را به خلافت بر جای خود بنشانند و قوم را به چهل روز وعده داد. در مدّت غیبت او مردی منافق بود در امت او نام «۲» سامری، و گفتند: سامری لقب او بود و نامش میخا «۳» بود. عبد الله عباس گفت: نامش موسی بن ظفر بود و زرگر بود و از اهل جاجرمی «۴» بود، و گفته‌اند: از اهل با کرمی، بیامد و بنی اسرائیل را گفت: اینکه حلیها که شما از قبطیان بسته‌ای شما را حلال نیست، چه آن غنیمت است و آن بر شما حرام بود. گفتند: پس چه باید کردن! گفت: حفره‌ای بیاید کنند و در آن جا نهادن تا موسی باز آید. گفتند همچین کنیم، و چنان کردند. روایتی دگر آن است که: آتشی بر افروخت و گفت: همه بیاری و در اینکه آتش اندازی. و در یک روایت آن است که: پیش از آن سامری جبریل را دیده بود بر اسپ نشسته که آن را فرس الحیوة گفتندی، و او جبریل را بدید «۵» برای آن که از آن کودکان بود که در عهد فرعون که او کودکان را می کشت، و مردم کودکان را در کوهها و غارها و شکاف سنگها پنهان می کردند. جبریل - علیه السلام - بیامدی و -----

۱. مر: بود. ۲. مج، دب، آج، لب، وز او. ۳. دب، آج، لب، فق، مر: میخان. ۴. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۱/ ۱۸۹): با جرمی. ۵. مج: دیدی. صفحه: ۲۸۶ ایشان را از گوشه پر خود شیر دادی، پس آنان که از پر جبریل شیر خورده بودند جبریل را بدیدندی - و اینکه روایت محمّد بن جریر الطبری است. و هر کجا آن اسپ پای بر نهادی سبز شدی از زمین. او برفت و پاره‌ای خاک از جای سنب آن اسپ بر گرفت، و گفت: اینکه اسپ است که چون به وطی او جای «۱» قدم او از زمین «۲» مرده زنده

می‌شود، ممکن بود که اینکه خاک بر جمادی زنده شود آن خاک نگاه می‌داشت. چون بنی اسرائیل آن حلیها در آتش انداختند، او پیامد و آن پاره خاک نیز در آتش انداخت، و گفت: کن ... عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا (۳) هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۵)، اینکه روایت ابن جریر است از ابن زید [۸۴-پ]، و اینکه درست نیست. درست آن است که: سامری زرگری استاد بود، آن حلیها بستد و از آن گوساله‌ای ساخت زرین و بیاورد آن را و بر گذرگاه باد بنهاد و چنان ساخت که باد به زیر او در شدی، به گلو و دهن او به در آمدی، خوار را ماندی و بانگ گوساله را، از آن جا که مخارق او چنان ساخته بود که آواز که از او برون می‌آمدی خوار را ماندی، چون آواز که از مزمار و یراع بیرون آید مختلف بود به اختلاف مخارق. چون آواز از گوساله بیرون آمد، ایشان گفتند: اینکه چیست! آن ملعون گفت: هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۶)، اینکه خدای شما و خدای موسی است، موسی خدای را اینکه جا فراموش کرد و او آن جا رفت، و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که او گوساله پرست بود. و ابو العالیه گفت: برای آن، آن را عجل خواند که او به تعجیل کرد، پیش از آمدن موسی مردم را بدان ضاله کرد، چنان که خدای تعالی گفت: -----

----- ۱. معج، وز: به وطی جای، دب، آج، لب: که هر جای. ۲. دب، آج، لب: قدم او نهد زمین، فق: هر جای قدم نهد، مر: جایی که او قدم نهد اگر. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۸۸. ۴. مر: او گوساله رای بر گردن. ۵، ۶. سوره طه (۲۰) آیه ۸۸. صفحه: ۲۸۷ و أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۱). مردم مفتتن گشتند و هژده (۲) هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند، و چندان که هارون گفت نشنیدند، و گفتند: ما از اینکه باز نگردیم تا موسی با نزدیک ما نیاید، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۳). و شبهه دیگر برایشان آن بود که: موسی - علیه السلام - ایشان را گفت: من می‌روم تا چهل روز، ایشان ندانستند بشنیدن شب و روز به حساب در آوردند، چون بیست روز بگذشت گفتند: موسی وعده خلاف کرد، اینکه به قوت قول سامری شد ایشان را. قوله: ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ، عفو و صَفْح و تجاوز و مغفرت نظایرند، و نقیض او عقوبت باشد. و در اصل و اشتقاق (۴) عفو دو قول گفته‌اند: یکی آن که عفو ترک باشد، یعنی ترکنا معاجلتکم بالعقوبه، من قول النبی - علیه السلام: احفوا الشّوارب و اعفوا اللّحی، شوارب بگیری که سنت اینکه است و محاسن رها کنی و بگذاری، «حتی یعفو»، ای یکثر، من قولهم: عفا الثبّ اذا کثر، و اعفیته کثرته. و قولی دگر آن است که: عَفَوْنَا عَنْكُمْ، تجاوزنا عن ذنبکم، من عفا الشیء اذا درس، ای غفرنا لکم و کفّرنا عنکم سیئاتکم، از سر گناه شما در گذشتیم و آن را مکفّر و ناپدید کردیم، یعنی توبه ایشان قبول کردیم چون توبه کردند. و آیت دلیل می‌کند بر آن که خدای تعالی به قبول توبه متفضّل است، برای آن که آیت وارد است مورد منت، و اگر واجب بودی بر خدای تعالی به فعل واجب منت نهادهی برایشان. مِنْ بَعْدِ ذَلِكْ، قیل: من بعد ذلك الزّمان، پس از آن وقت. و گفته‌اند: من بعد عباده العجل، پس از پرستیدن گوساله. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، و اینکه برای آن کردم تا شما همانا شاکر شوی و شکر من گویی. و کلام در «لعل» از خدای تعالی بیان کرده شد، [۸۵-ر] و حدّ شکر گفتیم که: اعتراف به نعمت باشد با (۵) ضربی تعظیم. و علما را در شکر سخن بسیار است: ----- ۱. سوره طه (۲۰) آیه ۸۷. ۲. مر: هیژده. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۹۱. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: اشتقاق. ۵. مر: یا. صفحه: ۲۸۸ عبد الله عباس گفت: شکر طاعت خدای باشد به همه جوارح در نهان و آشکارا، و حسن بصری گفت: شکر النعمه ذکرها، من قوله تعالی: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱)، و من قول النبی - علیه السلام - (۲) التّحَدِّثُ بِالنّعم «شکر»، و قوله علیه السلام: فان ذکره فقد شکره، و من کتمه فقد کفره، شکر نعمت آن باشد که باز گوید که منعم با من چه نعمت کرد، باز گوید بر سیبل مدح و ثنا. فضیل عیاض گفت: شکر نعمت آن بود که نعمت را عدت و آلت نسازد به معصیت او. ابو بکر و راق گفت: شکر نعمت آن بود که خود را در نعمت و سعی خود را در او هیچ بهره شناسی، همه از او بینی، چنان که گفت: وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ (۳) وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، یعنی اعطینا، چون ما بدادیم موسی را کتاب یعنی تورات بلا خلاف. وَ الْفُرْقَانَ، در او چند قول گفته‌اند: قولی آن است که، مراد هم تورات است و لکن عطف کرد (۱) بر آن برای اختلاف لفظ را، چنان که شاعر گفت: وَ قَدِمْتَ الْأَدِيمَ لِرَاهِشِيهِ وَ أَلْفِي قَوْلَهَا كَذْبًا وَ مِينًا وَ عْتَرَهُ كَفْت: حَيِّتْ مِنْ طَلَل

تقدّم عهده اقوی و اقر بعد امّ الهیثم و «کذب»، و «مین» هر دو یکی باشد، و «اقوی» و «اقر» یک معنی دارد، یعنی خالی شد، برای اختلاف لفظ را روا باشد که یکی را بر دیگر عطف کند، و همچنین «۲» قول شاعر: هند اُتی من دونها التّأی و البعد و «نأی» و «بعد»، هر دو یکی باشد، اینکه قول مجاهد است و اختیار [۸۵-پ] فزّاء و زجاج، و گفتند: بیانش آن است که در دگر آیت گفت: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً ﴿۳﴾ فَمَا نَفَلَقْ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ ﴿۶﴾، و اگر «۷» فلق گفتی به جای فرق معنی یکی بودی که فعل به معنی مفعول باشد. ابن زید گفت: مراد به فرقان نصرت است که خدای تعالی داد موسی را بر فرعون و فرقان کنایت کرد از آن، چنان که نصرت رسول را - علیه السّلام - در روز بدر فرقان خواند، و روز بدر را روز فرقان خواند فی قوله تعالی: وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ ﴿۸﴾ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، تا مگر راه یافته شوی، یعنی تا مگر [۸۶-ر] شما به آن الطاف که من می‌کنم با شما ---- همه نسخه بدلها: ای. [.....] ۲. دب: نفقا. ۳. همه نسخه بدلها: دیگر. ۴. همه نسخه بدلها: اینکه قول شاعر است. ۵. مب، مر: فضلان. ۶. سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۲. ۷. همه نسخه بدلها: و سواء اگر. ۸. سوره انفال (۸) آیه ۴۱، لب، فق، مب یوم التّقی الجمعانِ صفحه : ۲۹۱ منتفع شوی، و به طاعت نزدیک شوی و از معصیت دور شوی، چنان که گفت: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى ﴿۱﴾

[سوره البقره (۲): آیات ۵۴ تا ۵۷]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي كُنْتُ بِآيَاتِكُمْ مُظْلِمًا أَنفَسِي كُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجْلِ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾ وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾ وَ ظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۵۷﴾

[ترجمه]

[چون گفت موسی قومش را: ای مردمان شما بیداد کردید بر خود به گرفتن شما گوساله را. توبه کنید به آفریدگارتان بکشی خود را که آن بهتر باشد شما را بنزدیک آفریدگارتان، توبه شما بپذیرد «۳»، که توبه پذیرنده و بخشاینده است] «۴». [چون گفتی ای موسی ما باور نداریم تو را تا نبینیم خدای را آشکارا. بگرفت شما را آتش عظیم، و شما می‌نگرید «۵»] «۶». [پس زنده کردیم شما را از پس مرگ شما تا شاید شکر کنید.] «۷» [و سایه کردیم بر شما ابر را، و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و مرغ سمانه، بخورید از پاکیها آنچه روزی دادیم شما را، و بر ما ستم نکردند ایشان، و لکن بر خود ستم کردند] «۸». «واو» عطف است، و «اذ» معطوف است علی ما تقدّم، و عامل در او همان است که در آیات مقدّم برفت، یعنی یاد کنی چون گفت موسی - علیه السّلام - قومش را که: ای قوم؟ شما بر خود ظلم و ستم کردی به پرستیدن گوساله و گرفتن او «۹» به ---- ۱. سوره محمّد (۴۷) آیه ۱۷. ۲، ۷. معج، وز: لطيفا. ۳. اینکه کلمه در معج نبود، با توجه به معنی از آج افزوده شد. ۴، ۶، ۸. اساس که نو نویس است ترجمه را نیاورده، از معج افزوده شد. ۵. دب، آج، لب، فق: می‌نگریدی / می‌نگریدید. ۹. دب را. صفحه : ۲۹۲ خدای. چون موسی - علیه السّلام - از مناجات برداخت، خدای تعالی او را گفت: یا موسی؟ دانی که سامری چه کرد! و قوم از پس تو چه کردند! گفت: بار خدایا؟ ندانم، تو عالمتری. او را خبر داد از کرده سامری. موسی - علیه السّلام - با میان قوم آمد: غَضبانَ أَسِفًا ﴿۱﴾ ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا، أَلَّا تَتَّبِعَنَ ﴿۳﴾ - الایه، گفت: ای برادر «۴» مرا موافق نیامد ایشان را رها کردن، چه «۵» در غیبت تو و حضور من

اینکه کردند که کردند، اگر من غایب شدمی ندانم که حال ایشان کجا رسیدی! و تو گمان بردی که سبب فرقت ایشان غیبت من بود. آنگه روی به سامری کرد و او را گفت: چه کردی و چگونه کردی! او قصه باز گفت «۶»- و اینکه قصه به سورت «طه» لا یقتدر است، چه آیات در اینکه باب آن جا بیشتر است، چون آن جا رسیم گفته شود- ان شاء الله. آنگه روی با قوم کرد و گفت: ظلم کردی و ستم کردی و بر خود کردی «۷»، و ظلم اینکه جا محمول بود علی احد الوجهین «۸»، اما لغوی یا اصطلاحی. و لغوی را معنی آن بود که: اینکه عبادت که کردی عجل را، نه به جای خود نهادی که سزاوار عبادت نبود، و ظلم چیزی نه به جای خود نهادن باشد، و از روی حقیقت ظلم کردی که ضرر عقاب به خود جلب کردی، چون کسی بر کسی بیدادی کند و مضرتی رساند مبتدا بر آن جمله که بیان کرده شد. مراد به «قوم» در آیت، خصوص است اگر چه لفظ او عموم است، مراد آنانند که گوساله پرستیدند. چون موسی چنین گفت و زبان ملامت دراز کرد، گفتند: یا رسول الله! ما را گناه نبود، گناه سامری را بود که ما را گمراه کرد. اکنون تدبیر ما ----- ۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۰. [.....] ۲. مج، وز: اسفا. ۳. سوره طه (۲۰) آیه ۹۲ و ۹۳. ۴. مج، وز من. ۵. همه نسخه بدلها ایشان. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: قصه باز کرد. ۷. همه نسخه بدلها: «بر خود کردی» را ندارد. ۸. همه نسخه بدلها چنان که گفتیم. صفحه: ۲۹۳ چیست! گفت: شما را توبه باید کردن. گفتند: توبه «۱» چه باشد و چگونه باید کردن! گفت: خویشتن را به دست خود بیاید کشتن. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که بهری بهری «۲» را بیاید کشتن، چو «۳» ایشان جمله چون یک نفس بودند. برای آن که از یک جنس بودند، خدای تعالی ایشان را نفس یکدیگر خواند، چنان که رسول- علیه السلام- گفت: المؤمنون کنفس واحده، ایشان گفتند: سمعا و طاعة لامر الله، سمیع و مطیعیم فرمان خدای را. آنگه بیامدند و بر درهای سرا و درهای خانه‌های خود بنشستند تا آنان که گوساله نپرستیده بودند تیغها بر آهختند «۴» و ایشان را کشتن گرفتند، پسر پدر را می کشت و پدر فرزند را و برادر برادر را، و شفقت و رقت هیچ ایشان را منع نمی کرد. قولی دگر آن است که ایشان گفتند: ما سمیع و مطیعیم، و لکن ترسیم که نبادا که به فرزندان و خویشان خود رسیم، ما را رقت و شفقت منع کند از آن که «۵» فرمان خدای به جای آریم. حق تعالی ابری تاریک بر آورد و نرمی «۶» تا جهان تاریک شد، ایشان تیغها بر آهختند «۷» و در یکدیگر نهادند و یکدیگر را کشتن گرفتند، پسر پدر را و برادر برادر را می کشت. و خدای تعالی وحی کرد به موسی که: هر کس که دست از هم بگشاید یا منع کند یا دست در پیش دارد، توبت او مقبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می کشتند. چون روز به آخر رسید، [۸۷- ر] و بسیاری را بکشتند موسی و هارون را رحمت آمد، بگریستند و دعا و تضرع کردند و گفتند: یا رب هلاکت بنو اسرائیل، بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند، البقیة البقیة، بار خدایا اینکه بقیة را که ماند به ما بخش. خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و فرمان داد تا آن تاریکی گشاده شد و روشنایی پدید آمد، بشمردند هفتاد هزار مرد کشته بودند. موسی- علیه السلام- غمگین شد، خدای تعالی گفت: یا موسی! راضی نباشی به آن که من قاتل و مقتول را به ----- ۱. دب ما. ۲. همه نسخه بدلها: بعضی بعضی. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: چون. ۴. مج، دب، وز، فق: بر آهیختند. ۵. مج، وز: آنچه. ۶. مج، دب، وز: زمی، فق: برقی، آج، لب: مرمی. ۷. مج، فق، وز: بر آهیختند، مب: بر کشیدند، مر: بر کشیده. [.....] صفحه: ۲۹۴ بهشت خواهم بردن، آن که کشت مجاهد است و آن را که کشتند شهید است. این جریح گفت: سبب آن که خدای تعالی ایشان را قتل فرمود، آن بود که آنان که آن می دیدند و نهی منکر نمی کردند سبب خوف قتل بود، خدای تعالی گفت: شما خوف قتل را ترک نهی منکر کردی، امروز شما را بفرمایم کشتن تا بدانی که آنچه شما از آن می ترسیدی به نافرمانی در آن افتادی. قتاده گفت: برای آن فرمود ایشان را کشتن که مرتد بودند، و مرتد را جزا کشتن بود. عبد الله عباس گفت: برای آن فرمودشان «۱» کشتن که ایشان متعبد بودند به قتال آنان که نافرمانی کردند، ایشان ابقا کردند جهت خویشی و دوستی را صیانت کردن، حق تعالی گفت: ایشان را رها کردی و با ایشان قتال نکردی، امروز می فرمایم که ایشان را بکشی تا اینکه قتل توبه آن ترک قتل «۲» باشد. و قتاده خوانده است: فاقتلوا «۳» انفسکم «۴»، افتعلوا «۵» من الاقالة و معنی آن است که: استقیلوا من

تلك العثره، یعنی «۶» توبه کنی و استقالت کنی، و اقالت خواهی از گناهی که کردی. و معنی توبه رجوع بود چنان که برفت. إلى بارئکم، با آفریدگارتان، و برأ الله الخلق، بیافرید خدای تعالی خلق را. ذلکم اشارت است به قتل، یعنی شما را قتل بهتر است بنزدیک خدای تعالی از حیات، چه قتل بر رضای خدای - عز و جل - بهتر باشد از حیات بر خلاف خدای. فتاب علیکم، در آیت محذوفی هست که تقدیر می‌باید کردن تا کلام مستقیم شود و معنی پذیرد، و آن اینکه است که: ففعلتم ما امرتم به فتاب علیکم، آنچه شما را فرمودند به جای آوردی از قتل یکدیگر، خدای تعالی توبه شما پذیرفت، و معنی قبول توبه ضمان ثواب بود بر آن چنان که بیان کرده شد. اما اسقاط عقاب، خدای کند عند آن به تفضل. و فعال، بنای مبالغت است. کسی را گویند که شأن و کار او همه آن باشد، از اینکه کار صنّاع «۷» و محترفه را ----- ۱. همه نسخه بدلها: ایشان را.

۲. همه نسخه بدلها: ندارد. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: فافتلوا، وز: فاقیلوا. ۴. همه نسخه بدلها ای. ۵. مج، وز: اقتتلوا، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اقتلوا. ۶. همه نسخه بدلها: معنی آن است که. ۷. همه نسخه بدلها: صنایع. صفحه: ۲۹۵ بر اینکه بنا گویند. الرّحیم، بخشاینده است بر خلقان. و ذکر رحیم عقیب لفظ توّاب دلیل می‌کند که خدای تعالی به قبول توبه از بندگان متفضل است، چه لفظ رحمت در جای وجوب به کار ندارند. و اذ قُلْتُمْ یا مُوسىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ، و یاد کنی «۱» چون نیز گفتی ما تو را به راست نداریم و بنگرویم به تو تا خدای را آشکارا ببینیم. و سبب اینکه آن بود که، خدای تعالی موسی را فرمود که: دگر نوبت که به مناجات آیی، جماعتی را از بنی اسرائیل با خود بیار تا عذر گناهی «۲» که کرده‌اند [۸۷-پ] از عبادت عجل بخواهند. موسی - علیه السلام - هفتاد کس را برگزید از خیار بنی اسرائیل، و ایشان را فرمود تا روزه گرفتند و غسل کردند و جامه‌ها بشستند. موسی - علیه السلام - ایشان را به کوه طور برد به میقات خدای - جل - جلاله. چون بدان جا رسیدند، موسی را گفتند: از خدای در خواه تا کلام خود ما را بشنواند. موسی - علیه السلام - بر کوه شد و ایشان بر اثر او، ابری بر آمد و ایشان را و کوه را پوشید. موسی گفت: پیش آیی «۳».

حق تعالی حجابی پیدا کرد از میان ایشان و موسی، برای آن که چون خدای تعالی با موسی سخن گفتی نوری از روی او بتافتی چنان که کس طاقت آن نداشتی «۴». موسی در اندرون حجاب شد و ایشان بیرون حجاب بایستادند، حق تعالی با موسی سخن گفت به امر و نهی و وعظ و زجر، ایشان چون کلام خدای بشنیدند، به روی در آمدند و به سجده شدند. پس خدای تعالی گفت چنان که ایشان می‌شنیدند: انی انا الله لا اله الا انا ذو بکة اخرجتکم من ارض مصر فاعبدونی و لا تعبدوا غیری، من خدایم که جز من خدای نیست، خداوند بگه‌ام «۵»، یعنی زمین کعبه، شما را از زمین مصر بیرون آوردم، مرا پرستی و جز مرا پرستی. چون موسی - علیه السلام - از مناجات فارغ شد، و آن ابر برفت و کوه روشن شد، ----- ۱. همه نسخه بدلها، بجز مب، مر: یاد کن. ۲. همه نسخه بدلها: گناه. ۳. آیی / آید. ۴. مج، دب، آج، لب، فق، وز: طاقت نداشتی در او نگریدن. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: مکّه‌ام. صفحه: ۲۹۶ موسی بنزدیک قوم آمد، ایشان را گفت: شنیدی کلام خدای «۱»! گفتند: ما کلامی شنیدیم جز که ندانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان؟ ما تو را «۲» باور نداریم با آن که آن کلام خدای بود، تا خدای را معاینه و آشکارا ببینیم. چون اینکه سخن بگفتند، آتشی عظیم از آسمان بیامد و همه را بسوخت. وهب متبه گوید: خدای تعالی جماعتی فریشتگان را فرستاد تا بانگ بر ایشان زدند «۳»، جمله بمرند «۴». «جهر»، نقیض سرّ باشد، و اصل او کشف بود. و خاک از چاه بر آوردن را جهر گویند، شاعر گوید: جهر افواه المیاه السّدم و نصب او بر صفت مصدری بود محذوف، و تقدیر چنین بود که: نری الله رؤیة جهره، و شاید که در جای حال باشد، و تقدیر چنین بود که: مجاهرا، چنان که گفت: قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا «۵» حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً. و دگر آن که: صاعقه که از آسمان بیامد بر ایشان افتاد، موسی - علیه السلام - مسلّم بود از آن، اگر موسی «۷» خواسته بودی، اوّل صاعقه به موسی رسیدی. دگر آن که، خدای تعالی در دیگر آیت چنین فرمود: یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَیْهِمْ کِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً «۸» أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا «۹» حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً. ۵. سوره ملک (۶۷) آیه ۳۰. ۶. دب: به تصریح، دیگر نسخه بدلها، بجز مج، وز: تصریح. ۷. چاپ شعرانی (۱/۱۹۶) رؤیت.

۸. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۳. ۹. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. صفحه: ۲۹۷ الصِّعْقَةُ، بی «الف»، و اصل کلمه هلاک بود، و از اینکه جاست قول خدای تعالی: فَصَيِّقْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ﴿۱﴾ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿۲﴾، و قوله: وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ ﴿۳﴾ فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ ﴿۴﴾. خلاف کردند که موسی - علیه السلام - از آن صاعقه بمرد یا نه! گروهی گفتند: بمرد، و به اینکه لفظ تمسک کردند که: وَ خَرَّ مُوسَى صَيْعِقًا ﴿۵﴾ فَلَمَّا أَفَاقَ ﴿۶﴾ سُبْحَانَكَ تَبَّتْ إِلَيْكَ ﴿۸﴾ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، «واو» حال راست، آنچه خواستند تا خدای را ببینند ﴿۱۱﴾ معاینه، صاعقه دیدند. ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ، «ثم» حرف مهلت و تراخی باشد. و «بعث»، به چند معنی آمد: بعث زنده کردن باشد، و از خواب بیدار کردن، و برانگیختن بر کاری به معنی حث و تحریض و فرستادن، و معنی نصب کردن باشد. اما زنده کردن در اینکه آیت است. و برانگیختن، فی قوله: إِذِ ابْتِغَتْ أَشْقَاهَا ﴿۱۲﴾،

 ۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۸. ۲. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۳. ۳. سوره رعد (۱۳) آیه ۱۳. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵. ۵. ۶. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۷. دب، آج، لب، فق، وز، لب، مر شد. ۸. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۹. لب: جماعتی جهل. ۱۰. همه نسخه بدلها: چون. ۱۱. همه نسخه بدلها به. ۱۲. سوره شمس (۹۱) آیه ۱۲. صفحه: ۲۹۸ و فرستادن فی قوله: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ ﴿۱﴾، و به معنی نصب کردن فی قوله: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ﴿۲﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ ﴿۳﴾ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ، یعنی زنده کردیم شما را از پس مرگتان. پس صاعقه ایشان به قرینه «بعثناکم» مرگ است، و صعق موسی به قرینه فَلَمَّا أَفَاقَ ﴿۵﴾، بی هوشی است تا بدانند که حال موسی در اینکه باب مخالف حال ایشان بود. و موت بر مذهب درست معنی نیست، بل مرجع او به انتفاء حیات است، و اگر معنی بودی ضد حیات بودی. لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. لکی تشکروا ﴿۶﴾، تا شکر کنی. و کلام در «لعل» که از قدیم تعالی بود برفت، و از وجوه لعل یکی «کی» است، چنان که قایل گوید: ایت السوق ﴿۷﴾ لَعَلَّكَ تَشْتَرِي شَيْئًا، ای لکی تشتري شیئا، و اصل او ترجی بود. وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ، الله تعالی در اینکه آیات نعمتها ﴿۸﴾ که بر بنی اسرائیل کرد می شمارد و یاد ایشان می دهد، نعمت از پس نعمت تا در شکر او بیفزایند و [۸۸-پ] و کفران نکنند، ما سایه بان کردیم بر شما ابر را، و اینکه آنگاه بود که ایشان در تیه بودند - و سبب شدن ایشان در تیه در جای خود بیاید - چون در تیه می گشتند - و آن بیابانی بود ساده، هیچ سایه و کئی نبود، گرمای آفتاب ایشان را می رنجانید، در موسی بنالیدند. موسی از خدای تعالی درخواست تا سایه ای دهد ایشان را. حق تعالی ابری بفرستاد سپید ﴿۹﴾ تنک که در او باران نبود، و با او نسیمی و بادی خوش بود. چون به سایه او برآسودند، گفتند: یا موسی؟ کار گرما کفایت شد، ما طعام از کجا آریم! حق تعالی فرمان داد تا آن ابر به جای باران، من و سلوی بیارید -----
 ۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۳. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۳. سوره مائده (۵) آیه ۳۱. ۴. مج، دب، مر: و قوله، آج، لب، فق، وز: فی قوله. ۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ۶. دب، آج، لب، فق، مز: تشکرون. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: الشوق. ۸. همه نسخه بدلها: نعمتهایی. ۹. مج، دب، وز، مر: اسپید. صفحه: ۲۹۹ برایشان ﴿۱﴾ بامداد و شبانگاه، هر کس بیامدی به مقدار کفایت خود از او بر گرفتی ﴿۲﴾، بیشتر نه. چون شب آدینه بودی، دو روزه بیاریدی برای آن که حق تعالی ﴿۳﴾ روز شنبه نفرستادی ﴿۴﴾، و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود ﴿۵﴾ به مقدار کفایت بردارند، چه اگر اسراف کنند و بیش از اندازه حاجت بردارند، خدای تعالی منقطع کند از ایشان، و اگر ذخیره نهند از ایشان بردارد، شرط بکردند و وفا نکردند، در گرفتن اسراف کردند و از او ذخیره ساختند. خدای تعالی آن نعمت از ایشان باز گرفت، و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه کرد. قوله: «وَ ظَلَّلْنَا»، حقیقت ظل، عدم روشنایی آفتاب باشد از جایی با آن که آفتاب طالع باشد، و اضلال و تظلیل، سایه کردن باشد. و ظل فلان یفعل کذا، به معنی اقام باشد، برای آن که تا مقیم باشد او را سایه بود، و استظل بکذا، آن باشد که با زیر سایه ای شود. و در ظلول ظل و ظلت ﴿۶﴾ لغت است، و مکان ظلیل و ظل ظلیل دائم باشد. و عرب شب را ظل خوانند، و نقیض اوضح ﴿۷﴾ و شمس باشد. و عذاب یوم الظُّلَّةِ ﴿۸﴾ وَ أَنْزَلْنَا، انزال، نقل باشد از جهت علو به جهت سفلی. الْمَنِّ وَ السَّلْوَى، در او خلاف کردند: -----
 ۱. مر تا. ۲. [.....] ۲. مر و. ۳. مر فرمان داد آن ابر را تا. ۴. همه نسخه بدلها: بیاریدی. ۵. همه نسخه بدلها که. ۶. آج:

ظلمت. ۷. مج، وز: صبح. ۸. سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۹. صفحه: ۳۰۰ مجاهد گفت: صمغی بود چنان که بر درختان بود، و لکن شیرین بود. ضحاک گفت: ترنجبین «۱» بود. وهب «۲» گفت: نان گرمه «۳» بود. سدّی گفت: انگبین بود که به شب بر درختان آمدی تا بامداد ایشان از آن بخوردندی. عکرمه گفت: چیزی بود مانند ربّی «۴» سطر، بهری «۵» دگر گفتند: زنجبیل بود. زجاج گفت: «من»، هر چیزی بود که خدای تعالی بفرستادن آن برایشان منت نهاد، چه ایشان را در آن رنجی نبود، به شب بختندی، بامداد که برخاستندی از اینکه [۸۹-] «من» بر درختان ایشان باریده بودی، چنان که برف بارد برای هر مردی صاعی. چون از آن مدّتی بخوردند، گفتند: یا موسی؟ ما را از اینکه شیرینی «۶» دل بگرفت، ما را گوشت آرزو می‌کند، حق تعالی فرمان داد تا «سلوی» برایشان بیاید. مفسران خلاف کردند در «سلوی»: عبدالله عباس گفت: مرغی بود سمانه را ماند. ابو العالیه و مقاتل گفتند: مرغی بود صرخ «۷»، یک شب بیاید از نماز شام تا بامداد بر عرض میلی در عمق رمحی، بعضی بر بعضی. عکرمه گفت: نام مرغی است که به هند باشد از بنجشکی «۸» مهتر بود. مؤرّج گفت: «سلوی» انگبین باشد به لغت کنانه، و شاعر ایشان می‌گوید: و قاسمها بالله حقاً لأنتم الذّ من السّلولی اذا ما نشورها کُلّوا من طّیبات ما رزقناکم، در کلام محذوفی هست، و آن اینکه است که: و قلنا لهم، و گفتیم ایشان را که بخوری، عرب قول بسیار اضمار کنند «۹»، و در قرآن اینکه را نظایر بسیار است، منها قوله: فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ «۱۰» إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا «۱۱» مِنْ طّیبات ما رزقناکم، گفتند: به طّیبات حلال خواست، برای آن که حلال پاکیزه باشد. و چون خدای تعالی روزی را طّیب می‌خواند، دلیل کند بر آن که حرام روزی نباشد. دگر آن که: خدای تعالی یا امر می‌کند یا اباحت، و به هیچ حال حرام نه مأمور «۱» باشد نه مباح، بل محظور و ممنوع باشد. و ما ظلمونا، به ما زیان نکردند، و لکن به خود زیان کردند. و قولی دگر آن که: به ما نقصان «۲» نکردند، به خود کردند و حظّ خود از خیر بکاستند بر ظلم لغوی چه ما را از کفر «۳» و ایمان ایشان زیادت و نقصانی نبود. ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السّلام - که گفت: اگر نه آن بود که بنی اسرایل از طعام ذخیره نهادند و شرط را مخالفت کردند تا تباه شد، هر گز هیچ طعامی تباه نشدی. قوله - عزّ و علا:

[سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۵۹]

[اشاره]

وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

[ترجمه]

چون گفتیم در شوی در اینکه ده، بخوری از آن جا هر کجا خواهی بسیار، و در شوی به در سجده کننده، و بگویی بیمار ما را تا بیماریم شما را گناهانتان، و بیفزاییم نکوکاران را. [۸۹- پ] بدل «۴» کردند [آنان که بیداد کردند] «۵» سخن «۶» جز آن که گفته بودند ایشان را فرو فرستادیم بر آنان که بیداد کردند عذابی از آسمان به آن نافرمانی که کردند. ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مب: مأمور به. ۲. همه نسخه بدلها: نقصانی. ۳. دب: چه آن کفر. ۴. فق: پس بدل. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. مج، وز: سخنی. صفحه: ۳۰۲ خدای - جل - جلاله - ایشان را گفته بود که: حرام است بر شما اگر در اینکه چهل سال در هیچ شهر روی، جز که در اینکه بیابان می‌گردی، چنان که گفت: قالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ «۱» فَكُلُوا مِنْهَا، لفظ امر است و مراد اباحت، و مراد آن است که: ایشان تضرّج و تبرّم نمودند از «من» و «سلوی»، و گفتند: لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ «۵» رَغَدًا، ای واسعا، یعنی فراخ و بسیار. و چون به اینکه شهر رسی و از در شهر در شوی «۷» سجده کنی. و آن

شهر را هفت در بود. و گفتند: مراد به سجده تواضع است بر وضع لغت، چنان که شاعر گفت: ری الا-کم فیها سجدا للحوافر ای خضّعا. و نصب او بر حال است. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که رکعاً، پشت خم کرده و چون در اینکه شهر خواهی شدن، بگویی: حطّهُ، و اینکه چو «۸» استغفاری است، و معنی آن که: اللّهُمَّ حطّْ عَنَّا خطایانا، بار خدایا گناهان ما از ما فرو نه. -----
----- ۱. سوره مائده (۵) آیه ۲۶. ۲. همه نسخه بدلها، بجز فق: دیه. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر:

ایله. ۴. مج: اریحا، [.....]. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۶۱. ۶. مب: خورید. ۷. مب: درون شوید در روی. ۸. دب، مب: چون. صفحه: ۳۰۳
عبد الله عباس گفت: مراد گفتن لا اله الا الله است، و رفع او بر خبر مبتدای محذوف است، تقدیر چنین است که: مسئلتنا حطّهُ، و مجاهد گفت: آن دری بود از درهای بیت المقدس که آن را باب حطّهُ گفتند: بهری «۱» دگر گفتند: در آن قبه بود که موسی در آن جا نماز کردی. و اصم گفت: مراد «۲» باب راهی از راههای آن شهر است، چنان که گویند: هذا باب الأمر، ای وجهه. و سعید جبیر گفت: مراد به حطّهُ استغفار است که به استغفار حطّ «۳» گناه باشد، و نصب را در عربیت وجهی باشد، و وجه او مصدر بود از فعلی محذوف و لکن نخوانده‌اند. نَغْفِرْ لَكُمْ خطایاکم، جزم او برای جواب امر است و برای تضمّن او معنی شرط را. [۹۰-ر] و اصل «غفر»، و «ستر» بود، و ترک را از اینکه جا مغفر گویند. و آن خرّقه‌ای که در زیر مقنع زنان بر سر افکنند آن را غفیره «۴» گویند. و غفر، نام ستاره‌ای است از منازل قمر. و غفر، نکس باشد در بیماری، یعنی گناهان شما باز پوشیم و بر آن محاسبت و معاقبت نکنیم. «خطایاکم»، جمع خطیئهُ باشد، و جمله گناه «۵» را خطیئت گویند، اگر چه بعمد کرده باشند. ابن درید گفت: اسم «خطأ» باشد مقصور مهموز، و خطیء الشیء آن باشد که قصد نکنند آن چیز «۶» بباشد، و اخطأ، آن باشد که خواهد که بکند و لکن اصابت نبود و کرده نشود. و بعضی اهل لغت گفتند: خطیء و اخطأ به یک معنی باشد، و اشتقاق او از تخطی باشد، و هو تجاوز المراد و الصواب. و سَئِرٌ یُذِی المَحْسِنِینَ، «سین» استقبال است، و «زاد» هم لازم باشد هم متعدی، چون متعدی باشد به دو مفعول متعدی بود، نحو قوله: وَ زِدْنَاهُمْ هُدًی «۷»، ----- ۱. مج، فق، وز، مب، مر: حطّهُ. ۲. دب، آج، لب،

فق، مب، مر به. ۳. همه نسخه بدلها، بجز مب: و بعضی. ۴، ۵. کذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: غفیر، با توجّه به ضبط لغت و استعمال اهل لسان «غفاره» صحیح است. ۶. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز را. ۷. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۳. صفحه: ۳۰۴
فَرَادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا «۱» فَيَذَلُ الَّذِينَ ظَلَمُوا، تبدیل و تغییر متقارب المعنی باشند، و از میان ایشان فرق است. تبدیل، جعل الشیء مکان غیره باشد، و تغییر بگردانیدن شکل و هیأت «۳» او باشد. الَّذِينَ ظَلَمُوا، گفتند: مراد به اینکه ظلم کفر است، یعنی کافران آن را که ایشان را فرمودند بدل کفر کردند. قولا و فعلا ایشان را گفتند: از اینکه درهای تنگ در شوی تا پشت خم کنی به تواضع، ایشان بدل کردند بعضی به درهای فراخ رفتند و راه بگردانیدند، و بعضی به درهای تنگ شدند پشت باز کردند و به پشت در شدند، و به جای آن که ایشان را گفتند، بگویی: حطّهُ، تا شما را کفّارت گناه بود، گفتند: حنطهُ فی شعیر بر طریق استهزاء. قولی دگر آن است که، گفتند به لغت خود: هطاً سمقانا «۴»، یعنون حنطهُ حمراء، به لغت ایشان گندم صرح «۵» بود. فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا، فرو فرستادیم بر آنان که ظلم کردند عذابی از آسمان. گفتند: طاعون بود، و اینکه قول ابن زید «۶» است. عبد الله عباس و قتاده گفتند: نوعی عذاب بود، تا به یک روایت بیست و چهار هزار مرد «۷»، و به یک روایت هفتاد هزار مرد به یک ساعت هلاک شدند. و قوله: مِنَ السَّمَاءِ، قولی آن است که آن عذاب از آسمان آمد. بهری دگر گفتند: مراد آن است که من قضاء الله، و به سماء، کنایت کرد از آن، و گفتند: من قبل الله، و اینکه کنایت کرد از او، و گفته‌اند: مراد اخبار از رفعت و علو است، و حمل او بر حقیقت کردن اولیتر باشد، اعنی آسمان. بما كانوا یفسقون، به آن فسق که کردند. و اصل فسق، خروج باشد از چیزی، و فاسق را برای آن گویند [۹۰-پ] که از فرمان خدای تعالی خارج باشد. و گفتند: ----- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تقدیر چنین است که. ۳. اساس و همه نسخه بدلها: هیئت. ۴. دب، آج، لب، فق، مر: سمقایا. [.....]. ۵. همه نسخه بدلها: سرخ. ۶. مج، وز، ابن درید. ۷. دب: مردند. صفحه: ۳۰۵ مراد به اینکه فسق کفر است، برای آن که آنچه

در آیت از ایشان حکایت کرد، بر آن وجه از مؤمنان نباشد، و کافر به هر حال فاسق باشد، و همه فاسق کافر نباشد» (۱).

[سوره البقره (۲): آیات ۶۰ تا ۶۲]

[اشاره]

وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ نَبِئًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كَلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعِ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِيَّهَا وَ بَصِيلَهَا قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبُطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَ بَأُوْءٍ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

[ترجمه]

و چون آب «۲» خواست موسی برای قومش پس گفتیم ما بزن عصایت بر سنگ بر دمید از او دوازده چشمه دانست هر کسی آب خورد [ان خود] «۳»، بخوری و بیاشامی از روزی خدای و تباهی مکنی «۴» در زمین تباهی «۵» کنان. چون گفتی ای موسی ما شکیبایی نکنیم بر یک طعام بخوان برای ما خدایت را تا بیرون آرد برای ما آنچه رویاند زمین از تره‌اش و خیارش و گندمش «۶» و مرجوش «۷» و پیازش، گفت: بدل می کنی آنچه او کمتر است به آنچه او بهتر است، فرو شوی به شهری که شما راست آنچه خواستی، و بزدند برایشان خواری و درویشی، و باز آمدند به خشم «۸» از خدای تعالی، آن برای آن است که بودند کفر می کردند «۹» به آیات خدا و می کشتند پیغامبران را به نا واجب، اینکه به آن است که عصیان کردند و از حد در گذشتند. -----
 ۱. دب، آج، لب، فق، نباشند، همه نسخه بدلها، بجز وز قوله تعالی. ۲. اساس که نو نویس است: در، با توجه به مج تصحیح شد. ۳. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۴. اسامی: می کنی، با توجه به مج تصحیح شد. ۵. اساس: به صورت «تباهی» همه خوانده می شود. ۶. دب: سیرش. ۷. مج، وز: مرجوش. ۸. مج، دب، وز: خشمی. ۹. مج، دب، آج، لب، فق، وز: بودند که ایشان کافر می شدند. صفحه: ۳۰۶ [۹۱-] ر «۱» به درستی و راستی که آن کسان که ایمان آوردند و آن کسان که جهود شدند و ترسایان و صابیان، هر که ایمان آرد به خدا و روز باز پسین و کردار نیکو کند، ایشان را مزدشان بنزدیک خدایشان باشد و برایشان ترس «۲» نباشد، و نه ایشان اندوهگن «۳» شوند. اینکه آیات هم قصه «۴» ایشان است در تیه، و چون از کار سایه و طعام فارغ گشتند، گفتند: یا رسول الله؟ ما را آب باید. موسی - علیه السلام - برای ایشان از خدای تعالی آب خواست. و «سین» طلب راست، چنان که بنای استفعال بود از استفهام و استخبار که طلب فهم و خبر باشد، استسقاء آب خواستن باشد، و سقی آب دادن باشد، و گفتند: سقی و اسقی یک لغت است. و گفتند: سقاه آن باشد که به دست آب دهد «۵» او را تا به دهن باز خورد، و اسقی آن باشد که کشتش را آب دهد «۶» یا تعریض کند او را به آب خوردن، بیانش قوله تعالی: فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ «۷» لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا «۸»، و بر حجت قول اول شاعر می گوید: سقی قومی بنی مجد و اسقی نمیرا و القبائل من هلال خدای تعالی گفت: ای موسی؟ عصایت «۹» بر سنگ زن، و آن عصایی بود که موسی - علیه السلام - از شعیب بستد چون او را شبانی فرمود. و گفته‌اند: آن عصا او را از آدم به میراث رسید، و آن عصایی بود از مورد که آدم - علیه السلام - چون از بهشت به زمین آمد با خود بیاورد، و او را دو شعبه بود. چون شب در آمدی از او چون مشعله «۱۰» نور می تافتی، و طول او ده گز بود بر طول

موسی - علیه السلام - و نام اینکه عصا «علیق» بود. ----- ۱. همه نسخه بدلها: آیه و ترجمه را در اینکه جا نیآورده‌اند. ۲. مج، وز: ترسی. [.....] ۳. مج، وز: اندوهگین، دب، آج، لب، فق: اندوهناک. ۴. همه نسخه بدلها احوال. ۵، ۶. دب، آج، لب، فق، مب: دهند. ۷. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲. ۸. سوره جن (۷۲) آیه ۱۶. ۹. همه نسخه بدلها: عصای خود. ۱۰. مر: شعله. صفحه: ۳۰۷ قوله: الْحَجَر، خلاف کرده‌اند در سنگ. وهب متبه گفت: هر وقتی سنگی دگر بودی چنان که موسی - علیه السلام - برسیدی هر سنگ که بودی عصا بر او زدی دوازده چشمه از او روان شدی، برای هر سبطی چشمه‌ای، تا ایشان را به «۱» هم خلاف نباشد. ایشان گفتند: اگر موسی را عصا گم شود، ما از تشنگی بمیریم. خدای تعالی گفت: پس از اینکه عصا بر سنگ مزن، به انگشت اشارت کن و بفرما تا به فرمان من «۲» آب از او بیرون آید، همچنان کرد. گفتند: اگر وقتی ما به زمینی فرود آییم که در آن جا سنگ نباشد، آب از کجا آریم! موسی - علیه السلام - سنگی با خود بر گرفت، [۹۱-پ] گفت: اکنون ایمن باشی. و قولی دگر آن است که: سنگی بود معین، برای آن گفت: «الحجر»، به «لام» تعریف عهد. عبد الله عباس گفت: سنگی بود مربع خفیف بر شکل روی مردی، آن با خود داشتی، هر گه که به آب حاجت بودی عصا بر وی زدی تا دوازده چشمه از او بیرون آمدی. ابو روق گفت: سنگی سست بود، و در او دوازده رخنه بود، از هر رخنه‌ای چشمه‌ای آب عذب بیرون می‌آمدی. چون مستغنی شدند، دگر باره عصا بر وی زدی تا منقطع شدی. هر روز آن سنگ ششصد «۳» هزار مرد را آب دادی، جز چهار پایان را. و در خبر می‌آید که: موسی - علیه السلام - می‌رفت در بعضی راهها، سنگی دید بر آن راه افکنده. آن سنگ موسی را آواز داد که: مرا بر گیر که تو را در من شانی و کاری و معجزه‌ای هست. موسی - علیه السلام - سنگ بر گرفت. چون قوم آب خواستند، خدای تعالی گفت: اضرب بعصاک الحجر، یعنی آن سنگ معین. فأنفجرت، در آیت حذفی و اختصاری هست، و تقدیر اینکه است که: فاضرب فانفجرت، و لکن بیفگند برای دلالت کلام بر او، و اصل انفجار، انشقاق و اتساع بود، و صبح را از اینکه جا فجر خوانند، و فجور «۴» برای اینکه گویند لاتساعه، چه آنچه مشروع باشد مضیق و محدود بود به تضییق و تحدید شرع. انفجار بر دمیدن آب باشد از ----- ۱. همه نسخه بدلها: با. ۲. دب، آج، لب، فق، مب، مر: تو. ۳. مج، وز: سیصد، دب، مر: شصت. ۴. مج، دب، وز، فق، مر را. صفحه: ۳۰۸ چشمه. «منه» ای من الحجر، از او، یعنی از سنگ. اثنتا عشره عیناً، دوازده چشمه آب. و «عین»، از اسماء مشترکه است، عین چشم باشد و چشمه آب باشد، و عین المیزان، چشمه ترازو باشد، و عین الزکبه، سر زانو باشد، و عین زر باشد، و عین الشیء، ذاته و شخصه باشد. و گفته‌اند: تسمیت اینکه جمله به یک نام برای تدویر و تقویر «۱» آن است، و تخصیص اینکه عدد برای آن بود که ایشان دوازده سبط بودند از دوازده فرزند یعقوب - علیه السلام. و عین مؤنث اللفظ است، برای آن «اثنتا عشره» گفت، «تا» در «عشره» و «اثنتا» در آورد. و نصب او بر تمیز است. و «الف» تشبیه علامت رفع بود، و «یا» علامت نصب و جز، و رفع اینکه جا به فاعلیت است، و نصب فی قوله: وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا «۲» قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ، هر سبطی از اسباط چشمه خود شناختندی. و مراد به «اناس»، سبطی از اسباط است، یعنی کل سبط مشربهم. «مشرب»، جای شرب باشد، و به معنی مصدر باشد چون: مدخل و مخرج و مطلع. کُلُوا وَ اشْرَبُوا، تقدیر چنان است که: و قلنا لهم، از جمله آن مواضع است که قول در او حذف کرده است، چون حال بر اینکه جمله بود، ما ایشان را گفتیم: کُلُوا وَ اشْرَبُوا، بخوری از اینکه «من» و «سلوی»، و باز خوری از اینکه چشمه‌های «۳» آب که من شما را روزی کرده‌ام. و حدّ روزی بگفتیم، و روزی را با خود حوالت کرد از آن جا که او آفریند «۴»، و اسباب رسیدن از تمکین [۹۲-ر] و آیات او کند. وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، و در زمین فساد مکنی. و العثو و العیث، اشدّ الفساد، و اینکه مقلوب است به اتفاق المعنی، يقال: عثا يعثو عثوا و عاث يعيث عیثا و عثی یعنی عثیا، هم لغتی است در اینکه معنی، قال عدی بن الرقاع: لو لا الحياء و انّ رأسی قد عثا فيه المشیب لزرت أمّ الهیثم و قال رؤبه: ----- ۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، مر: تغویر. ۲. سوره مائده (۵) آیه ۱۲. ۳. اساس: چشمه‌ها / چشمه‌های. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: آفرید. صفحه: ۳۰۹ و عاث فینا مستحلّ عاثّ مصدّق او ناجز مقاعث و برای آن گفت: «مفسدین»، و اگر

چه عثو خود فساد باشد تا «۱» ایهام آن نیفکند که اینکه فعلی باشد که ظاهرش فساد بود و باطنش صلاح، چنان که فعل صاحب موسی از خرق سفینه و قتل غلام، یعنی فعلی مکنی که ظاهر و باطن آن فساد باشد، تا مکرر نبود و محمول بود بر فایده‌ای نو «۲». و إِذِ قُلْتُمْ یا مُوسَى، و نیز یاد کنی چون گفتم یا موسی که «۳» بر یک طعام صبر نکنیم، چون مدتی از من و سلوی بخوردند، ایشان را از آن ملال آمد، آرزوی تره و سیر «۴» و پیاز کردند. حسن بصری گفت: برای آن که ایشان اهل سواد بودند، و نشو و تربیت ایشان بر آن بود، طبع ایشان با من و سلوی ساخته نبود، طبعشان با آن خواست، گفتند: یا موسی؟ خدای را دعا کن تا اینکه زمین «۵» برای ما تره برویاند «۶»، و برای ما بیرون آرد از زمین از آنچه از زمین روید از تره «۷». و تره «۸» را برای آن بقل خوانند «۹» که از زمین بر آید، يقال: بقل البقل اذا نبت، و بقل وجه الغلام اذا اختطَّ. و قَتَائِهَا، در شاذ «قَتَائِهَا»، به ضم «قاف» خوانده‌اند، و آن لغت تمیم است. و «قَتَاء» خیار باشد. و قَوْمِهَا، عبد الله عباس گفت: «قوم» نان باشد، تقول العرب: قوموا لنا، ای اختبوا. عطا و ابو مالک گفتند: گندم باشد، و اینکه لغت قدمای عرب است، قال الشاعر: قد كنت احسبني كأغني واجد قدم المدينة في «۱۰» زراعۀ قوم قتيبي گفت: جمله حبوب را قوم خوانند، و کلبی گفت و نصر بن شمیل و کسائی و مؤرّج که: سیر باشد، و مؤرّج اینکه بیت حسان بیاورد: و انتم اناس لثام الاصول طعامكم الفوم و الحوقل ----- ۱. دب، آج، لب، مب در. ۲. مج، وز، مب: بود، دب، آج، لب، فق، مر: تو. ۳. همه نسخه بدلها ما. ۴. مج: سبز، وز: سبزه. ۵. دب، آج، لب، مب را. ۶. دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیارند. ۷، ۸. اساس: به صورت «تره» هم خوانده می‌شود. ۹. مج، وز: خواند. ۱۰. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۲۰۵/۱)، و لسان العرب (۴۶۰/۱۲): عن. صفحه: ۳۱۰ یعنی سیر و پیاز، و نصر شمیل «۱» اینکه بیت بیاورد به استشهاد از امیۀ بن الصّیلت: کانت منازلهم اذ ذاک ظاهره فیها الفرادیس و الفومان و البصل و عرب از میان «ثا» و «فا» معاقت کنند، صمغ عرفط را مغافیر و مغاثیر گویند، و گور را جدف و جدث گویند، و در مصحف عبد الله مسعود «و ثومها» است به «ثا». و عَدَسِيَّهَا، و مرجوم «۲». روایت است از علی بن موسی - علیهما السلام - از پدراننش از امیر المؤمنین - علیه السلام - از رسول - صلی الله علیه و آله که گفت: علیکم بالعدس فانّه مبارک مقدّس و أنّه یرقق القلب و یکثر الدّمعة و أنّه بارک فیه سبعون نبیاً [۲۹-پ] آخرهم عیسی بن مریم، گفت: بر شما باد که مرجو بسیار خوری که آن مبارک است و مقدّس و پاکیزه است، دل را تنک کند «۳» و آب چشم را بسیار کند، و هفتاد پیغامبر بر او دعا کرده‌اند به برکت، آخرشان عیسی بن مریم. و بَصَلِهَا، و پیاز، و «ها» در جمله اینکه چیزها کنایت است از زمین که زمین مؤنث است و تأنیث او به سماع دانند. موسی - علیه السلام - ایشان را گفت عند آن: ا تستبدلون الّذی هو ادنی بالّذی هو خیر، گفت: بدل می‌کنی آنچه کمتر و خسیستر است به آنچه بهتر است! ادنی من الدّناءة و الخساسة، و در شاذ به همز «۴» خوانده‌اند. و بعضی نحویان گفتند: مراد ادون است و لکن قلب کردند - چنان که در عثا و عاث گفتیم - دونتر فروتر، یعنی آنچه بهتر است از طعام رها می‌کنی و بتر اختیار می‌کنی! و روا بود که راجع بود به اختیار خدا، و اختیار ایشان برای خود. اهبطوا مصرًا، هبوط، به زمین نشیب فرو شدن باشد، و نقیض او صعود بود. و مراد به مصر، شهری از شهرهاست برای تنکیر و دخول تنوین در او. و اگر مصر معین خواستی، تنوین در او نبردی که او از باب لا- ینصرف است، چنان که گفت: ادخلوا مصرًا إن شاء الله آمین «۵»، و اینکه قول قتاده است. ----- ۱. مج، آج، لب، دب، مر: نصر بن شمیل. ۲. وز در حاشیه افزوده: تفسیر عدس است، لکن در زبان مرجومک می‌کنید (!)، ظاهرا می‌گویند صحیح باشد. ۳. مج، فق، وز، مب، مر: تنگ نکند. ۴. آج، لب: همزه. [.....]. ۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۹. صفحه: ۳۱۱ و ضحاک گفت: مصر فرعون خواست - اینکه شهر مخصوص که آن را مصر می‌خوانند، و روا بود که اینکه اسم را و امثال اینکه را گاه صرف کنند گاه نکنند، برای آن که اسمی خفیف است ساکن الاوسط «۱» بر سه حرف، و آن اسم که چنین باشد مخیر باشند در صرف و ترک صرف. آن که صرف نکند برای آن نکند که دو سبب در او حاصل است: و آن علمیت است و تأنیث، و آن که صرف کند، گوید: خفت اسم معادل شد «۲» یک سبب را اسم بر یک سبب بماند، و به یک سبب ترک صرف نکنند. و در شاذ، حسن بصری و طلحة بن مصرف خواندند:

«اهبطوا مصر»، بی تنوین، و در مصحف عبد الله مسعود چنین است. و مانند اینکه در دو نوع بود: در مؤنث و اسم اعجمی، چون: «هند» و «دعد» و «نوح» و «لوط» و شاعر گفت: لم تتلّف بفضل مئزرها دعد و لم تسق دعد فی العلب جمع کرد از میان هر دو وجه، و مصر در تازی حدّ باشد، و مصور الدار حدودها باشد، و شاعر گفت: و جاعل الشمس مصرا لا خفاء به بین النهار و بین اللیل قد فصلا فإنّ لکم ما سألتم، در مصر شوی یا در هر شهرها (۳) که آنچه شما خواستی از اینکه بقول و نبات زمین آن جا باشد. آنگه از خطاب به مغایبه آمد (۴)، گفت: وَ ضَرَبْتَ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ بر عادت عرب که ایشان چنین بسیار کنند، قال الله تعالی: حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ (۵) حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ (۲). و عطاء بن السائب گفت: مراد غیار (۳) و زیّ جهودی و اهل ذمّت است که شارع را فرمود تا ایشان را به غیار (۴) از مسلمانان جدا کند. «و المسکنه»، و درویشی و هو مفعلة من السكون برای آن که درویش (۵) را حرکت نشاط نبود تا هر کجا جهودی را بینی، یا درویش باشد، یا درویش شکل، یا درویش دل (۶). وَ بِأَوْ بَعْضِ، ای رجعوا، باز آمدند با خشم خدا. و ابو روق گفت: استحقّوا، مستحقّ خشم خدا می شدند، و ابو عبید (۷) گفت: اقروا به و احتملوه، بر گرفتند و به آن معترف شدند، یقال: بآء بحقه اذا اقربه، و غضب خدای تعالی ارادت او باشد عقاب را به مستحقّش، و معنی سخط هم اینکه باشد و بغض. ذلک بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، اینکه به آن است که ایشان به آیات خدای تعالی کافر می شوند، یعنی نعت و صفت محمّد صلی الله علیه و علی اله پنهان می کنند، و آیت رجم در توریت و انجیل پنهان می کنند و تحریف آن می کنند. وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ و پیغامبران را بنا حق می کشند و «قتل»، تخریب بنیت حیات باشد به آلتی که به غالب عادت عند آن تلف حیات بود. و نافع تنها «التبیین» مهموز می خواند من النبأ، و هو الخبر، و باقی قراء بی همز (۸) می خوانند. و آن را سه وجه بود: یکی آن که معنی همان باشد که در مهموز بود، و لکن تخفیف همز کرد (۹). و وجه دوم من النبأ و هی الرّفعة، پس بر اینکه قول «نبی»، رفیع باشد و نبأ عن المكان اذا ارتفع عنه، قال الشاعر: -----

--- ۱. همه نسخه بدلها، بجز وز: می گذراند. ۲. سوره توبه (۹) آیه ۲۹، ۳، ۴. آج: صغار. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: درویشی. ۶. همه نسخه بدلها باشد. ۷. مر: ابو عبیده. ۸. همه نسخه بدلها، بجز مج: همزه. ۹. مج، وز: گردد. [.....] صفحه: ۳۱۳ انّ جنبی عن الفراش لنابی (۱) «کتجافی الأسر» (۲) فوق الطراب وجه سیم آن است که: «نبی» طریق روشن باشد برای آن که خلق به او مهتدی شوند چنان که به راه راست، و اینکه قول کسائی است و بر اینکه حجت انگیخت [به قول شاعر] (۳): «لأصبح رتما دقاق الحصا مكان النبيّ من الكائب و قوله: «بغير الحق»، دلیل نکند بر آن که کشتن ایشان بر وجهی بود که حق باشد، مراد آن است که کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد، چه اینکه دلیل الخطاب باشد، و دلیل الخطاب بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است، و اینکه را امثله بسیار است، بعضی (۴) گفته شد پیش از اینکه، و گفته اند: مراد آن است که بقوله: «بغير الحق» یعنی بلا-جرم، بی گناهی و چیزی که به علت توان کردن، پیغامبران را (۵) می کشتند. در خبر می آید که: جهودان در یک روز هفتاد پیغامبر را بکشتند در بازار بامداد، و نماز دیگر هم در آن بازار تره می فروختند. ذلک بما عصوا، «ما» مصدریه است، معنی آن است که: ذلک بعصیانهم، و عصیان مخالفت امر [۹۳-پ] به «۶» ارادت باشد. وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ، ای يتجاوزون حدود الله، اینکه به ایشان برای آن است که ایشان فرمانهای مرا مخالفت کردند و از حدّهای من تعدی کردند. و اعتداء، اسراف و ظلم و تجاوز حدّ و قدر باشد، و او هم در محلّ مصدر است عظفا علی قوله: «بما عصوا». قوله: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا (۷)، کلام در ایمان و حقیقت او در آیات مقدم برفت. قوله: وَ الَّذِينَ هَادُوا، در معنی اصل و اشتقاق او خلاف کردند: «هادوا» جهود شدند. و ابو عبیده (۸) گفت: معنی «هادوا» ای تابوا من عبادة العجل، از گوساله پرستیدن توبه کردند، من قوله: إِنَّا هَدْنَا إِلَيْكَ (۹) وَ النَّصَارَى، علما خلاف کردند در سبب تسمیت ایشان به اینکه نام: زهری گفت: برای آن ترسایان را نصاری خوانند که حواریان ایشان گفتند: نحن أنصارُ الله (۲). مقاتل گفت: ایشان را برای آن نصاری خواندند که ایشان در دهی بودند که آن را ناصره خواندند، نسبت کرد ایشان را به آن. خلیل احمد گفت: نصاری جمع نصران باشد، کندهمان و ندامی، و انشد: يراه (۳) اذا زار العشيّ محنفاً و يضحى (۴) لديه و هو نصران شامس (۵) پس «یا» ی نسبت در او افزودند،

چنان که در لحيانی و رقبانی لکثیر اللحیة و عظیم الزقبه. و زجاج گفت: شاید که نصاری جمع نصری بود، چنان که بعیر مهری و ابل مهاری، و اینکه شتری باشد منسوب الی مهره و هی قبیله، همچنین ایشان منسوبند الی نصره قریه کان عیسی - علیه السّلام - نزلها، دهی که عیسی - علیه السّلام - آن جا فرود آمدی. ----- ۱. دب: بجستندی، آج، لب، فق، مر: بجستند، وز، مب: بجبند. ۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲، و سوره صف (۶۱) آیه ۱۴. ۳. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نراه، وز: تره. ۴. مج: تضحی. ۵. مج، وز: شاموس. [.....] صفحه: ۳۱۵ و الصّابین، اهل مدینه «صابین» خواندند بی همز «ا»، و باقی قراء به همز «ا» خواندند، و اصل او من صبا یصبو اذا مال و خرج من دین الی دین، و به همز «ا» هم اینکه معنی دارد، و اصبا «ا» لغة فی صبا، قال الشّاعر: اذا صبأت هوادی الخیل عنها حسبت بنحرها شرق العیبر علما خلاف کردند در آن که ایشان که بودند و دین ایشان چه بود: سدّی گفت: ایشان قومی اند از اهل کتاب و ذبیح ایشان ذبیح اهل کتاب بود. عبد الله عباس گفت: ذبیح ایشان حلال نباشد و با ایشان مناکحت نشاید کردن. مجاهد گفت: ایشان اهل کتاب نیند «۵»، بل قبیله‌ای اند از شام میان گبرکی و جهودی، ایشان را دینی نیست، و اینکه مذهب ابو حنیفه است [۹۴-ر]. قتاده و مقاتل گفتند: قومی اند که به خدای تعالی مقرّاند، فریشتگان را پرستند و زبور خوانند و نماز کنند به جانب کعبه، و از هر دینی چیزی گرفته‌اند. کلبی گفت: جماعتی اند میان جهودی و ترسای «۶» میان سر بتراشند و خود را خصی بکنند. ابن زید گفت: قومی اند در جزیره موصل، لا اله الا الله گویند و به رسولان خدای ایمان ندارند، برای اینکه مشرکان عهد رسول، مصطفی را - علیه السّلام - و صحابه «۷» او را صابی خواندند تشبیه به ایشان، و قومی گفتند: برای آنشان «۸» صابی خواندند که ایشان از دین جاهلیت به دین مسلمانی شدند «۹». من آمن بالله، سؤال کردند و گفتند: «من امن بالله» یا راجع است به «انّ الذین امنوا»، یا به آنچه از پس اوست. اگر راجع است با اول، مؤمن چگونه ایمان آرد «۱۰»! و اگر راجع بود با دگر اصناف از جهودان و ترسایان و صابیان، به چه دلیل ----- ۱، ۲، ۳. همه نسخه بدلها، بجز مج، وز: همزه. ۴. آج: صبا. ۵. همه نسخه بدلها: نه‌اند. ۶. آج، لب، فق، مب، مر: جهودان و ترسایان. ۷. همه نسخه بدلها: اصحابه. ۸. همه نسخه بدلها: آن ایشان. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر واصله من صبا یصبوا اذا مال، قال الشّاعر: صبا قلبی و مال الیک میلا. || و از قنی خیالک بابتلاء ۱۰. همه نسخه بدلها: آورد. صفحه: ۳۱۶ تخصیص افند! به ایشان «۱» گویم از اینکه چند جواب است: یکی آن که «انّ الذین امنوا» مؤمنانند، و «من امن»، راجع است با دگر اصناف جز آن که «منهم» مضمّر است اینکه جا تا به او تخصیص افتد، و حذف او برای دلالت کلام کرد بر او چنان که هم در اینکه سورت گفت و «منهم» اظهار کرد فی قوله: وَ ارزُق اهلهم من الثمرات من آمن منهم بالله «۳». جواب دیگر آن است که: «انّ الذین امنوا»، نه «۴» حقیقت است، معنی آن است که: اظهروا الایمان بالسنتهم «۵» و اضمروا الکفر «۶» فی قلوبهم، چنان که در دگر آیت گفت: مِنَ الذین قالوا آمنا بآفواهِم و لم تؤمن قلوبُهُم «۷» یا ائیها الذین آمنوا بالله «۸» إِنَّ الذین قالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا «۱۱» فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ، و در آخر آن آیت گفت: تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا «۱۲». و «من» لفظی است صالح واحد «۱۳» و تشبیه «۱۴» و جمع را مذکر و مؤنث را، اما در واحد فی قوله: وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیکَ «۱۵»، و در جمع: وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیکَ «۱۶» وَ مَنْ یَقْنَتُ مِنْکَ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلُ صَالِحاً نُؤْتِیْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَینِ «۱۷» وَ الْیَوْمَ الْآخِرِ، یعنی روز قیامت، و به آن اینکه روز را روز باز پسین خواند که از پس آن دگر شب نباشد تا روزی دگر بود از پس او. وَ عَمِلْ صَالِحاً، و عمل نیکو کند از ادای واجبات و سنن و اجتناب قبیاح. فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، «فا» برای جواب شرط آمد، اگر گویند: خبر «انّ» کجاست! و جزای شرط کدام است! جواب آن است که: «فلهم اجرهم»، جمله‌ای است از مبتدا و خبر، هم در محل خبر «ان»، و هم در محل جزای شرط. و من آمن [۹۴-پ] که شرط است مبتدای دوم است، وزن «۲» اینکه از کلام چنین بود: انّ الذین دخلوا داری من سلّم علیّ فله درهم، برای مشابهتی که مبتدا و خبر را به شرط و جزا هست، جواب هر دو به جمله باز آید، و وجه مشابهت «۳» است که هیچ دو مستقل نیستند، مبتدا بی خبر نباشد و شرط بی جزا، و اینکه مسأله پیش از اینکه مشروحتر گفته شده است. وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُونَ، گفته‌اند معنی آن است

که: ترسی نیست برایشان در آنچه از پیش فرستاده‌اند، و نه‌اند و هی در آنچه باز گذاشته‌اند، و قیل: لا خَوْفَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْخُلُودِ فِي النَّارِ، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مِنْ قَطِيعَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، و قیل: لا خَوْفَ عَلَيْهِمْ، فِي الْكِبَائِرِ فَانِّي اغْفِرُهَا، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ مِنَ الصَّيِّغَاتِ فَانِّي اكْفِرُهَا، و قیل: لا خَوْفَ عَلَيْهِمْ فِيمَا تَعَاطَوْهَا مِنَ الْاِجْرَامِ، وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فِيمَا اقْتَرَفُوها مِنَ الْاِثَامِ لِمَا سَبَقَ لَهُمْ مِنَ الْاِيْمَانِ وَ الْاِسْلَامِ، ايشان را از کبایر خوف نباشد و نه از صغایر اندوه، چه اینکه مکفر کنیم، و آن مستتر.

[سوره البقره (۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

[اشاره]

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلَفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

[ترجمه]

و چون ها گرفتیم پیمان شما و بداشتیم بر بالای شما کوه طور بگیرید (۴) آنچه بدادیم ما شما را بنیرو، و یاد کنید آنچه در وی است تا مگر شما ----- ۱. همه نسخه بدلها را. ۲. مج: و وزدان، دب: او وزان، آج، لب، فق، مب: وزان، وز: و اوزان. ۳. آج، لب، فق، وز، مب، مر آن. ۴. مج، وز: تا ها گیرید. صفحه: ۳۱۸ ترسکار (۱) شوی. پس برگردیدید (۲) از پس آن اگر نه فضل خدا بودی (۳) بر شما و بخشایش او بودی (۴)، هر آینه بودید شما از زیانکاران. و به حقیقت بدانستی شما آن کسان را [که] (۵) در گذشتند از شما در شنبه، پس گفتیم ایشان را باشید بوزنگان (۶) راندگان. پس گردانیدیم آن را عبرتی آن را که پیش ایشان بود و آنچه از پس آن است، و پندی مر ترسکاران را (۷). قوله: وَ إِذْ أَخَذْنَا، یاد کنی چون ما عهد شما بستیم (۸)، و آن عهد خداست که بر جمله مکلفان گرفت که او را پرستند، و با او انباز نگیرند، و رسولان او را تصدیق کنند، و کتابهای او کار بندند، و اوامر او را مؤتمر (۹) شوند، و از مناهی او منزجر (۱۰) شوند. و «ميثاق»، مفعال باشد از وثیقه اما به سوگند و امّا به عهد یا جز آن از وثایق، و مراد به اینکه ميثاق آن است که ما گفتیم، و حق تعالی در دگر آیت شرح داد (۱۱) من قوله: وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۱۲) - الايات، و فی قوله: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ (۹۵-۹۶) [مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ (۱۳)]، و فی قوله: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لِمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ----- ۱. دب، آج، لب، فق: رستگار. [.....]. ۲. مج: برگردید، دب: برگردیدن، آج، لب: برگردندن، فق، برگرداندن. ۳. مج: خدای نه استی، وز: خدای استی. ۴. مج: بودیتان. ۵. اساس: ندارد، از مج افزوده شد. ۶. مج: بوزنگانی، وز: بوزینگانی. ۷. همه نسخه بدلها اینکه چهار آیات است. ۸. مر: بستیم. ۹. اساس: مؤتمن، با توجه به مج و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد. ۱۰. دب، آج، لب، فق: متحرز. ۱۱. دب، آج، لب و او. ۱۲. سوره بقره (۲) آیه ۸۳، ۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱۸۷. صفحه: ۳۱۹ «۱» - الايه، و آنچه مانند اینکه است از آیات که متضمن است ذکر عهد و ميثاق را، و حمل او بر عموم کردن اولیتر بود. وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمْ الطُّورَ، طور به تازی کوه باشد چنان که عجاج گفت: دانی جناحیه من الطور فمرّ تقضی البازی إذا البازی کسر و چنان که جریر گفت: فان یر سلمی الجنّ یستأنسوا بها و ان یر سلمی صاحب الطور ینزل و گفته‌اند: طور کوهی است معین که خدای تعالی بر او با موسی سخن گفت. و گفته‌اند: اینکه به لغت سریانی (۲) «کوه باشد، و اگر چنین باشد اتفاق اللغتين بود برای آن که در قرآن جز تازی نیست. مفسران گفتند: چون خدای - جل جلاله - توریّت بر بنی اسرائیل فرو فرستاد، و در آن جا آصار و اثقال و تکالیف شاق

بود، بنی اسرائیل آن را احتمال نکردند» (۳) و نمی‌پذیرفتند، و چون می‌پذیرفتند وفا نمی‌کردند، خدای - جل جلاله - بر سبیل تهدید و وعید و اعدار و انذار بفرمود جبریل را تا کوهی به مقدار لشکرگاه ایشان به طول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ بر کند از جایگاه، و بر بالای سر ایشان معلّق بداشت به مقدار قامت مردی. عبد الله عباس گفت: از کوههای فلسطین بود، حق تعالی فرمان داد تا از جای بر کنده شد و بر بالای سر ایشان (۴) چون سایه بانی بایستاد، و عطا روایت کرد هم از عبد الله عباس که: خدای تعالی کوه بر بالای سر ایشان بداشت، و آتشی عظیم از پیش روی (۵) ایشان پدید کرد و از پس ایشان دریای شور بود، و ایشان در میانه آن (۶) سر بر زمین نهادند به نیم روی و به یک چشم به کوه می‌نگریدند و می‌گفتند: حنطه، به جای حطه، و اینکه جمله بر وجهی بوده باشد که ایشان ملجأ نشده باشند و الا اگر ملجأ ----- ۱. سوره بقره (۲) آیه ۸۱. ۲. همه نسخه بدلها است، چاپ شعرانی (۲۱۳/۱) اسم. [...] ۳. مب: نکردندی. ۴. آج، مر معلّق بداشت و. ۵. مر در برابر. ۶. همه نسخه بدلها: ندارد. صفحه: ۳۲۰ شدند علی کل حال آن گفتندی که ایشان را فرمودند (۱)، «خلاف آن نگفتندی. دگر آن که: با الجاء ثبات تکلیف نباشد. خذوا ما آتیناکم بقوه، و اینکه از جمله آن جایگاههاست که ما گفتیم که: قول در او حذف کرد، و تقدیر آن است که: و قلنا لهم خذوا ما آتیناکم بقوه، و لا بد اینکه محذوف تقدیر باید کردن تا معنی کلام مستقیم شود. و معنی «اخذ» اینکه جا قبول است، و «ایتاء»، اعطا باشد، یقال: ایتاه اذا اعطیته، و ایتاه جتته. بقوه، ای بجهد و اجتهاد و مواظبه و مداومه، و اینکه قول عبد الله عباس است و قتاده (۲) و سدی و ابو العالیه. ربیع انس گفت: بطاعه الله، به فرمانبرداری خدای. مجاهد گفت: به عمل کردن به آنچه در وی است. ابن بحر گفت: مراد آن است که بالقبول. ابو علی گفت: به قدرتی (۳) که خدای تعالی [۹۵-پ] شما را داده است. و در آیت دلیل است بر آن که قدرت قبل الفعل باشد، برای آن که امر به فعل قبل فعل باشد، و خدای تعالی خبر داد که: قدرت پیش (۴) امر است، پس قدرت به دو درج (۵) پیش از فعل باشد. و اذکروا ما فیه، یاد داری و فراموش مکنی، و گفته‌اند مراد آن است که: تأمل و تفکر کنی، و تذکر و اعتبار به آنچه در اوست از وعد و وعید و عظمت (۶) و امثال. لعلکم تتقون، تا همانا شما بپرهیزی (۷) از معاصی، و آن تذکر شما را لطف (۸) باشد مقرّب به طاعت و مبعّد (۹) از معصیت تا به صفت متّقیان شوی. ثمّ تولّیتم من بعد ذلک، پس اعراض کردی و عدول نمودی، و اصل کلمه من قولهم: و لائی فلان کذا فتولّیته، و تفعل مطاوع فعل باشد، چنان که: قطعته فقطع، و حملته فتحمل، و قلدهته فتقلد، و کلفته فتکلف. آنکه اینکه معنی از آن جا بود که: و لمانی دبره، چنان که: و یولون الدبر، و قوله: ----- ۱. دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۲. دب، آج، لب، فق، دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۳. دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۴. همه نسخه بدلها از. ۵. آج، لب، فق، دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۶. دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۷. دب، آج، لب، فق، مر: فرمودندی. ۸. همه نسخه بدلها: لطفی. ۹. مج، دب، فق، وز، دب، مر: مستبعد. صفحه: ۳۲۱ و من یولهم یومئذ دبره (۱) و تولوا و هم معروضون (۴). من بعد ذلک، از پس آن. «ذلک»، اشارت است الی قوله: ما آتیناکم، و اولیتر آن است که اشارت بود به جمله آنچه در آیت مقدّم بر شمرد از اخذ میثاق و رفع طور بر بالای سر ایشان. و انزال توریت و آیات او، و گفتن او که: خذوا ما آتیناکم بقوه و اذکروا ما فیه، تا فایده را مشتمل بود. فلو لا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین، و اگر نه فضل و نعمت خدای تعالی و رحمت او بودی به قبول توبه شما، از نکث و نقض عهد، شما از جمله زیانکاران بودی. و اصل خسران نقصان بود، و گفته‌اند: من الهالکین، شما هلاک شده بودی اگر نه خدای تعالی شما را دریافتی به رحمت. و ابو العالیه گفت: مراد به «فضل الله»، اسلام است و به «رحمت» قرآن، و آیت دلیل نکند بر آن که آنان که هالک و خاسر شدند، فضل و رحمت خدا به ایشان نرسید، چه اینکه هر دو شامل است جمله خلق را، برای آن که اینکه دلیل الخطاب باشد و آن باطل است بنزدیک بیشتر اهل علم، و روا بود که مراد به «فضل» و «رحمت» رفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشان برهانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل فوقهم. و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبب، خطاب در اینکه آیت و جمله آیات مقدّم با اهل کتاب عهد رسول است - صلوات الله علیه و علی اله - و مراد پدران ایشان، چنان که برفت در آیاتی که پیش از اینکه است. گفت: بدانسته‌ای (۵) حال آنان که اعتدا

کردند، و اعتدا و تعدی مجاوزة الحدّ باشد، و «عدو» که دویدن است مجاوزة [۹۶-] ر قدر المشی باشد، و عدوی که اسم تعدی است از اینکه جا باشد، و عداوت که دشمنی است هم از اینکه جاست. فی السَّبْتِ اصل کلمه قطعۀ من الدَّهر باشد، -----

----- ۱. سوره انفال (۸) آیه ۱۶. [.....] ۲. همه نسخه بدلها: ندارد. ۳. مب فعل. ۴. سوره توبه (۹) آیه ۷۶. ۵. دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندانسته‌ای. صفحه: ۳۲۲ اینکه قول زجاج است. و ابو عبیده می گوید: سبت آن روز است که سبت فیه خلق کل شیء، ای قطع. پس بر اینکه قول «۱» سبت قطع بود، و گفته‌اند: سبت راحت باشد و سکون، و منه السَّبَات لنوم «۲» العلیل «۳»، و قوله: وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتاً «۴»، و مرد خفته را مسبوت گویند لأن السَّبَات ادرکه و اخذه. و قطع برای آن که گفتند که: خدای تعالی آغاز خلق اشیا «۵» روز شنبد «۶» کرد تا روز آدینه «۷» آدینه نماز دیگر تمامی شش روز، چنان که گفت: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ «۸» إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعاً وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ «۱۰» فَقُلْنَا لَهُمْ، اینکه قول اینکه جا مجاز است، چنان که در آن آیت که گفت: ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۶». و آن جا بر حقیقت نه از خدای تعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین، و چنان که شاعر گفت: امتلاً الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملات بطنی و معلوم است که حوض چیزی نگفت. و قوله: كُونُوا، صیغ امر است، و مراد کنایت از تسخیر، چنان که گفت: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۷»، و «قرده»، جمع فرد باشد. خاستین، ای بعیدین و خسا یخسا، هم لازم باشد و هم متعدی، يقال: خسات الكلب فحسا هو، ای طردته فاطرد، و ابعده فبعده، و در مطاوع او انخساء آمده است، يقال: خساته فانخسا بر قیاس، قال الزَّاجِر: الكلب ان قلت له اخسا انخسا مجاهد گفت معنی آن است که: اذلاء صاغرین، ذلیل و مهین، و در اینکه عظتی و عبرتی است آنان را که در او تأمل کنند. فَجَعَلْنَاهَا، کردیم ایشان را. و «ها» روا بود که راجع بود با جماعت، و روا بود -----

----- ۱. اساس: بر خواستند، با توجه به معج و رسم الخط رایج، تصحیح شد. ۲. معج، وز: کپی. ۳. معج: ایشان را مسخ کرده بود. ۴. دب، آج، لب: کرده بود. ۵. همه نسخه بدلها: ایشان. [.....] ۶. سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱. ۷. سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰. صفحه: ۳۲۵ [۹۷-] که راجع بود با «قریه»، علی تقدیر: اهله، و روا بود که راجع بود با عقوبت، و روا بود که راجع بود با لفظ قرده، و اینکه وجوه محتمل است همه را، و قریب است به صواب. نکالما، عبد الله عباس گفت: عقوبه، و دیگران گفتند: عبره ینکل بها من رآها، عبرتی که هر آن کس که ببیند نکول کند و بگریزد و اقدام نیارد کردن بر مثل آن. و نکال، ارهاب غیر باشد کسی را به ترسانیدن، و نکل که قید باشد از اینکه جاست، و لگام را نیز نکل گویند از آن جا که منع کند چون قید. پس اصل کلمه منع بود، و منکول آن باشد که او را به نکال کنند، و نکول تأخر باشد. لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا، «ما» شاید که موصوله بود و شاید که نکره موصوفه «۱» بود، و «ها» راجع است اما با امت یا «۲» جماعت یا «۳» قری، لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا من القری او الجماعات او الامم، و اینکه قول عبد الله عباس است. سدی گفت «۴»: لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا، راجع است با ذنوب، یعنی نکال آن گناهها که کرده بودند، وَ مَا خَلْفَهَا، با «۵» امتی که از پس ایشان آیند. مجاهد گفت: لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا، گناهانی که از پیش کردند، وَ مَا خَلْفَهَا، آن گناهان که در آن میان بودند چون هلاک به ایشان رسید. معنی قول عبد الله عباس آن است که: ما ایشان را عبرتی «۶» کردیم برای امت گذشته، یعنی امتی که از پیش اهلاک «۷» ایشان بودند و گناهی کردند، وَ مَا خَلْفَهَا، و آنان که از پس ایشان باشند. و معنی قول دیگران «۸» آن است که: آن عقوبت «۹» به گناهی بود که در مقدم کردند، و به گناهی «۱۰» که بر سر آن بودند. وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ، و پندی پرهیزکاران را، و اینکه لفظ مصدر است، و كذلك ----- ۱. آج، لب:

موصوف. ۲، ۳. همه نسخه بدلها با. ۴. همه نسخه بدلها: می گوید. ۵. معج، دب، آج، لب، فق، مب: یا. ۶. معج، دب، فق، وز: مب، مر: مثله، آج، لب مثل. ۷. همه نسخه بدلها: هلاک. ۸. دب، آج، لب، فق، مب، مر: دیگر. ۹. دب، آج، لب، فق، مب، مر: نه. ۱۰. مر: بلکه به گناهی بود، فق: بر به گناهی بود. صفحه: ۳۲۶ الوعظ و العظة كالوعد و العدة و الموعده، يقال: وعظته فاتعظ، و منه قوله «۱» - عليه السلام: السَّعِيد من اتَّعظ بغيره. لِلْمُتَّقِينَ، پرهیزگاران را، و اگر چه آن موعظت بود جمله خلاق را، چون متقیان به آن

متعظ شدند، گفت: موعظت ایشان است، تخصیص کرد ایشان را به ذکر، چنان که گفت: هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾، و: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا ﴿۳﴾، و برای آن که گوید «۴» قرآن هدی متقیان است، و آن آیت یا عقوبت و «۵» موعظت متقیان است، دلیل نکند که موعظت جز متقیان نیست، برای آن که اینکه دلیل الخطاب بود، و آن نزدیک بیشتر اهل علم باطل است. و بیان «تقوی»، و حقیقت او و علامت متقیان در دگر آیت گفته شده است- وجهی ندارد اعادت کردن [۹۷-پ] «۶».

 ۱. همه نسخه بدلها: قول النبی. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۲. ۳. سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵. [.....] ۴. همه نسخه بدلها: گویند. ۵. همه نسخه بدلها: ندارد. ۶. اساس: در اینکه جا پایان می‌پذیرد، مج، دب، آج، لب، وز مر و الله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر. هذا اخر المجلده الاولی و يتلوه فی الثانیة قوله تعالی: وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً نِّز مِج و وقع الفراغ من کتبه یوم الجمعة شهر ذی الحجة سنه الف و ست و خمسون [صحیح: خمسين]. ۶. اساس: در اینکه جا پایان می‌پذیرد، مج، دب، آج، لب، وز مر و الله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر. هذا اخر المجلده الاولی و يتلوه فی الثانیة قوله تعالی: وَ اِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً نِّز مِج و وقع الفراغ من کتبه یوم الجمعة شهر ذی الحجة سنه الف و ست و خمسون [صحیح: خمسين].

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

